

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امام رضا سلام الله و صلواته عليه:

ان بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

بسم الله الرحمن الرحيم، به اسم اعظم خداوند

نزدیک تر از سیاهی چشم به سفیدی اش است. عیون اخبار الرضا ج ۱

بسمه تعالی

مجموعه حاضر، جلد اول از گزارش مباحث پژوهشی، علمی مرحوم استاد علامه آیه الله سید منیرالدین حسینی الهاشمی می باشد که طی ۴۶ جلسه و دو مجلد، از تاریخ ۱۳۶۵/۰۷/۲۳ الی ۱۳۶۶/۰۴/۰۷ به بحث پیرامون «موضوع شناسی» پرداخته است که گزارش جلسات ۱ تا ۲۳ در این مجلد تقدیم می گردد.

اهم مسائل مطرح شده در بحث «موضوع شناسی» ناظر به تبیین نظام فکری است. این مجموعه جهت استفاده کلیه کسانی که در جریان تحقیق مزبور قرار دارند، از نوار، پیاده و با تغییرات جزئی لازم، مورد تصحیح قرار گرفته و عنوان گذاری شده است. لذا صرفاً ارزش تحقیقاتی دارد.

ضمناً از همه همکارانی که در تنظیم این مجموعه ما را یاری رسانده اند، تقدیر و تشکر می نماییم.

فرهنگستان علوم اسلامی

فهرست:

۷.....	موضوع شناسی ۱
۱۹.....	موضوع شناسی ۲
۲۹.....	موضوع شناسی ۳
۴۱.....	موضوع شناسی ۴
۵۱.....	موضوع شناسی ۵
۶۱.....	موضوع شناسی ۶
۷۳.....	موضوع شناسی ۷
۹۳.....	موضوع شناسی ۸
۱۰۹.....	موضوع شناسی ۹
۱۲۱.....	موضوع شناسی ۱۰
۱۳۵.....	موضوع شناسی ۱۱
۱۴۹.....	موضوع شناسی ۱۲
۱۶۳.....	موضوع شناسی ۱۳
۱۷۵.....	موضوع شناسی ۱۴
۱۸۵.....	موضوع شناسی ۱۵
۱۹۳.....	موضوع شناسی ۱۶
۲۰۹.....	موضوع شناسی ۱۷
۲۲۱.....	موضوع شناسی ۱۸
۲۲۹.....	موضوع شناسی ۱۹
۲۳۹.....	موضوع شناسی ۲۰
۲۴۷.....	موضوع شناسی ۲۱
۲۵۷.....	موضوع شناسی ۲۲
۲۶۹.....	موضوع شناسی ۲۳

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۱

(اصل نوار)

بحثی را که خدمت برادران شروع می‌کنیم، بحث موضوع شناسی است. یک نسبت حکمیه ای همیشه داریم، یک حکمی داریم و یک موضوعی. حالا این حکم گاهی یک حکم منطقی است درباره درستی، غلطی، منتج بودن، منتج نبودن و نظیر این مطلب.

گاهی یک حکم شرعی است نسبت به یک موضوع، و آن موضوع گاهی خود نفس عمل مکلف است. مثلاً شرب خمر، شرب توتون یا نظیرش. یک وقتی هم درباره یک عین است.

مثلاً فلان چیز نجس است، فلان چیز طاهر کننده است. همیشه حکم شرعی ناظر بر عنوان کلی است. این عنوان کلی دارای مصادیقی است که این مصادیق تمیزش گاهی برای عرف مقدور است گاهی مقدور نیست و اهل خبره می‌خواهد.

اگر یک مسجدی موقوفه ای داشته باشد، در سال به فرض ۱۰۰،۰۰۰ تومان در آمدش باشد، چند مغازه در آمد سالش باشد ۱۰۰،۰۰۰ تومان یا باغی موقوفه مسجد است که در آمد سالانه اش بشود ۱۰۰،۰۰۰ تومان.

هم طاق مسجد شکست برداشته، هم وضو خانه اش خراب شده حالا ابتدأً این پول را خرج کدامش بکنیم؟ این تخصیص دادن یعنی مخصوص ساختن این ۱۰۰،۰۰۰ تومان به کدام یک از این دو حاجت صحیح است؟ در اینجا می‌گوئید یک اهل خبره ای بیاورید معماری، مهندسی کسی را بیاورید ببیند کدامیک وضعش خطرناک تر است، معمار یک وقتی نگاه میکند به طاق مسجد، میگوید نه، این طاق امسال خراب نمیشود، عیبی ندارد، هنوز به اندازه ای فاصله پیدا نکرده که اگر برفی بیاید مهلت ندهد برفش را بیندازند و بیاید پائین روی سر مردم.

اگر مثلاً شب زمستان برف شروع شود و برف را نروبند تا صبح بیاید پایین نه هنوز چنین چیزی نیست. میگوید امسال میتوانید این پول را خرج وضو خانه کنید. گاهی نه بالعکس میگوید این طاق بسیار خطری

است. اگر یک برف و باران بیاید طاق فرو میریزد. باید در وضو خانه را قفل کنید و به مردم بگوئید در خانه خودش وضو بگیرد و طاق را تعمیر کنید. چون اگر طاق فرو بیاید برای قسمت های دیگر مسجد هم خطرناک است.

این کارشناسی را یک ادراک عرفی که بقال محل بگوید شما قبول نمی کنید، نباید هم قبول کنید، ولو بقال اهل تحجد باشد هر شب هم از نیمه شب مشغول عبادت و نماز شب باشد و بعد از نماز صبح هم تعقیبات داشته باشد و آدم کاملاً مورد اعتماد باشد.

و آن آدمی هم که اهل خبره است فقط وثوق به قولش است یعنی قولش موجب اطمینان است ولو خیلی هم اطمینان نداشته باشیم که شکیات، سهویاتش درست است یا نه. حالا اگر مجتهدی هم باشد در مسجد، نمی گوید من قول آن شخص را که اهل تحجد است ترجیح می دهم بر قول اهل خبره. خوب یک وقتی است که آن بقال هم اهل تفرسی است در مسئله معماری. آن یک حرف دیگر است.

اما نه، یک وقتی است که بقال فقط ماست خوب درست می کند، خبره در ماست درست کردن است. ولی طاق مسجد و این حرف ها سرش نمی شود. بالمره آدم ساده خوبیست. اهل نماز هم است و همه چیز. این قسمت اخیر را می گوئیم موضوعاتی که مصادیقش تخصصی هستند. یعنی آدم ها باید اطلاع خاصی را بدانند، اطلاع عرفی برایش کافی نیست.

البته گاهی ممکن است موضوع تخصصی باشد، اما مستنبطه شرعی باشد. مثل این که می گویند اقم الصلوه حکم است و آمده روی صل یعنی دستور اقامه نماز آمده روی صلوه، صلوه چیست؟ لا صلوه الا بفاتحه الكتاب... الی آخر موضوعش هم مستنبط است. فقیه باید استنباط کند هم موضوع را و هم حکم را. فقیه باید استنباط کند، هم عنوان کلی را که صلوه چیست باید در بیاورد، هم حکم را باید در بیاورد. تخصصی است و تخصصی شرعی است یعنی موضوعش هم موضوع مستنبطه است عرف نمی تواند فهمد ولی شرع گفته و باید هم از شرع گرفت.

گاهی نه موضوع مستنبطه ما استنباط از شرع نیست، کارشناسی است به آن دیگر نمی‌گوئیم موضوع مستنبطه، می‌گوئیم تخصصی. موضوعی که خودش استنباط می‌شود، نیست، این کار فنی، کارشناسی می‌خواهد که موضوع این جلسه می‌باشد. یعنی موضوع شناسی. یعنی آیا آن اموری که موضوع کار فقیه در استنباط قرار نمی‌گیرد عرف هم نمی‌تواند تمیز بدهد متخصص می‌خواهد. آیا وضع این ها چه جور است؟ این جا چند احتمال به ذهن می‌رسد که پیرامون آنها صحبت خواهیم کرد.

یکی اینکه بگوئیم موضوع شناسی رابطه اش با دین و مذهب و فلسفه اینها قطع است نه کاری به باید و نباید دارد نه کاری به هستی شناسی دارد یک موضوع شناس ملحدی که وثوق باشد می‌شود آورد و استخدام کرد و مثلاً بگوئیم نگاه به طاق مسجد بکن ببینیم چه باید کرد؟ همین قدر که اطمینان برایتان حاصل شود که خائن نیست و نمی‌خواهد عوضی بگوید برایتان کافی است. کما اینکه پزشک در امر طبابت نسبت به زن اجنبی چه حکمی دارد؟ مرد نا محرم بدن زن اجنبی را ببیند حرام است، حالا آیا برای اینکه دکتر معاینه کند ضرورت پیدا شده است یا نه؟

این را فقیه نمی‌تواند معین کند، و لو پدر یا شوهر این زن باشد. در صورتی که علم طب را بلد نیست چه جوری تشخیص دهد که الان رسیده به حد ضرورت یا نه؟ دکتر هم یک سری دستور آزمایش داده است. بعد این ها را نگاه می‌کند می‌گوید ضرورت دارد یا نگاه می‌کند می‌گوید ضرورت ندارد. حالا وقتی ضرورت پیدا شد، دختر یک مرجع هم باشد، بیاید پهلوی پدرش بگوید، آیا برای من جایز است یا نه؟ فقیه می‌گوید اگر ضرورت دارد جایز است و اگر ضرورت ندارد، جایز نیست. کما اینکه در قصه تخصصی که اصلاح مسجد گفتیم که می‌گوید اگر طاق مسجد وضعش خطیر است، باید خرج طاق بشود، اگر نیست، نباید بشود.

از باب تفقه در بدست آوردن حکم کلی مطلب در این جا حل نمی‌شود در، باید عینیت را مطالعه کرد. این جا باید نظر به عین کرد، مصداق چیست؟ مصداق کدام حکم است؟ حالا اگر این نظر را قبول داشته باشیم که موضوع شناسی می‌شود رابطه اش با دین و مذهب قطع باشد، می‌توان نزد پزشک یهودی، مسیحی، کافر و...

رفت. (البته عند الضروره) همین قدر آدم بداند که پزشک اهل خیانت و فساد نیست، ولو در صومه و صوم لا ابالی باشد.

یک وقتی می‌گوئید موضوع شناسی یعنی شناختن مصداق جزئی، عنوان کلی ای که حکم به آن تعلق گرفته در قضیه مسجد حفظ مصلحت بود برای وقف، در قضیه زن اجنبیه رسیدن به حد ضرورت بود. گاهی هم می‌گویند که نه، موضوع شناسی با مذهب رابطه دارد. با فلسفه و نظر انسان در هستی شناسی رابطه دارد. نه اینکه موضوع شناس باید مسلمان باشد، این حرف دیگر است. آن فعل و عملش باید ربط داشته باشد، کاری که می‌کند، برای تمیز دادن آن کار باید ربط داشته باشد با مذهب. این یک فرض است، به عنوان یک احتمال قابل طرح است. خودش اگر آدم فاسقی هم باشد، مورد اطمینان باشد اگر کارش، نحوه کار، روش کار برای تمیز، برای شناسائی اگر اسلامی باشد، یعنی منسوب به اسلام باشد،

منطقاً قبول داریم اگر اسلامی نباشد. یعنی خود فعل منسوب به اسلام نباشد، طرز کار به نفس منسوب به اسلام نباشد و منسوب به الحاد باشد، در این فرض دوم نظر موضوع شناس رد می‌شود. حالا اگر فرض رابطه بشود، اگر یک موضوع شناس مسلمان، متعهد، متحجد، قائل به ولایت فقیه، عاشق اجرای احکام الهی و تبعیت از ولی فقیه، خیلی خوب، ولی روشی را که به کار می‌برد، روشی را که بلد است، آن روش اگر ریشه در الحاد داشته باشد، خوب بودن شخصی که آن روش را به کار می‌برد، خاصیت روش را عوض می‌کند؟ این جا کمی بیشتر تامل می‌کنیم. مسئله روش در تمیز، آیا آثاری دارد؟ اگر کسی منطق را بلد نباشد، روش مخالطه را به جای برهان به کار ببرد، خوب بودن آدم در اثر روش نسبت به تمیز و نتیجه و استنتاج اثری می‌کند یا نه؟

شما یک کار خانه مشروب سازی داشته باشید یک کار خانه مسکر سازی داشته باشید اگر «سلمان فارسی» هم بالای سر این کار خانه به کار گرفته شده با تبدیل کردن انگور به خمر تناسب دارد. این خاصیت و خصلت و قانون مندی این روابط به این که آدم با نیت صالح بیاید پشتش بنشیند خیلی هم مخالف درست شدن مشروب باشد یا آدم با نیت فاسد بنشیند و بخواهد حتما هم مشروب شود. نیت در آثار وضعی هیچ

تأثیری ندارد. آن اثر فاسد حتماً ظاهر می‌شود. حالا این مطلب مثلاً برای منطق نیست یعنی وقعا اگر آدم روش مخالطه را به جای برهان به کار ببرد و آدم خیلی خوبی هم باشد نتیجه حاصله به غلط نمی‌افتد آدم؟ نیتش هم این نیست که مطلب را غلط بفهمد اما غلط می‌فهمد چون روشش غلط است.

مثلاً شما ۷ یا ۸ عدد را خودتان انتخاب کنید. این اعداد دو رقمی و سه رقمی را منظم و مرتب جمع نبندید. فرضاً آحاد و عشرات را جایشان عوضی بنویسید، دقتی که جمع هم می‌کنید، آحاد و عشرات را قاطی جمع کنید. عددی می‌آید پائین، نه اینکه عدد به پائین نیست، ولكن عدد صحیح نیست یعنی تناسب ندارد با آن اعدادی که جمع فرمودید. فقط شما ترتیبش را در جمع کردن عوض کرده اید. والا هیچ کار دیگری نکرده اید. فقط روش جمع کردن را صحیح به کار نبسته اید. حالا اگر کسی بگوید روش موضوع شناسی اسلامی و غیر اسلامی دارد. معنایش این است که آن روش را اگر مسلم متحجد هم یاد بگیرد و نباید به کار ببندد. من حیث لا یشرع نتیجه فاسد خواهد داشت.

یعنی فساد روش در تمیز و استنباط کار شناسی ظاهر می‌شود و چه بسا آن مسلم هم اصلاً نداند که روشش، روش باطلی است در جمع بستن استنتاج. روش را رفته خوانده یاد گرفته یعنی چه جوری یاد گرفته؟ فلسفه روش را خوانده است؟ نه؟ خود روش را خوانده است. مثلاً چه چیزی را باید در عینیت سؤال کرد؟ آمار نوشت مقابل چه چیزهایی باید گذاشت. چه نسبتی اگر داشته باشد می‌گویند تعادل چه نسبتی داشته باشد می‌گویند رشد؟ و چه نسبتی داشته باشد می‌گویند وضعیت بحران؟ حالا اینکه اگر ما این دسته را عوض کنیم چه تغییراتی حاصل می‌شود؟ می‌گوید اصلاً نمی‌شود خواندش می‌گوئید چرا؟ می‌گوید برای اینکه فرمولی ندارد برای جمع بستن فرمولی ندارد. یعنی من فرمولی نخوانده ام، همچ و فرمولی تا به حال به من گفته نشده که می‌شود بدست آورد. خوب، آنروزی هم که این فرمولی که ایشان خوانده بدست نیامده بود، آن روز هم فرمولی نداشته.

بشر برای رسیدن به اهدافش سعی و تلاش می‌کند که رابطه‌هایی را بدست آورد که بتواند به آن اهداف برسد. آن رابطه‌ها بعداً روشی می‌شوند که انسان با آن کار می‌کند. اگر بخواهیم خیلی ساده اش کنیم.

می‌گویند روش چیست؟ می‌گوئیم روش راهی است که استنباط‌هایی را به ما می‌دهد که بتوانیم به اهداف مان برسیم. مقاصد گاهی در منطق رسیدن به درست از غلط است گاهی در عینیت رسیدن به آن اهداف برنامه است. اگر کسی گفت روش اسلامی و غیر اسلامی دارد یعنی از هر روشی نمی‌توان به هر هدفی رسید پس با هر روشی هم نمی‌شود موضوع هر حکم ارزشی را تمیز داد.

علی فرض این که چنین چیزی تمام شود، حالا اگر چنین چیزی فرض شود، آن وقت باید برای شناختن مصادیقی که آن مصادیق عرفی نیست به یک معنا بدیهی نیست، باید متخصصینی داشت که آنها ابزارهای متناسب با جریان احکام را داشته باشند. حالا ببینیم آیا می‌شود چنین فرضی را به نظر بیاوریم؟ آیا شدنی است؟ یا نه؟ اگر در این جا یک فرض دیگری داشته باشیم که روش‌ها خودشان دارای یک اصول موضوعه ای هستند، یعنی خودشان یک پایگاه‌هایی دارند چه جوری؟ می‌گوئیم آزمایش‌ها که برای پیدا کردن یک روش ساده انجام نمی‌گیرد. آزمایش‌ها یک پیش فرض دارند. ابتدأً به نظر می‌آید، پیش فرض یعنی اینکه خوب، یک چیزی را به نظر طرف می‌آید، از این طرف برویم منتج است، و السلام.

خواهیم دید، نه خیر، پیش فرضش یک مقدار از این بیشتر است پیش فرضش نتایجی است که بوسیله یک مدل بدست می‌آید مدل نمونه عینی که آدم درست می‌کند.

نمونه عینی را چه جوری درست می‌کنیم در کار تمیز دادن؟

نمونه عینی باید نسبتی بین دو خصلت معین کنیم یک مجموعه داشته باشیم آشنائی به... است. حالا اگر بنا شد از حرکت یک نمونه ای بسازیم و بخواهیم برای پیدایش یک آسیب علت ذکر کنیم یا یک رشد، آن را چه جوری درست کنیم؟ آن هم یک اصول مفروضه ای می‌خواهد یک اصول موضوعه ای می‌خواهد. یک پایه‌هایی می‌خواهد و درباره حرکت باید نظر داشته باشیم، آن نظر را از کجا بدست بیاوریم آن اصول مفروضه؟ آن را فاش می‌کنیم که از ارتکازات، فرد که نمی‌تواند چیزی را فرض کند و بالمره به ذهنیانش ربط نداشته باشد. به نحوه ای به ارتکاز مربوط است به پذیرفته شده‌های ذهنش مربوط است.

پذیرفته شده ها آیا می‌تواند از فرهنگ یک ملت مطلقا متأثر نباشد؟ از اعتقادات و فلسفه آن کسی که این مطلب در ذهنش پذیرفته شده مطلقا قطع باشد؟ کان لم یکن پس چه جوری این پذیرفته شده در ذهن این فرد پیدا شده؟ یک تئوریسین یک طراح برنامه ریزی برای تحقیقات در ذهنش یک اصول مفروضه ای دارد آنها چه جوری پیدا شده است. اگر قانون علیت در همه جا صدق می‌کند نمی‌شود این پذیرفته شده ها رابطه هایش مطلقا قطع باشد با اصول موضوعه یک تئوریسین. می‌گوئید گاهی یک تئوریسین می‌آید مفروضات اعتقادات مخالفش را اصل قرار می‌دهد این خودش یک آزمایش است. می‌گوئیم نحوه آزمایش کردن و ربط دادنش به همدیگر نمی‌تواند با فلسفه اش مغایر باشد.

هر گاه فلسفه اش اصل می‌داند فسق را بیعتا معیار صحتش قدرت عمل کرد عینی «بشرط لا» است قدرت عملکردش اینکاری که من کی کنم اصبات بشود در عینیت. به هر نسبتی که اثبات شد صحیح است. قدرت تاثیر عملی اش به هر مقدار که در عینیت ثابت شد. صحیح است، گاهی که نه، معیار صحتش طبیعت به «شرط شیئی» است «به شرط لا» نیست، چرا می‌گوئیم اصالت حس «بشرط لا»؟ آنکه می‌گوید: «بشرط لا»، می‌گوید: حس اصل است. از فلسفه ای که اصل روی محسوسات روی فیزیک یعنی آن چه قال آزمایش است این را اصل می‌داند. آثار این فلسفه در معیار صحتش در میزان صحتش در می‌آید که قدرت عملکرد عینی اصل است. آنکه حس را هم قبول دارد ولی می‌گوید هستی منحصر به حس نیست، هستی منحصر به محسوسات نیست واقعیت هستی انحصار ندارد به آنچه که تحت فیزیک و تجربه و آزمایش باشد. خوب این حتما قابلیت دارد که امور دیگری را هم که در هستی است ناظر به فعلش و حرکتش باشد و چه بسا که آنها در حرکت اصل باشد.

این جا در حاشیه عرش می‌کنیم یک موحدی که قائل است به این که هستی در هیچ مرتبه ای قابل فرض نیست که مخلوق خداوند تبارک و تعالی جلت عظمته نباشد. هستی در همه مراتب مخلوق حضرت حق جلت عظمته است هیچ حد و مرز و هستی ای نیست که مستقل از حضرت واجب جلت عظمته باشد و قائل هم هست که برای عالم هستی هر چه را که هست از مخلوقات خدا غایتی است، «الیه المصیر» به طرف

اوست، این هم می‌گوید «حرکت» و برای حرکت فلسفه دارد. این هم در اصل پیدایش حرکت و هم در کیفیت حرکت می‌تواند نظر بدهد. در اصل حرکت همان چیزی را می‌گوید که در باب اصل هستی. اصل هستی اشیاء می‌گوید خدا خلقش کرده، حرکتش را هم نمی‌توانیم مستقل ببینیم. به همان جهت است که به طرف غایتی که خدا اقرار داده است.

نمی‌شود کیفیت حرکت را جدای از حرکت مطالعه کرد. بحث مطالعه عینیت بحث کیفیت حرکت است، بحث اصل حرکت نیست. مباحثی که در اصل حرکت می‌شود یک بحث است علیحده، مباحثی که در چگونگی‌های حرکت است، مثل این که رشد چگونه پیدا می‌شود؟ نه کس چگونه پیدا می‌شود؟ چه کار بکنم که رشد حاصل شود؟ این بحث در کیفیت حرکت است.

کسی که در پیش فرض‌هایش اینست که خدا هست و برای هر نحوه هستی حتی مثلاً ادراکات ذهنی غایتی هست، چه بگوئید در ادراکات ذهنی حرکت هست چه بگوئید حرکت نیست، همین که گفتید هست، هر نحوه از هستی باشد، یک نحوه تناسب با غایت در او ملاحظه شود، نمی‌شود هیچ نحوه‌ای با غایت تناسب نداشته باشد. یعنی بیجا «هست» شده باشد یا لغو نسبت... یا بدون علت بودن این را می‌خواهد که هیچ کدامش نمی‌شود. یک نحوه نیستی باید داشته باشد با غایت، یک «برای» ای می‌خواهد. اگر یک «برای» ای پیدا کرد، یک حکمتی پیدا کرد، با آن کیفی که شما مورد نظرتان هست، رابطه پیدا می‌کند. ربطش قطع نمی‌شود. اگر ربطش قطع نشد، پیش‌فرش یک تثورسین نسبت به تغییر کیفیت ربط پیدا می‌کند با معارف فلسفه اش.

می‌گوئید معارف حقّه الهی را فلسفه متالیهین توانسته اند هماهنگ با آنچه که ارشادات شارع فرموده است بدست بیاورند. و بعد به جامعه آموزش بدهند. وقتی چنین چیزی است باید به یک نحوی در ارتکازات کسی که می‌خواهد در باب کیفیت حرکت مدل بسازد و بخواند عینیت را این اثر می‌کند. می‌گوئید چگونه اثر می‌کند؟ می‌گوئیم قدرت عملکرد را به تنهائی مجرد از جهت حرکت مطالعه نمی‌کند. شدن را برایش شدن این گونه و شدن آن گونه معلوم می‌شود. رشد و آسیب را حتماً برایش تعریف جدیدی پیدا می‌کند.

اگر چنین باشد آن وقت روش موضوع شناسی قابل مطالعه می‌شود که این متخصص چگونه تمیز داده است؟
یعنی ابزار را خوب به کار گرفته یا بد به کار گرفته؟

نه، یعنی ابزارش چی هست؟

ابزارش منسوب چه پیش فرضی است؟ به چه ارتکازات و فرهنگی است؟

در این فرض دوم که موضوع شناسی اسلامی و الحادی داشته باشیم، من باب اضطرار واجب است بر ما که تا وقتی که موضوع شناس اسلامی نداریم، از هر آنچه در عینیت داریم استفاده کنیم. نمی‌شود که دست روی دست گذاشت.

اضطرار عینی شما را مجبور می‌کند که از کار شناسی و لو الحای فعلا کارتان را بگذارید. همان طور که در باب مریض عرض کردم وقتی که روش اسلامی اش نباشد فقیه نمی‌تواند بگوید حالا که نیست بایست تا مرض ترا بکشد. تکلیف که نمی‌تواند روی قدرت نیاید. تکلیف روی علم و قدرت است (شرایط عامه تکلیف) به همان اندازه که وسع ما می‌رسد در هر قسمت موضوع، هر بخشی اش که باشد. البته اگر تخمینی هم بگوئیم مثلا این نحوه کارشناسی چنین است یا آن نحوه چنان است ولی اصل مطلب سر جای خودش محفوظ است که این اضطراراً به موضوع شناسی، کار شناسی الحادی در فرض پذیرشش تن در بدهد. ولی برای انسان تکلیف پیدا می‌شود که حتما برویم و روش موضوع شناسی اسامی را بشناسیم. این امر خصوصا در امور اجتماعی آثارش ظهور به نظر می‌رسد بدیهی پیدا می‌کند.

فرض کنید نظام ادوات دوران طاغوت بر اساس یک مدل سازی، یک نمونه سازی، کما این که نظام برنامه ریزی، نظام تنظیم و تدوین امور حالا شما بحول و قوه خداوند متعال و رحمت خدا بر مردم مسلمی که از ولی فقیه شان تبعیت کرده اند و حرکت کردند برای اقامه احکام الهی و پیروی شدند. مثلا وقتی آقا روز ۲۴ یا ۲۵ بود که امر کردند ادوات باز شوند. آیا می‌شد امر کنند ادوات باز نشود؟ کشور هرج و مرج شود؟ باید باز می‌شد. حالا در تغییر نظام ادوات مدت هاست که مجلس سعی کرده که این نظام را عوض کند، اما ابزار

نیست. خودشان هم متوجه اند که با آن ابزار نمی‌تواند چیز دیگر جور کند. می‌شود فرمش را عوض کرد، جوری که اسمش نباشد همان. به هر حال ابزاری می‌خواهد، همین طور که نمی‌شود تقسیم کار کرد.

این که از امور بدیهی و عرفی نیست که یک بقال را آورد و گفت: آقا لطفاً بگویند ما چند دسته بکنیم کارها را، چه چیزهایی رتبه اش بالاتر است که دراهم قرار گیرد و چه چیزهایی مهم است، چه تخصیصی بدهیم؟ همگی چیزی که نمی‌شد. بعد از سعی بسیار چیزی را تحویل دادند، ولیکن که خودشان هم این را معترفند که نمی‌شود بدون ابزار. حالا اگر کسی بگوید شما مسئول بشو، تئوریسین که فلسفه مدیریتی داشته باشی و بعد هم مدلی و بعد هم آزمایشی بکنی و بعد هم دانشکده‌ها در اختیار شما. می‌گویند اینکه برای کار اجرائی نمی‌شود. خوش انصاف این یک کار تحقیقی است. باید رویش کار کنند که بدست بیاید. دیگران هم، مثل خمره رنگریزی نیست که صبح تصمیم گرفته باشند مدل مدیریت بنویسند، پیش از ظهر هم نتیجه اش بدست آید. کارهایی کرده اند، تجربه و قدرت عمل کرد و... را ملاحظه کرده اند تا نتیجه اش پیدا شده است.

حالا فرضاً از حوزه علمیه بخواهند که شما بگوئید ما ادارات را چگونه درست کنیم. البته می‌شود تخمینی نوشت اگر آدم خوش ذوقی است. ولی اگر بناست که ربط منطقی قضیه بدست بیاید این جوری بدست نمی‌آید. اگر هم بگویند مطلب ربط منطقی ندارد. آن وقت باید سؤال کرد این امر جزو امور بدیهی است؟ یا تامل و دقت می‌خواهد. اگر دقت می‌خواهد آیا بدون ربط منطقی طرف به خطا نمی‌افتد. در بحث های نظری و فلسفی اگر منطق نباشد انسان به خطا می‌رود نمی‌تواند تشخیص دهد که این احتمالی که برایش پیدا شده تمام است یا نیست. در مباحث بدست آوردن حکم هم قواعد اصولی و زحماتی که در حوزه کشیده می‌شود تا حکم بدست بیاید. حالا چطور این کجا که رسید دیگر چیزی نمی‌خواهد؟

واقعا تدبیر امور مسلمین جزو بدیهیات است؟

یعنی می‌شود هر کسی از عرف را برد و ارزش خواست که این کار را بدست بگیر؟

یا مثلاً مثل ذوق شعر است که همین که آدم ذوق داشته باشد نحوه ترکیبی در قوه تخیل آدم می‌تواند ایجاد، کند این هم از همان قسم است؟ یا اینکه می‌گوئید کفار بوسیله ابزار شان مسلط شده اند و اقامه کرده اند باطل را. یعنی استعمار در عالم به چه وسیله ای واقع می‌شود؟

امریکا به چه وسیله های هجوم می‌آورد بر کلمه توحید؟ با همین ابزار هجوم می‌آورد. امریکا با همین ابزارش است که به سیاست و اقتصاد و فرهنگ مسلمین هجوم می‌آورد. کلمه توحید را به خاطر می‌اندازد و در ابزار هم وقتی ملحد باشد و معارفش معارف حقه الهی نبود هیچ فرقی بین ابزار روسیه و امریکا و چین و... نیست؟ و این ها همگی تهاجم بر کلمه توحید دارند.

اگر کسی از این باب وارد بشود برای اثبات نظام و ولایت فقیه، بحث ولایت محکم ترین جاها است. اگر از این باب وارد شود معلوم می‌شود در دنیا کلمه توحید در معرض خطر است واحدی از فقها از زمان غیبت تا الان هیچ کس نگفته اگر کلمه توحید در خطر قرار گرفت آدم برای بر طرف کردن خطر قیام نکند. این قیام بدون داشتن نظام حکومت و ولایت فقیه امکان پذیر نیست (ولایت فقیه هم بصورت سیاسی و هم فرهنگی اش) سیاسی اش همین که الحمد لله ملاحظه می‌کنید در ایران حاصل شده، فرهنگی اش چیست؟ این است که ابزاری که دست کارشناس است با معارف و احکام ولی فقیه سازگار باشد.

ابزارش در مطالعه عینیت والا شما ولایت فرهنگی مرتبه عمل نه مرتبه نظر و التزامات قلبی. مرتبه نظر معارفی برایتان الحمد لله پیدا شده، التزامات قلبی هم ایمان دارید که این احکام الهی حق است. از اول تا آخر رساله و استنباط فقهی که آن را اعلم و عادل و متصدی امر مسلمین می‌دانید. ولی عمل و برنامه و مدیریت و تمیز عینیت شما تحت ولایت معاذ الله کفر باشد. در عمل تستت حاصل می‌شود مشکل حاصل می‌شود. به عبارت دیگر، ربط بین انگیزه و عملتان قطع می‌شود. ایمانتان می‌گوید باید به یک چیز هایی وفا دار بود. در عملتان مجموعه ای که درست می‌شود آن عمل خارج می‌شود یا چون تمیزتان خارج شده است. چرا؟ چون ابزاری که تمیز بوسیله آن حاصل شده، خارج شده است.

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۲

(اصل نوار)

عرض شد موضوع شناسی در قسمت تخصصی که کارشناس می‌خواهد و اهل خبره می‌خواد. یک فرضی اینست که بگوئیم اسلامی و غیر اسلامی ندارد، یک فرض اینست که بگوئیم اسلامی و غیر اسلامی دارد. حالا این موضوع شناسی را یک خرده بیشتر بررسی کنیم، توجه بهش بکنیم، ببینیم چی جی هست که می‌تونه اسلامی و غیر اسلامی برش فرض بشه؟ یا اینکه فرض نداشته باشد اسلامی و غیر اسلامی؟

برای این مطلب می‌خواهیم بگوئیم موضوع را نمی‌توان شناخت الا با روش کل نگری. برای این که ببینیم غرضمان از روش کل نگری چی هست، باید هم کل مشخص بشه، هم روش مشخص به، هم نگرشی که موصوف به روش کل نگری است، مشخص بشه. حالا قسمت اول یعنی روش موثر است، ولو خیلی اجمالی، قبلاً عرض شده خدمت برادر ها. حالا کل را بصورت خیلی اجمالی، امروز عرض می‌کنیم که غرضمان از کل چیست تا بعد بگیم روش کل نگری.

برادران عزیز و ارشد ما التفات به این مطلب کاملاً دارند که «اضافه» یک وقتی است که حقیقی نیست. این میکروفون پائین است. پائین نسبت به چه؟ اضافه اش کنید، نسبت به سقف. بالاست، بالای چه؟ نسبت به این موکت. حالا اگر یک حقیقی مضافاً فرض بکنیم که، دقت بکنیم بگوئیم آیا یک مرکب هم، اندام من که تشکیل شده است از دست و بدن و پیکر، آیا ربط بین دست و بدن هم می‌شه گفت ربطی است که حقیقی نیست؟ «دست من» که می‌گیم، این اضافه هم یک اضافه غیر حقیقی است؟ یا این اضافه حاکی از یک ربط حقیقی است؟ یک نحوه ارتباطی است واقعی بین دست من با من. حالا یک مرکب اجزایش با یکدیگر چه نحوه ارتباطی را دارند؟ ممکن است بگوئید که خوب، اجزایش گاهی که منضم به هم می‌شوند، مثل اجزاء

مصالح یک ساختمان، به اقسامش کار نداریم که حالا چند قسم دیگر می‌شود، همین مرکب انضمامی را یک خرده ای مورد توجه قرار می‌دهیم.

یک قپان که بهش وزن می‌کنند اشیاء را یک بازو دارد. یعنی یک میله ایست که آن میله را بر پایه ای و می‌دارند و آن وقت یک طرفش وزنه می‌گذارند و یک طرف دیگرش هم کالائی را که می‌خواهند بکشند. قپان را بعنوان یک کل، یک مرکب انضمامی، مورد توجه قرار بدهیم.

فرض کنید ۱۰ من چوب یک طرف این قپان است و یک طرفش هم یک وزنه ۱ کیلوئی هست. می‌دانیم که اگر بخواهد بازوی این قپان به حالت افقی بایستد، باید جای اتصال و ارتباط این هیزم ها را به این بازو آن قدر تغییر بدهیم تا وقتی که، معذرت می‌خوام، جای وزنه ۱ کیلوئی را آن قدر تغییر بدهیم تا وقتی که وزنه ۱ کیلو □ بازو برابر شود با وزنی که آن طرف هست □ بازوی آن طرف قپان. قپان دو تا بازو دارد دیگه. یک بازو جنس و حلقه ای که مثلاً سبدی که چوب ها توش هست، زنبیلی که چوب ها توش هست، کفه ای که چوب ها توش هست، کالا توش می‌ذارن، حلقه را می‌زنند به این قپان، به آن طرفش که بازو کوتاها تر هست. در طرف دیگه وزنه را شروع می‌کنند حرکت دادن. گاهی نزدیک می‌کنند به مرکز ثقل، گاهی دور می‌کنند تا وقتی که برابر در بیاید.

حالا این یک کل، یک مجموعه، یک مرکب انضمامی، هر گونه تغییری هم که پیدا بشه در هر یک از دو بازو، در بازوی دیگر انعکاس دارد. در نحوه ایستادنش انعکاس دارد. ربطی که بین این ها دو تا هست یک ربط واقعی است. یک مقدار کم اگر وزنه را بیاریم به طرف مرکز ثقل، از حالت ایستا بودن در می‌آید، به حالت گردش در می‌آید. یک خرده هم دورتر ببریم از مرکز ثقل، باز هم بگردش در می‌آید. یعنی حالت تعادل، برابری شان از بین می‌رود.

در این مورد خاص وقتی که نگاه می‌کنیم، چیزی مشاهده نمی‌کنیم که از تغییر اجزاء، یعنی هیزم ها بالا و پائین که میشن به ذهنمان می‌آید که هیچ گونه تغییری نکرد. کفه یا سبد یا زنبیلی هم که چوب ها توش هست به نظرمان می‌آید که حالا یک خرده بالاتر قرار بگیره یا یک خرده پائین تر قرار بگیره تغییری نکرده.

آن طرف هم وزن ۱ کیلو را دورتر ببرید یا نزدیک تر، به نظر نمی‌آید که نه در حجمش، نه در وزنش، در خود اجزاء تغییری حاصل نمی‌شه. ولی می‌دانیم که تغییر ربط که پیدا بشه، وضعیت مجموعه تغییری می‌کند. از حالت ایستا بودن یا افقی بودن خارج می‌شود. آیا در همه مرکب‌های انضمامی همین طور است؟

یعنی آیا در یک اتومبیل هم که اون هم یک مرکب انضمامی هست، وقتی شما پا را فشار بدهید روی پدال گاز، روی گاز ماشین، سرعت زیاد شود، در اجزاء باز هیچ فرقی حاصل نمی‌شود؟ در حالی که آنجا می‌گوئید چرا، وضعیت مجموعه ممکن است تغییراتی درش قابل لحاظ باشد. فرضاً می‌گید اگر سرعت بیشتر شد، اصطکاک بیشتر موجب حرارت می‌شود. حرارت یک تغییراتی تو وضعیت ملکولی اجزا می‌دهد. احياناً بعضی از مواقع ممکن است مقاومت مولکولی این‌ها را ما بیائیم در سرعت کم محاسبه کنیم و د سرعت بالا چطور بشه؟ ماشین خراب شود، برسد به نقطه ای فرضاً بریده شدن، شکسته شدن، قطع شدن و قطع شود. یک همچی چیزی میشه فرض کرد.

حالا می‌خواهیم ماشین بسازیم. یک کل را می‌خواهیم درست کنیم. کلی که در شرایط مختلف، مقاومت‌های مختلف می‌خواهد. حالا برای مطالعه درست کرده این کل فقط روابطش را نگاه کنیم یا بگوئیم سرعت که بیشتر می‌شود، وضعیت رابطه‌ها یک تناسبات دیگری پیدا می‌کند. وضعیت اجزائی ه برای انتقال نیروی حرکتی بکار رفته اند، یک وضع دیگری پیدا می‌کند.

هر چند وضعیت دستگاه برقی و غیره ذالک هم تغییر می‌کند. اونها فعلاً کاری ندارم. بحث را نمی‌خواهیم ببریم تو فنی بعضی از قسمت‌ها که مثال به جای این که مقرب باشد مبعد بشه. همین قدر بصورت اجمال، برای ساختن یک ماشین باید حالت‌های مختل سرعت را مورد توجه قرار داد. اگر قرار ندهیم، غیر از روابط اولیه ای که انتقال نیرو را ایجاد می‌کند و غیر از روابط اولیه ای که توجه می‌کنیم که فشاری که از سوخت بنزین، تبدیل بنزین بدست می‌آید، این چه جوری منتقل بشود برای حرکت انتقالی و بتواند ما را منتقل کند به جای دیگر.

اگر وضعیت سرعت را در محاسبات مان نیاورده باشیم که تغییرات سرعت چه نتیجه ای می‌دهد وضعیت روابطی که این ماشین را بوجود آورده است؟ این ماشین خوب کار نمی‌تواند بکند، خراب می‌شود. آن نتیجه ای را که می‌خواستیم برای انتقال، بدست مان نمی‌دهد، مگر در یک شکل خاصی از سرعت.

حالا اگر گفتیم «کل در حال تغییر» مورد توجه است، ابزاری که برای شناسائی این کل بعنوان یک مصداق لازم است، باید ابزاری باشد که بتواند تغییرات این مصداق را ببیند.

پس در مثال قپان، تغییرات، تغییراتی در اجزائی که منظم به هم شده اند، چندان نشان نمی‌داد. مگر در یک فرض خاصی اش. در نوعش کسی که تو میدان برای بار فروشی، حالا هیزم باشه یا میوه باشه یا هر چی باشه، داره کار می‌کند، تغییرات محسوسی نمی‌بیند، کارش را هم انجام می‌دهد. هر چند آن جا م تغییراتی هست، منتها حالا حداقلش این که منعکس نمی‌شود کاملاً. کار اون بنده خدا می‌گذرد. ولی همه کل ها این جوری نیست. کلی را که مثل یک اتومبیل بود، دیدیم موثر در وضع اجزائی است. تغییر روابط در تغییر اجزاء موثر است. سرعت بعنوان یک تغییری که در رابطه ها واقع می‌شود، بعد انعکاسش را دیدیم در چی؟ در اجزا.

مجموعه مرکبی که اون مجموعه مرکب در حال تغییر باشد در عین این که مصداق است، مصداق یک عنوان کلی است. حالا گیرم که آن عنوان کلی شما شامل بر برخی از مقاطع تغییر بشود، یا بر همه اش بشه. به هر حال مصداق را که می‌خواهید ببینید، نمی‌توانید دقیق ملاحظه اش کنید، مگر این که بتوانید تغییراتش را بتونید ببینید.

مثال سوم: پول، اسکناس، یک واحدی است که شما بهش کالا می‌خرید، قدرت خرید شماست. نماینده اعتبار اقتصادی شما برای خرید کالا است. بر خوردی که به این ها می‌کنیم با این امثال بسیار ساده بر خورد می‌کنیم، برای این که انشاء الله تعالی برادر ها کاملاً احاطه پیدا کنند. غرضمان آن نیست که الان تو بحث فعلی، بحث پول یا بانک را بکنیم. غرضمان چیز دیگریست. غرضمان تعریف از کل نهایت کل را برایش مثال های مختلفی عرض می‌کنیم.

پول قدرت خرید شماست. دیگران هم این قدرت خرید را، هر کسی یک مقداری در دستش هست. یک مرکزی داریم که آنجا پول را سازماندهی می‌کند پول را بعنوان بانک. ولی نه پول شما بصورت خاص، بلکه رفتار اعتبارات یک جمع را سازماندهی می‌کند. حالا آیا بین پول شما و پول دیگری، ارتباط حقیقی هست یا نیست؟ بحث نیست که فعلاً

این را می‌دانیم کلاً که گاهی پول قدرت خرید ما، کاغذش عوض نمی‌شود، قدرتش کم می‌شد. صد تومانی داریم، می‌تونستید ۱۰ سال قبل باهاش یک چیزهایی بخرید، امروز عین همان چیزها را ممکنه فرضاً نتونید بخرید. پولها به همدیگه یک نحوه رابطه ای دارند. گاهی عینش دست شما هست، اون برگه کاغذ، ولی حامل قدرت خرید قبلی نیست. قدرت خریدش کمتر میشه. گاهی عین همان پول دست شماست، قدرت خریدش بیشتر میشه. ایکه گاهی بیشتر می‌شود قدرت خریدش، گاهی کمتر میشه قدرت خریدش، یک نحوه ربطی بین پول شما با رفتار کل واحد پولی هست. یعنی ارزش ۱۰۰ تومان شما به ارزش ریال و تومان باز می‌گردد. حالا این رفتاری که داره تغییراتی که می‌کنه قدرت خرید شما، به چه چیزهای مختلفی وابسته است که آن چیزهای مختلف را سازمان هائی جهت می‌دهند، از جمله چه سازمانی؟ بانک. بانک می‌تواند تغییرات پول شما را چکار کند؟ کنترل کند. چگونه میتونه کنترل کنه؟ ما دنبال چگونگی اش نیستیم. همون جور که دنبال اینکه چطور میشه سرعت ماشین بالا میره، وقتی گاز را فشار می‌دهند، تو اون بحث نیستیم. ما فقط مثال می‌خواهیم بزنی دیگه. مثال که می‌خواهیم بزنی، می‌خواهیم کل را شناسائی کنیم، نه بیشتر.

حالا می‌گوئیم که آیا فقط بانک می‌تواند این کار را بکند؟ یا اگر مجلس قانونی گذراند و شبه پول، چک را اعتبارش را خیلی بالا برد؟ چه جوری؟ حالا اگر کسی چک بی محل بکشد، فرض مقررات خاصی از مراحل خاصی بگذره، می‌گن فرضاً ۶ ماه زندانی اش می‌کنند. آن وقت بیاید جای ۶ ماه بکندش ۶ سال. وضعیت چک کشیدن تغییر می‌کند. اگر بر گرداندش ۶ ماه را بکند ۶ روز، بگه هر کی که چک بی محل کشید فقط ۶ روز زندانی میشه، باز وضعیت چک کشیدن فرق پیدا می‌کند.

آیا در چک فقط این مطلب است یا در خود پول هم همین طور است؟ قانون جعل اسکناس را مجازاتش را بیاورید پائین، بگیم هر کس اسکناس جعل کند، جای ۲۰ سال زندان فقط ۲۰ روز زندان می‌رود. یا بیائیم مجازاتش را شدیداً بالا ببریم، کیفرش را بالا ببریم. بگوئیم هر کس جعل اسکناس کند خودش و وابستگان طبقه اولش اعدام می‌شوند. می‌بینیم تغییر روابط اجتماعی چه تاثیری در قدرت خرید پول شما دارد. اگر گفتن خودش و وابستگان طبقه اولش اعدام می‌شن، کسی که باید پول بخواد تقلب کند و بر عله یک کشور قیام کند، پول او را بسازه، بر علیه روابط اقتصادی اش قیام کند دیگر تو خون نمیتونه این تقلب را بکنه. چون فقط خودش نیست که تحت مواخذه قرار می‌گیرد، زن و بچه و فرض کنید پدر و مادر و برادر تحت تعقیب قرار می‌گیرند. بنابراین هر کدام از اینها که بو ببرند، می‌روند چکار می‌کنند؟ اطلاع می‌دهند دیگه. بالعکسش اگر شد ۲۰ روز زندان، هیچ کدام از اینها که اطلاع نمی‌دهند که هیچ، در مواردی هم ممکنه کمکش کنند.

خوب، روابط اجتماعی همان گونه که بانک به که روابط سازمانی پول بود دخالت داشت، در قدرت خرید پول شما، روابط اجتماعی هم در بخش های مختلف ارتباط دارد.

حالا اگر یک قوانینی پیدا شد که حجم تولید را بالا برد، باز در قدرت خرید پول شما تاثیر پیدا می‌شود. بالعکسش اگر یک قوانینی پیدا شد، قدرت تولید را پائین آورد در کل جامعه، نه در شکل تمرکزی اش، باز قدرت خرید پول شما تغییر می‌کند. رفتار تغییرات پول شما وابسته شد به روابطی که این قدرت را ایجاد می‌نماید. حالا اگر بخواهیم آن روابط را نگاه کنیم یک کل را داریم مطالعه می‌کنیم. اگر گفتیم حتماً تغییرات هم پیدا می‌شد، آن وقت آیا «کل در حال تغییر» را باید ببینیم یا «یک کل ثابت»؟ کل مجرد از تغییر؟

اگر گفتیم در شرایط مختلف روابط اجتماعی در عمل و تحقق تغییر پیدا می‌کند، هر چند حاکم بیع یا اجازه منوط به شرایط است. یک وقتی هست که می‌گوئید برای مردم صرف نمی‌کند الان بروند منزل بسازند، مسکن بسازند، تولید مسکن. تولید فرضاً چیزهای دیگر صرفش بیشتر است. یک وقتی بر عکسش است،

می‌گوئید برای مردم صرف می‌کند که پول از بانک. خوب عنایت بفرمائید به عرض بنده، قرض بکنند، مسکن بسازند. یک نفر میگفت که با یکی از بانک‌های قرض الحسنه که مثلاً پول میگیره و سپرده ثابت میگیره بعد پول دو برابر قرض می‌دهد، این کار را تکرار کرده چندین بار و منزل ساخته است. بعد این را می‌گفت: پولی که به بانک بدهکار هستم ۵۰۰ هزار تومان هست. ولی ۸ ساله است. پولی را که به بانک پرداخت میکنم، قدرت خرید ۵۰۰ هزار تومان روزی که گرفته نیست، خیلی کمتر است. چون قمیت منزل مرتباً داره میره بالا، قیمت پول هم مرتباً داره می‌آید پایین.

خب، حالا غرضمان چی هست؟ غرضمان اینست که بصورت اجمالی و فی الجمله غرض از «کل»، «کل در حال تغییر» است. «مرکب» در حال تغییر است. حالا نتیجه می‌گیریم، می‌گوئیم: روشی را هم که می‌خواهیم برای شناختن کل، بعنوان مصداق، روش مطالعه تغییر باید باشد.

تغییر به چه معنا؟ به معنای تجربیدی اش، به معنای حرکت. بدون قید خصوصیت چگونگی؟ یا تغییر در عینیت بعنوان تغییر مصداق؟ غرض ما دومی است.

پس بحث در حرکت، غیر از بحث در چگونگی حرکت است. بحث در اصل حرکت مربوطه به فلسفه است. فلسفه هستی، فلسفه حرکت. بحثی را که در این جا می‌خواهیم بکنیم، بحث در مصداق شناسی است، چگونگی حرکت.

بنابراین کل را می‌خواهیم ملاحظه کنیم، بعنوان ملاحظه تغییرات مصداق عینی. انشاء الله تعالی در جلسه آینده در خدمت برادران می‌آئیم یک مقدار دقت بیشتر در این امر می‌کنیم، می‌بینیم آیا ریشه این روش کل نگری یعنی مصداق نگری (ولی کل در حال تغییر، مصداق در حال تغییر) چی هست؟ به چی باز می‌گردد؟ آیا واقعاً باز می‌گردد، بنا بر آن چه مرا که قبلاً عرض شد به پیش فرض‌هایی که مربوط به معارفی باشد که از مکتب گرفته شده؟ آیا باز می‌گردد به معارفی که از احکام توصیفی که از فلسفه گرفته شده؟ آیا خود درست کردن یک کل، تنظیم یک امر، تنظیم یک مجموعه، تنظیم یک نظام چگونه می‌تواند در خدمت تحقق احکام باشد؟

آیا جریان احکام بدون در دست داشتن ابزاری که عینیت را بشود بهش مطالعه کرد ممکن است؟ یعنی در عینیت وجود مانع باشد و بر شما مخفی باشد. به هر نسبتی که مانع مخفی باشد، احکام شما در اجرا به بن بست نمی‌خورد؟ یا مانع در جهتی نباشد. به هر نسبتی که مانع نباشد؟ مقدورات برای شما نیست برای جریان؟ و آیا بدون ابزار این امر را می‌شود مطالعه کرد؟

اگر ابزار اسلامی و غیر اسلامی برایش فرض بشود، اگر منطق و روش اسلامی و غیر اسلامی برایش فرض بشه، آن وقت شما به هیچ یک از عناصری که الان دست اندر کار اقامه امر حکومت اسلامی، نظام جمهوری اسلامی هستند، نمی‌توانید ایراد بگیرید. یعنی خوب با آن ابزارها یا نمی‌شود بهتر از این کار کرد. چون نسبت تغییری که بخواهند به آن ابزارها بدهند، با آثار وضعی آن ابزارها نمی‌سازد.

اگر واقعاً فرقی نداشته باشد ابزار اسلامی و غیر اسلامی، آن وقت اگر دیدیم اسلام اجرا نمی‌شود، اشکالش بر می‌گردد به عناصر. بر نمی‌گردد به روش. یعنی بر می‌گردد به انگیزه و غرض. آنچه را که در بحث اشاره شد در جلسه قبل اینست که ظاهراً اون جور که تا کنون برای ما تمام شده اینه که اشکال به عناصر بر نمی‌گردد. اشکال به ابزار بر می‌گردد.

در عین حال یک هشت دقیقه ای هم خدمت برادرها، امروز من معذرت می‌خواهم، باز هم ربع ساعتی که بنا بود خدمتون برای پرسش و پاسخ باشه، کم شد یک خرده، یک خرده هم از اولش کم شد. انشاء الله تعالی از این به بعد، هم سر وقت می‌آیم که بشه برای پرسش و پاسخ هم ربع ساعتی مقید باشیم خدمتتان. در خدمتتان هستیم.

سؤال

استاد حسینی - در قیام هم محسوس نیست، نه اینکه نیست، فرق است بین نبودن و محسوس نبودن. ممکن است شما مثلاً عرض می‌کنم، مجموعه زوایای مربع که می‌شود ۳۶۰ درجه، این در هندسه مسطحه که در فضای مفروض ذهنی درست می‌شود، در فضای موهوم یا اعتباری درست میشه، خب، این شکی نداره که صحیح است این و حکم هم حکم درستی است. روابط علیت هم حکم می‌کند برش. یعنی قابل استدلال

منطقی است. تعریفی را که از فرضاً خط می‌دهید بعنوان امتداد، و سلبش را ملاحظه می‌کنید بعنوان نقطه، و نسبتی را که بین سلب و ایجادش ملاحظه می‌کنید، بحضور تان عرض کنم که تعاریف تان را نتیجه می‌دهد و بعد از تعریف زاویه و مربع حتماً نسبتی که بینشان بر قرار است، مجموعه زوایای مربع ۳۶۰ درجه است. در عمل هم خوب محسوس نیست. این به اصطلاح اطلاق را که بخواهیم بسازیم، خوب، به همان حساب می‌سازیم. یا فرضاً این کاشی را که بخواهند قالبش را درست کنند، به همان حساب می‌سازند. ولی اگر عمل دقیق شد و حس را از حس عادی بالاتر بردید، در عینیت که محال است هیچ امتدادی قابل فرض باشد منهای جاذبه. عینیت منهای جاذبه می‌شود عینیت منهای ربط. عینیت در منهای ربط اصلاً وقوع عینی نمی‌تواند پیدا کند.

در عینیت حتماً جاذبه هست و حتماً خط مستقیم شما محال است داشته باشید. پس زوایای مربع تان محال است ۳۶۰ درجه باشد. یا حتماً باید کمتر باشد یا بیشتر باشد. یا خط‌ها انحنایش داخل یا بیرون. شما نمی‌توانید خط منحنی باشد با پرگار. به عبارت دیگر، با پرگار شما نمیتوانید مربع درست کنید که زوایایش ۳۶۰ درجه باشد. چهار تا پاره خط منحنی را که به هم بزنید یا بیشتر است یا کمتر است مجموع زوایایش. یا شکل مربعی اش را باید از دست بدهد، وضعیتش را عوض کند. تعریف تان را از مربع عوض کنید.

در مجموع من عرض کنم حضور مبارکتون، یک وقتی که می‌گوئیم یک چیزی محسوس نیست، مقدمه است برای آن چیزی که نه، حتماً محسوس می‌شود. تو قضیه ماشین فقط سرعت هم نیست که علت می‌شود. سرعت هست، شرایط اطرافش هست. شما تو زمستان ماشین می‌رونید، ماشینتون جوش نمی‌آید. داغ کردن قطعاتش فرق دارد. حالا اگر تغییرات درونی و برونی نسبت بینشان را بنا شد ملاحظه کنیم که انشاء الله تعالی این‌ها سر جای خودش باید مفصلاً صحبت کنیم.

سؤال - فرمودید که در آثار وضعی این نیت هیچ تاثیری ندارد. حالا اگر فرض می‌کنیم دو نفر که صاحب یکی معتقد به خداوند است، یکی عقیده الحادی دارد، این‌ها می‌بینیم در اعمال شان تاثیرات، اون مطلبی که

در ذهن هست تاثیراتی می‌گذارد. یعنی نیت در کارهای فرد موثر واقع می‌شود. پش خود روش تنها نیست که فرد را به یک مسیر خاصی می‌برد، بلکه نیت هم هست که موثر باشد.

استاد حسینی - خب، این دو تا یک کار انجام داده اند و به دو نتیجه رسیده‌اند؟ مثلاً می‌گیم هر دو تا آمدند، دو نفر با دو نیت مختلف هر دو تا آمده اند انگور را در فرمول خمر ریخته اند و یکی اش سرکه در آمده؟ سؤال - مثلاً دو نفر آمده اند در دو نظام مختلف مثلاً در نظام جمهوری اسلامی، همان فردی که صاحب عقیده خاص هست، این در این نظام کار می‌کند، می‌بینیم نتیجه اش یک چیز دیگر است و یک فردی که با همان عقیده است...

استاد حسینی - دو کار می‌کنند یا یک کار؟

سؤال - یک کار.

استاد حسینی - یک کار را می‌کنند و دو نتیجه می‌دهد؟ اگر جناب عالی می‌گید یک کار را می‌کنند و دو نتیجه می‌دهد، علیت را دارید نفی می‌کنید. یعنی علیت چه در امر ربط بین کلیات نظری نفی شود، معنایش اینه که از شیوه مخالطه هر دو استفاده می‌کنند، با یک مواد، مثلاً نتیجه یک اش صحیح می‌آید چون آدم خوبی است. یک اش هم غلط می‌آید چون آدم بدی است. آن وقت برای مخالطه و برهان هیچ فرقی نمی‌ماند. اگر ملتزم به لوازم فرمایش تان اگر باشید، آن وقت می‌شود بحث کرد. آیا برهان و مخالطه خاصیتش یکی است؟

سؤال - خیر.

استاد حسینی - تمام شد. چون اگر یکی باشد، آن وقت دگر صحبت کردن ما و حضرت عالی نتیجه ندارد. علیت از بین بره دیگه فایده ای نداره صحبت.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۳

(اصل نوار)

بحث دوباره موضوع شناسی بود و موضوعات تخصصی غیر مستنبطه. گفته شد که یکی از فروض اینست که اسلامی و الحادی داشته باشد و بنا شد ببینیم آیا موضوعاتی عینی، یعنی مصادیق عناوین کلی که آن عناوین کلی متعلق به احکام شرعی است، آنها آیا چگونه شناسائی می‌شوند؟ تا آنکه بشود گفت که اسلامی و الحادی دارد یا ندارد.

در بحث دوم عرض شد، موضوعات که با کار کارشناسی به اصطلاح شناخته می‌شوند، با روش کل نگری شناخته می‌شوند. روش کل نگری را مورد بررسی قرار دادیم و عرض کردیم، ببینیم کل و مجموعه به چه گفته می‌شود، یا لاقلاً ما به چه چیزی می‌گیم «کل»، که عرض شد حضور مبارک تان هر چند همه این‌ها را در لاقلاً این دوره از بحث سعی می‌کنیم به ساده ترین نحوی که ممکن است عرض کنیم تا اینکه یک مشترکات به جای تعریف دادن پیدا کنیم که آقایان در مقام مفاهمه التفات بتوانند بکنند به عرایضی که ما خدمت تان عرض می‌کنیم، تا بعد در مقام استدلال و ملاحظه ربط مباحث ساده تر بشود، عمل مفاهمه ساده تر بر قرار شود.

حالا عرض می‌کنیم که بعد از این که «کل» اشاره ای در بابش شد و حساسیت روش هم گفته شد، حالا «ادراک از کل» چگونه واقع می‌شود؟ آیا با روش استقراء انجام می‌گیرد؟

غرضمان هم از استقراء اینست که دانه دانه مصادیق را برویم ببینیم، حالا یا با استقراء تان یا استقراء ناقص. در استقراء ناقص هم باز این جوری نیست که یک ربط علی قابل ملاحظه باشد. همان گونه که در استقراء تان هم کشف کلی می‌شود، ولی ربط ملاحظه نمی‌شود. یعنی مثل برهان نیست که ربط علی ملاحظه بشود. شما مشاهده می‌کنید که مثلاً، مثالی را هم که گاهی گفته شده، شما آقایان مستحضرید که مثلاً هر حیوانی در وقت مثلاً غذا خوردن فک اسبش مثلاً حرکت می‌کند، شاید مثلاً برای استقراء ناقص باشد به اصطلاح

بیان کرده باشد، کل حیوانی که با تعریف منطقی اش قابل ملاحظه نیست. فرض عقلی را داریم مراتبی را که آدم نتواند اشراف بر کلش را تمام شده بداند.

حالا ببینیم همان مثال هائی را که در روز عرض می کردیم در باب کل، قپان را مثال زدیم، اگر بخواهیم با تجربه و استقراء مطلب را تمام بکنیم، خیلی هم اطمینان نداشته باشیم که شکیات، سهویاتش درست است یا نه. حالا اگر مجتهدی هم باشد در مسجد، نمیگوید من قول آن شخص را که اهل تحجد است ترجیح میدهم بر قول اهل خبره. خوب یکوقتی است که آن بقال هم اهل تفرسی است در مسئله معماری.

آن یک حرف دیگریست. اما نه، یکوقتی است که بقال فقط ماست خوب درست میکند، خبره در ماست درست کردن است. ولی طاق مسجد و این حرفها سرش نمیشود.

بالمره آدم ساده خوبیست. اهل نماز هم است و همه چیز. اینقسمت اخیر را میگوئیم موضوعاتی که مصادیقش تخصصی هستند، هستی آدم باید اطلاع خاصی را بداند، اطلاع فرعی برایش کافی نیست.

البته گاهی ممکن است موضوع تخصصی باشد، اما مستنبط شرعی باشد. مثل اینکه میگویند اقم الصلوه حکم است و آمده روی اصل یعنی دستور اقامه نماز آمده روی صلوه و صلوه چیست؟ لا صلوه الا بفاتحه الكتاب... الی آخر موضوعش هم مستنبط است.

فقیه باید استنباط کند هم موضوع را و هم حکم را. فقیه باید استنباط کند، هم عنوان کلی را که صلوه چیست باید در بیاورد، هم حکمش را باید در بیاورد. تخصصی است و تخصصی شرعی است یعنی موضوعش هم موضوع مستنبطه است عرف نمی تواند بفهمد ولی شرعی گفته و باید هم از شرع گرفت.

گاهی نه موضوع مستنبطه ما استنباط از شرع نیست، کارشناسی است. بآن دیگر نمی گوئیم موضوع مستنبطه، میگوئیم تخصصی. موضوعیکه خودش استنباط میشود، نیست، این کار فنی، کارشناسی می خواهد که موضوع این جلسه می باشد.

یعنی موضوع شناسی. یعنی آیا آن اموری که موضوع کار فقیه در استنباط قرار نمی‌گیرید عرف هم نمی‌تواند تمیز بدهد متخصص می‌خواهد. آیا وضع اینها چه جور است؟ این جا چند احتمال به ذهن میرسد که پیرامون آنها صحبت خواهیم کرد.

یکی اینکه بگوئیم موضوع شناسی رابطه اش با دین و مذهب و فلسفه و اینها قطع است نه کاری به باید و نباید دارد نه کاری به هستی شناسی دارد یک موضوع شناسی ملحدی که مورد وثوق باشد میشود آورد و استخدام کرد و مثلا بگوئیم نگاه به طاق مسجد بکنیم ببینیم چه باید کرد؟ همینقدر که اطمینان برایتان حاصل شود که خائن نیست و نمی‌خواهد عوضی بگوید برایتان کافی است.

کما اینکه پزشک در امر طبابت نسبت به زن اجنبی چه حکمی دارد؟ مرد نامحرم بدن زن اجنبی را ببیند حرام است، حالا آیا برای اینکه دکتر معاینه کند ضرورت پیدا شده است یا نه؟ این را فقیه نمیتواند معین کند، ولو پدر یا شوهر این زن باشد.

در صورتی که علم طب را بلد نیست چه جوری تشخیص دهد که الان رسیده به حد ضرورت یا نه؟ دکتر هم یکسری دستور آزمایش داده است. بعد اینها را نگاه میکنید میگوید ضرورت دارد یا نگاه میکند میگوید ضرورت ندارد. حالا وقتی ضرورت پیدا شد، دختر یک مرجع هم باشد، بیاید پهلوی پدرش بگوید، آیا برای من جایز است یا نه؟ فقیه می‌گوید اگر ضرورت دارد جایز است و اگر ضرورت ندارد، جایز نیست.

کما اینکه در قصه تخصیصی که اصلاح مسجد گفتیم که میگوید اگر طاق مسجد وضعش خطیر است، باید خرج طاق بشود، اگر نیست، نباید بشود.

از باب تفقه در بدست آوردن حکم کلی مطلب در اینجا حل نمیشود در، باید عینیت را مطالعه کرد. اینجا باید نظر به عین کرده مصداق چیست؟ مصداق کدام حکم است؟ حالا اگر این نظر را قبول داشته باشیم که موضوع شناسی میشود رابطه اش با دین و مذهب قطع باشد، میتوان نزد پزشک یهودی، مسیحی، کافر و .. رفت.

(البته عند الضروره) همینقدر آدم بداند که پزشک اهل خیانت و فساد نیست، ولو در صلوه و صوم لا ابالی باشد.

یکوقتی میگوئید موضوع شناسی یعنی شناختن مصداق جزئی، عنوان کلی ای که حکم به آن تعلق گرفته در قضیه مسجد حفظ مصلحت بود برای وقف، در قضیه زن اجنبیه رسیدن به حد ضرورت بود.

گاهی هم میگوئید که نه، موضوع شناسی با مذهب رابطه دارد. با فلسفه و نظر انسان در هستی شناسی رابطه دارد. نه اینکه موضوع شناسی باید مسلمان باشد، این حرف دیگر است. آن فعل و عملش باید ربط داشته باشد، کاری که میکند، برای تمیز دادن آنکار باید ربط داشته باشد با مذهب.

این یک فرض است، بعنوان یک احتمال قابل طرح است. خودش اگر آدم فاسقی هم باشد، مورد اطمینان باشد اگر کارش، نحوه کار، روش کار برای تمیز، برای شناسائی اگر اسلامی باشد، یعنی منسوب به اسلام باشد، منطقاً قبول داریم اگر اسلامی نباشد.

یعنی خود فعل منسوب به اسلام نباشد، طرز کار بنفسه منسوب به اسلام نباشد و منسوب به الحاد باشد، در این فرض دوم نظر موضوع شناسی رد میشود. حالا اگر فرض رابطه باشد، اگر یک موضوع شناس مسلمان، متعهد، متحجد، قائل به ولایت فقیه، عاشق اجرای احکام الهی و تبعیت از ولی فقیه، خیلی خوب، ولی روشی را بکار میبرد، روشی را بلد است، آن روش اگر ریشه در الحاد داشته باشد، خوب بودن شخصی که آن روش را بکار میبرد، خاصیت روش را عوض میکند؟ اینجا کمی بیشتر تامل میکنیم.

مسئله روش در تمیز، آیا آثاری دارد؟ اگر کسی منطق را بلد نباشد، روش مغالطه را بجای برهان بکار ببرد، خوب بودن آدم در اثر روش نسبت به تمیز و نتیجه و استنتاج اثری میکند یا نه؟ شما یک کارخانه مشروب سازی داشته باشید یک کارخانه مسکر سازی داشته باشید اگر " سلمان فارسی " هم بالای سر این کارخانه بنشیند، باز هم خمر تولید می کند روابط علی که در این کارخانه بکار گرفته شده با تبدیل کردن انگور به خمر تناسب دارد.

این خاصیت و خصلت و قانون مندی این روابط به این که آدم با نیت صالح بیاید پشتش بنشیند خیلی هم مخالف درست شدن مشروب باشد یا آدم با نیت فاسد بنشیند و بخواند حتماً هم مشروب شود.

نیت در آثار وضعی هیچ تاثیری ندارد. آن اثر فاسد حتماً ظاهر میشود. حالا این مطلب مثلاً برای منطق نیست یعنی واقعاً اگر آدم روش مغالطه را به جای برهان بکار ببرد و آدم خیلی خوبی هم باشد نتیجه حاصله به غلط نمی افتد آدم؟ نیتش هم این نیست که مطلب را غلط بفهمد اما غلط میفهمد چون روشش غلط است. مثلاً شما ۷ یا ۸ عدد را خودتان انتخاب کنید. این اعداد دو رقمی و سه رقمی را منظم و مرتب جمع نندید. فرضاً واحدها و عشرات را جایشان عوض بنویسید، دقتی که جمع هم میکنید، واحدها و عشرات را قاطی جمع کنید. عددی میآید پائین، نه اینکه عدد بیائین نیست، ولكن عدد صحیح نیست.

یعنی تناسب ندارد با آن عددیکه جمع فرمودید. فقط شما ترتیبش را در جمع کردن عوض کرده اید. والا هیچکار دیگری نکرده اید.

فقط روش جمع کردن را صحیح بکار نبسته اید. حالا اگر کسی بگوید روش موضوع شناسی اسلامی و غیر اسلامی دارد. معنایش این است که آن روش را اگر مسلم متحجد هم یاد بگیرد و نباید بکار ببندد. من حیث لا یشعر نتیجه فاسد خواهد داشت.

یعنی فساد روش در تمیز و استنباط کارشناسی ظاهر میشود و چه بسا آن مسلم هم اصلاً نداند که روشش، روش باطلی است در جمع بستن استنتاج. روش را رفته خوانده یاد گرفته یعنی چه جوری یاد گرفته؟ فلسفه روش را خوانده است؟ نه؟ خود روش را خوانده است.

مثلاً چه چیزی را باید در عینیت سؤال کرد؟ آمار نوشت مقابل چه چیزهایی باید گذاشت. چه نسبتی اگر داشته باشد میگویند تعادل چه نسبتی داشته باشد میگویند رشد؟ و چه نسبتی داشته باشد میگویند وضعیت بحران؟ حالا اینکه اگر ما این دسته را عوض کنیم چه تغییراتی حاصل میشود؟ میگوید اصلاً نمیشود خواندش میگوئید چرا؟ میگوید برای اینکه فرمولی ندارد برای جمع بستن فرمولی ندارد.

یعنی من فرمولی نخوانده ام، همچو فرمولی تا بحال بمن گفته نشده که میشود بدست آورد. خوب، آنروزی هم که این فرمولی که ایشان خوانده بدست نیامده بود، آنروز هم فرمولی نداشته.

بشر برای رسیدن به اهدافش سعی و تلاش میکند که رابطه هایی را بدست آورد که بتواند بآن اهداف برسد. آن رابطه ها بعداً روشی میشوند که انسان با آن کار میکند. اگر بخواهیم خیلی ساده اش کنیم.

میگویند روش چیست؟ میگوئیم روش راهی است که استنباط هایی را به ما میدهد که بتوانیم به اهدافمان برسیم. مقاصد گاهی در منطق رسیدن به درست از غلط است گاهی در عینیت رسیدن به آن اهداف برنامه است.

اگر کسی گفت روش اسلامی و غیر اسلامی دارد یعنی از هر روشی نمیتوان به هر هدفی رسید پس با هر روشی هم نمیشود موضوع هر حکم ارزشی را تمیز داد.

علی فرض اینکه چنین چیزی تمام شود، حالا اگر چنین چیزی فرض شود، آن وقت باید برای شناختن مصادیقی که آن مصادیق عرفی نیست به یک معنا بدیهی نیست. باید متخصصینی داشت که آنها ابزارهای متناسب با جریان احکام را داشته باشند.

حالا ببینیم آیا میشود چنین فرضی را بنظر بیاوریم؟ آیا شدنی است؟ یا نه؟ اگر در اینجا یک فرض دیگری داشته باشیم که روشها خودشان دارای یک اصول موضوعه ای هستند، یعنی خود شان یک پایگاههایی دارند چه جوری؟ میگوئیم آزمایشها که برای پیدا کردن یک روش ساده انجام نمیگردد.

آزمایشها یک پیش فرض دارند. ابتدائاً بنظر میآید، پیش فرض یعنی اینکه خوب، یک چیزی را بنظر طرف میآید، از این طرف برویم منتج است، والسلام.

خواهیم دید، نخیر، پیش فرض یک مقدار از این بیشتر است پیش فرض نتایجی است که بوسیله یک مدل بدست میآید مدل نمونه عینی که آدم درست میکند.

نمونه عینی را چه جوری در ست میکنیم در کار تمیز دادن؟

نمونه عینی باید نسبتی بین دو خصلت معین کنیم یک مجموعه داشت باشیم آشنائی به .. است. حالا اگر نباشد از حرکت یک نمونه ای بسازیم و بخواهیم برای پیدایش یک آسیب علت ذکر کنیم یا یک رشد.

آن را چه جوری درست کنیم؟ آنهم یک اصول مفروضه ای می‌خواهید یک اصول موضوعه ای می‌خواهد. یک پایه هایی می‌خواهد. درباره حرکت باید نظر داشته باشیم، آن نظرها را از کجا بدست می‌آوریم آن اصول مفروضه؟ آن را فرض می‌کنیم که از ارتکازات، فرد که نمیتواند چیزی را فرض کند و بالمره به ذهنیاتش ربط نداشته باشد. به نحوه ای به ارتکاز مربوط است به پذیرفته شده های ذهنی مربوط است.

پذیرفته شده ها آیا میتواند از فرهنگ یک ملت مطلقا متاثر نباشد؟ از اعتقادات و فلسفه یک ملت و از فلسفه آن کسی که این مطلب در ذهنش پذیرفته شده مطلقا قطع باشد؟ کان لم یکن پس چه جوری این پذیرفته شده در ذهن این فرد پیدا شده؟ یک تئورسین یک طراح برنامه ریزی برای تحقیقات در ذهنش یک اصول مفروضه ای دارد آنها چه جوری پیدا شده است.

اگر قانون علیت در همه جا صدق میکند نمیشود این پذیرفته شده ها رابطه هایش مطلقا قطع باشد با اصول موضوعه یک تئورسین.

میگوئید گاهی یک تئورسین می‌آید مفروضات اعتقادات مخالفش را اصل قرار میدهد این خودش یک آزمایش است. میگوئیم نحوه آزمایش کردن و ربط دادنش به همدیگر نمیتواند با فلسفه اش مغایر باشد. هر گاه فلسفه اش اصل میداند فسق را.

طبیعتا معیار صحتش قدرت عملکرد عینی " بشرط لا " است قدرت عملکردش اینکاری که من میکنم اثبات بشود در عینیت. بهر نسبتی که اثبات شد صحیح است. قدرت تاثیر عملی اش به هر مقدار که در عینیت ثابت شد. صحیح است، گاهی که نه، معیار صحتش طبیعت به " شرط شیی " است " به شرط لا " نیست، چرا میگوئیم اصالت حسن " بشرط لا "؟ آنکه میگوید: " بشرط لا "، میگوید: حس اصل است. از فلسفه ای که اصل روی محسوسات روی فیزیک یعنی آنچه قابل آزمایش است این را اصل میداند. آثار این فلسفه در معیار صحتش در میزان صحتش در می‌آید که قدرت عملکرد عینی اصل است.

آنکه حس را هم قبول دارد ولی میگوید هستی منحصر به حس نیست، هستی منحصر به محسوسات نیست واقعیت هستی از انحصار ندارد به آنچه که تحت فیزیک و تجربه و آزمایش باشد.

خوب این حتما قابلیت دارد که امور دیگری را هم که در هستی است ناظر به فعلش و حرکتش باشد و چه بسا که آنها در حرکت اصل باشد.

اینجا در حاشیه عرض می‌کنیم یک موحدی که قائل است به اینکه هستی در هیچ مرتبه ای قابل فرض نیست که مخلوق خداوند تبارک و تعالی جلت عظمت نباشد. هستی در همه مراتب مخلوق حضرت حق جلت عظمت است هیچ حد و مرزی هستی ای نیست که مستقل از حضرت واجب جلت عظمت باشد و قائل هم هست که برای عالم هستی هر چه را که هست از مخلوقات خدا غایتی است، " الیه المصیر " بطرف اوست، اینهم میگوید " حرکت " و برای حرکت فلسفه دارد.

اینهم در اصل پیدایش حرکت و هم در کیفیت حرکت میتواند نظر بدهد. در اصل حرکت همان چیزی را میگوید که در باب اصل هستی. اصل هستی اشیاء میگوید خدا خلش کرده، حرکتش را هم نمیتوانیم مستقل ببینیم. به همان جهت است که بطرف غایتی که خدا قرار داده است.

نمیشود کیفیت حرکت را جدای از حرکت مطالعه کرد. بحث مطالعه عینیت بحث کیفیت حرکت است، بحث اصل حرکت نیست. مباحثی که در اصل حرکت میشود یک بحث است علیحده، مباحثی که در چگونگی های حرکت است، مثل اینکه رشد چگونه پیدا میشود؟ نکس چگونه پیدا میشود؟ چکار بکنم که رشد حاصل شود؟ این بحث در کیفیت حرکت است.

کسیکه در پیش فرض هایش اینستکه خدا هست و برای هر نحوه هستی حتی مثلاً ادراکات ذهنی غایتی هست، چه بگوئید در ادراکات ذهنی حرکت هست چه بگوئید حرکت نیست، همینکه گفتید هست، هر نحوه از هستی باشد، یک نحوه تناسب با غایت در او ملاحظه شود، نمیشود هیچ نحوه ای یا غایت تناسب نداشته باشد.

یعنی بیجا " هست " شده باشد بالغو نسبت. .. یا بدون علت بودن اینرا میخواهد که هیچکدامش نمیشود. یک نحوه نیستی باید داشته باشد با غایت، یک " برای " ای میخواهد.

اگر یک " برای " ای پیدا کرد، یک حکمتی پیدا کرد. با آن کیفی که شما مورد نظرتان هست، رابطه پیدا میکند. ربطش قطع نمیشود. اگر ربطش قطع نشد، پیش فرض یک تئورسین نسبت به تغییر کیفیت ربط پیدا میکند با معارف فلسفه اش.

میگوئید معارف حقّه الهی را فلسفه متالهمین توانسته اند هماهنگ با آنچه که ارشادات شارع فرموده است بدست بیاورند. و بعد به جامعه آموزش بدهند. وقتی چنین چیزی است باید به یک نحوی در ارتکازات کسی که میخواهد در باب کیفیت حرکت مدل بسازد و بخواند عینیت را این اثر میکند.

میگوئید چگونه اثر میکند؟ میگوئیم قدرت عملکرد را به تنهایی مجرد از جهت حرکت مطالعه نمی کند. شدن را برایش شدن اینگونه و شدن آنگونه معلوم میشود. رشد و آسیب را حتما برایش تعریف جدیدی پیدا میکند.

اگر چنین باشد آنوقت روش موضوع شناسی قابل مطالعه میشود که این متخصص چگونه تمیز داده است؟

یعنی ابزار را خوب به کار گرفته یا بد بکار گرفته؟

نه، یعنی ابزارش چی هست؟

ابزارش منسوب چه پیش فرضی است؟ به چه ارتکازات و فرهنگی است؟

در این فرض دوم که موضوع شناسی اسلامی و الحادی داشته باشیم، من باب اضطرار واجب است بر ما که تا وقتی که موضوع شناسی اسلامی نداریم، از هر آنچه در عینیت داریم استفاده کنیم. نمیشود که دست روی دست گذاشت.

اضطرار عینی شما را مجبور میکند که از کارشناسی و لو الحادی فعلا کارتتان را بگذارنید. همانطور که در باب مریض عرض کردم وقتی که روش اسلامی اش نباشد فقیه نمیتواند بگوید حالا که نیست بایست تا مرض ترا بکشد. تکلیف که نمیتواند روی قدرت نیاید.

تکلیف روی علم و قدرت است (شرایط عامهٔ تکلیف) بهمان اندازه که وسع ما میرسد در هر قسمت موضوع، هر بخشی اش که باشد. البته اگر تخمینی هم بگوئیم مثلاً این نحوهٔ کارشناسی چنین است یا آن نحوه چنان است ولی اصلاً مطلب سر جای خودش محفوظ است که این اضطراراً به موضوع شناسی، کارشناسی الحادی در فرض پذیرشش تن در بدهد.

ولی برای انسان تکلیف پیدا میشود که حتماً برویم و روش موضوع شناسی اسلامی را بشناسیم، این امر خصوصاً در امور اجتماعی آثارش ظهور بنظر میرسد بدیهی پیدا میکند.

فرض کنید نظام ادراکات دوران طاغوت بر اساس یک مدل سازی، یک نمونه سازی، کما اینکه نظام برنامه ریزی، نظام تنظیم و تدوین امور حالا شما بحول و قوه خداوند متعال و رحمت خدا بر مردم مسلمی که از ولی فقیه شان تبعیت کرده اند و حرکت کردند برای اقامه احکام الهی و پیروز شدند.

مثلاً وقتی آقا روز ۲۴ یا ۲۵ بود که امر کردند ادارات باز شوند. آیا میشد امر کنند ادارات باز نشود؟ کشور هرج و مرج شود؟ باید باز میشد. حالا در تغییر نظام ادارات مدتهاست که مجلس سعی کرده که این نظام را عوض کند، اما ابزار نیست.

خودشان هم متوجه اند که با آن ابزار نمیتواند چیز دیگر جور کند. میشود فرمش را عوض کرد، جوریکه اسمش نباشد همان. بهر حال ابزاری میخواهد، همینطور که نمیشود تقسیم کار کرد. این که از امور بدیهی و عرفی نیست که یک بقال را آورد و گفت: آقا لطفاً بگوئید ما چند دسته بکنیم کارها را، چه چیزهایی رتبه اش بالاتر است که در اهم قرار گیرد و چه چیزهایی مهم است، چه تخصیصی بدهیم؟ همچی چیزیکه نمیشود.

بعد از سعی بسیار چیزی را تحویل دادند، ولیکن که خودشان هم این را معترفند که نمیشود بدون ابزار. حالا اگر کسی بگوید شما مسئول بشو، تئوسین که فلسفه مدیریتی داشته باشی و بعد هم مدلی و بعد هم آزمایشی بکنی و بعد هم دانشکده ها در اختیار شما. میگوید اینکه برای کار اجرائی نمیشود. خوش انصاف این یک کار تحقیقی است. باید رویش کار کنند که بدست بیاید.

دیگران هم، مثل خمره رنگریزی نیست که صبح تصمیم گرفته باشند مل مدیریت بنویسند، پیش از ظهر هم نتیجه اش بدست آید. کارهائی کرده اند، تجربه و قدرت عملکرد و ۰۰۰ را ملاحظه کرده اند تا نتیجه اش پیدا شده است.

حالا فرضاً از حوزه علمیه بخواهند که شما بگوئید ما ادارت را چگونه درست کنم.

البته میشود تخمینی نوشت اگر آدم خوش ذوقی است. ولی اگر بناست که ربط منطقی قضیه بدست بیاید اینجوری بدست نمیآید.

اگر هم میگوید مطلب ربط منطقی ندارد. آنوقت باید سؤال کرد این امر جزء امور بدیهی است؟ یا تامل و دقت میخواهد. اگر دقت میخواهد آیا بدون ربط منطقی طرف به خطا نمی افتد. در بحث های نظری و فلسفی اگر منطق نباشد انسان به خطا میرود نمی تواند تشخیص دهد که این احتمالی که برایش پیدا شده تمام است یا نیست.

در مباحث بدست آوردن حکم هم قواعد اصولی و زحماتی که در حوزه کشیده میشود تا حکم بدست بیاید. حالا چطور اینجا که رسید دیگر چیزی نمیخواهند؟

واقعا تدبیر امور مسلمین جزو بدیهیات است؟

یعنی میشود هر کسی از عرف را برد و ازش خواست که این کار را بدست بگیر؟

یا مثلاً مثل ذوق شعر است که همین که آدم ذوق داشته باشد نحوه ترکیبی در قوه تخیل آدم میتواند ایجاد، کند اینهم از همان قسم است؟ یا اینکه میگوئید کفار بوسیله ابزارشان مسلط شده اند و اقامه کرده اند باطل را. یعنی استعمار در عالم به چه وسیله ای واقع میشود؟

امریکا به چه وسیله ای هجوم میآورد بر کلمه توحید؟ با همین ابزار هجوم می آورد. امریکا با همین ابزارش است که به سیاست و اقتصاد و فرهنگ مسلمین هجوم میآورد.

اصلاً کلمه توحید را به خطر میاندازد و در ابزار هم وقتی ملحد باشد و معارفش معارف حقّه الهی نبود هیچ فرقی بین ابزار روسیه و امریکا و چین و.... نیست؟ و اینها همگی تهاجم بر کلمه توحید دارند.

اگر کسی از این باب وارد بشود و برای اثبات نظام و ولایت فقیه، بحث ولایت محکمترین جاها است. اگر از این باب وارد شود معلوم میشود در دنیا کلمه توحید در معرض خطر است و احدی از فقها از زمان غیبت تا الان هیچکس نگفته اگر کلمه توحید در خطر قرار گرفت آدم برای بر طرف کردن خطر قیام نکند.

این قیام بدون داشتن نظام حکومت و ولایت فقیه امکان پذیر نیست (ولایت فقیه هم بصورت سیاسی و هم فرهنگی اش) سیاسی اش همین که الحمد لله ملاحظه میکنید در ایران حاصل شده، فرهنگی اش چیست؟ این است که ابزاری که دست کار شناس است با معارف و احکام ولی فقیه سازگار باشد.

ابزارش در مطالعه عینیت والا شما ولایت فرهنگی مرتبه عمل نه مرتبه نظر و التزامات قلبی. مرتبه نظر معارفی برایتان الحمد لله پیدا شده، التزامات قلبی هم ایمان دارید که این احکام الهی حق است. از اول تا آخر رساله و استنباط فقیهی که آنرا علم و عدل و متصدی امر مسلمین میدانید. ولی عمل و برنامه و مدیریت و تمیز عینیت شما تحت ولایت معاذ الله کفر باشد.

در عمل تست حاصل میشود مشکل حاصل می شود. بعبارت دیگر، ربط بین انگیزه و عملتان قطع میشود. ایمانتان میگوید باید به چیزهایی وفادار بود، اما نه، در عملتان مجموعه ای که درست میشود آن عمل خارج میشود. چون تمیزتان خارج شده چرا؟ چون ابزاری که بوسیله اش غیر حاصل شده، خارج شده است.

والسلام.

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۴

(اصل نوار) ۶۵/۷/۳۰

بعد از اینکه گفته شد «موضوعات تخصصی» بدیهی نیستند، صحبت شد که آیا الحادی و اسلامی در باره اش فرض دارد یا نه؟ دو فرض بود یکی اینکه اسلامی و الحادی ندارد و یک فرض اینکه اسلامی و الحادی دارد، اگر نداشته باشد موضوعاً بحث منتفی میشود.

حال با فرض صحت احتمال دوم مقداری جلو می‌رویم تا ببینیم آیا این احتمال احتمالی هست که محتملش با آن قوتی که دارد منجز تکلیف باشد یا نه؟ اگر موضوع شناسی اسلامی و الحادی داشته باشد ولو در بعضی از موضوعات مبتلا به، خصوصاً اگر آن موضوع از اهم امور مسلمین باشد آنوقت آدم منجز برایش باشد دنبالش دقت بکند.

برای اینکه ببینیم موضوع شناسی چگونه انجام میگیرد بنا شد توجه کنیم روش کل نگری را، کل را اول تعریف کردیم چه ادراکی از کل داریم، کل در حال تغییر چگونه است؟ بعد ادراک از کل را موضوعاً مورد توجه قرار دادیم. یعنی تمام بحث را بطور اجمال برای اینکه مانوس بشویم از نظر ذهنی تا بعد بشود استدلال کرد.

حالا ببینیم بصورت ساده و اجمالی روش کل نگری یعنی علل و معالیل نسبی بعنوان ادراک از کل بود. حالا روشی که علل و معالیل نسبی را بخواهیم ملا حظله کنیم نه علل و معالیل جزئی و نه علل و معالیلی که کلی بود، یعنی نسبت بین کلیات، نه علیت را در باب نسبت بین کلیات ملاحظه می‌خواهیم بکنیم و نه در باب نسبت بین جزئیاتی که صدق فقط به یک فرد می‌کنند یا افرادی که آنها تعین شخصیه خاص دارند بلکه حالا این علل و معالیل نسبی را که عرض می‌کنیم تعینهای مختلف، مثل باب صوت، نور، حرارت، مصنوعات و... محصولاتی که در هر کدام یک از ابواب به جوری که فرضاً آنها را از روی افراد یک صنف خارج می‌کند. نمی‌شود گفت مثلاً اینها همه شان افراد یک صنف هستند و یک جور هستند. خوب حالا امروز می‌خواهیم

بحث را در این باب شروع کنیم که روش کل نگری چه کار مثلاً میکند؟ عرض میکنیم مدل و نمونه میسازند. مدل فیزیکی، مدل تجربی، نمونه تجربی و نمونه فیزیکی. (فیزیکی که در اینجا بکار میبریم بمعنای حس و تجربه است)

در بحث اقتصاد هم شما اگر بخواهید مثلاً معادله ای را تجربی بگوئید رفتار را چنین و چنان کردم چیزی که قابل تجربه است تحت فیزیک شمرده میشود ماورای تجربه نیست. اتم را هم که با یک نسبت تقریبی بشناسید، یک همچی چیزی است.

اولین قسمتی را که در اینجا می‌خواهیم عرض کنیم این است که چه تفاوتی هست در نحوه ساده کردن در آن کاری که در منطق انتزاعی (منطق صوری) که نسبت بین کلمات که ملاحظه می‌نماید. آنجا چه جوری ساده می‌کنیم و اینجا چه جوری ساده می‌کنیم.

در نظر مبارکتان هست که در آنجا خصلت مشترک اشیائی، کیفیاتی، مقولاتی را ملاحظه می‌کنیم و مفاهیمی ملاحظه میشود و آن را که میکنیم از سایر خصلت ها، یعنی فرضاً آنجا که انتزاع از عینیت باشد این زیر سیگاری، این کاسه آبخوری، ظرفیت یک خصلت مشترک انتخاب میکنیم. (می‌کنیم). حالا این ظرفیت خود این زیر سیگاری وزن، حجم دارد، مثلاً و هم از جنس خاصی است، متعین میشود در خارج با همه خصوصیات شخصیه. فرض کنید که مال چه کارخانه ای هست؟ نواست؟ کهنه است؟ اگر بخواهیم بشماریم این زیر سیگاری ظرف جای سیگار با ظروف دیگر ملاحظه می‌کنید، بعد می‌کنید، جدا می‌کنید این خصلت را از سایر خصلت ها.

گاهی هم در باب مفاهیم آدم میتواند وجه مشترک را ملاحظه کند و خصلت های کلی تری را در یک دسته از مفاهیم ملاحظه کند، طبقه بندی کند بگوید این مفاهیم جزو این دسته هستند، آن مفاهیم جزو آن دسته هستند. حالا ما فقط یک قسمتش را کار داریم.

ساده کردن در منطق صوری یعنی جدا نمودن یک خصلت و خصوصیت مشترک از سایر خصوصیات، انتزاع، گندن. عقل یک چنین قدرت ملاحظه مجردی را دارد، می‌تواند تجزیه و تحلیل کند، بعد هم بصورت سلب و ایجاب میتواند باز از آن چیزی را که بدست می‌آورد، باز چیزی را بکند، خصلتی را بکند، وصفی را بکند.

حالا خصوصیت مشترک را دیدیم و گندیم و ساده شد تا اینکه رسیدیم به کلمه هستی و بحث کردیم درباره اینکه هستی ممکن است چنین باشد و چنان. نسبت دادیم و کم کم آمدیم بالا و نسبت دادیم اثبات کردیم معارف حقه الهی را، این یک کار. یک کار است نسبت بین خصوصیات را ملاحظه کردن برای چه؟ برای ملاحظه کیفیت تعین، کیفیت تشخص، این در شکل ساده اش خیلی بدیهی انجام میگیرد. همه این کاسب هایی که کسب میکنند، جنس که میخرند، تمیز میدهند که چه جنسی است، چند می‌ارزد، مظنه بازار میخورد باین یا نه؟ فرض همین زیرسیگار را کسی بخواهد بخرد میفهمد، سبک است سنگین است؟ چه جور است؟ چقدر وزنش میشود؟ نوعش چه جوری است؟ آبکاری که رویش شده، چه جور است؟ چیزی نیست که برایش یک روش خاصی بخواهد تعبیه شود، بخواهد کشف بشود.

نخود و لوبیا هم که میخرند همینطور. کسی که اهلش هست دست زیر نخود میکند میگوید: کهنه است، نو است، چه جور است. مال کدام قسمت است. وضعش چه جور است. در بازار مشتری دارد؟ مردم می‌پسندند این نوع نخود و لوبیا را یا نه؟ ولی اگر خواست آسیب شناسی کند و بگوید این نخود علت ناپزا بودنش چیست؟ علت فلان طعمش چیست؟ و ما می‌خواهیم از این به بعد برنامه ریزی کنیم اینجوری طعمش را تغییر بدهیم. این هم میتواند؟ یا این لاقط مقداری تامل می‌خواهد. اگر این زیرسیگاری را خواست بگوید جنسش را می‌خواهم تغییر بدهم ساده است. از آهن است بکنم برنج. ولی همینکه یک قدم بالاتر باشد بخواهد آلیاژی را درست بکند، یک خرده مشکل تر میشود. حالا اگر خواست یک آلیاژ جدیدی یک ترتیب جدیدی را پیدا کند خصوصیات جدید داشته باشد، بدنه فلان کشتی یا فلان هواپیما در تحت فشار فلان مرتبه از فشار مثلاً با فلان مرتبه از حرکت مقاومت داشته باشد، این هم به همین سادگی است؟ که امر یک زیر سیگار میگذرد. گفتند کوره پخت سیمان درست کنید که از آن تولید ۳۰۰۰ تن داشته باشد. می‌خواهد چنین کوره

ای را درست کند با طول ۲۰۰ متر و با سطح مقطع مثلاً ۵ متر آنهم فرض کنید مذاب سیمان است که داخل لوله می‌چرخد توی این کوره. آنجا را هم میتواند یک همچی کاری بکند که بگوید که حالا امتحان می‌کنیم از همه فلزات اگر امتحان کردیم و به بن بست رسیدیم، حل بن بست چه جور میشود؟ ترکیب جدید پیدا کردن، گاهی میگوید استقرا، مرتب شروع میکند به آزمایش ترکیب (قدیم اینها که به نام علم شیمی هی مرتباً آزمایش میکردند) یا اینکه نه یک راههای دیگری هم دارد؟ یک صحبت هست که بگوئیم جزئی با حفظ خصوصیات جزئی اش و شخصی اش صادق بر ۲ نیست. بنابراین مقدمه استدلال و رسیدن از جزئی به جزئی دیگر نمیتواند قرار گیرد. باید این را بصورت علل و معالیل جزئی مرتباً آزمایش کنیم تا برسیم تجربه کنیم. آزمایش کنیم تا برسیم این یک راهش. یک راه دیگر این است که باید بتوانید آن را ساده بکنید. چه جوری ساده بکنیم؟ خصوصیت مشترک ببینیم؟ نه. باید خصوصیات را درش اصلی و فرعی قائل بشوید.

در حال تغییر درست است که اوصاف تغییر میکند، ولی بعضی از اوصاف، اوصاف اصلی است. لذا شما در دسته بندی انتزاعی تان میگوئید نوع کلی «المفهوم ان امتنع فرض صدقه علی کثیرین فجزئی والّا فکّتی». میگوئید: فرض صدق بر کثیرین میتواند داشته باشد. پس بنابراین یک خصوصیتی، خصوصیات اصلی است که در حال تغییر هم آنها تغییر میکند، ولی مطلقاً حذف نمیشود. خصوصیتشان هست. من باب مثال، اگر فلز هادی الکتریسته باشد، گفتند در حال سرخ شدن هم باز هم هدایتش را دارد، رنگش که از بین رفته حالا که سرخ شد دیگر رنگ سابق نیست در حرارت رنگش از بین رفته، وصف قبلی نیستش، در این فلز تغییرات زیاد است. البته نحوه هدایت الکتریسته اش هم فرق پیدا کرده، ولی بعضی از خصوصیات اصلی اش هنوز باقی است. که شما میگوئید فلز سرخ با چوب سرخ فرق میگذارد. آنرا میگوئید چوب سرخ، این را میگوئید فلز سرخ، میگوئید چوب برافروخته، چوب در حال ترکیب، این را میگوئید فلز.

خصوصیات اصلی را چگونه بشناسیم و تغییراتش را چگونه کنترل کنیم؟ اصلاً چرا خصوصیات را اصلی و فرعی کنیم؟ برای اینکه می‌خواهیم مطالعه تغییر کنیم. چرا مطالعه تغییر که می‌خواهید بکنید، خصوصیات

اصلی را که میخواهید بشناسید، جدا جدای از هم نمیشناسید؟ برای اینکه در عینیات یک شیء مرکب است، وحدت ترکیبی دارد. پس مطلبی که در قدم اول ملاحظه میشود، شئی متغیر را شئی مرکب میدانیم، فرض میکنیم، تغییر جدای از ترکیب نمیشود.

حالا ممکن است بذهن برسد، این خودش یک بحث فلسفی است که آیا اجزاء بسیط میتوانند به همدیگر ربط داشته باشند؟ یا اینکه این ذاتاً مرکب است؟ اینکه میگوئید به تحلیل عقلی (یک پاراگراف خیلی کوتاه توبحث فکری اش میرویم، بعد بر میگردیم، فعلاً بحث تمثیلی جلو میرود برای آشنائی با مفاهیم) اینکه میگوئیم هر چیز دارای طرفین باشد، عقلاً قابلیت قسمت شدن را دارا میباشد، الی لا نهاییه لا یقف. از راه دیگر اگر بیائیم، بگوئیم هر چیزی که دارای کیفیت است هستی اش مطلق نیست، یعنی هستی اش بی کیفیت نیست و هر چیز که دارای کیفیت است مقاومتش نمیتواند مطلق باشد، اگر مقاومتش در پذیرش اثر مطلق باشد باید خوب، هستی اش را مطلق بگیریم.

هستی اطلاقش با محدودیتش سلب و ايجاب است. از یک طرف میگویند محدود است، متکیف است، از طرف دیگر مگوئید مطلق است، نمیتواند جمع شود. اگر هم فرض شد که مقاومتش مطلق نبود، فرض شکسته شدن برایش هست. اگر فرض شکسته شدن برایش بود، نمیتوان گفت ذاتاً اثرناپذیر است. اگر گفتیم که ذاتاً نمیشود گفت اثر ناپذیر است، ذاتاً باید اثر پذیر باشد. بیائیم توی متن. تغییر از ترکیب جدا نیست. شیء بسیط را نمیشود گفت تغییر کرد.

اوصاف اصلی شیء متغیر را میخواهیم ببینیم. ولی اوصاف اصلی که بهم نسبت دارند تا وحدت ترکیبی را بوجود آوردند، وحدت ترکیبی نمیتواند مستقل از این اجزاء مرکب باشد مطلقاً، و نمیشود بگوئیم اجزاء یا عوامل اصلی هیچ گونه نسبت تأثیری ندارند در وحدت ترکیبی. و بالعکس بگوئیم مرکب تغییر میکند، عوامل اصلی هیچگونه تغییری نمیکند. وحدت ترکیبی همین اجزاء است، مرکب از همین اجزاء است. حالا در اوصاف هم میشود چنین چیزی را گفت؟ اگر گفتیم فرضاً وزن جزو وصف این است، حجم جزو وصف اینست، میشود در باب حجم مخصوص هم همین را گفت؟ در نسبت بین وزن و حجم هم میشود همین را گفت؟

پس اگر بگوئیم میشود همین را گفت، یک چنین احتمالی را بدهیم، آنوقت کلمه ساده کردن را میتوانیم زود بهش منتقل بشویم. ساده کردن یعنی نسبت بین اوصاف اصلی را ملاحظه کردن. حالا از کجا اوصاف اصلی را ببینیم؟ واز کجا نسبت بینشان را ببینیم؟ مدل ساختن، نمونه ساختن دارای روشی است. آن روش کلیت داشته باشد. روش نمونه سازی، روش کل ساختن، آن روش برای ساختن یک کل که آن کلی را که ما میسازیم بصورت یک پیش فرض قرار میگیرد نسبت به عینیت. یعنی کل مفروض است که بعد اگر قدرت عملکرد عینی اش تمام شد، یعنی توانستیم با آن تغییر وضعیت خارجی را کنترل کنیم، کل منسوب میشود نه مفروض.

خوب حالا باید در باب تغییر یک پیش فرضی داشته باشیم و تغییر را بتوانیم برایش توی روشم بعنوان یک اصل شناسایی کنم. اگر موفق شدم چنین کاری را انجام دهم، یعنی نظری نسبت به تغییر داشته باشم، آنوقت اول کار یک الگوی تجزیه دارم، یک روش تجزیه دارم، یعنی چه؟ یعنی سؤالات خاصی را نسبت به یک عناوین خاصی که آنها را در نظرم بایست عوامل اصلی باشند، باید آن سؤالات را از عینیت بکنم، آن عناوین خاص بین آن عوامل خاص بر اساس فلسفه ای که نسبت به تغییر دارند، یک نسبت های مفروضی دارند.

سؤالات را میکنم، میآیم مینویسم آنجا جدا جدا آمار میگیریم از عینیت. مشاهده میکنند، تجربه میکنند، روی سؤالاتی که من دادم. نه، هر سؤالی ما نسبت های مفروضی هم دارم بین این امور و عوامل و اوصاف. خوب سؤالات آمد نسبت ها ببینیم میخواند یا نمیخواند. اگر نسبت ها با یک نسبت تقریب با این نسبت های مفروض من همراه بودند، آنوقت عمل آزمایش را اینجا نسبت به تغییر شروع میکنم ببینم آیا در مرحله بعدی هم که این شئی تغییر پیدا میکند؟ فرضاً فلز سرخ میشود. من در آن عوامل اصلی اوصاف یک امری را مفروض قرار دادم که در تغییر چنین میشود؟ ببینم اینهم آیا باز همینطور میشود؟

اگر توانستیم تغییر را شناسایی کنیم بر اساس مدلم، آنوقت پیشگویی ام درست درآمد. پیشگویی نسبت به عینیت با یک نسبت تقریب. البته میگویم این مدل این نمونه سازی قدرت عملکرد دارد. استنباطی هم که از

عینیت بوسیلهٔ این مدل شده بهش میگویند استنباط کارشناسی. میگوئیم کارشناسی با تک مرکزی وضعیت پول را ببینند چه جوری است؟ علل مثلاً اینکه وضعیت پول سبک شده یا سنگین شده یا هر چی مشخص کنند. نسخه بدهند برای معالجه اش. نسخه اسمش چیست؟ اسمش برنامه است. پس در اینجا ما یک چیز مهم را تمام میکنیم.

برنامه در شکل کارشناسی تخصصی فعلی کاری ذوقی بصورت سیاست مُدن و تدبیر منزل سابق نیست. کاریست که با یک ابزار خاص انجام میگیرد. ممکن است در اینجا قدم به قدمش بگوئیم برهانا دلالت عقلی ندارد. جزمیت هایی که حاصل میشود جزمیت های منطقی نیست. ولی یک چیز را نمیتوانیم انکار کنیم. قدرت عملکرد هر چند تقریبی خارج از دستگاه علیت نیست.

همین جور که در علل و معالیه جزئیة خارج از دستگاه علیت نیست. با هرنسبت تقریبی که فرض شود، اگر مدل توانست جهت را تغییر بدهد، نمیتوان گفت علیت در اینجا تشریک مساعی ندارد. میشود گفت علیت بآن معنائیکه نسبت بین مقدمه و تالی را در قیاس شکل اول می بینید وجود ندارد. نمیشود گفتن قضیه تمثیلی است، خطابی است.

تا اینجا بحث دربارهٔ این بود که روش کل نگری روشی است که تابع قانون علیت است. نتیجه ایکه حاصل شد از بحث این میشود، ولو بسیار بسیار ساده گذشتیم که امری قابل مطالعه است. قابلیت این را دارد که آدم دقت در باره اش کند. اگر در باب رشد و سعادت نظری پیدا شد و معرفتی حاصل شد و بنا شد در پیش فرض هایی که، فرض کنید اگر در نهایت قرار شد دو عامل باشد، سه عامل باشد، چند تا عامل را دستگاه کفر در مدل سازی اش معرفی کرد.

برای تغییر کدامیک عامل اصلیت؟ کدامیک از اینها عامل اصلی نیست؟ و چه نسبتی باید بین اینها برقرار باشد؟ این در روش مدل سازی تمام میشود. چه سؤالاتی را باید از عینیت بکنیم؟ چه نسبتی بین این سؤالات باید باشد تا بهش بگوئیم «مطلوب فرضی» و چه نحو عملکردی و قدرت تأثیری را بهش میگوئیم «قدرت تأثیر خوب»؟ آیا همه عملکردها را مساوی میگیریم در سمت گیری؟ یعنی تغییر باعث سمت

گیری نیست؟ یا تغییر در وضعیت با ابزاری که می‌خواهد آن تغییر وضعیت را بدهد، هیچ ارتباطی ندارد؟ اگر ربطی باشد بین پیشگویی نسبت به عینیت و ابزار پیشگویی، ربطی باشد بین ابزاری که مدل را ساخته و بعد بوسیله مدل وضعیت را شناسائی کردید و بعد به وسیله تغییراتی که در نسبت ها دادید تغییر جهت دادید. اگر ربطی فرض شود، اینها عمومیت دارد؟ یعنی این شیوه مدل سازی دیگر اسلامی و غیر اسلامی ندارد؟ آنچه که مسلم و محرز است و جزو فرض تسلیم است، اینست که تعریف از رشد در باب انسان در دستگاه اسلامی الحادی دوتا است. امکاناتی که برای رشد هست چطور؟ آنها هم امکانات عینی دارند، ما هم داریم. فرضاً یک مشترکاتی هم درش ملاحظه میشود. یک ما به الاختلافاتی هم درش ملاحظه میشود. آن امکاناتی که مورد اختلاف هست، در دستگاه ابزار رشد آنها جا دارد ولی آنها در دستگاه رشد شما جا ندارد. یک چیزهای دیگر جا دارد. من در اینجا نتیجه گیری میکنم و کلام را تمام میکنم تا جلسات بعد از ماه صفر. رشد با جهت تغییر قابل تفکیک نیست، و جهت تغییر با ابزاری که عامل اصلی و فرعی را معین میکند. اصل در مدل انسان شناسی غرب بر اصل بودن حکومت شهوات و امیال است. علت حرکت را تنوع طلبی، حرص نسبت به این عالم میدانند. باکی شان هم نیست که بنویسند توی کتابهایشان، «انسان اقتصادی، انسان رفاه طلب، تنوع طلب» چنین و چنان است. در توسعه هم یک فرد برنامه ریز غربی این عامل اصلی را شدت می‌بخشد. یعنی تعریف هایی که از توسعه هست از متن کتابهای خودشان قابل ترجمه است و ترجمه هم شده در اختیار آقایان هست، توسعه را، توسعه اقتصادی وقتی مینویسند، میگویند پیدایش یک حالت روانی در جامعه که سنن و نهادها را متأثر کند و موجب رشد دائم التزاید تولید باشد. می‌گوئیم کدام سنت ها را کم و زیاد کند؟ می‌گویند یک سنت هایی هست که در یک ملت هایی وجود دارد. مثلاً چی؟ می‌گویند مثلاً این قناعت را توصیفی که آنها دارند، توصیف غیر اجتماعی است، توصیف فردی است. در زمان طاغوت این را شما می‌دیدید که مصرف زیاده‌تر از الان بود. یک لباس را امروز در یک مجلس می‌پوشند می‌آمدند. بعد برای مجلس دوم سختشان بود بپوشند. لباسهای نونو را دور می‌ریختند. حتی در کیسه زباله می‌ریختند. لا اقل انقاق نمی‌کردند. این با آن اقتصادی که می‌گوید قناعت که این لباس هنوز کارآئی

دارد بپوشید، خیلی فرق دارد. اسباب و اثاثیه منزل، خراب کردن منزلی که هنوز میشود خیلی درش زندگی کرد. عوض کردن ماشین و ..

این اصالت مصرف است. خیال نکنید اصل قرار گرفتن تنوع، خیال نکنید که آنها چیز بدی می دانستند و فراری بودند ازش. می گفتند شما این زمین و معادن و هر چی دارد، ببینید از اینجا تبدیل میشود به یک چیزهائی که مصرف میشود می ریزد دور. اگر این وسط در بین این کانال شدت رشد تکنولوژی حاصلش باشد، یعنی تسلط بیشتر برای اینکه چیزهایی که قبلاً منبع نمی شناختیمش یا منبع به این پر استفاده ای نمی دانستیمش. مفید بودن نفت را کی ما می فهمیدیم؟ وقتی تکنولوژی مان بالا رفت. گفتید شدت تحرک روانی لازم برای شدت رشد تکنولوژی به این میشود که شما مصرف کنید مرتباً. حرکت مرتباً تحرک داشته باشی.

توسعه در دستگاه اسلامی حتماً با توسعه در دستگاه الحادی عامل اصلی اش فرق دارد. اینطرف تقواست، اینجا هم شدت روحی هست، ولی نه حبّ و چسبیدن و حرص بدنیا. اینجا یک شدت دیگری است که بر اساس اصل قرار گرفتن یک چیز دیگری بعنوان عامل اصلی میشود؟ حالا آیا مقسم و تقسیمات هم بهم میخورد؟ یا فقط معادلاتی که نسبت بین اینها را معین میکند و اصلی و فرعی را معین میکند، بهم میخورد؟ این بحث بعدی است.

والسلام

موضوع شناسی ۵

بحث درباره این بود که شناختن مصادیق عناوین کلی که آن عناوین موضوع احکام الهی هستند، این ها اسلامی و غیر اسلامی دارند یا ندارند؟ و بنا شد در این قسمت ببینیم آیا روش شناختن این مصادیق که خودش موضوع کار کارشناس هست، این دارای روش خاصی است؟ روش موضوع شناسی دارد یا نه؟ و اگر روش دارد و میتوان از معلومات به مجهولات رسید، آیا مثلاً دیگر خود روش هم، خود آن منطقی که بهش کار می‌کنند هم اسلامی و غیر اسلامی میتواند داشته باشد؟

برای اینکه مطلب روشن تر شود، روش کل نگری لازم شد مورد توجه قرار گیرد. گفتیم که نظام یک کل است، یک مجموعه است، مصادیقی هم که دارد، در موضوعات احکام کلی، در حقیقت اجزائی هستند که آن کل بوسیله آنها ساخته میشود. حالا آیا ببینیم کل چی هست؟ کل را با آن بیانیکه در جلسه سوم عرض شد، کل در حال تغییر مورد نظرمان هست، مرکب در حال تغییر مورد نظرمان هست. بنابراین اگر یک تصویری بخواهیم از آن رسم کنیم، تصویر تغییرش هم باید باشد. نمی‌تواند منهای تغییرش باشد. یک نکته آخر جلسه چهارم عرض شد که تقریباً نتیجه بحث بود و آن نکته مهم است که در یک جلسه یک مقدار بیشتر بهش می‌پردازیم.

گفتیم کل را وقتی بخواهید ملاحظه بکنید روشی دارد و نهایتاً به اینجا انجامید که با یک نسبت تقریبی میتوان پیش بینی کرد آینده را و میتوان امری را که بدیهی نیست، عرفی نیست، تمیز داد. این نکته را عنایت بفرمائید. میتوان آسیب شناسی نمود. میتوان برنامه ریزی کرد. آنجا یک اشاره کوچکی کردیم، گفتیم که این جدای از این بحث روش و اینها، تو دستگاه منطق صوری که بیائیم، شیء که بدون علت محال است باشد که. علت این قدرت آسیب شناسی چیه؟ علت این پیشگوئی نسبت به آینده با نسبت تقریب، هر نسبتی که فرض شود.

اگر بنا شد یک ابزاری باشد، یک عینکی باشد که با یک نسبت تقریب چیزهائی را که بدون این آلت نمی‌شود دید بشود با این آلت دید. چه در شناختن آسیب، چه در پیشگوئی آینده. شما می‌گوئید صد در صد نیست. برابری یقینی ندارد. مثل مباحثی که در منطق تطابق حقیقی فرضاً برایش ملاحظه می‌شود، یعنی لازمهٔ یک شی اگر نفی شود، لازمه عقلی اش باشد و لازمه ذات باشد، اصل آن ذات نفی می‌شود؟ اینجا نه نفی نمی‌شود؟ به آن درجه از تطابق نیست؟ ما هم حرفی نداریم. می‌گوئید برهان به چیزی گفته می‌شود که مقدماتش بدیهی است عقلی باشد و لوازمی که ملاحظه می‌کنید، نفیش برابر با نفی آن مقدمه اول باشد. لازمه حقیقی مطلب اگر شد و لازمه عقلی هم بود و بحضورتان که عرض کنم که برهان هم برش تمام بود، باید اینجور باشد که نشود نفیش کرد.

من باب مثال عرض می‌کنم: قضایای منطقی را وقتی بخواهید نفی بکنید، (هر قضیه ای اش باشد، چه یک قضیه بدیهی اش باشد، فرض کنید مثل قیاس شکل اول باشد، چه یک قضیه ای باشد که یک مقدار نظری باشد) نفیش بر می‌گردد به آن حدهای اولیه تان.

اگر هستی را مثلاً حد اولیه بگیریم در منطق صوری و نفیش را، نیستی را هم و نسبت بین سلب و ایجابش را شروع کنیم. بعد با ملاحظه کنیم که مثلاً چه نسبتی هست بین عدم و وجود مثلاً امتناع اجتماع نقیضین، اولین حکم موضوعه تان باشد و بعد ش هم بخواهیم به اصطلاح ملاحظه کنیم و کشف کنیم، ببینیم این ساختمان منطقی را تا آخر کار، آنوقت در آنجا نفی هر یک از قضایائی که ارتباط آن قضیه بدیهی باشد، یعنی ارتباطش برهانی باشد (معذرت می‌خواهم عرض کردم بدیهی) برهانی باشد به حدود اولیه و احکام اولیه تان باید گروه احکامتان بهم بخورد، نمی‌شود نفیش کرد.

آنجا فرضاً برابری، برابری تطابق نظری بهش بگوئیم یا بگوئیم برابری یقینی است یا بگوئیم اثبات این لازم برای مقدمات برهاناً انجام گرفته. نفیش، نفی رابطه علی است دیگر. شما هر جا که دست بگذارید و نفی بکنید، می‌گوئید علیت نقض می‌شود، وجود و عدم برابر می‌شود، نمی‌شود همچنین چیزی.

آنچه که مفروض در باب وجود داشتید و نقیضش را عدم دانستید نفی میشود. نمی‌شود کاری اش کرد. آنوقت منطقتان را می‌سازید.

حالا در اینجا بفهمانید که اینجا برابری یقینی ندارد. ما هم می‌گوئیم چشم ندارد. با یک نسبت تقریب، آسیب شناسی می‌کند. بسیار خوب. با یک نسبت تقریب، پیش گوئی می‌کند، بسیار خوب، حرف ما سر همین خود نسبت تقریب است که اینرا من عدم بگیرم؟ بگویم هیچ نیست؟ کسی ممکن است بگوید این دستگاه منطق نیست، زیرا ماده نقضی که پیدا می‌کند که بالاتر از آن نسبت تقریب است (نسبت تقریب یعنی صد در صد گفته شما عین واقعیت خارجی نمی‌شود) خیلی خوب، فرض کنید که ۶۰٪ میشود.

ما عرض می‌کنیم که شما می‌گوئید ماده نقض منطقتان آن ۴۰٪ است، من می‌گویم که ماده نقض نقضش هم این ۱۰٪ است. یعنی نمی‌شود گفت که همین ۱۰٪ اضافه از ۵۰ را که شما دارید که با یک نسبت تقریبی از حد تردید خارج شده و رجحانی پیدا کرده، این رجحان خوب چطور است؟

این رجحان چه جوری ثابت میشود؟ این اطلاع بدون علت است؟ بحث علیت اینجا برداشته میشود؟ سر ۱۰٪ که رسید، ۱۰٪ علت نمی‌خواهد؟ علیت که استثناء بردار نیست.

علیت یک میلیونیم در صدش هم استثنا بردار نیست. به هر نسبتی که علیت را استثنا بخواهید بزنید همان تردید در امتناع اجتماع نقیضیش پیش می‌آید. نمی‌شود این را کاری اش کرد.

اولین سخن در این جلسه در این باره است که ببینیم آیا چیزی که نمی‌توان آن را تمیز داد. بصورت عرفی و بدیهی نیست، امر حسی نیست، که تمام بشود با دهاخت. تمیز بودن جمع بندی نمی‌تواند کار بکند. این که اشاره هم هست در فرمایش بعضی از بزرگان که مسائل روی هم ببینید، این روی هم دیدن یعنی چه؟ نسبت بین امور، نسبت بین اوصاف، نسبت بین خصوصیات که تشخص یک عین را در یک زمان و مکان خاص نتیجه میدهد، این اگر تمیز نتواند بدون جمع بندی نظر بدهد، برایش مجهول باشد، نیازمند به یک ملاحظه و تعمقی باشد و شما ۱٪ رجحان بتوانید بوسیله یک ابزاری بدست بیاورید، و اثبات بشود که این رجحان واقعاً هست، تمام بشود که نمی‌توان آن را نفی کرد.

ابزار جمع بندی تان خودش کلی باشد، کاری اش نمی شود کرد. ابزار نمونه سازی تان از آن شیء خودش کلی باشد، ما کاری اش نداریم. آنچه را که ما کار داریم بهش و مهم میدانیم در مطلب این است که این ۱٪ بدون علت پیدا شده؟ علت ندارد؟ فرض، مفروض این است که بدون ابزار یعنی بدون جمع بندی نمی توان به همین ۱٪ دست یافت، کدام ۱٪ را میدهیم؟

آن یک در صدی را که زائد بر قدرت تمیز معمولی هست. میگوئید بشر کارهایش را میکرده قبل از اینکه منطق برنامه ریزی داشته باشد. میگویم بله کارهایش را میکرده، با منطق برنامه ریزی یک درصد اضافه کاری می کند. سر این ۱٪ صحبتمان است. سیاست مُدُن قبلاً انجام میگرفته این حرف ها نبوده. عرض کنم با این حرف ها ۱٪ قدرت عملکرد تان بالا رفت. این ۱٪ چه کاره است؟ علت میخواهد یا نمی خواهد؟ اگر علت می خواهد نسبتی دارد تمیزش با این ابزارتان یا نسبتی ندارد؟

حالا علی فرض اینکه در اینجا ملاحظه بکنیم که یعنی اینجا دیگر حد مفروض و فرض و این حرف ها نیست، فرض ها برای این بود که نزدیک شود ذهن به این مطالب حالا تا بعداً هم انشاء الله... برویم جلوتر ببینیم چه می شود؟

علی فرض اینکه این مطلب تمام شود که این ۱٪ بدون این ابزار نمی شود تمیز داد. اطلاعاتی را باید از عینیت گرفت بعد به طرز خاصی جمع بندی کرد، آن طرز خاص هم دخالت دارد. حالا آیا دیگر اسلامی بدون یعنی چه؟ اگر قانون علیت است، علیت که قیاس شکل اول که نمی فهمد که اسلامی و غیر اسلامی، تو ریاضیات هم که بکار ببرید حکمش را میداند.

لزام به تعبد به وحی که در اینجا نیست، جای تعبد که فرضاً نمی آید. شما میگوئید که بسیار خوب، علیتی داریم در اینجا و معلوم میشود که ابزار کارشناسی هم، چنین قدرتی را در این حد دارد.

بسیار خوب، وقتی معلوم شد دارد، کفار بدست بگیرند میشود، مسلمین هم بدست بگیرند میشود. اهرمی است چه دست کفار، چه دست مسلمین.

عرض می‌کنیم که خود این معنا یک تامل کوچکی می‌خواهد که پس بنا بر این شما نمیتوانید وسیله رسیدن از معلومات به مجهولات را منحصر بکنید به اینکه بدیهی عقلی باشد. شما می‌گوئید ما از اول هم منحصر نکردیم.

گفتیم باید مثلاً ۱۰۰٪ نتیجه نمیدهد، اگر ۱۰۰٪ نتیجه داد میشود برهانی. می‌گوئیم نه بهمین سادگی دیگر ما اینجا ازتان قبول نمیکنیم.

میفرمودید که "الجزئی لا یكون کاسباً و لا مکتسباً" در تعریف جزئی هم بصورت بسیار ساده اش و خلاصه اش می‌گفتید که "المفهوم ان امتنع فرض صدقه علی کثیر بن فجزئی و الا فکلی".

ما عرض میکنیم که سئوالی که از عینیت میکند مفهومی حاصلش هست که درباره همین جزئی هست و خصوصاً نسبتی که بین دو تا سئوالتان هست. اگر وزن و حجم این شیء را شما نسبتش را پیدا کردید و هکذا، خصوصیات دیگر شخصیه این را، حالا ولو چند خصوصیتش باشد، که صدق نکند بر یک میکروفون دیگر در مکان دیگر یا در زمان دیگر، یعنی مفهوم جزئی.

مفهوم جزئی جز این نیست دیگر. صدق نکند بر دومی.

شما می‌گوئید نه صدق، صدق عقلی می‌کند، می‌شود اینها را قید ذات مفهوم گرفت و کلی ملاحظه اش کرد و گفت: در هر جا و هر مکان که چنین چیزی واقع شود. عرض کنیم خیلی التفات به مطلب مجدداً بفرمائید. اگر در حال تغییر قید حرکت درش بگیرید، رابطه مکان و زمان را نسبت بهش ملاحظه کنید، دو نمی‌تواند فرض داشته باشد.

می‌گوئید فرض عقلی اش می‌گوئید ممتنع است. می‌گوئیم بله اگر ملاحظه زمان و مکان را اگر بفرمائید، اگر حذف بکنید، زمان و مکان را بسیار خوب، حذف کردید خصوصیات شخصیه اش را. خصوصیات شخصیه است که .. هم بله حذف بفرمائید و لحاظ قدر مشترکش بکنید. خوب، بسیار خوب بر میکروفونهای دیگر هم صادق است.

با قید زمان و مکان اگر ملاحظه بنا هست بشود، ملاحظه عینیت بنا هست بشود، با اموری که عوامل اصلی، اصول اصلی قوائم این جزء را، این مصداق را، این نمونه عینی را و این را با حفظ خصوصیات دیدید، دیگر دو ندارد.

حالا اگر تصمیم گیری درباره یک مصداق از مصادیقی که جزء مصداق یک ملاحظه میشوند نسبت به موضوعات کلی که آنها عناوینی هستند که احکام تعلق به آنها پیدا کرده، این خود این مصداق به قید خصوصیات شخصیه نشود تمیز داد، الا با این ابزار و این ابزار هم قدرت آسیب شناسی نسبی داشته باشد، هم قدرت برنامه ریزی و پیشگویی نسبت به وضعیت تغییرش در آینده را داشته باشد.

اگر هم چیز تمام شد یک حاشیه کوچکی می خورد که آن حکم یعنی "الجزئی لا یکون کاسباً و لا مکتسباً" در باب کسب نتایج کلی صادق است.

بله، نمی توان از مفهوم جزئی شخصی خاص، در مقدمات برهان برای کلیات نمی تواند قرار بگیرد، راست می گوید. تو بحث هستی شناسی ازش نمی شود استفاده کرد. در آن میدان راه ندارد.

ولی آیا بینیم در این میدان عینیت، آیا بلافاصله می توانیم همان نظر را بدهیم، بگوئیم جزئیات قابل ملاحظه برهانی نیستند؟ یعنی چه این حرف؟

یک پاورقی من اینجا یک توضیح باز میدهم برای اینکه یک خرده روشن تر بشود مطلب. گاهی در اذهان می آید که معنای اینکه باید برای فلان مشکل اجتماع طرح بدهید. آدم های خوش ذوقی، خوش فکری لازم هستند که بنشینند و نیازها را ببینند و آرمان ها را با هم ببینند و بعد هم بحضورتون که طرح بنویسند مثل نیست که آدم شعر میتواند بگوید تو باصطلاح، حالا شعر هم به این در و دروازه ای نیست که گاهی طرح ها را میگویند.

ولی آدم به ذهنش می آید که اینجور نظر هست. یک عده اینجور می گویند. اینجور نیست مطلب. از این یک کمی جلوتر است. بعضی ها هم میگویند، نه، این کار، کار فنی است و باید ابزار متناسبی می خواهد و

کارشناسی هائی دارند و باید کارشناس ها بیایند با ابزار خود شان کار کنند. ولی دیگر ابزار اسلامی و غیر اسلامی ندارد.

کارشناس متعهد، متدین، مؤمن، صالح، نماز شب خوان بار بیاید، معتقد بار بیاید، آرمان های ما را هم بداند. خوب، با این ابزار تجربی که دستش هست این کار را بکند. این ها را جز فنونی می گیرند که دیگر استدلالی و برهانی هم نیست در کار باشد.

خوب این ها یک درجه ابتدائاً بنظر می آید از اولی ها جلوتر باشند. ولی اگر اثبات شود که کارشناسی اسلامی و غیر اسلامی دارد، اینها هم در عمل همان نتیجه را میدهند.

حالا پاورقی را می بندیم می آئیم در متن صحبت. می بینیم نظر درباره عینیت اصولاً با نسبت تقریب است یا با نسبت تقریب نیست؟ یعنی بحث غیر نسبت تقریب در باب خارج دچار اشکال هست، هر چند حد حقیقی اشیاء تو خود باب مفاهیم هم بسادگی نمی توان گفت، حد حقیقی اش را. ما ها می توانیم بهش دست بیابیم. حتماً حد حقیقی دارند، شکی ندارد. عینیت هم همینطور.

روش ترش و مبین ترش و رشد در ادراک نسبت به آن مفهوم مورد سؤال قرار می گیرد. اول تو پرانتز است، کایش نداریم این صحبت را. ولی در این باره خاص، درباره عینیت، چطور؟ از علومی که درباره عینیت صحبت میکرده، یکی اش هندسه مسطحه بوده. هندسه مسطحه میدانید بوسیله برهان، از حدود اولیه اش استنتاج می کند کل ساخته اش را. یعنی حد اولیه اش، امتداد و سلب امتداد.

خط دارای امتداد است. طرف خط نقطه است. نسبتی بین خط و نقطه در هندسه مسطحه ملاحظه میشود و حکم اولیه بدست می آید. بعد هم کلیه قضایای دیگر اعم از تعاریفی که هست و احکامی که هست، ناظر بر اینها. حالا در هندسه مسطحه همه تان می دانید زوایای مربع ۳۶۰ درجه است دیگر، مجموع زوایای مربع. خوب عنایت بفرمائید این عرضی که می کنم ازش می خواهم نتیجه بگیرم.

صدق این مطلب در خود دستگاه هندسه مسطحه، یعنی در فضای اعتباری می خواهید اسمش را بگذارید، فرضی و موهومی ریاضی می خواهید بگذارید، من کاری ندارم. در آن ظرف ذهن که می خواهد ملاحظه بشود

اگر بخواهد انکار بشود یا باید حدتان تغییر پیدا کند و حد را هم یک امر بدیهی ملاحظه کردید، امتداد مطلبی است که عقل می‌تواند آن را ملاحظه کند.

سلبش را می‌تواند ملاحظه کند و نسبت بین اینا باید دستگاه را بسازد. درست هم هست که قضایایش، درست است برهاناً، قابل استدلال است. میتوان تک تک تعاریفش را یعنی کلمه مربع را، یک مفهومی دارد، این مفهوم ساده پیدا نشده، ارتباط دارد به مقدماتش و ربطش را هم می‌شود با قیاس ملاحظه کرد.

و هکذا کلیه اشکال دیگر به اصطلاح تعاریفی که دارد و همچنین قواعدی که دارد مثلاً مساحی مربع مجذور مثلاً یک ضلعش، یا یک ضلعش را در ضلع دیگری ضرب کردن یا فرضاً مساحی دایره مجذور شعاع $\times$ عدد پی الی آخرش. فرضاً مثلث قاعده $\times$ نصف ارتفاع و الی آخر که برادران عزیز از من بهتر اطلاع دارند.

صدقش را نسبت به خارج در ارتکاز اقلیدسی صدق صد در صدی است. یعنی بدیهی است صدقش. روش ساختمان هم می‌ساختند.

حالا صدق این در دستگاهی که یا یک خرده بزرگ شده باشد یا کوچک شده باشد خیلی، آنجا صدق نمی‌کند، یعنی چه؟ (یعنی در هندسه نا اقلیدسی و فضائی من کاریش ندارم. نسبت به خارج صحبت می‌کنم). در هندسه نیوتونی نسبت به خارج که میخواهد حرف بزند، می‌گوید در خارج شما نمی‌توانید یک خطی را فرض کنید که این درون جاذبه نباشد، خارج از جاذبه باشد.

یک امتدادی را فرض کنید، حتی فرضی‌ها، خوب عنایت کنید، می‌گوید فرض نسبت به خارج نمی‌توانید بفهمائید. نمی‌گوید رسم نمی‌توانید بکنید در خارج.

یک وقتی است که من می‌گویم خط نمی‌توانم روی این دیوار بکشم. یک وقتی می‌گوئید دو تا سطر کنار همدیگر است به خط مفروض جدا میشود که هیچ قطری نداشته باشد. می‌گوید در خارج شما نمی‌توانید مگر اینکه خارج را ببرید تو فضای ذهنی تان منهای جاذبه باشد. اگر خارج شد نسبت بین دو شی منهای جاذبه نیست.

حالا شما بگو با دوربین نگاه می‌کنم، بگو با اشعه نگاه می‌کنم. هر چه می‌گوئید نسبتشان، ربطشان، ارتباط بین دو شئی، به هر نحوه ربطی که شما بخواهید فرض کنید، اگر جزء فرضتان جاذبه را هم بگیرید، ربط بین دو شی در خارج محقق میشود.

حالا خارج را ما می‌آئیم خارج از ذهن نمی‌گوئیم. می‌گوئیم آقا جان در جهان ماده، یک قیدی بهش می‌زنیم، می‌گوئیم در این جهان مادی خارج از ذهن انسان بین اشیاء مادی.

خوب شد؟ همه حدود و ثغورش را شما ببندید. قید، هزار تا قید بهش بزنید، تا متعین بشود در عینیت خارج. می‌گوید در خارج شما نمی‌توانید امتدادی را فرض کنید که آن امتداد در خارج باشد، فرض همان خارج باشد، نه فرضی انتزاعی از خارج باشد، به یک خارجی ساخته باشید درون ذهنتان، باز آن ذهنی باشد، که منهای جاذبه باشد.

هر گاه منهای جاذبه نباشد، چطور میشود؟ می‌گوید حتماً انحناء وجود دارد. حالا این قانون که حتماً انحناء وجود دارش را او در عینیت اثبات می‌کند. شما لا اقل می‌توانید بگوئید که جاذبه ممکن است ایجاد انحناء بکند. اینش که دیگه تمام است عقلاً.

و وقوعش را تحویل میدهد، شما فرض امکان دیگر، وقوع که زمینه را برای فرض که درست می‌کند که. حالا پس می‌شود در خارج فرض دارد خط مستقیم امکان داشته باشد، فرض هم دارد که نداشته باشد. به صرف اینکه احتمال وارد شده صدق قضایای هندسه اقلیدسی به خارج بلافاصله احتمالی میشود، و آثار عملی که از هندسه نیوتونی گرفته میشود، برای وجود این احتمال کافی است. در دستگاه هندسه نیوتونی می‌گوید اصلاً نسبت به خارج کذب است، صادق نیست. مجموع زوایای مربع یا بیش از ۳۶۰ درجه است یا کمتر است. یعنی ۴ تا پاره خط منحنی را چه مقعر رسم کنید، چه محدب رسم کنید، می‌گوید نتیجه اش این است که بحضورتان که عرض کنم مجموع زوایای مربع ۳۶۰ درجه نباشد.

حالا ما می‌گوئیم که این حرف بیجاست که ایشان می‌گوید که فرض در خارج ندارد. یکی از فرض‌های در خارج هم این است. اگر یکی از فرض‌های در خارج این باشد به دلیل قدرت عملکرد عینی ای که نشان

میدهد، بدیهی بودن اینکه مجموع زوایای مربع برهاناً تمام میشود که در خارج همیشه 360° درجه است شکسته میشود. اگر شکسته شد چطور میشود؟

طوری که میشود این است که نظر صد در صدی دیگر درباره خارج نمی‌توانید درباره تمیز اشیاء بدهید. لا اقل یک جا شکسته میشود.

بگوئید حدود اولیه اش درست نبوده. جرئش باید مثلاً جاذبه باشد. عرض می‌کنم قضیه را بدیهی می‌گرفتند. ارتکاز اینجور کار می‌کند دیگر و هنوز هم شما به مردم بگوئید $2 \times 2 = 4$ تا. گمان میکنم هیچ بدیهی را اینقدر در ذهن عموم نباشد. رویش کار هم می‌کنند. حالا اگر بگوئید $2 \times 2 = 4$ تا. در فضای ریاضی محض، فضای فرضی صادق است، ولی در خارج ۲ شما ندارید که در وحدت زمانی و مکانی بسر ببرد، و این همین که مکاناً هم متعدد شد، خصوصیات شخصیه اش هم متعدد می‌شود.

حالا پس نتیجه گیری بحث امروز، صرفاً اینکه نظر نسبت به خارج در اموری که نظری باشد، جا دارد که بگوئیم، معنا ندارد، که بگوئید برهانی نیست. بدلیل علیت قسمت اول بحث، و معنا ندارد که بگوئید برهانش صد در صدی باشد، به دلیل قسمت دوم بحث.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

پاسخ به سئوالات:

سؤال: ... (نا مفهوم)

جواب: از قبیل فرض عقلی که درباره فضای خارج بکنیم که جاذبه نداشته باشد؟ یا فرض عقلی نسبت به خارج که ارتباطی هم داشته باشد در خارج، بله می‌شود. انتزاع که ذهن حتماً می‌تواند از خارج بکند. یک جزئی را ببیند و خصوصیات شخصی همین جزئی را قید یک کلی قرار بدهد و بگوید بینهایت تعداد از این شخص من میتوانم ملاحظه کنم.

این را که میشود اینکار را کرد. ولی زمان و مکان در خارج قید است. در ذهن اگر بخواهد این را قید قرار بدهد، قید شخص است دیگر، که ۲ تا نمی‌تواند باشد. والسلام.

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۶

(اصل نوار)

بحضورتان که عرض کنم بحث دربارهٔ این بود که آیا کارشناسی اسلامی داریم یا نه؟ اول چند نفر از برادران سؤال کرده بودند که خاصیت این بحث چه هست؟ من یک کمی دربارهٔ فایدهٔ این بحث را ولو چند روزی گذشته ولكن مقدمات لازمی است تا التفات به فایده اش، ولو تصوراً حاصل بشود.

هر چند من گمان میکردم که تو خود حین بحث فایدهٔ روشن هست و نیازی نیست که حالا تکرار هم بکنم مطلب را. ولكن به ذهن می‌آید که حالا اشاره صریحی هم باشد به مطلب. ولكن به ذهن می‌آید که حالا اشاره صریحی هم باشد به مطلب، چند دقیقه ای بد نباشد. فایدهٔ بحث، چندین فایده است که مترتب برهم هستند و بر میگردند بهم.

یکی این است که اگر موضوع شناسی اسلامی و غیر اسلامی داشته باشد تو این بحث ها، اول پیرامون تصور این مطلب است. تصور مطلب هم آنگونه که باید بصورت یک مجموعه ملاحظه نمیشود نوعاً. نوعاً خیلی راحت عبور میشه به حسب مأنوسات ذهنی و طبقه بندی خاصی که ذهن نوع ما ها بهش انس دارد، میگیریم یک بخش علمی داریم که بحث دربارهٔ کلیات است و آن بخشی را فلسفه و کلام خیلی هم اینطرف تر بخواهیم بیائیم، ریاضیات.

ریاضیات را هم آنقدر نمیگوئید، میگویند واسطه بین علوم است.

بهر حال یک بحث، بحث کلیات است، می‌گویند آن برهانی است. تمام بقول ما طلبه ها، علمیت دارد. اگر ما هم جزو مبتدیان محسوب شویم در باب طلبگی، میگویند علمیت دارد، معقول است. نسبت های عقلی را می‌شود ملاحظه کرد.

یک بخشش هم، بخش احکام هست که بوسیله منابعی که در اختیار هست، تمام وسعمان را می‌پردازیم به این فهم و استنباط از این احکام را هم بدست می‌آوریم. یادمان نرود که از موضع منطق اگر نگاه کنیم به کار آقایان علماء فقه و اصول، اکثر مباحثش علم آور نیست، علمی هست نه علم آور است.

یعنی واسطه می‌خورد نسبت به علم بودنش، علم قائم شده بر اینکه اینها را باید انجام داد. نه اینکه خود اینها هم نسبت بینشان تمام بشود. مثل مباحثی که در قضایای معقول هست.

مثل بحثی که در باب فرضاً امکان و حدوث و قدم و این حرف‌ها هست، نیست. و لذا از همین باب هم خیلی از آقایان و لواز آقایان بزرگ، در بعضی از کلماتی که از شان نقل میشود می‌فرمایند: "ما ظننا هستیم نه علما" ظن بر آنها حاصل میشود.

نوع انس‌های ذهنی که وجود دارد. علوم تجربی را جزو فن میدانند. "یک علت و معلول جزئی" که اگر واسطه بخورد، دیگر قابلیت اثبات ندارد: همان علت و معلول جزئی هم، واسطه‌ای در اثبات عقلی ندارد که امتناعش را تمام کند.

این کبریت را اصطکاک میدهم شعله روشن میشود. شرایط احتراق است و الی آخر. موانع نیست و با آن خصوصیتی که ذکر می‌کنند احتراق حاصل میشود. مقتضی باشد و مانع نباشد و شرایط هم باشد و حاصل میشود، آن محلول از علت. حالا اگر ۱۰ تا واسطه خورد.

من یک فعلی انجام بدهم و مثلاً من باب مثال، این ضبط صوت را بخرم. این سیگار را بکشم. این ساعت را بخرم، این عبا را بخرم، این لباس را بپوشم. این دکمه را به این لباس بدوزم. اگر کسی مثلاً قائل شود بگوید این ته‌اجم به کلمه توحید است، می‌گویند این مثل اینکه عقلش اختلال پیدا کرده است.

اگر شور بزنند به قضیه. یعنی اگر دیدند که قاطع است در اینکه این دکمه گذاشتن به لباس معنای هجوم به کلمه توحید است، ساعت خریدن و بستن بدست معنایش هجوم به کلمه توحید است، عینک خریدن و زدن بچشم معنایش هجوم به کلمه توحید است. یک خرده اگر تکرار شد، هی شدت‌آزش، می‌گویند مثل اینکه این آقا ادراکاتش درست کار نمی‌کند.

قطع‌هایی که دارد پیدا می‌کند، قطع‌های متعارف نیست. هر گاه این قطع‌ها را قطع‌های عقل می‌دیدند که همچی حرفی نمی‌زدند.

مجموعه قضایای فلسفی را، کسی رو تک تکش اعلام قطع بکند. دلیل بر تبحرش است. تسلطش است. اصلاً اینکه رفتار بانک یا رفتار پول، چی هست؟ رفتار کارخانه چی هست؟ رفتار مدیریت چی هست؟ اگر کسی خیلی قرص روی اینها، ادعای قطع بکند، خوب دفعه اول میگویند که آدم با تعصبی است نسبت به دینش، نسبت به مذهب، زیاد متسلط بر اعتقاداتش است.

احتمالات بعیده هم، او را ناراحت می‌کند. حالا ولو ربطش هم معلوم نباشد. این دلیل بر نسبت به اگر یک خرده ای فشار بیاورد روی کار، میگویند، نه صحبت از جهل و قصور و تعصب و این حرف‌ها نیست. چون قطع‌هایی که برایش حاصل میشود متعارف است.

عقلاً این قطع‌ها را قبول ندارند. یک خرده بیشتر فشار بیاید. اگر ایشان بنده خدا، بهر حال می‌گن چی شد، حیف شد.

این که این حرف را می‌زنند، با مأنوساتی است که وجود دارد با ارتکازاتی است که وجود دارد. تعاریف بدهات، تعریف هستی، تعریف نیستی (اینها تعریف دارد سر جای خودش) می‌گن تعریف نمی‌کنیم هستی و نیستی را، تعریف بردار نیست. چون بهر چی بخواهیم تعریفش کنیم، خود هستی واسطه است. خود نیستی واسطه است، در سلب و ایجاب. ولی حتماً ادرائی را که برای یک فیلسوف بدیهی است از هستی با برای یک بقال از هستی، قدر مشترک و متیقن انتزاعی هم داشته باشد، ولی نفس آن درک، درک خاص است.

بنابراین، نوعاً وقتی که میرسند به علوم، بنا به ارتکازات، علوم تجربی، میگویند که اینها، علم به معنای علم معقول نیست. وقتی سبب به مسببی را نقل می‌کند، هیچوقت سببیت عقلیه برایش قائل نیستند. تعریف از سببیت عقلیه را جور دیگر قرار بدهد. برهانی نمیدانند قضیه را. تعریف از برهان نمی‌پذیرد این مطلب را.

وقتی نپذیرفت، خوب راحت میشوند، اول علمیتی ندارد. سببیتی ندارد که شرقی و غربی باشد. سببیتی ندارد که الحادی و اسلامی باشد. مجموع تجاربی است که میشود از آن منقطع شد. هم مسلم می‌تواند بکار بگیرد. هم کافر می‌تواند بکار بگیرد.

حالا بعضی از تجاربش که تجارب نسبت به یک رفتار و حرکاتی که آن افعال است یا به لحاظ نفس فعل، یا بسبب آثارش، بله، آن چیزی که سببیت داشته باشد، واسطه نداشته باشد، آن را باید شناخت و طرح کرد. ولی مجموعه سازی، چه ربطی به این حرف دارد؟ نسبت بین امور را دیدن. حالا این ارتکاز را داشته باشید در یک کنار. یک ارتکاز دیگر هم که مردود باشد، قابل ملاحظه هست، قابل تصور هست. ارتکازی که آقایان دانشگاهی دارند. میگویند قابل محاسبه است. آن چیزهائی را که شما می‌گوئید قابل محاسبه نیست. آنها نسبت بین کیفیات را قائل هستند که بله، نسبتی دارند.

رنگ را شما می‌فرمائید که سبز و سبزتر، آبی و آبی تر، ولی هیچوقت کمی اش نمی‌شود کرد. غیر از کم متصل که تو هندسه هست، هندسه مسطحه، و کم منفصل که تو ریاضیات فیثاغورثی اعداد دهمی باشد، غیر از این را نسبتش را شما بخواهید بر گردانید، بگوئید من رنگ کم رنگ و پر رنگ را نسبتش را با کم نام گذاری نمی‌کنم اعتباراً. نسبت دارند واقعاً. نسبتش، این را یک خرده شرح بدهم.

نسبت گذاری اعتباری معنایش این است که من مثلاً این رنگ آبی را که تمیز میدهم از رنگ آبی سیرتر، اسم این را بگذارم شماره ۱۰ مثلاً. اسم آن رنگ سیرتر را بگذارم شماره ۲۰ مثلاً. مقدار جوهری را که فرضاً میریزم توی یک مقدار آب، توی مثلاً لیتر آب، برای رنگ کردن پارچه ها، یک مثقال میریزم، گاهی ۲ مثقال میریزم.

یعنی اعتباراً میشود و میگویند عیبی ندارد که اعتباراً اسم این را بگذاریم، رنگ شماره ۱۰ و اسم آن را هم بگذارید رنگ شماره ۲۰. ولی نسبتی این رنگ ها بهم داشته باشند، آن نه.

شکل منشور را آقایان ملاحظه کرده اند تو هندسه. وقتی که از شیشه سلیس بسازیم، حالا مختلف است، تجزیه نور را موجب میشود و فرضاً اگر ما بتوانیم قوسی ایجاد بکنیم هم، فلزی باشد تو قوس الکتریکی قرار بدهیم، میشود مثلاً تعریفهای مختلفی، رنگ ها را نسبتش را بهم دیگر سنجید.

حالا میگویند شما یک خرده. دیدتان را قوی تر کردید. ابزار حسی پیدا کردید که مثلاً تمیزی را که میدهید نسبت به دو تا رنگ، بیاریدش تو طیف های مختلف. این چه ربطی دارد که نسبت داشته باشد؟

تا حالا یک کیل بر میداشتید، میگفتید که، کیل اول، میریختید تو یک لیتر آب و باهاش پارچه رنگ میکردید، بعد کیل دوم را بر میداشتید میریختید. حالا فرضاً نور بهش می تابید و بعد تجزیه می کنید و می گوئید، فرقی نکرد مطلب.

نسبتی پیدا نکرد اینها با هم. حالا اگر کسی یک قدم را جلوتر بگذارد. بگوید تو دستگاه تجربی، آمدند اصلش تغییر رنگ ها را در حرارت های مختلف، دماهای مختلف، ملاحظه کردند. چطور میشود فلان رنگ اصلاً پیدا میشود؟ فلان انعکاس پیدا میشود؟ باز هم مطلبی را مگر اینکه بیائید نسبتی را بین خود اوصاف شی ای که دارای رنگ است ملاحظه کنید.

فرضاً اگر مس رنگ قرمز باشد یا آهن سیاه باشد یا چه، تو حالات مختلف نسبت بین اینها یعنی حجمشان چطور می شود؟ وزنشان چطور میشود؟ رنگشان چطور میشود؟ نسبت بین اینها را ملاحظه کنید. حالا این از اول این قصه که پیدا میشود که نسبتی دارند اینجا بهم، آنوقت باید یک اصولی (نه یک کلیاتی) یک نسبت های اصلی و یک نسبت های تبعی، عامل مغیر و عامل تبعی را باید پیدا کنند، آنها پیدا می کنند.

بهر حال من سریع بگذارم از آنچه که با مأنوسات عامه چندان آشنایی ندارد. بصورت بسیار ساده نتیجه بگیرم.

آنها کیفیت های مختلف را که ما اندازه گیری و نسبت بین اندازه ها را، برهاناً قائل نیستیم، در عمل توانستند معادلات حاکم برش را پیدا کنند و معادله ها بدون مدل ها، بدست نیامده. بدون نمونه سازی ها، و بدون

نسبت های فرضی و عوامل فرضی، بدست نیامده. برای خودشان یک روشی دارند، من آن روش را هم الان کاری ندارم.

آن چیست که قابل اندازه گیری نبوده است، اندازه گیری شده است؟ و بهش کار میشود. شدت جریان برق را، با کم متصل و منفصل نمی شد اندازه بگیرند. آزمایشگاه به فیلسوف ریاضی گفت: ماشینی که تو ریاضیات ساختی (نه ماشین به معنای ماشین حساب)، ماشین به معنای نسبت هایی که بین یک دستگاه ریاضی هست) این ماشین نمیتواند ما را کمک کند؟ ماشین نسبیت درست شد برای این مطلب، کشف شد و بعد توانستند محاسباتی بکنند و فیزیک کیهانی و فیزیک اتمی ازش استفاده بکنند.

نسبت تقریب که در جلسه قبل عرض کردم که خارج از علیت نمی تواند باشد این معاملات و محاسبات را پیدا کردند و رویش کار کردند. چه چیزی را من می خواهم بگویم در ارتکازات دانشگاه هست؟ شما علمی بدانیدش یا ندانید، علیت حکم می کند که همان چیزی که دستگاه منطق صوری روی آن است، همان چیزی که دستگاه فلسفه روی آن هست، حکم می کند که این پیشگویی های اینها که با نسبت تقریبی شده است بدون علیت نیست.

قانون علیت، نه علت العلل، قانون علیت که بهش تمسک می کنید در کشف منطق صوری، حکم می کند استنباط علیت، محدود به نسبت بین مفاهیم نظری، نه، تنها تمام نمی کند قضیه را. از این چی بدست می آید؟ از این یک احتمال پیدا میشود.

احتمال طلبگی خود مونی. تو دستگاه فقه و اجتهاد و مباحث خودمون، که در آنجا کاملاً پیاده است و بحمدا.. شما آقایان سوار بر مطلب هستید و مشغول هستید.

یک احتمال پیدا شد که محتملش بسیار بزرگ است و به حسب فرمایش فقها، هر گاه احتمال ضعیف باشد، محتمل بزرگ باشد، تکلیف چطور میشود؟ منجز میشود دیگر: تمام احتیاط های وجوب روی چی میگردد؟ من نمی خواهم بگویم علیت در عینیت چیزی را که تمام می کند، موجب این است که حتماً شما تصدیق بکنید.

احتمالی را ایجاد می‌کند که برایتان منجز تکلیف باشد. حالا برای کسیکه حالا برای کسی که محرز بشود آن یک حرف دیگر است.

سلطه ای که کفار بر مسلمین پیدا می‌کنند، بوسیله لشکر فرستادن و گرفتن اموال تجاری آنها نیست. بوسیله گرفتن اراضی آنها نیست. آنها تو معادلات کارشناسی، اقتصادی و توی تکنیکشان هست که سلطه بر نسبت تأثیر مادی مسلمین در تاریخ جهان می‌گذارند.

یعنی قدرت مادی مسلمین که همان قدرت اقتصادی شان هست، بوسیله نسبت تأثیر مادی کفار که قدرت مادی کفار هست، مورد هجوم قرار می‌گیرد.

الآن نمی‌خواهم وارد بشوم در بحث اینکه نفس آن روابطی را که آنها کشف می‌کنند، متناسب با ارزش ها و جریان رشدشان متناسب با جریان رشد الحاد هست و تک تک محصولاتشان معنایش هجوم به کلمه حق است.

این را الآن نمی‌خواهم بگویم، بحث کنم. اینکه رشد تکنولوژی و رشد علوم تجربی در چه جهتی است؟ سمت گیری اش بر علیه روابط و عقایدی است که شما آنها را معارف حق الهی میدانید، این را الان نمی‌خواهم بگویم.

می‌خواهم عرض کنم حضور شما برادران عزیز، که اگر آنها در کار، نه، ما بودیم و بخش تجربی علوم انسانی. اگر ما همان نحوه اداره کنیم که آنها اداره می‌کنند، تحت اداره آنها هستیم. نه تحت فرمول های علمی که بی جهت باشد.

اگر یک همچنین فرضی را برای آقایان، به نحو احتمال، قابل فرض باشد که بابا جون آنها، به کشور های مختلف لشکر کشی الآن نمی‌کنند برای اقتصاد و سیاست و فرهنگ آنها را بدست بگیرند.

باشد و شما هم این را بپذیرید و پول شما، واحد پول شما، معنی اش، معنی تبعیت نسبت به پول آنها میشود. زورش، سنگینی مالی اش، پشتوانه آنها میشود، یعنی سطح تولید ناخالص ملی شما، در یک کانالی

حرکت می‌کند که مثل قمر می‌چرخاند پول شما را دور پول آنها. ولو روابط ارزی تان را هم هر چی دلت می‌خواهد دقت بکن، بگو من چنین و چنان می‌کنم.

مگر می‌تواند روابط ارزی خارج شما، تابع معادله ای که در داخل بهش کار می‌کنید نباشد؟ مجبور می‌کند شما را که روابط خارجی تان تبعیت کند از معامله ای که در درون دارید کار می‌کنید. روابط ارزی تان هم وقتی رفت تحت آن معادله، شما مجبور میشوید که نظام پولی تان دور نظام پولی قطب الپول جهانی بچرخد و به نفع تمرکز ثروت آنها تمام شود.

حالا سلمان فارسی را هم شما پیدا کنید، بالا سر کارخانه عرق سازی بگذارید و بگوئید از اول شب تا صبح بنشین قرائت قرآن بخوان بالای سر این کارخانه، ولی روابط علیت حکم کند که این انگور که اینور میریزند، عرق آنور در بیاد. خوب عرق در میاد.

سلمان فارسی هم تو قنوت نماز شبش از اول تا آخر دعای ابا حمزه را بخواند، همه اش هم در حال گریه باشد، مگر اینکه تصرف در کون به دستش سپرده باشد که روابط علیت بنا باشد تغییر بکند.

اگر چنین باشد، درباره بحثی سؤال می‌کنیم که اینجا و این مباحث چه بدرد می‌خورد؟ برای چی هست؟ اگر اینجور باشد که کارشناسی اسلامی و غیر اسلامی داشته باشد و آن معادلات را اگر مسلمین هم بکار بگیرند، بدست خودشان امضا کرده اند چیز را که نمی‌خواهند، قلبشان.

حالا از جهل باشدها، آدم بدی هم نباشند. آدمهای خیلی خوبی هم باشند. قبح تجری هم نداشته باشد. ولی خوب دارد عرق می‌خورد، خوب عرق مست می‌کند آدم را. معذور هم باشد تکلیفاً، دیگه از این بالاتر که دیگر نمی‌شود. خیال کرده این عرق نیست دارد می‌خورد. خوب آثار وضعی اش که روابط علیت است دیگر. داریمش دیگر.

اگر چنین باشد آنوقت معنایش این است که، احتمال ضعیفش هم که در ذهن آقایان منقدح بشود، به ملاحظه عینیتی که در دنیا وجود دارد، در اسارت مسلمین بدست کفار، هم اسارت اقتصادی شان، هم سیاسی شان، هم فرهنگی شان.

احتمال هجوم بر کلمه توحید است. اگر تا مرحله فرهنگی اش را ملاحظه کنیم. اگر تا مرحله سیاسی اش را ملاحظه کنید، احتمال سلطه کفار بر مسلمین است، یعنی اقامه باطل.

اگر در مرحله نازلترش را ملاحظه کنید، احتمال تصرف کفار و سیل کفار بر اموال مسلمین است. هر یک از این سه احتمال باشد منجر تکلیف است.

بحمدا... خداوند منت گذارد. بر نبی اکرم (ص) و ائمه طاهرين، و ولی ... اعظم حضرت بقیه ... (عج) و روحی لتراب مقدمه الشریف فداء و حضرت نایب الامام، امام خمینی و ملت مسلمان ایران که یک ظهور مهمی که این ظهور، غیر مترقبه و غیر منتظره بوده، پیدا شده، نه فقط در اینجا هم پیدا شده، از اینجا با رقه اش به تمام جهان رسیده.

الحمدا... رب العالمین. یعنی حالا با وجود این نعمت معنایش این است که ما وظیفه نداشته باشیم نسبت به مثلاً امر مسلمین؟ یا اینکه تازه حالا که مقدمات تکلیف تمام شده قدرت حاصل شده سعی فکری در اینجا شدیدتر لازم میشود؟

یک وقتی یکی از، من صحبتی را نقل میکنم از جلسه ای که چند نفر از بزرگان بودند. صحبت شد (سر) حقیر آنجا نبودم، نقل بواسطه می کنم) صحبت شد از اینکه، سعی درباره همین کارهایی که فرهنگستان می کند. آنجا یکی از بزرگان گفته بود که اگر مسلم بشود که یک امر عقلایی است یا لااقل معتقد، به است ما هم دنبالش را میگیریم.

یکی از بزرگان دیگر تند شده بود، گفته بود خیر احتمال این مطلب هم باشد کافی است. احتمال ضعیف هم کافی است، از همین باب گفته بود.

اگر خطر را، خطر کفار را شما حس می کنید، احتمال راه نجاتش کافی است برای سعی کردن. نه اینکه لازم هست که ما حتماً بدانیم اگر آمديم ميتوانيم نجات بدهيم، وقتی یقین کر ديم، آنوقت به فکر باشیم که حالا قدرتی هم داریم که یقیناً بتوانیم نجات بدهیم؟ یعنی ابزاری هم هست حالا کسی هم دعوتان گرفته؟ یا اینکه دعوت نشده ایم هنوز؟ مسئله، مسئله ای است که احتمالش تکلیف آور است.

برای کسانی که مقلد حضرت نایب الامام امام خمینی باشند که مسئله بنظر من استدلال عقلی اش خیلی کمتر لازمه. مسئله تمام میشود به صرف اینکه ایشان می‌فرمایند: ولایت فقیه و حکومت داشتن نظام اسلامی و قیام برای اقامه اش، این از ضروریات عقل است.

برای کسی که مجتهد باشد، یا مقلد دیگر آقایان باشد، اینکه موضوعاً این موضوع دفاع است یا نه؟ چون حکم دفاع را همه آقایان متفقند، از زمان معصوم تا الان که من خدمتتان هستم، که اگر هجوم بر کلمه توحید، یا اصلاً در مقابل دفاع می‌فرمایند اذن از امام در زمان حضور هم نیم‌خواد.

این جور از اقامه تغییر می‌کند اگر مقلد آقایان دیگر هستند به دفاع، و دفاع هم اگر ملاحظه داشته باشید موضوعش احراز می‌فرماید.

احتمال نسبت به موضوع می‌دید، متحمل بزرگ است. موضوعش چی چی است؟ موضوعش این است که شرایط دفاع هست یا نه؟ یعنی شرایط تهاجم است؟ تکلیف منجز میشود، مبتلا به ما دفاع است؟ یا نه؟

در باب مسئله آقای خمینی ایداً... تعالی به نصره، ایشان موضوع بالاتر از این است، اصل اقامه را مورد لحاظ قرار میدهند. ولی حالا ما تنازل می‌کنیم. حالا فرض کسی هم مقلد آقایان دیگر باشد. آقایان که نمی‌توانند بگویند در امر دفاع، دفاع از اسلام، دفاع از کلمه توحید، دفاع از سیاست و اقتصاد اسلام، این یک چیز مستحبی است که یا منوط به زمان و دوز زمانی است.

همه آقایان واجب می‌دانند. حتی در فتاوی قدما هم هست، که حتی با امام جائز هم باید همراهی کرد. و من تعجب می‌کنم و کمال تعجب هست در این حاشیه کلام عرض می‌کنم از کسانی که در جنگ با صدام، تردید می‌کنند و اهل علم هم هستند.

متأسفانه من بنظرم می‌آید موضوع اصلاً درکی ازش ندارند. تهاجم امروز که مثل تهاجم مغول نیست که بیایند سر کوچه بایستند و بگویند دست از خدا بردارد، که یا مالت را بده، که تهاجم با ابزار خاص و معادلات خاص است. فقط آقایان بدلیل اینکه کاملاً ارتکازاتشان، توی دستگاه دیگر شکل می‌گیرد، معذورند از این مطلب.

ولی برای شما برادرها عرض می‌کنم، صرف احتمالش، منجز تکلیف میشود، اگر مقلد آقایان دیگر هم باشند. ولو مقلدشان، التفات نداشته باشد به موضوع و مطلب را نبیند، مطلب تردید بردار نیست.

نمی‌شود، اینقدر نص فتاوا، و نظریات فقها در آن چیزی را که جمع آوری کرده بودند (من که اهلش نیستم، نه قابلیت دارم که بخواهم جمع آوری کنم، نه اینکه تدبر کنم و جمع بندی کنم) کانه از ضروریات مذهب آدم می‌بیند مطلب هست.

هر چند بزرگان دعوی ضروریات دین کردند. نوع نظریاتی را که نقل می‌کنند. می‌گویند این از ضروریات دین است، نمی‌گویند ضروریات مذهب. موضوعاً، بله، آقایان خوب التفات ندارند بهش. این هم یکی از ابتلائات است.

بهرحال بر گردیم. من، اذن می‌گویند دیگر مطلب را ختم کنم. کاری را که اینجا دنبالش هستیم بیاری خداوند متعال، این است که هم دفع کنیم انشاء... تعالی تهاجم کفار را نسبت به اسلام و کلمه توحید و مسلمین و هم اقامه کنیم انشاء... تعالی احکام اسلام را در روابط اجتماعی، چه فرهنگی و چه سیاسی و چه اقتصادی اش و ابزاری که الان آقایان باید دستشان باشد، بعد تشریف ببرند توی سیاسی ایدئولوژی، یا هر چند الان من باب ضرورت، کسانی هم که ابزار دستشان نباشد عیبی ندارد برونند، لازم است برونند، یک نسبت تأثیری دارد.

ولی اگر نخواهند آنجا ماشین امضاء بشوند برای کسانی که چارت مدیریت در ست می‌کنند می‌آورند و جلسه می‌گیرند.

به من گفته شده که جلسه می‌گیریم تو فلان نهاد انقلابی، فلان آقای محترم هم که حالا نماینده فرضاً نایب الامام، امام خمینی، در بعضی آنجاهائی که به من گفتند یا نماینده حضرت آیت ا... منتظری یا سایرین من کاری ندارم، می‌گویند آن آقا هم آنجا تشریف دارند.

آراء شخصی خودشان را خیلی، گاهی هم به نظر آنها که کارشناسی کار می‌کنند، سطحی، می‌گویند و ما بهشان اول کاره می‌گوئیم، حالا دیگر کارشناسان هم بلد شده اند، این اصرار را می‌کنند اول کار.

اول اصرار می‌کنند که آقا: این طبقه بندی اسلامی اش را لطف بفرمائید. وقتی که بهر حال آقا، یک خرده من و من کرد. یک خرده دست بدست کرده، آنوقت میگویند: خوب ما درست می‌کنیم، حضرت عالی اصلاح بفرمائید. این می‌شود بعد هم زیر همین چارت را هم آن آقا امضاء می‌کند.

حالا هیچ فرقی ندارد. حالا هیچ فرقی ندارد که اشل حقوقی باشد، ساختار حقوقی باشد که ساختار پرورشی نظام مدیریت است تو دستگاه مادی. یا اینکه فرض کنید که نظام توزیع قدرت باشد که شبکه خود نظام اداری را نشان می‌دهد.

اصلاً التفاتی به اینکه این یک ماشین است و متناسب با یک کارت اطلاعاتی خاص ساخته می‌شود و ماشینی است که ازش یک کار آئی متناسب با روابط علیت ازش بر می‌آید و چه میشود، بالمره در کار نیست. و بعد همان چیزی میشود که بدست اگر احياناً این آقا هم این امضاء را نمی‌کرد اینجا. فقط ظاهرش اسلامیه میشود. یعنی ظاهرش رنگ میشود که دیگر کسی هم توحشی نداشته باشد ازش که این غیر اسلامی است. حالا جهت گیری و سمت گیری اش کدام طرف است؟ آن را کاری ندارند.

آنچه را در اینجا با برادران، همکاری انجام میگیرد و بحث هائی که میشود، برای این است که تسلطی بر مطالبی حاصل بشود که انشاء... اگر روزی متصدی این امور شدند، قدرت جهت دادن به یک مجموعه را داشته باشند.

قدرت اینکه نظام طرح سئوالات آنها را و شناختن دردها را و راه علاجش چیه؟ بطرف اسلام بردن جامعه را داشته باشند. این حاصل مطلبی است که در این جلسه بحث شد. والسلام.

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۷

(اصل نوار)

بحث درباره این بود که آیا موضوعات بخش تخصصی اش، اسلامی و غیر اسلامی دارد یا ندارد؟ بعد ببینیم آیا موضوعات، چه جوری شناسائی می شوند؟

دیدیم که فرق پیدا میکند با ملاحظه ای که نسبت به تجارب در علل و معالیل جزئی بود، و در این قسمت عرض کردیم، "کل" مورد توجه است.

کل در حال تغییر مورد توجه است. دو قسمت را شرح دادیم، بعدش یکی درباره اینکه کل ملاحظه نسبت بین اوصاف است (اوصاف در حال تغییر) و بعد از طریق نمونه سازی یا مدل سازی، پیشگویی نسبت به عینیت میکند، و گفتیم که نکته حساس این مطلب است که این پیشگویی ولو با نسبت تقریب باشد، به حسب علیت که اساس بحث منطق است اثبات میشود که استنباطاتی درعینیت میشود علت داشته، نسبت تقریبش.

بنابراین از معلوم پی بردن به مجهول، منحصر به کلیات نمی شود، و این امر در احکامی که صادر میشود به اینکه مفهوم جزئی "لا یكون کاسباً و لا مکتسباً" شکسته میشود.

بعد نقض پیدا میکنند با قانون علیت و تعریف باید تغییر پیدا کند.

تغییری که ابتدائاً بذهن میرسد اینست که معلومات جزئی نسبت به استنتاج های نظری هست که نمیتواند کاسب باشد و نمیتواند مکتسب باشد و لذا به حسب این دستگاه، در مقدمات برهان، نه فقط نمیتواند قرار بگیرد، بلکه شما مواد را جزو صورت کلی نمیتوانید دسته بندی کنید.

اینکه این ماده، چی هست؟ اینرا به قوه تمیز واگذار کنید. یعنی شناختن مصداق، به قوه تمیز باز میگردد.

کلیات است که منطق درش جاری است، به حسب این دستگاه نظری محض.

و لذا وقتی هم که اختلاف فرضاً میشود بین استدلال هائی که علمای فلسفه دارند، وقتی در نتیجه اختلاف میشود، میگویند: یا بدلیل بد بکار گرفتن منطق است یا اختلاف از مواد است. چون بزرگان فن منطق هستند و بزرگان فن فلسفه هستند، اینجا دیگر نمی شود گفت: اشتباهی به کار گرفته اند.

میگویند: اختلاف در موارد، که نتیجه مختلف شده.

بنابراین منطق صوری مواد را، یعنی مصادیق را به عینه میگوید: قابل تمیز نیست این مصداقها، مگر کلی باشد که چرا قابل تمیز است، قابل ملاحظه است.

یکقدم که بالاتر ببریم مطلب را و بگوئید بحث در بین علمای منطق، نسبت به خود منطق میشود.

یعنی درقضایائی که بدیهی نیستند، اختلاف در خود قضایای منطقی میشود. آنجا که دیگر ماده مختلف نیست. ماده هستی است و سلبش.

بر میگردد به اینکه ارتکاز نسبت به هستی مختلف شده، که در لوازمش ظهور پیدا کرده.

آنچه را که از این قسمت اول بحث، یعنی یک اختلاف داریم در فلسفه میگوئید ماده ای که تو این ماشین ریختیم، مختلف بوده با ماده ای که شما ریختید.

لذا اینورش در آمده مثلاً اصل، فرضاً "وجود" است، آنورش در آمده، تو این ماشین هم ریخته اید، اصل فرضاً "اصل ماهیت" است یا هر چی.

اختلافی که هست بین آقایان فلاسفه و بنا بود منطق کم بکند خطا را، یعنی حتماً طرفین نقیض نمیشود صحیح باشد، بحکم منطق و قانون علیت. یعنی نمیشود هم اصالت وجود صحیح باشد مطلقاً و هم اصالت ماهیت صحیح باشد مطلقاً.

مگر یک جمعیتی بینش داشته باشد. والا نمیشود هر یک از اینها را به تنهایی مطلق کرد و هم عرض هم قرار داد. این اشکال هست.

تا اینجا ش میتوانید بگوئید: "منطق آله قانونیته تعصم مراعاتها"، "قانون عالی تقی رعایتیه"، تا اینجا ش میتوانید بگوئید که مواد مختلف شد، خوب، نتیجه هم مختلف شده، تقصیر ماشین که نیست.

ولی اگر تو ساختمان خود ماشین، اشکال در آمد، یعنی قضایای منطق، همه اش قضایای اتفاقی و قضایای بدیهی و ضروری و قضایایی که مورد اتفاق علما باشد، نیست.

همه اش مثل قیاس شکل اول نیست.

میرسد به بعضی از جاهاش که میبینید که حاشیه دارندن به اصطلاح خودمان.

حالا چه در تعاریف باشد، چه در احکام باشد یکی است. هر گاه اختلاف شد، دیگر آنجا نمیتوانید بگوئید: خود این ماشین دو تا مواد برایش استفاده شده در ساختنش. الا اینکه بفرمائید دو تا ارتکاز بوده.

سؤال: از بدیهیات منطق استفاده شده، منتها دو تا ماده تو این بدیهیات ریخته شد نسبت به کل منطق، فرمایش قابل تصدیق است.

استاد حسینی: همون، نسبت به کل منطق گفتم.

سؤال: مجموع، من حیث المجموع را دیگر نمیشود گفت، اختلاف در ماده است، خودش هیئت است. قانون هیئت، مجموع من حیث المجموع را دیگر نمیشود بگوئید اختلافش به لحاظ ماده است.

اما یک قانونی که قانون بصورت است، اختلاف درش پیدا شده به لحاظ کیفیت. استنتاج از بدیهیات منطقی، در کیفیت استنتاج هم اشکال در اخذ ماده است.

اگر هر دو از صورت اول استفاده میکردند و موادی هم که میریختید تو این صورت، یکء ماده بود، به یکء نتیجه میرسیدند، در همان قصود به نظریه منطقی.

یعنی بدیهیات منطقی، صورت برای رسیدن به قصود به نظریات منطقی هم هست.

استاد حسینی: سؤال همینجاست که آیا بدیهیات در منطق به حد اولیه اش بازگشت میکند؟ یا حدود

مختلفی دارد؟ یعنی منطق، وقتی میگوئیم باز میگردد کلیه احکامش به حکم امتناع اجتماع تفیضین و حکم

امتناع اجتماع تفیضین باز میگردد به دو حد،

یکی هستی و دیگری نیستی، آیا کلیه قضایایش را باز میگردانید به این حد اولیه؟ یا باز نمیگردانید و برای هر

قضیه اش یکء ماده دیگری میآورد؟

سؤال: باز این روشن نیست، این اختصاص به منطق هم ندارد دیگر.

استاد حسینی: نه، من بحث درباره خود منطق دارم، برای اینکه ببینم تعریف از هستی و نیستی متعدد است؟ به حسب ارتکازات متعدد؟ یا واحد است؟

سؤال: نه، تعریف از اینها متعدد نیست. گیرم که در تشخیص مصداقش اختلاف باشد، ولی مفهوم به ما هو مفهوم محل اختلاف نیست.

استاد حسینی: اگر مفهوم بر فرض اینکه اختلاف نداشته باشد (من معذرت میخوام، مباحث دفتر نوعاً مباحثه ای هست تو جلسه، این هتکء نشود، تو بحث قاعدتاً بنظر میآید که اگر کار، کار آموزشی نباشد و دقت درش بیشتر از آموزش اهمیت داشته باشد، اگر آقایان بخود مباحثه هم دقت کنند، بیش از وقتی که یکء جانبه گفته میشود، موثر است.

لذا هتکء ساخت آقایان نباشد. بهر حال ما یکء طلبه پیاده ایم در خدمت شما مشغول بحث هستیم (خب، حالا سؤال ما دقیقاً همینجاست که وقتی که میگوئید که هستی، باصطلاح در قدر متقین در مرحله بداهت، هیچگونه اختلافی در ارتکاز نسبت بهش نیست، قیاس شکل اول هم که الحمد... همینطور، یعنی شما یکء باصطلاح، طریق نسبت دادنی پیدا کردید در قیاس شکل اول و یکء ماده یقینی هم پیدا کردید بنام جناب هستی.

حالا من از حضرتعالی سؤال میکنم، اگر بر این ماده با این ابزار سیر کنیم، تا هر جا که برویم، میتواند اختلاف وارد شود؟ نه به دلیل اشتباهات، به دلیل استنتاج از این ماده؟ حد اولیه این ساختمان، هستی است که تعریفش بنا به فرمایش حضرتعالی مورد اتفاق است

در "کلیت" و اینجور نیست که ارتکازات مختلف باشد نسبت به هستی. چون خوف از این هست که اگر این سنگ دیگر تکان بخورد، دیگر چی چی رو چی چی بند میشود؟ ما هم عرضمان اینست که این سنگ که میگوئید، تمام.

اینوسيله نسبت دادن هم که میگوئید، تمام است. از همینجا آغاز میکنید، میروید بالا. هر چه بروید به لوازمی که نسبت به این میدهید، به حکم تطابق نظری،

آیا اگر مطابقتش با این ابزار شکل اولتان برود جلو، ولو هزار واسطه بخورد، لوازم این هست یا نه؟ یعنی ماده میخواهم ببینم عوض میشود یا نمیشود؟

سؤال: یعنی اگر همه مواد برگردد به اصل تناقض، به کیفیت شکل صورت اول.

استاد حسینی: نسبت به صورت شکل اول، درباب منطق. خوب عنایت کنید، ما نمیگوئیم بکار گرفتن منطق در فلسفه.

نمیگوئیم بکار گرفتن منطق در ریاضیات.

در ساختمان خود ماشین منطق، باید کلیه اش برگردد به اصل موضوعه اولی که امتناع اجتماع تفیضین است و اصل موضوعه اولیه هم باید برگردد به حد اولیه ک هستی و نیستی است.

نمی توانیم در ماشین منطق بگوئید باز نگردد. وسیله بازگشتش هم باید بتوانیم اشکال مختلف قضایا را در صورت برگردانید به قیاس شکل اول. اگر برگردانید، کار منطقی انجام نداده اید.

سؤال: نظریات منطقی باید با شکل اول، از بدیهیات، از آن بدیهی اولی استنتاج بشود همه اش.

استاد حسینی: از بدیهیات، جمع نندید، از یک بدیهی، امتناع اجتماع نقیضین بر میگردد، به خود هستی. تحلیل عدم، تحلیل عقلی است.

نسبت سلب است، والا برگردد به یکی. تما صحبتمان اینست که این اختلاف اگر برنگردد به اختلاف در ارتکاز، شما چه جوری میتوانید این را تبیین کنید منطقاً؟

یعنی به حکم علیت که حاکم است بر قیاس شکل اول، چه جوری شما میتوانید بگوئید که منطقیون، در ساختن منطق، منطقیون منطق صوری در ساختن منطق به دو حد بر میگردانند، دو ساختمان یا یک ساختمان؟ منطق داریم میسازیم ها.

منطق، آیا احکامش اگر بر نگشت به امتناع اجتماع نقیضین، "یعصم مراعاتها"، علیت کار میکند؟

سؤال: نه.

استاد حسینی: پس بنابراین کار کردن علیت، یعنی نسبت‌های حکمیه را بتوانید بگوئید به حکم تطابق نظری، مطابقت دارد با این، لازمه همین حد اولیه.

در اینصورت است که میتوانید بگوئید: "یعصم مراعاتها". شما میخواهید بوسیله منطق نسبت هستی و نیستی را به شکل‌های مختلف دیگر، بعدها بیان کنید.

اگر در خود این ماشین نتوانید به یک‌ه‌ حد برش گردانید، میتوانید چنین بکنید؟

سؤال: نه، درست است. ولی خوب مطلب باز هم تمام نمیشود. این موجب نمیشود که ما...

استاد حسینی: من جمع بین درست فرمودن حضرتعالی و تمام نشدن را هنوز درک نکرده‌ام. اگر شما توضیحی بفرمائید که من درک کنم، خیلی ممنون میشوم.

سؤال: یعنی اگر همه اصول برگردد به این اصل تناقض، با شکل اول.

استاد حسینی: اگر برگردد منطق است؟

سؤال: آنجا که برگردد منطق نیست.

استاد حسینی: ای احسنت. آنجاهائی‌اش که علمای منطق میگویند منطق است و طرفین قول است، چی؟

سؤال: یک‌ه‌ طرفش منطق هست، ولی بدیهیات منطقی اکثر از نظریات منطقی است. آنکه علمای منطق هم میگویند اینست، میگویند نوع قضایای منطقی یا بدیهیات منطقی است یا نظریاتی است که برگشتش به بدیهیات باز به بدهت است و اختلاف هم در قضایای منطق کم است. الا در نظریاتش آنهم نادر، خیلی کم.

استاد حسینی: حالا به حکم علیت، یک‌ه‌ دانه اختلاف کافیت.

سؤال: بله، یک‌ه‌ اختلاف.

استاد حسینی: یک‌ه‌ اختلاف، موجه جزئیة نقیض سالبه کلیه هست یا نه؟

سؤال: ک همه قضایای منطقی درست نیست؟

استاد حسینی: این حکم اگر نقص بشود، خودتان میدانید که یک‌ه‌ حکم منطقی است که نقض شده.

سؤال: کدام حکم؟

استاد حسینی: اینکه نقیض موجب کلیه، سالبه جزئیه است. این یک حکم منطقی است یا نه؟ هرگاه بگوئید:

یک مورد اختلاف پیدا شد، این حکم نقض میشود یا نه؟

سؤال: نه، من ربط اینها را نمیفهمم. سالبه جزئیه نشود، این قضیه نقض شده.

استاد حسینی: منطق میگوید: بصورت ایجاب کلی که به حکم علیت من میتوانم تا هر جا که بروم، از

بدیهیات به نظریات، از بدیهیات به نظریات، تا هر جا بروم اختلاف را حل کنم، من حلال اختلافم.

سؤال: بشرط اینکه به شکل صحیح بروم.

استاد حسینی: شما فقط اگر اشکالتان این باشد که در شکل صحیح نرفتن، از اشتباه کردن آقایان منطقیین

است.

میتوانید این صحبت را بکنید. حالا من سؤال میکنم ازتان: اشتباه برای کسیکه متمرکز است و متوکل است

بر میگردد به ارتکاز یا بر میگردد به اینکه مثلاً این آقا سرش نمیشده؟

سؤال: نه لازم نیست برگردد به ارتکاز. ممکن است غفلت از یک قاعده منطقی باشد.

استاد حسینی: ای احسنت، این غفلت برای افراد یکه احاطه نداشته باشند، تمام است.

سؤال: نه، کسی هم که احاطه دارد، احاطه معنایش این نیست که علم بالمستفاد دارد. الان همه قواعد

منطقی بصورت ملکات برایش حاضرند.

بطوریکه بصورت ملکه تطبیق میکنند.

استاد حسینی: خیلی خوب، تا اینجا رسیدیم سر اینکه، هر گاه کسی غفلت داشته باشد از قواعد ممکن است

اشتباه کند. حالا قول طرف مخالف را میبیند.

تسلیم نشدنش روی غفلت است؟ این یک منطقی است. قول منطقی مقابل را میبیند، استدلالش را هم

میبیند. تسلیم که نمیشود، از روی غفلت است؟ یا از روی خدای نخواستہ غرض است؟ یا به ارتکاز بر

میگردد؟

سؤال: لاقلاً همه جا نمیشود گفت به ارتکاز بر میگردد.

استاد حسینی: همینقدر که یکء مورد را بفرمائید به ارتکاز بر میگردد، برای ما کافیست که بگوئیم که نقیض...

سؤال: شما باید دلیل بیاورید که به ارتکاز بر میگردد. ما لازم نیست که بگوئیم به ارتکاز برمیگردد. یعنی کسیکه نافی است باید دلیل بیاورید که به ارتکاز بر میگردد.

یعنی شما میخواهید زیر آب منطق را بزنید.

استاد حسینی: نقی و اثباتش در حد وجود هردوتاش هر دو تایش بر میگردد به وجود.

سئوالات: حالا یکء نمونه ای، اگر ذهن جنابعالی هست از قضایای نظری منطقی که بر میگردد...

استاد حسینی: حالا من یکء نمونه اش را عرض کردم جلسه قبل، همان را میخواهم توضیح بدهم. شما تکرار بفرمائید بیان مبارکتان را تا ضبط شود.

سؤال: من گفتم: اگر بشود یکء نمونه ای از آن مواردی که بر می گردد، از قضایای نظری که درش اختلاف هست که برمیگردد به ارتکاز وجود، بفرمائید.

استاد حسینی: بنده عرض میکنم که..

سؤال: یکء عرضی را هم من بکنم. حصر عقلی را اول حضرتعالی اثبات بفرمائید که اینجا حصر عقلی است یا باید به ارتکازات ذهنی برگردد که ارتکازات ذهنی، از بدیهیات مختلف باشد.

بنابراین بدیهی اصلاً یکء معنا ندارد در ذهن مردم. یا باید به این برگردد یا حتماً باید به غفلت منطقیین برگردد. این حصر منطقی باید ثابت بشود.

علی فرض اینکه ثابت شد، شما باید در یکء موردی بفرمائید که حتماً بر میگردد به اختلاف در ارتکازات. یعنی دو معنا از خود اصل تناقض میفهمیم ما.

استاد حسینی: بله، من یکء مقدار از این بحث را میگذارم برای جلسه آینده، یکء مقدارش را اینجا بحث میکنم. چون مقدمه ایست بر.

آقایان پافشاری شدیدی که روی منطق دارند، طبیعی است، باید هم داشته باشند. سرش اینستکه میگویند شما اگر قشر را توانستید کمترین خدشه ای توش وارد کنید، ما یکم معارف حق الهی داریم که به آن معارف را ه پیدا کردیم بوسیله عقل، قوه تمیز و عقل، بوسیله این ابزار راه می رود.

شما این تمام تعبد ها را زیر سؤال میبرید اگر این کار را بکنید. اگر اثبات شده که حقایق در عالم هست، با همین ابزار اثبات شده. با همین دستگاه اثبات شده. بنابراین باصطلاح عربها میگویند:

یعنی بپا، حواست پرت نباشد، کجا میروی؟ آمدی چشم و ابروش را درست کنی؟ آمدی دنبال اینکه جریان احکام را درست کنی؟ حالا یا علی مدد.

ابزاریکه آدم راه به حقایق میبرد، آنها را مورد تردید قرار میدهی؟ این چه رقم کار کردنی است؟ شدت آقایان در این قسمت، این از جهتی و از طرفی قابل تمجید است، بوسیله دعا کردن به آقایان که خداوند انشاء... تعالی توفیقات را زیاد بکند، هیچگاه هم کم نکند و تفویض و لا تنقیض.

آنچه را که عطا کرده الحمدا. .. الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا ... از خدا بخواهیم که خداوند سلب نکند از ما آنچه را که به ما عطا فرموده از معارف.

این از جهت بسیار قابل دعا کردن است که همدیگر را دعا کنیم و همدیگر را تکریم کنیم. این از شدت ایمان است.

از ناحیه دیگر، نه. از ناحیه اینکه مأنوسات ارتباط پیدا میکند به هوبات شخصیه. یعنی در عین حال ما تنزیه و تکبیر میکنیم خداوند متعال را از ادراک خودمان.

حال ما به آنچه را که دستمان هست، مطلق است؟ ولو در ملاحظه اطلاقش، رشد ادراک، ملاحظه نشود در امور عینی تا آنجائیکه هیچ درکی از هیچ فردی نمیتواند پر بکشد به طرف ادراکی که از ناحیه وحی میآید.

یعنی هیچکس در هیچ رتبه ای از علمی، نه از قبل از فلاسفه، نه از بعد از فلاسفه و عقول بشری نمیتواند بگویند که: ادراک ما تند میزند و برابر است با آنچه که از ناحیه حق جلت عظمت بر قلب مبارک نبی اکرم (ص).

توجه نسبت به یک‌بخش موجب غفلت از بخش دیگر شد و انس ذهنی مبداء خطراتی شد برای سلام. باز هم سفت بهش بچسبیم و بگوئیم همین انس ذهنی را هیچی،

گوشه اش را هم نمیسابیم. به حکم منطق گفته "الجزئی لا یكون کاسباً و لا مکتسباً. مصداق عینی خارجی مجزئی است و از ادراک جزئی از هم نمیشود جائی رفت.

برنامه ریزی یک‌امز ذوقی است یا یک‌امر کارشناسی و فوت و فن هائی جدا جدایی که کارشناس ها با تجربه بدست آورده اند.

سؤال: البته من ربطی بین آن قضیه منطقی و ذوقی بودن برنامه ریزی هم، هر چه فکر کردم، نفهمیدم که "الجزئی لا یكون کاسباً و لا مکتسباً، چه دخلی دارد به اینکه برنامه ریزی ذوقی باشد؟

استاد حسینی: پس من این را تشریح کنم و کمال تشکر را هم دارم برای اینکه گاهی یک‌چیزهائی بسبب تمرکز و انس خاطری آدم بنظرش می‌آید که بدیهی است، این توضیح نمی‌خواد و اگر برادران یک‌همکاری بکنند، یک‌بزرگواری بکنند، تذکر بدهند که ربط این قضیه چی هست؟ خیلی خیلی خوب است.

یعنی اگر نفرمائید اینرا، ما بنظرمان می‌آید که آقایان هم انتقال پیدا کرده اند که این تمام است پس چرا این طرفش را تصدیق نمی‌کنند؟

مفهوم جزئی، بما انه جزئی، شمول بردو تا مصداق ندارد. چون شمول ندارد نمیتواند مقدمه قرار بگیرد برای استدلال و استنتاج.

بنابراین این به صریحترین و ساده ترین حد از بیان عرض میکنم که خاطرتان مستحضر است، بنابراین، الجزئی لا یكون کاسباً، این حکم منطقی صحیح است یا قدرت شمول بر مصداق دارد که "لیس بجزئی".

تعریفی که داریم از جزئی، اینرا نمیگیرید یا شمول ندارد؟ اگر شمول نداشت، خوب در مقدمه استدلال باید وقتی قرار بگیرد که شمول داشته باشد.

چه جوری میتوانید ازش استنتاج کنید؟

سؤال: در عین حال، تو خود منطق هم به تمثیل و استقراء و اینها تمسک شده.

استاد حسینی: برهان گفته نمیشود.

سؤال: نه، برهان، نی علم آور نیست. سیر از جزئی بما هو جزئی، هیچوقت علم به غیر نمیآورد.

استاد حسینی: علم به غیر، یعنی از معلومات به مجهولات رسیدن، به حکم علیت.

سؤال: یعنی از یک جزئی بما هو جزئی، یک باز بحث تجربه است. خوب تجربه را برگرداندند به برهان.

یعنی استقراء معلل ازش تعبیر میکنند. یکبار صرف استقراء است. مشاهده جزئیات بم هو جزئیات بدون

کشف علت، بدون اینکه برگردد به قیاس منطقی، خوب، بله، استقراء تام هم حتی بر میگردانند به قیاس

مقسم.

استاد حسینی: در همینجا عرض میکنم، اگر کار به استقراء باشد، فرمایشتان تمام است.

ولی اگر جزئی را نبریم تو باب استقراء، بحث در علل و معالیل نسبی ر اکه من آنروز عرض کردم، تمام

صحبتم این بود که قضیه، قضیه استقراء نیست.

نسبت بین دو خصلت و دو صفت را ملاحظه کردن، مدل درست کردن، این بحث استقراء نیست. استقراء تا م

و ناقص اینجا نمیآید.

اگر چنین باشد که نسبت بین اوصاف ر اکه ملاحظه میکنیم، غیر از اینست که این یک دانه، آنهم یکدانه،

آنهم یکدانه، آنهم یکدانه، این یک کار دیگریست.

میتوانید شما بیائید سعی بکنید که این را توجیه استقرائی بکنید. یعنی بگوئید چون در اینجا پیاده شد، مدل

درست در آمد، چون در آنجا پیاده شد، درست درآمد.

ولی خیر، علت آن طراحی مدل و علت سنجی که در آنجا هست، توجه به نسبت بین اوصاف است. نه اینکه

یک جزئی را علیحده دیدن و یک جزئی دیگر را علیحده دیدن و ازش کلی بدست آوردن.

این با آن تفاوت دارد. اگر تفاوت داشته باشد، آنوقت مسئله برنامه ریزی هم مقدمه دوم، جزو اینکا ر باشد،

یعنی کاریکه مجموعه را ملاحظه کردن، اصل دانستن است.

نسبت بین دو عامل را یا چند عامل را ملاحظه کردن. اگر چنین باشد، خوب یک چیز جدید یک امری غیر از آن علوم تجربی سابق ک به جزئی نگاه میکردند و استقراء میکردند، پیدا شده. در اینجا عرض کردم که در بحث استقراء تعداد مشاهده اکثر است تا استنتاجات. سؤال: در تجربه، اینطور نیست. در استقراء معلل اینطور نیست.

استاد حسینی: علت هم کشف علت چگونه در اینجا انجام می‌گیرد؟ استقراء معلل که حضرتعالی میفرمائید کشف علت، علت جزئی است یا علت نسبی؟ علاوه بر اینکه علت جزئی است یا علت نسبی، آیا اصولاً ت و آن ابزار کار میکند یا در ابزار دیگر؟

سؤال: خوب، باز این ربطی به کسب از جزئی ندارد. بما هو جزئی یعنی جزئی، بما هو جزئی هیچوقت ما را به قانون کلی نرسانده است باز هم.

در استقراء هم یک علت نسبی داریم که من الان خیلی نمی‌توانم ربطش را در کء بکنم. ولی در علل کلی که مثلاً ما با ۱۰ تجربه می‌گوئیم: آب در دما ی ۱۰۰ درجه تحت این شرایط به جوش می‌آید، این استقراء نیست.

استقراء بمعنی اینکه صرف مشاهده باشد، حکم تعمیم داده شده. تعمیم هم به لحاظ سیر از جزئی به ماهو جزئی به کلی نیست.

حالا ما در اینکه چه جوری ما میرسیم به این قاعده کلی؟ مثل منطق ارسطو اینها میگویند: اینجا یک قیاسی تألیف میکنیم که در آن قیاس ما تصادفی بودن را نفی میکنیم.

بعد که تصادفی بودن را نفی کردیم، میگوئیم اینجا فی الجمله علتی است، ولو هویت آن علت را نشناسیم.

استاد حسینی: بهش میگوئیم: علل و معالیل جزئیة؟

سؤال: یعنی چه؟ یعنی در خصوص این مصداق؟

استاد حسینی: این مصداق آب در ۱۰۰ درجه بخار میشود، این را یک ربط علی جزئی میدانید؟

سؤال: ربط علی جزئی است. مقصود از علی جزئی برایم روشن نیست.

استاد حسینی: یعنی بین این قاعده که آب در ۱۰۰ درجه به جوش می‌آید، با یک قاعده امتناع و امکا فرق می‌گذاریم یا نمی‌گذاریم؟ یعنی بعبارت دیگر، تعاریفی که از این قانون بدست می‌آید، حاصلی که ازش بدست می‌آید، بدر آه‌ن ساختن و چوب ساختن و در ساختن و دیوار ساختن هم می‌خورد؟

سؤال: نه.

استاد حسینی: اگر علم، یک وقت می‌توانست یک همچین کاری بکند، همه حرف همین هست اگر توانست بگوید که من وقتی مدل فرضاً فیزیک اتمی را می‌سازم، بعد می‌گویم در قوانین نور این تغییرات را بدهید، در قوانین صوت آن تغییرات را بدهید، در قوانین مثلاً حرکت انی تغییرات را بدهید، در دما آن تغییرات را بدهید، این یک چیز جدید قابل تامل هست؟

سؤال: بله، ولی...

استاد حسینی: من یک چیز دیگر را می‌گویم خدمتتان. رشد ادراک را شما قبول دارید یا نه؟

سؤال: بله.

استاد حسینی: یکی روزی هم منطق صوری نبوده، بپذیرید که احتمالش...

سؤال: بصورت قواعد ارتکازی نبوده؟ به صورت اصطلاح نبوده، بصورت ارتکازات ذهنی قهراً با بشر بوده. ذهن بدون منطق فکر نمیکند.

استاد حسینی: اگر بدون منطق، بدون این قواعد و اصطلاحات، وجود داشته در ارتکازات، خواندن و نخواندنش فرقی دارد؟

سؤال: در چی؟

استاد حسینی: در ملت، وقتی می‌خواهند نتیجه بگیرند، استنتاج بکنند؟ من می‌خواهم عرض بکنم اینرا اگر می‌خواهید بگوئید: منطق بدیهی است.

سؤال: نه، همش بدیهی است. هر بدیهی لازم نیست که همه همه اش را بدانند. منطق فی الجمله اش بدیهی است.

فی الجملة اش میگوئی م اینجا فی الجملة علتی است، ولو هویت آن علت را شناسیم.

استاد حسینی: بهش میگوئیم: علل و معالیل جزئیة؟

سؤال: یعنی چه؟ یعنی در خصوص این مصداق؟

استاد حسینی: این مصداق آب در ۱۰۰ درجه بخار میشود، این را یک ربط علی جزئی میدانید؟

سؤال: ربط علی جزئی است. مقصود از علی جزئی برایم روشن نیست.

استاد حسینی: یعنی بین این قاعده که آب در ۱۰۰ درجه به جوش میآید، با یک قاعده امتناع و امکان فرق

میگذاریم یا نمیگذاریم؟ یعنی بعبارت دیگر، تعاریفی که از قانون بدست میآید، حاصلی که از ش بدست

میآید، بدر آه ن ساختن و چوب ساختن و در ساختن و دیوار ساختن هم میخورد؟

سؤال: نه

استاد حسینی: اگر علم، یک وقتی توانست یک همچین کاری بکند، همه حرف همین هست اگر توانست

بگوید که من وقتی مدل فرضاً فیزیک اتمی را میسازم، بعد میگویم در قوانین نور این تغییرات را بدهید،

در قوانین صوت آن تغییرات را بدهید، در قوانین مثلاً حرکت این تغییرات را بدهید، در دما آن تغییرات را

بدهید، این یک چیز جدید قابل تامل هست؟

سؤال: بله، ولی..

استاد حسینی: من یک چیز دیگر را میگویم خدمتتان. رشد ادراک را شما قبول دارید یا نه؟

سؤال: بله.

استاد حسینی: یک روزی هم منطق صوری نبوده، بپذیرید ک احتمالش...

سؤال: بصورت قواعد ارتکازی نبوده؟ یا بصورت یک سلسله اسم و اصطلاح نبوده؟ به صورت اصطلاح نبود،

بصورت ارتکازات ذهنی قهراً با بشر بوده. ذهن بدون منطق فکر نمیکند.

استاد حسینی: اگر بدون منطق، بدون این قواعد و اصطلاحات، وجود داشته در ارتکازات، خواندن و

نخواندنش فرقی دارد؟

سؤال: در چی ؟

استاد حسینی: درملت، وقتی میخواهند نتیجه بگیرند، استنتاج بکنند؟ من میخواهم عرض بکنم اینرا اگر میخواهید بگوئید: منطق بدیهی است.

سؤال: نه، همش بدیهی است. هر بدیهی لازم نیست که همه همه اش را بدانند. منطق فی الجمله اش بدیهی است. فی الجمله اش را هم همه رعایت میکنند بدون خواندن. یعنی همه در مقام استدلال، بصورت منطقی استدلال میکنند.

استاد حسینی: هر چند التفات نداشته باشند؟ آنوقت نیازی به علم منطق و تخصصی شدن کار، معنای این هست که آن دسته از اوساط ناس با این دسته فرق دارند؟

سؤال: بله، معنای این نیست که همه قواعد منطق بدیهی است. معنای این است که که نظریات منطق یا بدیهیاتی هم از منطق که در ارتکازات عمومی است، یاد میگیرند.

استاد حسینی: خوب حالا اگر چنین شد که فرمودید که قواعد...

سؤال: ولی باز بالاخره باز هم در آن استنتاج کلی روشن نشد که بالاخره ربطش به اینکه الجزئی لیس یکاسب و لا مکتسب چیه.

آن روش استنتاج کل نگری چه ربطی دارد به الجزئی لیس. .. در منطق.

استاد حسینی: به حکم منطق از تجزیه آب نمیتوان در و دیوار ساخت.

سؤال: بما هو آب، بله. اما اگر یکء عنصر مشترکی بین آب و غیر آب پیدا کردیم، ولو از طریق دیدن ۱۰ مورد آب و یکء واقعه کما اینکه ما دو تا مورد آب را میبینیم.

این آب غیر از این آب است. اما از دیدن اینکه این واقعه دو بار تکرار شد، ۱۰ بار تکرار شد، پی میبریم به یکء عامل مشترک است. اونی که ما تعمیم میدهیم به لحاظ عامل مشترک است.

حالا اگر همینطور آب و آهن را دیدیم، از آب و آهن یکء خاصیت مشترک را دیدیم، پی میبریم به عامل مشترک. این تکرار هم شد، تصادفی هم نبود.

یکبار هم نبود، دو بار هم نبود، ۱۰۰۰ بار دیدیم که این خاصیت مشترک از آهن و آب سر زد میبریم به عامل مشترک. این باز سیر از جزئی بما هو جزئی نیست. یعنی از آب بما هو آب، به قانون آهن بما هو آهن نرسیدیم.

یعنی ما از تکرار این واقعه بین آب و آهن، یکء عنصر مشترک بین این دو تا کشف کردیم، کشف عنصر مشترک هم از آب بما هو آب باز نبوده.

یعنی اگر حیث تشخیص آب بما هو متشخص، خاصیتی مال این حیث بود، قطعاً در آهن نیست. مال این حیثیت معین است.

معنی الجزئی لیس بکاسب این است. یعنی اگر جزئی را مال با تمام تشخصاتش نگاه بکنیم، حکمی که مال این تشخص، بما هو این تشخص است که حیث تشخص درش دخیل است، قطعاً دیگری نمیتواند داشته باشد.

والا اگر دیگری داشت، تشخص درش دخیل نیست. این معنی الجزئی لیس بکاسب و لا مکتسب است.

استاد حسینی: بسیار خوب، حالا می‌آئیم یکء قدم خدمتتان، ببینیم چه جوری میشود این مطلب را در عین حال که وقت کم است، برادرها میخواهند برای نماز تشریف ببرند، بصورت خیلی خلاصه و فشرده عرض میکنم.

حالا این نسبتی را خوب عنایت کنید مطلب را چه عرض میکنم.

نسبتی را که در دسته بندی و تقسیم، تو مقولات عشر میگوئیم، کم متصل و کم منفصل و کیف و اینها، هر گاه این تعاریف، به دلیل همین علل و معالیل نسبی که ما میگوئیم، تغییر درش پیدا شود،

در تعاریفی که ما برای شخصیات میگوئیم تغییر پیدا میشود یا نه؟ یعنی شما میگوئید: تشخص رنگ بعنوان کیف است. آن کسی که تو علل و معالیل نسبی کار میکند، میگوید بعنوان کم است. تعریف شما را نقص میکند.

سؤال: یعنی از کم و کیف تعریف جدید میدهد؟ یا با حفظ همان تعریف نقص میکند؟

استاد حسینی: یعنی یکء وقت میگوئی: بیاید تو دستگاه منطق صوری و بعد حرف بزند و بعد ه هر جایش ر اهم منطق صوری قدرت دیدن نداشت، نبیند. وقتی از تو منطق صوری میآید، رنگها را قابل متر کردن و اندازه گیری نمیداند.

از تو منطق صوری بیاید معنا ندارد که شما بگوئید که من پیشگوئی میکنم نسبت به آینده. مرتباً احتمال و امکان را کنارش میبینید و اصلاً اینکه بتوانید یکء نظام بسازید و نتیجه بگیرید نظام بعدی را، برنامه بریزید برای ارتباط این نظام به آن نظام، این در کار نیست.

سؤال: نه، به چه دلیل، به چه برهان از منطق صوری استفاده نمیشود؟

استاد حسینی: اگر استفاده میشود، همینجا بیاید تعاریفی را که فاصله میدهد، قسیم قرار میدهد، نه قسم، کیف و کم را قسیم قرار میدهد. البته من معذرت میخوام.

من خیال میکردم همان جلسه قبل هم که بصورت مثال اشاره کردم به رنگ و رد شدم، اینکه امروز خوب شد برادرانمان صحبت کردند، من خیال کردم که آقایان همه منتقل شده اند به اینکه پس بنابراین یکء ماده نقض است.

پس بنابراین باید توجه کرد.

حالا با بیانیکه برادرمان میفرمایند، حداقلش اینست که بعضی از افرادی که درمجلس بودند بصرف اشاره به اینکه رنگ کمی شد، انتقال به چیزیکه مورد نظر حقیر بود ه پیدا نکرده اند.

بنابراین مفاهمه ای برقرار نشده که بعد نتیجه ما هی پشت سرش میگرفتیم. آن نتیجه هم، پایش رو هوا میمانده، محو میشود.

سؤال: باز البته این مطلب هم قابل بحث است. اگر دو تعریف از رنگ بدهیم، ماهیت رنگ را دو جور بشناسیم، میفهمیم اینها اشتباه کرده اند.

رنگ واقعیتش این نبوده، یکء حرف این است. تعریف کم و کیف نقض نمیشود. کم چنین چیزی است، کیف چنین چیزی است، مفهوم کلی اش.

حالا اینجا ما ببینیم، اینجا اینها رنگ را کیف میدانستند. واقعاً یا خواص کمی بوده. اصلاً کیف نبوده واقعاً، نه اینکه کیف کم میشود، کیف بم هو کیف، هیچوقت کم بم هو کم نمیشود.

استاد حسینی: اگر اینجا یک پله بالاتر رفتیم، گفتیم فقط رنگ نیست که تبدیل به کم میشود.

سؤال: یعنی چه تبدیل به کم میشود؟

استاد حسینی: در برنامه ریزی اصلاً شرطش اینست که قدرت تبدیل کیف به کم و کم به کیف داشته باشیم تا بتوانید وضعیت موجود، یک کیفیت است، در جامعه تان میگذرد، وضعیت مطلوب هم یک کیفیت است، چه جوری میخواهید تصرف کنید؟

اینرا تغییر بدهید بکنید ش آن؟ باید شما قدرت تبدیل کیف به کم و کم به کیف را داشته باشید. نه فقط در کیفیت جامعه و روابط انسانی. باید شما بگوئید من گچ و سنگ و آهن و پرده و شیشه و مس و هر کیفیت را که بدهید...

سؤال: تبدیل به کم میکنم، یعنی عددش میکنم؟

استاد حسینی: نه، نه، یعنی میکششم میشود ۵ من پارچه.

سؤال: تبدیل به کم میکنم، آخه همین است. اونى که تو منطق میگویند اینست که این دو تا هویت، تباین بالذات دارند.

انى معنایش این نیست که ما نمیتوانیم همانطوری که فرمودید یک معیار سنجش قرار بدهیم، یا بفهمیم که نه، چه کم از عناصری این کیف را میسازد؟ یکبار محاسبه میکنیم، چه کم است؟ چه عناصری این کیف را میسازد؟

تازه آنهم اصلاً بحث منطقی نیست. اگر بحث منطقی باشد، از بدیهیات منطقی نیست.

سؤال: آیا مقولات عشر از بدیهیات منطق نیست؟ این بحث تو فلسفه بیشتر از تو منطق است.

استاد حسینی: ما قبلش درباره منطق عرض میکردیم، بعد به اینجا رسیدیم، بنا شد اگر تو اونجا نظریات منطق، نه بدیهیات منطق، در نظریات منطق، اگر یک اختلافی پیدا شد، اونجا را صحبت کنیم. در مجموع انشاء... تعالی حضور مبارکتون هستیم.

بنظر میآید بحث یک کمی دقت بیش از اندازه میخواد که زود برسیم به نتیجه.

سؤال: انشاء... واقعاً برسیم به نتیجه.

استاد حسینی: ولی زود هم نمیشود رسید. تدریجاً حالا انشاء... تعالی حضور مبارکتان هستیم. ببینیم چه جوری میشود. در مجموع سعی و مساعی ما را خدا قرار بدهد انشاء... برای دفاع از حقایق در جمیع مراتب انشاء... تعالی.

حوصله و دقت و اینها را هم انشاء... تعالی داشته باشیم و سعی هم بکنیم به یاری خدای برای اینکه علل اینکه مثلاً مسلمین مورد هجوم هستند، کلمه توحید مورد هجوم است، غفلت است گاهی نسبت بهش، حداقل گاهی. آنوقت این احتمالاتی هم که ذکر میکنیم تو دستگاه منطق صوری خبری را انجام نمیدهد. ولی تو دستگاه دیگر خبری را انجام میدهد. درعینیت خبری را انجام میدهد. کما اینکه در باب کم و کیف تعریف نظری محض دادن قبول است. ولی آن تعریف را همانجور که در هندسه اقلیدسی گفتیم مثلاً نسبت به عینیت چه بکند؟ بنا بود کلیات تمام بشود.

تمیز مصداق به عهده عقل باشد و ابزاری هم نخواهد. اگر بنا شد در کلیات، کم و کیف دو حقیقت متباین باشد، مثل مجموع زوایای مربعی که ۳۶۰ بود در نظر ریاضی محض، ولی در خارج، از قضای فلکء همچین مربعی پیدا نشد، آنوقت آیا ما ابزاری لازم داریم برای این جریان کلی در عینیت؟ یا ابزار لازم نداریم؟ بحثش بماند برای جلسه بعد انشاء...

والسلام

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۸

(اصل نوار)

بحث درباره موضوع شناسی هست اجمالاً، که اسلامی و غیر اسلامی داره؟ اسلامی یا الحادی داره یا نه؟ و گفته شد که اگر بنا باشه ادراک از مصداق عینی خارجی نیاز به تأمل داشته باشه و بدیهی نباشه، باصطلاح در موضوع شناسی، اگر آسیب شناسی داشته باشیم و اگر پیشگویی نسبت به آینده و برنامه ریزی داشته باشیم، این روش میخواد و بدون روش نمیشه، و روش هم اگر با نسبت تقریب، مطلب را بتونه همیشه در حد نسبتش یقینی تمام کنه، یا در حدی از نسبتش، مقداری از نسبت را.

فرضاً گفته ۸۰٪ آنچه واقع میشه بالا ی ۵۰٪ هست که فرق داره یا نقیضش. این تابع اصل علیت نیست که منطق نیز بر همان اصل استوار است؟ و عرض شد این نسبت تقریب همیشگی است نسبت به عینیت. نسبت به بحث تطابق نظری، شما یکء همچی فرضی هست که بگید:

مطلبی را که موضوع قرار میدم و عقلاً بدیهی هست و ملاحظه اش میتونم بکنم و درش هیچگونه تردیدی نیست، لوازمش را هم بالمطابقه یا بالتضمن با التزام بر میگردانم بهش بوسیله یکی از این حالات. میتوانید بگید:

انکار لازمه عقلی اگر لازمه ذات باشه انکار آن ذات موضوعه، میشه همچی چیزی گفت.

ولی نسبت به عینیت، اطلاع ما، بگیم بالمره تبعیت از قانون علیت نمیکنه؟ که آنوقت برنامه ریزی حساب نمیکنه و تخطی پذیر نیست، اون ۱٪ بدون علت (فرض ۱٪ را میگیریم، والا عرض کردیم که با یکء نسبت تقریبی بیش از ۵۰ هر چه هست) این بدون علت میمونه.

با علت هم باشه، تابع قانون علیت هم باشه، بحضورتون که عرض کنم که منطق متناسبش را میخواد و میخوایم بگیم هیچوقت هم صد درصدی نمیشه نظر داد نسبت به عینیت.

در چه قسمت عینیت؟ خوب عنایت بفرمائید. در تمیز مصداق، یعنی تمیز خصوصیات شخصیه؟

در غیر امری که جمیع خصوصیات را در بر دارد که وارد بحث انتزاعش میشوید و احکام کلی صادر میکنید؟ نه، این، این نوع معرفت این صدر صدی همیشه مصداق عینی خارج چی

حالا برای این مطلب یک مثال زدیم.

گفتیم که ریاضیات اقلیدسی که امتداد و سلبش را ملاحظه میکرد، قضایائی که چه تعاریفش و چه احکامش باشه، صدقش نسبت به خارج، اونچور نیست که نسبت به مصادیق نظریست.

یعنی فرضاً ۱۰۰ میلیون مربع نظری شما ملاحظه بفرمائید، در فضای موهومی ریاضی یا اعتباری، هر فضائی که به هر نامش بگذارید، اینها متناسب با همان تعریفند و متناسب با همان احکام. حکم هم برشان صادق است.

ولی به یک دانه مربع خارجی اون حکم صادق بصورت مطلق نیست. با یک نسبتی هم که بفرمائید هست، یعنی بگید ما این اطاق را میسازیم، اگر نسبت دقت کم باشد، اگر نسبت محاسبه و دقتتون زیاد شد، عرض هم کردیم که می‌آئیم اینجا را درست میسازیم.

حالا امروز می‌خواهیم یک نکته کوچکی را اضافه بکنیم در اینباره و عرض کنیم حضور مبارکتون، احکام نظری میتونن وقتی می‌گیم دو مطلب متباین است، مثل کم و کیف، بنا به تعریف جامع نداشته باشد و تقسیمات ما که مقدمه برای تعاریف دیگر ما هستند،

هر یک از اونها نسبت به دیگری قسیم باشند. ولی این امر با تمام صحتش، آیا از قبیل صحت تعاریفی که در باب مربع و مثلث می‌گیم، نیست؟

از قبیل که عرض میکنم، نه بمعنای اینکه ریاضیات هم قرصیش به قرصی منطق هست. بلکه ریاضیات نظر با محاسبه عینیت دوتا است. یعنی بعبارت ساده تر، اتصال و انفصال، حتماً دوتا مطلب هستند در ملاحظه نظری، که نمیتوانند یکی فرض بشوند.

حالا کم اگر اضافه اش بکنید، کم متصل، کم منفصل، باز دوتا میشوند دیگه، به حسب قیدی که بر اش قرار دادید، قید موضوعتون، قید ذات موضوعتون. ذات موضوعتون کم، قید ذات موضوع قرار میدید، متصل، یکبار قید ذات موضوع قرار میدید چی؟ منفصل. یکبار اتصال، یکبار انفصال.

طبیعی است که احکامش مختلف است.

حجم و وزن، توجه به دو چیز میکنید. یکبار به ابعاد و امتدادش توجه میکنید، یکبار به ثقلش توجه میکنید. حالا در عینیت آیا حجم مخصوص منفصل است از وزن مخصوص؟ دوتان؟ اصلاً در عینیت، خوب عنایت کنید این نکته کوچکی را که عرض میکنم، در عینیت میتوانید بگید که انفصال جدای از اتصاله؟

مثال، این بحضورتون عرض کنم که زیر سیگاری، منفصل است، جداست از اون ضبط صوت؟ حتماً هم خصوصیات شخصیه دارد و جداست. ولی آیا اینها تو جاذبه عمومی یک ربطی شامل بر هر دو هست. یک پا بالاتر بگذارید.

اگر جائی یک همچی مطلبی ثابت شد که تغییرات در این کیفیت، تغییرات در اون رو لازم میاره، در کیفیت دیگه ای رو لازم میاره و تغییرات اینها بهم دیگه مربوطند، اگر بعدها گفته شد، اوصاف اصلاً نسبت به تعیینها. بعد از او بالاتر پا برداشته شد گفت و اینجور گفته شد که و اوصاف منسو بند به نسبتهایی که بین اشیاء هست و نسبتها به نسبتهای حرکت.

هی هر پله ای که ما میریم بالاتر میبینیم یک چیز شاملی را ممکنه پیدا کنیم که احیاناً مصادیقی را که قبلاً اموری میدانستیم کاملاً مختلف، یک ارتباطاتی پیدا کرده اند. غرض نیست از اینکه وجود ربط نفی میکنه اختلافات شخصی را.

غرض اینکه اگر پایگاه اختلافها به یک امر جامعی بازگشت، اون وقت تبدیل کیفیات بهم یا تبدیل کیفیات به کمیات، به لسان مصادیق خارجی نه بنا به تعریف تجدید منطقی. یک همچی چیزی مثلاً ممکن هست یا نه؟

خلاصه کنم مطلب را، یک‌ء نتیجه ای اینجا می‌خواهم بگیرم، پیام بعد سراغ یک‌ء مثال تا برگردیم دوباره به بحث.

آیا منطق برنامه ریزی پیش فرضهائی داره که پیش فرضها نهایتاً به بحث تجربیدی مربوطه؟ یعنی معارف تصرف میکنه در محاسبات یا نه؟ این یک‌ء سؤال.

سؤال دوم، خوب عنایت کنید.

سؤال دوم که از سؤال اول از جهتی حساستره و امروز در این بخش که اگر بشه مثلاً توجه بیشتری بشه، و اون اینکه نشناختن مصداق، شبهه در مصداق خارجی، در تمیز مصداق خار جی بازگشت میکنه به شبهه در عنوانی که موضوع حکم کلی است؟

یعنی بازگشت به شبهه حکمیه میکنه؟ دوباره تکرار میکنم، شبهه در مصداق، آدم تمیز نتواند بدهد، شبهه بازگشت به شبهه حکمیه میکنه) شبهه در موضوع خارج، مصداقی که در خارج است؟

یا اینکه نه، میشود حکم در موضوع عنوانی که موضوع همان حکم است، روشن و مبین باشه و شبهه ای نداشته باشه، ولی واسطه در اثبات نسبت به مصداق عینی خارجی بخواهد؟

میشود حکم نسبت به عنوانش روشن، و مُعَنَوَنی هم که اون مُعَنَوَن کلی هست و این حکم ناظر بر آن مفهوم هست، اونهم روشن باشه، در عین حال مصداق عینی تمیز داد منشه؟

بعبارت دیگه اینجور میتونیم منطقی بیانش کنیم، هر جا شبهه مصداقیه باز گشت به شبهه حکمیه نمیکند.

مواردی پیدا میشه که حکم و موضوع حکم روشن است ولی مصداق رو نمیتونیم تمیز بدیم.

اگر چنین فرضی تمام شد، واسطه در اثبات می‌خوایم.

ابزار می‌خوایم که بکمک آن ابزار بتونه مصداق عینی خارجی را تعیین کنه. به این ابزار که واسطه در اثبات برای مرحله ثانی هست، می‌گیم: "ابزار موضوع شناس". به اون عملی که تمیز میده مصداق خارجی را، می‌گیم: "موضوع شناسی".

مثال برای قسمت اول سخن، یعنی مثال برای اونجائیکه می‌گیم موضوع شناسی، بر پیش فرضهائی تکیه داره که از طریق اون پیش فرضها متکی به معارف هست. اگر مال کفار باشه، اونها که معرفتی ندارند نسبت به عالم، نسبت به انسان.

ملحدین چه معرفتی دارند نسبت به هستی؟ معرفتی ندارند نسبت به هستی. دستشان خالیه. اونچه که اونها اخذ میکنند پوکء هست، باطله. از پوکء هم کمتر، نمیشه که کلمه پوکء را هم بهش گفت. پوکء یه چیزی هست توش، اگر محتوائی نداره.

هیچی، باطله، فرض میکنیم برای موضوع شناسی، اونها اگر آمدند عواملی را در انسان مشخص کردند و نسبتی را بین عوامل، یعنی کل درست کردند، مجموعه درست کردند، و عامل مغیر را چیزی اخذ کردند، مثلاً هوی، میل، میل مادی، و وضعیت رشد را تعریف کردند به شدت میل مادی.

تو تعریف برنامه ریزی و گسترش می‌گن: پیدایش حالات روانی که موجب رشد متداوم تولید بشه، بعد می‌گید این حالات چطوری پیدا میشه؟ تغییر سنن، آداب، اخلاق، نهادها. ذکر هم میکنند، نمونه میزنند: نهاد خانواده، چه، چه، چه.

یعنی اونها ارزشهای ثابتی را نمیپذیرند. همه ارزشها زیر پای هوای نفس، نهایت هوای نفس شکل اجتماعی بهش میده، شکل جمعی بهش میده.

شما همینکه پیش داوریتون نسبت به انسان فرق کرد، گفتید:

هوی و تقوی و اختیار، اونها اصلاً معنای کلمه اختیار را بمعنای تعیین اولویت در یکء جهت، یعنی در همان جهت هوی، یعنی همه را ترکء الدنیا لالدنیا میدانند.

تغییری محوری جهت را اصلاً ممتنع میدانند. شما در تعریف انسان، می‌گید: نه آدم میتونه، می‌گید: یکء تعیین اولویتی است، انتخابیست در یکء جهت، هم مومن داره و هم کافر.

ترکء کنه مطلبی رو برای یکء مطلب دیگه، و هم تغییر جهت داریم که اصلاً مطلقاً اون جهتی رو که او حرکت میکنه "اتخذت الی هو هواه" اون نیست. مومن یکء چیز دیگری را تسلیم میشه.

مومن منشاء شدت داره، رکود نداره، قنود نداره، رشد حرکت روانی، شدت روانی، حدت روحی، اینها رو داره، نه اینکه نداره، رشد هم میکنه اینها.

ولی در یک سمت دیگه ای. یعنی عواملی را که او عامل گرفته بود، شما تغییر دادید. چیزی را که او عامل مغیر قرار داده بود، شما گفتید: نه من یک مغیر دیگری دارم بنام تقوی، نه بنام هوی.

معنای میل را او مادی محض کرده بود، شما گفتید: نخیر، مادی نیست اصلاً. تعلق به این جلت عظمته است. حب و لذتی را که او معنا کرده بود: پیدایش حالات خاص مادی که حرکتش دائم التزاید باشه. همون حبه، غضبش هم غضبی است که بدلیل او ن حبه، وجه مادی.

شما اصلاً گفتید: نخیر، این بهجت هست و سرور هست و چیز دیگه است. او نچیزی که تو گفتی باطله، دوام هم نداره، زود هم میشکنه.

حالا یک مسلم آمده، شیعه خوب درجه یک، فرمول و معادلات محاسبه نحوه گردش پول رو دستش میدهند. این اگر بخواهد تو معادلات کینز کار بکنه و محاسبات ملی را بکنه و محاسبات گردش پول را بکنه، اون امر او را به غفلت میاندازه.

چرا؟ چون انسان نرمال، انسان اکونومیک، انسان اقتصادی، انسان طبیعی، انسان عاقل، آدم عرفی درد سنگاه کینز، آدمیست هوی پرست، تنوع طلب، حریص. میگه اگر تنوع طلب نیستن یه کاری بکن حتماً تنوع طلب بشن. بکشونید به لذات مختلف تا حتماً از این حالت در بیان.

من یک نمونه عرض میکنم.

کار بانکهای قرض الحسنه تو معادلات کینز اخلاص هست در امر پول، و لذا اونوقتها هم که ما گاهی تماس داشتیم با بعضی از اینها، صحبت بود که بیایم یه کاری کنیم که تعطیل بشه.

نمیداره نظام پولی درست کار کنه، و قبل ترش در دوره طاغوت من یک صحبت میکردم با یکی از این متخصصین، اصلاً این براش حل نشد آخر الامر که چرا مردم قم حدود ۱۶ میلیون تومان (آنوقت ۱۶ میلیون

بود، حالا الحمدا... رب العالمین خیلی بیشتر از این حرفهاست) پول گذاشتن توی بانک قرض الحسنه؟ آیا اگر راست باشه این خبری رو که شما میگوید؟

چرا اینها اینکار را میکنند؟ اینها، میدونید برای چی براش قابل حل نبود؟ برای اینکه توی این فکر بود که اینها اگر عاقل نیستند، دیوانه هستند چرا پول دستشان افتاده؟

اگر عاقلانه نمیکند؟ اینها چرا اصلاً پول رو میذارن توی قرض الحسنه؟ برای او قابل تبیین نیست. معالجه تورم وقتی بخواد بکنه، میگه نرخ ربا را بالا ببرید تا پول از جامعه جذب بشه. خب نرخ ربا را بالا ببرند، میگه نرخ ربا را بالا ببرید تا پول از جامعه جذب بشه. خب نرخ ربا را بالا ببرند، تو جامعه مسلمین پول جذب نمیشه.

مگر اینکه خدای نخواستہ ابزار و الگوی رشد تونسته باشه، سستی وفتور ایجاد کنه در ایمان مسلمین و شدت، تضعیف کنه روحیه اسلامی مسلمین را، بهمون نسبت حرف اونا صادق. یعنی این مدلیست برای رفتار انسانی کسانیکه اختیار کرده باشند باطل را.

هم عواملی را که انتخاب میکنند، هم مقسمی را که انتخاب میکنند، اصلاً تو دستگاه اونا نمیشه این معنا را شما وارد کنید که اختیار حاکمیت بر رابطه و انسان چیزی داره ک این آهن نداره. میگوین انسان آهن پیچیده تره، نظام یافته تره، لذا تو روان شناسی، یعنی فعل را تحت قانون میدانند.

یعنی علیت حاکم است بر این فعلی که واقع شده حالا اختیار ناقض علیت نیست تو دستگاه معارف خود اونها تا موجود مختار خلق کنه یا حاکم قرارش بده، فی الجمله اختیار اگر نباشه، اگر نباشه فی الجمله اختیار مورد قبول نباشه، دیگه دار تکلیف و همه چی برداشته میشه.

این امر جزو امور ضروری معارف ما هست، تمام شده هست، برای کسیکه این عالم و عالم آخرت خدای متعال و مطلق و این عالم مخلوق او و الی آخر، اون معارفی رو که مستحضرید تمام شده است که حتماً ظلم نیست، لغو نیست، اختیار هست، این تمام شده است.

اونجا اینرا بعنوان ذکر میکنند. انحراف از معارف که کسی قائل باشد به جبر و علیت را آن اندازه جلو ببرد که جائی برای هیچ نسبتی از تکلیف و اختیار باقی نمونه.

اینرا انحراف میدونن. این چیزی را که شما انحراف میدانید، اونها صحیح میدونن، نه انحراف نمیدونن. نه اونها جبری که از ناحیه خدا باشد، جبر ماده حاکم میدونن، خب، این وقتی اخذ شده باشد در ریشه مدلشون، خب پیدا ست عواملی را که انتخاب میکنند، تقسیم بندیهاش، تقسیم بندیهای شما نیست. نسبتتهائی را هم که بینش قرار میدهند، نسبتتهائی نیست که متناسب باشد با معارف شما، مطالعه ای را هم. حالا این معادله را مسلم از برکنه، ندونه ریشه های فلسفی اش را، هیچ ندونه. فقط نسبت بین عوامل را بهش یاد بدهند کر بردی. یه وقتی یه کسی ماشین ساختن را بهش یاد میدهند که اصلاً چرا این ماشین راه میافته؟ تبدیل انرژی چرا واقع میشه؟

و از ریشه میان صحبت میکنن تا یه روزی هم رانندگی یادش میدن یه فردی هم هست که نه هیچی یادش نمیدن. میره تعلیم رانندگی، فقط کاربرد اینکه این فرمون رو اگر بیچونیم چی میشه؟ یا رو که از پدال گاز ورد اریم چطور میشه؟ اینرا فقط یادش میدن. کارشناس های مسلمان متعهد خوبی که ما داریم یا اگر متد ینی برن بخون بخش علم اقتصاد به فلسفه مدل اقتصادی گفته نمیشه. فقط بهمون یاد گرفتن آئین نامه و یاد گرفتن کاربردی ماشین روندن را یادش میدن.

پشت این مطلب چی چی هست؟ نمیدونم. ولی سر حرفها طبیعتاً پافشاری میکنه. و عرض میکنیم که اینها اگر بنا باشد ماشینی رو که اونها ساختن برای انسان و برای رشد انسان سوار اون ماشین اگر بشید، این ماشین ماشینی نیست که بشه فرمونش رو بچرخونید و بهش بگید از اینطرفی حرکت کن.

یکه راه آهن است توی ریل خاص. به یکه رشدی میبرتون که اون رشد را شما میگید سقوط. شما میگید سقوط در رذائل. اون شدت حرکت روحی پیدا میشه، شکی نداره، تمام.

ولی به این شدت حرکت شیطانی شما بهش میگید: عقل؟ تقسیماتی که برای عقل و جهل میکنید، اون بخشی را که ماله اوصافه که منسوب به جهل است، شدت نداره؟ لقب جهل بهش میدید، واقعاً شدتی در اونجا نیست؟ یعنی حرص وقتی جزو جنود جهل میشمرید، حرص شدت نیست؟ حرکت نیست؟ آگاهی نسبت کیفیتهای مختلف طغیان، حالا بیا تو بحث انتزاع، بگو اصل آگاهی عیبی نداره.

بله، من میگم که اگر، خب، اینجا یک نکتۀ لطیفی هست که بنظر من میاد که قابل دقتیه: اگر در دستگاه معارف حق بنشینید که بتونید علت حرکات جهل را بشناسید، معرفت است. یعنی کار کفار در مدل اسلامی معرفت است نسبت به اموری که واقع میشه از ناحیه کفر و باطل. ولی در دستگاه خود اونها که اینجوری نیست که قضیه.

بعضی در این نکته به اشتباه میافتند، خیال میکنند نسبتی بین کیفیتهای مختلف هستی، حالا اونها کشف کردن، واسطه است برای رسیدن به اعمال شیطانی. بعضی ها که اصرار دارن ک نه، بشه واسطه برای رسیدن به اعمال رحمانی.

خب، بعضی ها دقتشون از این حد یک خوردۀ بالاتره. میگن نه، ما قبول میکنیم که نه، اون کارها به رفتار شیطانی میکشه و بنابراین نمیتونیم اونها را اهرم قرار بدیم برای موضوع شناسی اسلامی. ولی دیگه اینرا قبول کنید که علم است.

میگم: نخیر، علم نیست.

تعاریف و نسبتهایی که اونجا میدان باید منحل بشه در دستگاه اینطرف، از اینجا شما میتونید نگاه به اون بکنید. هم نگاه میتونید به دستگاه خودتون بکنید، هم نگاه به دستگاه او ن بکنید.

تا نتونید هم نگاه به دستگاه او ن بکنید، دستگاهت ضعیف هست. میگید: چرا؟ میگم: برای اینکه کنترل حمله حریف رو باید داشته باشی. او هجوم میکنه دیگه مرتباً.

همینطوری که اگر آدم شناسه صفات رذیله چی چی هست، ابلیس مبتلاش بکنه به صفات رذیله و نمیدونه جهالاً میافت در اون صفات شما در رفتارهای اجتماعی هم باید بتونید بشناسید اونها رو و موضع آسیب پذیری اونها رو.

در حمله هم که میخواید بکنید از مبنای خودتون، میدونید فلان کار رو اگه بکنید نظام پولی اونها فرو میریزه و اونها دستتون رو نمیتونن بخون.

الان در امر جنگ همین کار رو شما میکنید. ولی در امر اقتصاد و مدیریت و غیره و ذالک اینکار واقع نشده. ولی در امر جنگ اونها واقعاً نمیتونن دست شما رو بخون. اون وقت هی میبینن که جمعیت بطرف جبهه بیشتر میشه. جامعه شناسها شون تا حالا بیشتر تر از ۵۰ مدل روز یرو رو کردن.

از بعد از پیروزی انقلاب تا حدود دو سال قبل که من اطلاع داشتم. این مدل را زیرو رو کردن معنانش این نیست که یه طرح ذوقی و عادیت. یعنی مغزهایی، جمعیتهایی، آؤشیوهایی، اطلاعاتهایی آمدن فلسفه هائی را بهم زیر و رو کردند که این چه وضعیه؟

چرا این جوری در اومده؟ تو دستگاه اونها که نگاه بکنید میگن که وجود مبارک حضرت نایب الامام، امام خمینی از ناحیه ما البته با میگن ایشون قدرتی داره که موجو هیستریک یعنی موج دیوانگی میتونه راه بیادازه.

یعنی چی اینحرف تو جامعه؟ این چی چی هست که ما نمیتونیم بشناسیم و کنترل کنیم؟ من خلاصه میکنم را و اون اینکه تمیز مصداق های عینی با ابزار اونها بدلیل اینکه مفروضات قبلی شون چه درباره عوامل،

چه درباره نسبتی که بین عوامل هست و چه درباره عامل مغیر، فرق داره و بر مبنای دیگر بست و بر مبنای باطل است و اون را علم هم ما نمیتونیم بهش بگیم. یعنی باطله.

در دستگاه حق میتونیم بگیم آدمهایی که مبتلای به باطل میشی وصفشون کنیم، آسیب پذیرشون رو مشخص کنیم، رشدی که اسلام میتونه دست اونها رو بگیره مشخص کنیم و الی آخر.

در قسمت دیگر سخن هم اینکه آیا شبهات حکمیه، شبهات موضوعی مصداقیه همیشه باز میگرده به شبهات حکمیه یا نه؟ یا اینکه نه، لزوماً اینجوری نیست.

اگر مصداق، مصداق عینی خارجی باشه، غیر از مصادیقی است که در باب نظر ما میتونیم ملاحظه کنیم. این انشاء... تعالی بحثهای بعد.

سؤال: یک نکتہ برای ما روشن نشد قبلاً، ربط این مطلب به نقض منطق ارسطویی را ما نفهمیدیم، خلاصه. یعنی من کلاً حالا با اجازه عرض میکنم، وقت هم گذشته. من در مجموع به ذهنم رسید که حضرتعالی دو نقض اساسی نسبت به اون منطق میفرمائید. یکی در تبدیل کیفیات به کمیات که این..

استاد حسینی _ ما دردمان را اول بگیم، بعدش دنبال این باشیم که بخاطر این درد اصل مطلب، اصل اینکه به چه خاطر است که ما سراغ اینحرف میریم؟ اصل مطلب اینکه ما میگیم کفار برای رفتار جمعیشون و سازمانیشون تدابیر و شیطنتهایی دارن.

برابر شیطنتهای اونها مسلمین آسیبهای زیادی خوردن. نه اسلام، مسلمین آسیبهای زیادی خوردن. اسلام آسیب نمیخوره، همیشه اعلی است.

همیشه آسیب مسلمین رو از ارتکازات و ادراکاتشان بیگانه محض دانست. چون اگر اینجور باشه باید با همه بفهمند راه حل را. لا اقل یک جمعی بفهمند و عمل هم نکنند.

یعنی دقیقاً اینجا من میخوام بگم که التزام طرف نقیضین است. اگر مومن هستند، صالحین از امت و دانشمندان امت صالحند و مومن، پس چرا آثار این ایمان در ادراکاتشان منشاء رسوا کردن کفر در حمل آنکه داره، نشده؟

اگر بفرمائید که نه، ادراکات مسلمین میپذیریم درش این ضعف رو، این ضعف رو گاهی خیلی احترام میذارید به ادراکات مسلمین، تو همون امور پائین، بگید شدت احتمال نسبت به این بخش نبوده، گرفتاری بوده، این مثل تعارفه.

مثل اینکه شما بگیدر سلام... علیه و من بشما بگم سلام... علیه. شما بگید لطفاً شما اول از در بفرمائید بیرون تا من بعد بیام.

من بگم نه، شما بفرمائید. تعارف نمیکنیم. دقت میکنیم که مطلب، آخه وقتی بختوان تعارف بکنن، من خدمتتون عرض میکنم تعارف چه جوری میکنن.

تعارف اینکه مشکلات خیلی زیاد بود، نمیرسیدن. شما ببینید که اهل باطل چه میکنند؟ چه بر سر ما آوردن در اینمدت؟ نداشتن اصلاً. ولی خودمونی ها که میدونیم که ما شأن فقه، اصول و معارف بسیار بلند است.

زحماتی که کشیده شده اگر در یک بحث صلاة تنها که الان چندین کتاب روش بحث است، ولیکن حق مطلب اینکه اگر این باصطلاح پیش گیری از این تهاجم را هم التفات بهش بود، در کنار کارهای دیگه به هیچ میگردن؟

من باب مثل عرض میکنم.

شبهه مبد عینی که اهل بد عتند یا شبهه ملحدینی که در ادوار مختلف بودند؟ چه جوری مسلمین پا شنه کشی در مقابل این کردند؟ شما در هر قسمتی اش ک دست بذارید تو کتابخونه، پائین تشریف ببرید یه قدری هم تو کتابخونه بگید آقا، رد فلان فرقه، بلافاصله چندین رد براش هست،

که این مسئله علوم انسانی که خطرش از همه اونها بدتره، اینکه اعتقاد ایجاد میکنه برای فرد و بعد هم عمل را میده دستش و کار را خراب میکنه. اینکه شما کتاب ضلال به فلان کتاب مبدع میگرد، ملحد میگرد، ولی نوعاً به کتب دانشگاهی، حتی جامعه شناسی و روانشناسی کتب ضلال نمیگرد.

من یک جمله را عرض میکنم. یکی بحثی تو فیزیولوژی با یک فردی داشتیم در، این استادش این حرف را میزنه وقتی من میگم که (مقدماتش را حذف میکنم) وقتی من میگم بر نمیگرده به الحاد و ایمان، جواب من را نمیده که بر نمیگرده.

میگه ما جای ایمان را تو مغز پید-ا کردیم که وقتی تغییر میدیم، فرد رفتار منطقی اش باقی میمونه، ولیکن ملحد میشه، اعتقاد-اتش عوض میشه.

این میخواد بگه که ایمان مادی محض است. میخواد بگه اثرات ماده است. میخواد بگه ترکیباتی است مثل ترکیبات که پیدا میشه، درخت میرسه، فلان اینحرفها. ترکیباتی هست روش اینجور میشه، اینزمان اینجوری اعتقاد پیدا میکنه.

آنوقت همین طب و همین اعصاب اینکه در خدمت برادرها عرض شد (بحول... و قوه) ما اون حرف را نقض کردیم سر جای خودش، و اثبات کردیم که توی با اصالت حس آمدی. اصالت حس که قدرت عملکرد عینی معیار صحتش باشه، باید هم همینو جواب بده. چون مبناش اصالت ماده هست.

در صورتیکه منطقی که مدل میسازند، اگر اصالت حس نباشه، هماهنگی عمومی باشه، نمیتونه این جواب رو بده. این سر جای خودش باشه این مطلب. هیچکس به کتاب طب که اینرا میره به بچه ها درس میده، نمیگه کتاب ضلاله.

به روانشناسی که ایمان رو مادی محض تمام میکنه، این ایمان اون یقین و جزمیتهای کفاره. این عمومیتش که میگید، دروغه این حرف.

صادق نیست این حرف نسبت به مسلمین. ولی خب بچه مسلمونها میخونن و معتقد میشن و بعد هم با همین کار میکنن روی درد های مسلمین رو کسی نمیگه کتب ضلال. کتاب نظام پولی کینز رو کسی نمیگه کتب ضلال. جامعه شناسی رو که پیدایش دین رو دنبال این هست که تحت قوانین مادی ذکر کنه، اینرا کسی بهش نمیگه کتب ضلال. چرا؟

خوب عنایت کنید به نکته ای رو که میخوام نتیجه بگیرم.

چرا به یک شبهه نظری و به یک شبهه و یک مبدعی که یک چیزی رو ابداع میکنه به باطل، او را شدت احتمال میاد رو برویش، روبروی اینها نمیاد. خواهید گفت: اشراف ندارن برای اینها. این در مرحله تعارفش هست.

در مرحله دقیقترش اینه که باید بپذیریم که رشد ادراک هست، باید بپذیریم که حرفهائی که ما داریم، همش مطلق نیست. قضایای منطق صوری اونچه اش که در نظام قدر متقین تمام میشه راه داره به واقعیت و

راه داره به علیت و اون چیزبش که از نظری محض خارج میشه و نظر به عینیت داره، هر چند بحث از عینیت هم که شما می‌خواهید بکنید، میتونید بگید ما رو از بحث در عینیت ببرید تو بحث انتزاع. کاری نداره که شما بیاید مفهوم رو به حضورتون عرض کنم که مفهوم انتزاعی محض بگیری و از اونجا شروع کنید کار کردن. زیرا مفهوم کم غیر از مفهوم کیفه. متباین هم هست، حتماً درسته. بنابه تعریف هم حرف تمام میشه.

ولی من عرض میکنم که علیت فقط در مفاهیم نظری نیست. مقداریش که یقین هائی که در اونجا میاد، به نسبتی که در نظام قدر متقین تمام میشه.

یعنی اون یقین با یقینی که در عینیت حاصل میشه، نقض نمیشه. بلکه نسبتی بین دو یقین. اینهم به نسبت خودش در بخش راه به واقع یافته. هم با نظام هستی هماهنگه.

به نسبتی اش که با یقین بعدی اصطکاک پیدا کنه. حالا میشه تو خود یقین بحث کرد و گفت یقینی که نسبت به خارج پیدا میکنید، مثلاً عرض میکنم، همه اش یقین نیست و آمد بنا بر منطق صوری اینها رو بررسی کرد.

بهش گفت همه این حرفها رو که میزنی درسته، کفار تا کجا آمدن جلو؟ میشه باز اینرا، سفت و ایستاد تو کرسی انتزاع، یکه با اینورتر نیامد و گفت: این ابدأ تقصیر این مطلب نیست.

قاطی نکنید مطلب را. میشه همین را یکخوره تأمل کرد که مبدا واقعاً یکه مطلب دیگه ای اضافه بر آن مطلب لازم باشه که اون مطلب رو کامل کنه، لازم باشه و مالتفات بهش نداشتیم تا حالا؟ و اگر التفات داشتیم، من نمیگم قیام برای حکومت تا شما بگید بعضی از آقایان قائل هستند و بعضی قائل نیستند.

نمیگم قیام برای دفاع در مرحله عمل، که شما باز در اینجا (در حالیکه در دفاع کسی نمیتونه این حرف را بزنه) باز کسی بگه که آراء آقایان مختلفه، هجوم هست یا هجوم نیست یا چطور ه.

من میگم دفع شبهه ای را که اهل شبهه کردند از موضع عمل. این شبهه دفع نشد و این ریشه اش یکجا بر میگردد؟ این عرض من هست. انشاء... و خب، بعضی از جلسات را ما کمتر صحبت میکنیم که بیشتر استفاده کنیم از حضور مبارکتون.

سؤال_ این منطق برای حل مسائل عینی کافی نیست. یعنی این مدل برای حل است. ولی خب در موضع خودش که موضع تفکر در مسائل کلی هست.

استاد حسینی _ حتماً در نظام قدر متقین جا داره و نسبتی که در اون جا هست هم راه به یقین، یعنی راه به حقیقت پیدا میکنه و هم متعاضد هم هست یا اینها.

اینجور نیست که، یعنی هماهنگه، عبارت دیگه، عبارت ما هماهنگه. اینجور نیست که در موضع نقض بکنه اینها را بالعکس.

یعنی اینجوری نیست که شما بگید معاذا.. معارف را که ما حقیقی میدانیم و از حقایق عالم میدانیم راهی بهش نداشتیم یا اون راهی که رفتیم اصلاً دست بهش پیدا نکردیم.

ممکنه بگیم ادراکات قویتر و بهتر و روشنتر پیدا خواهیم کرد، تعاریفمون روشنتر خواهد شد. از اجمال درمیاد، بلکه اونها سر جای خودشون هست.

ولی این قسمت را، یعنی نظر نسبت به عینیت را، نسبت بهش یک ضعیفی که در خارج میبینید، این ضعف را تا توی ادراک ببرید، تو روش دسته بندی ادراک هم ببرید.

نترسید از این معنا. خبری، والسلام علیکم ورحمه...

سؤال_ بالاخره این برای من معلوم نیست که چه جوری این نقض او میشه؟ او اصلاً کار به این معنا نداره استاد حسینی_ اشاره به شبهات حکمیه و مصداقیه را من عرض کردم خدمتتون، حالا انشاء... جلسه آینده بیشتر صحبت میکنیم.

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۹

(اصل نوار)

بحث درباره شناختن موضوعات بود، ولی نه عناوینی که موضوع احکام کلی الهی هستند و طبیعاً این موضوعات هم کلی هستند.

بلکه بحث درباره شناختن مصادیقی بود که آن مصادقهای کلی، به قید عینیت و خارجیت از ذهن، این مصادقها، آیا شناسائی اش در آن بخشش که تخصصی است، نیاز دارد به یک ابزار و منطق و وسیله ای یا نه ؟

و اگر نیاز دارد، آن ابزار اسلامی بر اسلامی دارد یا نه؟

در این قسمت گفته شد که، در این قسمت به عرض برادرها رسید که اگر ما بتوانیم آینده را با یک نسبت تقریبی پیشگوئی کنیم و اینکار از عهده تمیز عادی خارج باشد، یعنی بگوئیم اگر فلان تصرف را بکنید، در آینده ثمره این تصرفی که در مقدمات بعید ه انجام گرفته، چگونه ظاهر می شود؟

گفته شد که هر گاه با یک؟ نسبت تقریبی، این پیشگوئی با خارج و واقع یکی در بیاد، ولو یک درصد، تابع علیت هست و باید این ابزار را به رسمیت شناخت، که میتواند یک همچین کاری را بکند.

میتواند اطلاعا را بگونه ای تقسیم بندی کند و بگونه ای جمع بندی کند که حاصل این تقسیم کردن و جمع کردن اش، یک استنتاجی باشد نسبت به آینده.

بعد هم عرض کردیم نسبت به آینده، سخنی را که بیان میکنیم، همیشه با یک نسبت تقریبی صدق میکند. صدقش به معنای تطابقی که لازمه صدق قضایای نظری محض هست، نیست.

بعد هم عرض کردیم، در اینجا هم یک مثال زدیم برای نمونه.

گفتیم که قضایای نظری محض، حتی اگر در ریاضیات هم باشد، نسبت به عینیت، با یک نسبت تقریبی روبرو میشود. یعنی مثال زدیم، گفتیم در هندسه، مجموع زوایای مربع را ۳۶۰ درجه میدانستند و اثبات

میشود که در فضای ریاضی محض ۳۶۰ درجه، در دستگاه هندسه اقلیدسی که امتداد و سلبش را، حد اولیه قرار میدهد، هست، قابل اثبات است.

یعنی علیت در مفاهیم نظری محض، این مطلب را آنجا ثابت میکنند و قابل تردید نمیشناسد و لی این وقتیکه میخواهیم نسبت به عینیت نسبتش بدهیم، این همچین اختلافی درش ظاهر میشود.

حالا در جلسه گذشته عرض کردیم که: آنچه که قابل تردید نیست، اینست که برای ملاحظه عینیت، عواملی را که بصورت پیش فرض، مفروض مینمائید، این عوامل و نسبتهای بینشان که نتیجه میدهد ساختن یک مدل ساده، یک نمونه ساده از عینیت را، این پیش فرضها با فلسفه شما، با معارف شما، ارتباط دارد.

عرض کردیم: کسیکه این دنیا را فی الجمله مذعن است که دار اختیار و ابتلاء و آزمایش است، این آدم نمیتواند انسان را مطلقا تحت قوانین ماده، مجبور ببیند.

یعنی التزام به طرفین نقیض در پیش فرضش نمیتواند بکند برای شناسائی انسان. یعنی ارتکازات از فرهنگ و از فلسفه استفاده میکند. امروز، اینرا میخواهیم عرض کنیم که این استفاده تاثیر میگذارد نسبت به استنباط و تعریفی که نسبت به عینیت دارد.

هر چند امروز هم تاحدودی این عرض را عرض کردیم، امروز هم یک کمی دقیق و روشنتر تا آخر جلسه انشاء... تعالی میخواهیم عرض کنیم.

گفتیم: شدت حرکت را یکی نفر مادی، یک نفر که توفلسفه قائل به اصالت حس باشد و اصل، قدرت عملکرد مادی را بداند محض، دیگه هیچ قیدی بهش نزنند، این آدم حرکتهایی که مبتنی بر هوی هست، نرمال میداند دیگه.

برای اینکه برای مطلوبهای محسوس است دیگه حرکتی که از روی هوی هست، مطلوب محسوس دارد دیگه.

مطلوبش

ماده است، آثار ماده است. همه آن صحبت‌هایی هم که درباره ارتقاء وجدان بشری و این حرف‌ها میکنند، آخرش مادی ختمش میکنند‌ها. کسی یکوقت خدای نخواستہ برای ش مشتبہ نشود، خیال کند که وقتی صحبت از صیانت و ارتقاء وجدان و از این صحبت‌ها میکنند، خیال کند که مثلاً ادراکات قلبی مثلاً عرفای ما را میگویند. نه، عجب و ربا را میگویند. تاریخ پرستی را میگویند تاریخ پرستی را هم باری پرستش یک ربا بسیار بزرگ، دل خوشی به این عالم میگویند.

غرض دیگری ندارند. اگر غرضشان غیر از این باشد، آنوقت دیگر تو دستگاہشان، تو اصالت حس نمیخورد. آنوقت دیگر قانون مادی باریش کشف کردن، درست نیست. آنوقت، قانونمند دانستن درست نیست. بنابراین آنها شدت حرکت مادی که پیدا میشود، میگویند: توسعه، رشد.

این شدت حرکت، طبیعتاً ظهور در یک زندگی متناسب با این حرکات میکند که غلطت را شدیدتر، یعنی گستره ای و زمینه ای را ایجاد میکند در خارج که این اهواء بهتر در دسترسشان قرار بگیرد. این تنوع طلبی و حرص شدید تر بشود.

این تمایل به دنیا، محک‌تر. خیلی خوب، حالا میخواهند اینها الگو درست کنند، برای آما ر گیری.
سؤال _ ربطی به مومن بودن و کافر بودن از ندارد. حضرت سید الشهداء فرمودند: ان لم تکن لکم دین، فکونوا احراراً فی دنیاکم.

استاد حسینی _ اینرا یک جمله فقط پاسخ میدهم به حضرتعالی.
ولی تا وقتی که اذن ندادم از آقایان اجازه می‌خواهم که صحبت کنم. یک جمله را عرض میکنم، هستی بدون غایت ممتنع است. یعنی لغواً و ظلماً خلق نمیشود و حرکت صحیح هستی، حرکت متعلق به تبارک و تعالی است.

این یک جمله باشد، حالا تا بعداً. هوای نفس که الکی خلق نشده.
در الگوئی که برای آمار درست میکنند، میگویند بنویسید که: سطح تحصیلش چقدر است؟ سطح در آمدش چقدر است؟ سطح مصرفش چقدر است؟ اینرا خرد میکنند تو مصرف‌های مختلف.

از خانه، از ماشین از لباس، از خوراک، از کلیه خرج‌هایی که یک‌ه انسان دارد. بعد ملاحظه میکنند که این آقائی که دکتر است، چرا در آمدش کم بوده؟ چرا مسکنش بد بوده؟ علت اینکه این آقا بشود دکتر این بوده که وضع زندگی اش در رشد باشد.

متناسب با چی؟ متناسب با رشد ذهنی اش. حالا اگر در آمدش خوب بود، خرج نمیکند. اینرا هم نرمال نمیدانند.

حالا همینجا شما به این سؤال آماری یک‌ه نکته کوچک، یک‌ه عامل جدید را وارد کنید، بگید قبل از اینکه مرقوم بفرمائید، تحصیلاتش چقدر است، مرقوم بفرمائید که اعتقاد به چه دارد درباره هستی؟ مسلم است یا ملحد است؟

سؤالاتی را هم که میخواهید بکنید از زندگی شخصی او، این سؤالات را هم بکنید که واجبات را مقیدید؟ تا چه اندازه مقیدید؟ از محرمات، یعنی سؤالاتی که یک‌ه روانشناس اسلامی میکند. از محرما تبد می‌آید؟ ول وبه.مبتلا شوی؟ حالا این سؤال را ما اضافه میکنیم.

چی چی، هی اضافه میشود؟ دیگر تو جمعیتها که میخواهیم صورت بدهیم که نمونه برداری کنند، مجبور می‌شویم، اگر این سؤال را قرار دادیم، یک‌ه عامل را وارد کردیم، جمعیت را قید بزیم که آیا جمعیتی که تراکم پیدا کرده، نزدیک محل زیارت است؟ نزدیک مسجد است؟ یا نزدیک مفسق است؟ جمعیتها را دیگر یک‌ه جور نمیبینیم. وجود ندارد، در جامعه اسلامی محل فسق. این جمعیت در حضرت عبدالعظیم هستند؟ یا در کنار شهر نو هستند؟

بعد حالا داخل اینها، می‌آئید و میرسید به کسانی که بله تحصیلات عالی هم فرضاً دارند.

آنوقت نگاه میکنید تو دسته مومنین که نگاه نکنید، اینها مثل دسته غیر مومنین مسرف در زندگی نیستند. خرج میکند، ها، خرج می‌کند برای مسجد ساختن. خرج میکند ولی برای کمک‌ه به ضعفاء. در آمدش کم است برای اینکه ویزیت نگرفته از مریض ضعیف، حق طبابت نگرفته.

اگر مثلاً حق باشد، حالا من کاری ندارم به آن صحبتش.

بعد تو معادله که نگاه بکنیم، میبینیم که شدت تحرک هست.

رشد حرکت و رشد ادراک هم هست، ولیکن نه بر اساس یک جاذبه مادی.

آنوقت وقتی بخواهیم تعریف گسترش و رشد را بکنیم، میگوئیم: اگر در بلاد کفر باشد، شدت حرص، موجب شدت حرت است. اگر در بلاد اسلامی است، میگوئیم رشد، آن موقعی است که شدت براساس ایمان بخدا باشد.

به هر نسبت بگوئید جامعه، نه همه اینجور نیستند، این دکتر استثنائی است. میگوئیم: این یک استثنائی که دارد، نزدیک به رشد و نرمال است؟

یا دور است؟ چه جوری آنها به جوامع عقب افتاده که میرسند باصطلاح خودشان میگویند: ما باید تغییر وضعیت بدهیم. زمینه رشد به طرف آن شهوات درست کنیم.

یکی از دوستان از بنگلادش آمده بود میگفت که: اینها، خانه نمیتوانند بسازند، الا از حصیر. مگر مثلاً استاد دانشگاه باشد که دوتا تیغه بکشد، برای یک اتاق و روش حصیر بیاندازد. مگر خانه های دولتی و شرکتهای خارجی که خوب، نه اونا خیلی خیلی مجهز است.

بعد میگفت: نوع مردم فقیر و متوسط خانه هائی را که میسازند با حصیر است و طولش را نمیتوانند به اندازه، یک کار گر نمیتواند طول خانه اش را به اندازه ای که توش بایستد بگیرد. برای اینکه باد میاندازدش. اگر بخواهد با د نیندازد، باید چوب بزند، پول هم ندارد چوب بزند. حصیر را در سقفی که حدود ۱۲۰ سانت از زمین ارتفاع دارد، بصورت یک طاق میزند.

در یک فاصله، اینجور که ایشان میگفتند، قریب مثلاً به چهار متر در دو متر هم ۱۰ نفر نشسته میخوانند. آنوقت، این خانواده آن کارگر ضعیف، امریکا برایشان شرکتهای مختلف درست کرده . ویدئو با رقص های امریکائی با قیمتهای ارزان میبرند تو این کلبه ها، تما شای فیلم ویدئو میکنند.

از نظر جامعه شناسی امریکا، چرا اینکار را میکند؟ میگوید: اینها تحرک لازم را، شدت روانی لازم را، برای اینکه درست حرکت بکنند، اونجور که من میخوام، ندارند. تو حال خمودند. حرکات شهواتی شدید را در منظر آنها قرار میدم، کم کم کم .. اینها تأثیر در فرهنگشان بکند.

چه جوری آنها سعی میکنند، ملتهای باصطلاح خودشان عقب افتاده را ببرند در دستگاه خودشان؟ شما هم آمار را نمونه برداری میکنید برای مطالعه. میبینید، نه، مردم همه بر اساس تقوی حرکت نمیکنند.

هر چند در انسان شناسی شما، غرائز باید محکوم عقل بشود، ابزار عقل بشود، وسیله عقل بشود، وسیله تعلق به جلت عظمته بشود. شما تو معارفتان میگوئید: حرکت و متحرک هر دو یکی است و محض تعلق است.

آنوقت چطور میشود که تو انسان شناسی تان نگوئید که: هوی باید تابع تقوی باشد؟ در انسان باصطلاح خودتان، "مطلوب"، باصطلاح فنی "مطلوب". باصطلاح حقیقی اش "اسوه" که "ولکم فی رسول (ص)".

میگوئید: جامعه وقتی در حال رشد است که مرتباً نسبت تقریبش را بطرف یکء همچین وجود مبارکی نزدیک کنیم. بله، اول کار نمیشود.

می دانم که نمیشود. از وضع موجود شروع میکنند. ولی "سرپرستی" چگونه انجام میگیرد. و چه جوری در برنامه ریزی اعمال میشود؟ بی تفاوت است نسبت به معنی رشد؟ اصلاً برنامه برای رشد است.

تو دستگاه کفار هم برنامه برای رشد است. کاری را میکنند برای اینکه قصدی دارند، به آن مقصد برسند.

خوب، اگر چنین چیزی شد، خوب عنایت بفرمائید به این نکته ای که عرض میکنم، "عوامل" فرق پیدا میکند. "عامل مغیر" مخصوصاً فرق پیدا میکند، چر؟ چون عامل مغیر جهت تغییر را باید مشخص کند دیگه.

فرض ما هم براینست که بشر هم دارای "هوی" است، هم دارای "تقوی". هم دارای "غرایز حیوانی" است، هم دارای "عقل" است، هم میتواند راه "صعود" را طی کند و هم میتواند راه "سقوط" را طی کند.

حالا اگر بنا شد جامعه بستر یکء همچین چیزی باشد و یکء همچین فرق مهمی هم در الگوی برنامه ریز بمان، در مدل سازی مان باشد، عنایت بفرمائید بر این مطلبی که عرض میکنم، این مثالی که آنروز هم عرض

کردم، باز تکرار میکنیم مثال را برای نتیجه جدیدی که میخواهیم ازش بگیریم: یکنفر اقتصاد دان مسأید میگوید: نرخ را بالا ببرید تا بلوها چطور بشه از تو جامعه بیاد بیرون.

این حرف برای جامعه ملحد خوب است، آثار وضعی هم دارد. خوبه که چه عرض کنم، به حسب موضع آنها عرض میکنم. والا از دستگاه الهی که نگاه بکنیم همین کار بد است.

برای جامعه خودشان، برای ثبات خودشان هم بد است.

ولی تو جامعه اسلامی، نرخ ربا را بال ببرند و آن جامعه هم در حال رشد باشد، معنا ندارد اثری بکند.

میگوئید: آقا تبدیلیش میکنیم به تشویق. همان کار را میکنیم با تشویق. عرض میکنم که بفرمائید، برای مراحل ابتدائی انشاء... تعالی اینکار خوب است. ولی برای نهائی نمیتوانید بگوئید، ها.

الگوتان نسبت به حرکت انسان باید یک جور دیگر سازگار باشد. البته ممکن است آدم، بچه کوچک که صبح بلند میشود نماز میخواند، دو تا گرد و هم بهش بدهند. ولی اگر یکوقتی خدای نخواست به کسیکه مثلاً مکلف باشد و سنی ازش گذشته باشد و اینها، بگویند:

خوب، شما نماز که میخوانید م صبحها بهتون یک تشویقی مثلاً میدهیم تا بلند بشوید. خوب اینکه قصد قربتش خراب شد که. بقول آن بنده خدا میگفت: تا پول نسونم، قصد قربت نمیکنم. این همون میشود دیگه. خوب، حالا خوب عنایت کنید.

نتیجه ای را که میخواهم بگیرم امروز، این نتیجه است: استنباط ما از عینیت، خصوصاً در وضعیت کارشناسی یک توصیف ساده نیست. توصیفی است که با موادیکه شما از معارف فلسفی تان، بعنوان مواد آوردید تو این دستگاه و این استنباط بدست آمد، بهش گفتید: "توصیف عینیت".

کار کارشناسی، منهای ارزش که بگوید: "باید چه بکنید یا باید چه نکنید"، اصل توصیفش، توصیفی که میدهد که جامعه بیمار است، سالم است، اینگونه است، آنگونه است، خود توصیف و وضعیتش با پیش فرضهای اولیه اش رابطه دارد.

بنابراین، تعاریف کارشناسی هر چند تعاریفی است تجربی، با تعاریف فلسفی شما ارتباط دارد. اگر ارتباط پیدا کرد، حتماً دیگر نمیتوانید بگوئید امور بهم دیگر ارتباط ندارد، این یک دسته، آن یک دسته. از جهت خاصی نمیتوانید بگوئید، مربوط نیست. من جهت میتوانم بگوئید مربوط نیست.

ولی مطلقاً ربط ندارد؟ نه، نمیشود گفت: مطلقاً ربط ندارد. اگر بنا شد یک نحوه ربطی بینش باشد، یک نحوه تأثیری بهم بگذارند، طبقه بندی در ادراکات کلی باری شما درست میشود. حالا این طبقه بندی که برای صرف مثال ما در اینجا آوردیم، صرفاً برای اینکه یک درجه نزدیک کند به ذهن، درباره اش توضیح نمیخواهیم.

بدهیم. نموداری که آوردند خدمتتان، فقط ما جایی بعضی از قسمت هاش رو نشون میدهیم. میگوئیم اگر اینجا را عوض کنیم، چه جوری میشود؟ اگر آنجا را عوض کنیم چه جوری میشود؟ ملاحظه بفرمائید روی نمودار، ای یک پیش نویس هست از نسبتی که بین مفاهیم کلی هست در یک نظام فکری.

صرفاً اینرا هم فرضی بگیرید، هم بدون استدلال بگیرید. فقط برای از بحث نیست. استدلال دارد. ولی جاش اینجا نیست.

صرفاً برای اینکه یک تقریب بذهن بشود، شماره ای را که اینجا گذاشته اند ۱/۳، فلسفه تاریخ. یعنی زیر منطق انتزاع، بعد از فلسفه هستی و بعد از فلسفه ارزش.

این تو دستگاهی که بر اساس اصالت حس باشد، نمیتوان چنین کاری را کرد، چرا؟ آنجا فلسفه را یک ملود مادی محض میداند. ارزش را یک ملود مادی محض میداند.

پس باید چکار کنیم؟ باید جای این بخش منطق انتزاع، بیاد جای منطق تجربه. یعنی بیاد جای ۳ قرار بگیرد منطق انتزاع. خوب، حالا اگر ۳ قرار گرفت، چه میشود؟

هیچی، بجای اینکه دریگه ما بگیریم: فلسفه استنباطات کاربردی، ۳/۳، آنجا باید بنویسیم فلسفه تاریخ. یعنی فقط منطق تجربی هم این بالا نمیآید. بخش سوم از منطق تجربی مینشیند جای فلسفه هستی.

آنوقت فلسفه علمی اش میشود، فلسفه تاریخ. آنوقت معاذاً. .. وقتی به دین میرسد، طبیعی است که اگر یک جریان آبی شما از اینطرف صفحه که ۱/۱ نوشته اند، بگیرید، یک رودخانه که بیاید به اینجا، این طرفی که طرف فشار هست، میشود ماده اینجا که میرسد، "دین" درست میشود. "فلسفه" درست میشود. "منطق" درست میشود و الی آخر.

شما یک چیز دیگری معتقدند.

شما معتقد نیستید که "دین، انعکاسی از ادراکات بشر" باشد. بشر پی به یک حقیقت مستقل از خودش میبرد. راه به ادراک نسبت به واقع دارد. نسبت به حقایق، نسبتی از ادراک را پیدا میکند.

اونها حق هستند و حقانیت و حتی شما می گوئید: کیفیت همه کیفیات، سیر همه اشیاء، اساساً بر پا بودن سماوات به عدل است و عدل را "صفت فعل" میدانید، پیدا ست که طبقه بندی تان در مفاهیم کلی مطلقاً فرق پیدا میکند. چ

حالا میائیم در فلسفه تاریخ، قسمت ۱/۳/۳ میشود "ساختار وضعیت" که هر کدام از این خانه ها سر جای خودش تبدیل به دوباره یک اصطلاح "نمودار" میشود، عین خود کل نمودار که الان من ساختار وضعیتش دستم هست. میشود، این ساختار وضعیت میاید این بالا، جای "فلسفه منطق".

این یکی دست آقایان نیست. این لزومی نداشت، صرف تمثیل بود که آوردیم.

اینجام یعنی مقدورات روانی، اینجا امکانات مصنوعی است. یعنی مقدورات روانی، وضعیت ایمان تأثیر میذارد به چگونگی زندگی، چگونگی حیات. حالا من یک اشاره ای در اینجا میکنم. نتیجه ای از این مثال فقط من باب مثال آورده بودم اینرا خدمتتان.

شما میگوئید: اسلام برنامه سعادت را در جمیع شئون حیات آورد و نسبت به فعل معصوم صلوات ا... علیه میفرمائید که: لغو هم ازشان سر نمیزند، ظلم که معاذاً

تعریف شما از "حیات و رشد" دارید. اینجور نیست که شما خدای نخواسته از رشد تعریف نداشته باشید.

از حیات تعریف نداشته باشید. از "حق و باطل" تعریف نداشته باشید، پاشید برید حقوق بین الملل بنویسید.

آنها تکالب سر جیفه دنیا میدانید، آن کاری را که آنها میکنند. واژه ها را اینجوری بهش نگاه نمیکنید اصلاً. شما هیچگاه، خوب عنایت بفرمائید، مکانیزم " عرضه و تقاضا " یکء مثال دیگری میزنم و مطلب را دیگر تمام میکنم.

اونا، کسانی که آشنا باشند به اصطلاحات اقتصادی زود منتقل می شوند. والا یکء توضیح مختصر در کنارش باندازه یکء مثال خدمتتان عرض میکنم.

اونا میگویند: مکانیزم بازار، تخصیص منابع را بنحو مطلوب میدهد. یعنی " مطلوبیت " ها، هوای نفس ها میل ها بهم میخورند، یکء ساختمان بزرگ درست میکند. اون ساختمان معین میکند، چقدر تخته لازم هست در سال درست بشود؟

چقدر لازم است آهن استخراج بشود؟ چقدر. .. یعنی بهترین ترکیب را این بوجود میآورد برای رشد. اول اینکه آنها این امکانات مصنوعی را میگذارند صدر که اثر میگذارد در انسان. شما میگوئید: نخیر، انسان حاکم است. یعنی چه انسان حاکم است؟ یعنی هر چه بذهن بشر آمد مطیع ذهن است، لا بشرط؟ نه، نحوه استفاده از امکانات؟ ترکیب کردن و. .. انگور را هم میشود خمر کرد، هم قانون خمر درست کردن هست، هم قانون سرکه درست کردن هست سرکه درست میکند نه خمر سرکه موجب برکت است. خمر، موجب نکبت است.

انسان را شما حاکم میدانید . در مکانیزم بازاریان هم روابطی را که خدای متعال فرستاده حاکم میدانید، نه مقداری که آن رابطه ها حالا با اهداف بسازد، تغییر بدهید. خوب این نکته را عنایت بفرمائید. پس بعد از انسان، میگوئید: وضعیت روانی انسان، بعدش کیفیت ارتباط انسانها را معین میکند.

میگوئید، بیع چه جور باشد؟ اجاره چه جور باشد؟ الی آخر. نحوه ارتباطات است که مشخص میکند که نحوه تخصیص چه جور باشد. بسیار بینش فاصله پیدا میشود. تا این اندازه مثال کافیست فعلاً در اینباره عرض کنم.

حالا فعلاً درباره این نتیجه از این بحث که تعاریف و استنباطات از عینیت، بی ارتباط به سایر تعاریف نیست، یک‌ه چند دقیقه ای حضور برادران عزیز هستیم.

اگر اشکالی باشد، در محضرشان هستیم و بعدش هم یک‌ه چند دقیقه ای جناب آقای شرعی گفتید که میخواهند صحبتی بکنند، دیگه من مرخص میشود.

سؤال_ این نتیجه گیری که گرفته شد، انشاء... در جلسات آینده ربطش هم با آن دو سه تا بحث جنجالی که داشتیم که آیا جزئی کاسب هست یا نیست و امثال اینها و آن مسئله بعدی که.. چه ربطی پیدا میکند منطقاً؟

استاد حسینی _ حالا بی ربط باشد نسبت به آن، تا حالا بریم جلوتر ببینیم چه جور میشود.

السلام علیکم و رحمه.. و برکاته.

موضوع شناسی ۱۰

بحث درباره موضوع شناسی بود و آن دسته ای از موضوعات که مصداق باشند برای موضوعات کلی، یعنی عناوین کلی، که آن عناوین کلی موضوع احکام کلی الهی هستند، حالا این مصادیق، یکدسته اش لااقل، شناسایی اش بدیهی نبود و این دسته ای که شناسایی اش بدیهی نبود و اهل خبره و کارشناس میخواست، ببینیم آیا چه جوری موضوع شناسی میشود؟ اسلامی و الحادی دارد؟ یا ندارد؟

بعد ملاحظه کردیم که آیا روشی دارد برای شناسایی این مصادیق؟

دیدیم، بله روشی دارد و باید یک عواملی را ملاحظه کنند و نسبتی بین آن عوامل یعنی چه؟ یعنی باید نمونه ای تصویری درست کنند.

نمونه ای فرض کنند و اون چیزی را که، تصویری را که از انسان دارند یا تصویری را که از جامعه دارند، آن را باید ساده اش کنند،

بصورت اینکه یکدسته عواملی را از بین کلیه عوامل انتخاب کنند، همه اش را نمیتوانند، اگر، خوب، شما همه خصلت های یکدسته را بیاورید، قدرت اینکه بینشان نسبت برقرار کنید،

حداقل در قدم اول نیست اینجور. آخر کار است که بعد از طبقه بندی بین خصلت ها، براساس آن عواملی را که اول گزیدید و انتخاب کردید، کم کم هر کدام را جایی برایش می گید و نسبتی را برایش فرض میکنید و محاسبه ای می کنید.

سپس درباره این نمونه سازی و مدل سازی گفته شد که: پیش فرض ها یی دارد که این پیش فرض ها را شما برای توجه کردن و التفات فرمودن و بخاطر سپردن میتوانید چند قسمت کار را بکنید.

۱- بگوئید اینکه عوامل را ساده میکنیم، یعنی باید انتخاب کرد بعضی از عواملی را بعنوان عوامل اصلی.

بعد باید نسبتی بین این عوامل با همدیگر فرض کرد، تا یکدسته مجموعه شود. یکدسته نمونه شود به اصطلاح، نمونه ساده.

بعد باید قدم سوم، عامل مغیر را مشخص کرد.

آنوقت آمد سئوالات را نسبت به عینیت مشخص ساخت براساس این مدل، و نمونه ای که درست شده و این ساده ترین طرزی بود که میشود مثلاً مطلب نمونه ساختن از عینیت را، یعنی بنده می توانم به عرض برادران عزیز برسانم.

حالا، تا اینجا آمديم که، چون استنباط از وضعیت، استنباط از یکء مصداق، توصیف یکء مصداق، وقتی توصیف کارشناسی است که با این ابزار بروند به سراغ آن مصداق عینی و شناسایی بکنند، اگر شما تعداد عواملش را تغییر بدهید.

یعنی فرض کنید: آنها انسان را که می خواهند معرفی کنند، مدل نرمالشان را این میگیرند، مدل طبیعی اش را این میگیرند، نمونه سالمش را این میگیرند که: برای هوایش کاربکند. شما نمونه ساده را میگیرید: تقوا، برای تقوا کار می کند.

ولی می پذیرید که هوایی هم هست، برای شناسایی انسان ها، پس یکء عامل را اضافه می کنید. آنها اضافه نمی کنند همچی چیزی را. شما درمعارفان یکء قدر متیقن ها یی دارید که اصلاً نمی شود، کسی انکارش کند.

انکارش را برابر با انحراف میدانید. می گید: اینکه بگوئید، به هیچ گونه اختیار وجود ندارد و عالم، عالم تکلیف نیست و دنبال این عالم، عالم دیگری نیست یکء انحراف است.

"اختیار" به معنای "حاکمیت بر جهت گیری و سمت گیری" شما می کنید. ولو نسبتش حالا خیلی کم باشد، یا خیلی زیاد باشد، ما کاری اش نداریم می گید: انسان، اگر همه اش، علتش برگردد علت افعالش به چیزهای دیگر، بطوری که در هیچکدام از اعمال باز گشت به سمت گیری و "اختیار" نکند، نمی شود.

با معارف ما نمی سازد. لذا، مدلتان فرق پیدا می کند. تو "رشد" هم فرق پیدا می کند. تو بیان "نرمال" هم فرق پیدا می کند.

"مدل" هایی که آنها می‌سازند در "بلاد کفر" نتیجه می‌دهد، شکی ندارد. مگر کار "بد" در این دنیا بناست نتیجه ندهد؟ خوب، "کار بد" تو این دنیا نتیجه می‌دهد. "مطابقت" با واقع "دلیل" بر "صحت" کار نیست. تناسب آن ثمره ای که دارد با "غایت" که بعداً خواهیم گفت از طریق احکامی که حاکم بر جریان "رشد" است، مشخص میشود، آن ملاک است.

اگر نزدیک کند کار ما را به "جنت"، دور بدارد از "نار"، اگر ما را نزدیک بکند به "رضوان"، دور بکند از "منحط"،

انشاء... تعالی این را می‌گید، "عمل صحیح". صرف اثر داشتن و قدرت تأثیر عینی، نمی‌توانید ملاک حقانیت نیست که: قدرت عملکرد عینی، اصل قرار گرفتن در معیار صحت، تو فلسفه اصالت حس، نتیجه می‌دهد که هر غلبه ای صحیح باشد در جای خودش.

این اصلاً معنای "ارزش" از بین می‌برد. حالا، در جلسه قبل درباره تعاریف صحبت شد و گفتیم: توصیف، توصیف‌های کارشناسی بدلیل اینکه از "مدل" هست، و مدلشان هم عواملی را که دارند و مغیری را که در عوامل اصل قرار می‌دهند، و نسبتی که بینشان هست، این باطل هست، این توصیف باطل هست؟

حالا می‌خواهیم بیائیم بگوئیم: نسبتی که بین توصیف قرار می‌دهند. یعنی احکام کارشناسی، این احکام باطل است.

۱- تشخیص نمی‌تواند بدهد که جامعه مسلم، قید داشته باشد، ها. چه شد که جنس توش گرون شده؟ اگر ببرنش تو اروپا که همه براساس هوی کار می‌کنند و نرخ ربا را که تغییر بدهند، وضعیت چرخش پول تغییر می‌کند.

اونجا مدلش درست در میاد به حسب اون کاربردی که می‌خواهند. هر چند اونهم باید حل بشود تو مدل اسلامی و آسایش مطالعه شود، که چه شونه، این مردم؟

ولی در جامعه ما، یعنی در جامعه ای که اسلامی باشد، مردمش رفتارشان برگردد به اعتقادات اسلامی، حرکاتش برنگردد، به حرکت براساس هوی.

به هر نسبتی که حرکت، حرکت اسلامی باشد، به همان نسبت فاصله دارد از دید کارشناس. نه می‌تواند مصداق را تمیز دهد، نه می‌تواند حکم کارشناسی بدهد برای اینکه چه بکنید؟ نسبت بین این وضعیت و وضعیت دوم.

نسبت بین این به اصطلاح توصیف و توصیف دوم را نمی‌تواند برقرار کند. اینجا دقیقاً مطلبی است که توصیف از چگونگی حرکت است.

بله، چگونگی حرکت "کافر" را که مدل این مناسب با آن هست تا حدودی به صورت موقت این می‌تواند شناسایی کند. ولی، نسبت به جامعه اسلامی، همچی کاری را نمی‌تواند بکند.

توصیف از چگونگی حرکت که میشود، "حکم کارشناسی"، مجموعه اول دارای حرکت بود، ها.

توهمون شناسایی اش هم "حرکت" لحاظ میشد "رشد" لحاظ میشد. اینجا مبان تر میشود. وضعیت اول را شناسایی کرده، سؤالاتی داده به آمار. جمع بندی کرده. تعادل، یا عدم تعادل یعنی چه؟

یعنی اون نسبت های مفروض مطلوبی که بین عامل ها بود، مثلاً اگر سه تا عامل باشد، "وضعیت متعادلش" اون وضعیت مفروض مطلوب را ملاحظه میکند، فاصله اش را هم با عینیت ملاحظه می‌کنند، می‌گویند: این حرکت "متعادل" است.

طبیعی است، خوب عنایت کنید، یک کارشناس، در مطالعه وضعیت مردم ایران که برسد بگوید وضعیتشان "غیر متعادل" است. ولی، نه اینکه اونجوری که اونها هستند، این میتوانید بشناسه، ها.

نه از باب اینکه شاسایی و استنباط از عینیت، با نسبت تقریب با عینیت فاصله دارد، نه. از باب اینکه اصلاً "جهت گیری" کارشناسی اش یعنی اون مدلی که دستش است، نسبت هایی به این نسبت هایی که بین عوامل هست، اسمش رو اصطلاحاً می‌گذارند، می‌گویند "ضرایب فنی".

این دسته بندی که می‌کند که می‌خواهد ببیند که با آن ضرایب فنی فاصله دارند یا نه؟ این اصلاً بد دارد قضیه را تا می‌کند. نخواهد شناخت.

لذا بحمد... والمنه، این را شما یقین داشته باشید کفار، تو پاورقی عرض می‌کنم) "کفار" هیچوقت نمی‌توانند "مسلمین" را بشناسد.

و لذا نمی‌توانند آسیب بزنند، "انتم الا علون"، اونکه در پیش فرضش اینه که معاذا... "خدا" ساخته ذهن بشر یا جامعه است یا می‌آردش تو جامعه شناسی، تحت قوانین ماده، یا تو روانشناسی می‌آردش تحت قوانین ماده، این بدبخت کجا می‌تواند عامل مغیری به نام "مواهب حضرت حق" و یا "اختیار تقوا" بشناسد؟ ادراک این مطلب را نمی‌تواند بکند.

من اونجوری که اطلاع داشتم تا دو سال پیش حدود ۵۰ مدل جامعه شناسی، مدل جامعه شناسی را زیاد روش کار می‌کنند، ها، خیال نکنید که همچی یک چیز باشد که مثلاً یکنفر یک مقاله بخواید بنویسده‌انه، کار زحمت فکری زیاد می‌کشند روش.

گزینش بین عوامل که می‌خواهند بکنند، درست است ک پیشداوری فلسفی حتماً جهت می‌دهد، نمی‌توانند "ایمان" را به این عبورتی که "حق" است انتخاب کنند، بعنوان یک "باور"، "تعصب" بعنوان اموری را که شما فاسد می‌دانید، جهل مرکب می‌دانید، اینها، هی محاسبه می‌کنند.

من تا ۲ سال قبل اطلاع داشتم که ۵۰ مدل جامعه شناسی که براساسش مقالات تحقیقی، اونها یک مدل وقتی درست میکنند پشت سرش برنامه ریزی تحقیقی می‌کنند، پشت سرش عده زیادی مشغول به جمع آوری نمونه ها می‌شوند، جمع بندی اش می‌شوند، تا آخر کار عصاره اش در می‌آید و یک قضاوتی می‌کنند. این قضاوت میشود، یک مقاله علمی، یک "سند رسمی"، تو مجلاتی که فقط مثلاً مقالات علمی اونها رو طرح می‌کند، اینها طرح می‌کنند. پنجاه تا درباره ایران ارائه شده بود و همه اش شکست خورده بوده الحمد... رب العالمین و هر چه هم از این به بعد ۵۰ میلیونش هم باشد، شکست خواهد خورد، تا وقتی که مردم انتخاب کردند بندگی خدا را و در این سیر حرکت می‌کنند.

اون فیلسوفها شون تئوریسین های بزشون، ها، نه اینکه اینایی که. امور میشوند برونند یک مسئله تحقیقاتی، از یک برنامه بزرگ تحقیقاتی اونارو برونند نمونه برداری کنند به اصطلاح کار تحقیقی بکنند.

کار کارشناسی ما اینجوراست دیگر.دکتر در این حد است دیگر.اینها رفتار اقتصادی و معیشت و حیات اقتصادی مسلمین رومحال است بتوانند به آن نسبتی اش که تحت اشراف قوانین نورانی اسلام هست و تحت اعتقاد به خدا و یوم آخر هست بتوانند اندازه گیری کنند و آسیب بزنند.

و لذا به سردرگمی مهمی هم مبتلا میشوند.البته آن مقدارش که ما تن بدهیم به کار کارشناسی ای که توهمون مدل ها هست، به همون نسبت، خوب بهر حال تحت سیطره اونها هستیم.

آسیب از آنجا وارد میشود. اونجا نمی توانیم کاری بکنیم. ولو حالا من باب اضطراب مجبور باشیم که اون افکار شناسی ها رو، فعلا تا وقتی که نظام سازی اسلامی رو بر اساس احکام نورانی الهی بدست نیاوردیم، مجبور باشیم تحت اونها عمل کنیم فعلاً.

ولی اونها هم آثار وضعی خودش رو دارد. کارخانه عرق سازی، کارخانه عرق سازی ازش سرکه در نمی آید، هر چند سلمان فارسی، کلیه مامورینش باشد. روابط علیت اینجوری حکم می کند. نمی شود کاری اش کرد. خوب حالا، امروز یک خرد. روشن تر به مقداری که وقت باشد، می خواهم خدمت برادران عزیز عرض کنم که: حکم کارشناسی، که توصیف از حرکت است، حرکت منهای "رشد" نیست.

و "رشد" یک معنای که پرویایی نداشته باشد، نیست. اگر این بحث رو در این جلسه و جلسه آینده تمام بکنیم، رابطه "ارزش" و "دانش" رابطه غیر قابل انفکاک می شود. و حداقلش در علوم انسانی که معنی "رشد"، در نظر آقایان محرز است که غیر از معنی "رشد" در نظر آنها هست، در بخش تجربی اش هم محرز میشود که مطلب غیر از مطلب اونها هست و جدایی ندارد.

برای این مطلب عرض می کنیم که: برای مقدمه این مطلب، عرض می کنیم: یک وقتی است که "ارزش" روشما "پسند دل" می دانید، "پسند میل" میدانید، "پسند هوی" میدانید.

می گید: یک عده اش شور می پسندند یک عده اش کم نمک، یک عده اش ترش می پسندند.

همین جوری هم یک عده ای می پسندند، این سنن را داشته باشند، یک عده می پسندند آن سنن را داشته باشند. یک عده می پسندند این نحو آداب داشته باشند یک عده می پسندند آن نحو آداب داشته باشند. بعد

می‌آئید می‌گوئید: در بین این "پسند" های وجدان، یک‌ه مسلماتی است که همه درش متفقند، و می‌گید که: مبدأش اونجاست. "بدی خیانت" رو همه درش متفقند "حسن امانت" رو همه درش متفقند.

به همین جاختم می‌کنید. اونوقت می‌گیم که: این در شکل کلی اش، همه متفقند، در شکل عینی اش چه جوری میشود؟ توصیف "امانت" نسبت به مصادیق، مصادیق عینی خارجی.

توصیف "خیانت" نسبت به مصادیق عینی خارجی. جنایت‌هایی که بویسله این ابر مستکبرها واقع میشود نسبت به ضعفاء در جهان، اینها شما خیال می‌کنید، کر کارشناسی ندارد؟ توصیف کارشناسی ندارد؟

و می‌گویند: این "بد" است و انجام میدهیم؟ می‌گویند: برای "رشد" بشریت داریم کار می‌کنیم. می‌گویند: واحد سنجشمان، از سنجش محدود، یک‌ه منطقه کوچک‌ه رفته بالا. می‌گویند: اختلال در الگوی تولید هست که فرضاً بنا شود با روش های سنتی، با گاو آهن فرضاً، زمین شخم بشود،

ایجاب می‌کند "رشد" اقتصاد بشر "رشد" تولید جامعه بشری که اینها رو محدود کنیم به "انحصارات" و از دستشان بگیریم.

حالا، یک حيله‌هایی رو که در جنگ احياناً، شما ممکن است بگید: این عیبی ندارد، دیگه در اونجا، اونهام میگن: در مقیاس بزرگ جهانی که برسد عیبی ندارد.

اونهام صحیح میدانند مطلب را. من یک‌ه وقت به یکی از اینها بر خورد کردم، در سطح بالایی به اصطلاح تحصیلاتش بود.

شاید ۳۰ سال تحصیل تنه‌اش بود. بهش صحبت کردم درباره ضعفاء، خیلی حرف بدی جواب داد. به من گفت: شما گاهی شده که امشی بزنی و اتاقتان را تمیز بکنید از حشرات؟ گفتیم: بله. گفت: مگه اونا زنده نیستند؟

جاندار نیستند؟ تغذیه نمی‌کنند؟ چطور نیست؟ فلان نیست؟ من دیدم این احمق می‌خواهد "بشر" رو مثل این "حشرات" حساب کند.

می خواد بگه: اگر تصمیم گیری برای جنگ (قبل از پیروزی انقلاب بود) و چطور و فلان و این حرف ها، امریکا میگیره یا روس میگیره، اینجوریه.

این "نفرعن" رو ببیند چه جوریه؟ چه به سراین بیچاره ها می آورد؟ طغیان علی ... چه جوری سراینها میاره؟ واقعاً هم بنظرش می آمد یعنی با حالت عاطفی و جرمیت خاصی هم می خواست این مطلب را به اصطلاح حالی ما بکند،ها.

وقتی دید که من اوقاتم تلخ شده موضع گرفتم. شما چرا اینجور برخورد می کنید؟ شما که اول صحبت برخوردتان یکء برخورد منصفانه علمی بود، چطور شد؟

ادراک آنها یکء جور دیگر است. یکء بنده خدای دیگرش بود ک بعد از انقلاب به او برخورد کردم، صحبت کردم درباره ربا، دو شب بیچاره خوابش نبرده بود.

همینجور سیگار میکشید و بیدار بود، ناراحت بود، بمن گفت: اگر ربا نباشد که جامعه نمی تواند زندگی کند. اصل در بیع را ربا قرار میدهند، میگوید برابر هم نمیدانید.

من هم صحبتتم خلاصه میشود تو یکء نکته که: "ارزش" آیا پایگاهش فقط قدرت عملکرد و بالا رفتن قدرت عملکرده؟ این معنای "رشد" است و السلام؟

اگر این باشد، اونوقت مبناش می تونه توی اول مسلمانی که برای عقل هست نسبت به "حسن" و "قبح"، هر کسی یکء تفسیری برای ش بکند. کسی بگوید: "امانت" به بشریت این است که این عده را مثل حشرات از بین ببرد.

"امانت" به بشریت ایجاب می کند، یعنی معنای خیانت و امانت و وجدان، همه چی اصلاً این معنا درش این مطلب هست که: هنوز پایگاه "ارزش" یکء جای قرصی بند نشده است.

اگر جای قرصی بند بشود، همونجور که توی فلسفه، تو کلام، مسکت خصم است، خصم را اسکات می کند، اون میگه که شما اینجور می فهمید، اون میگه نه من اونجور می فهمم.

ولی، حالا یک پله، کمی بریم دقیقتر بشیم. اگر شما گفتید که اینکه حسن و قبح عقلی در مرحله عالی اش ملمسماتی دارد، رابطه دارد این امر فطری به نظام هستی.

یعنی چه رابطه دارد به نظام هستی؟ یعنی هستی این ادراک، جدایی از هستی این یقین جدایی ندارد، از نظام هستی.

بعدش یک پله بالاتر شما تشریف می برید، بگید که: "حسن" پایگاهی میخواد هر چیزی که یناسب به هستی مطلق، این حسن دارد.

هر چیزی که لا یناسب، بعد از او، قبح دارد. اگر تناسب به جلت عظمت، یعنی "عدل" تعریفش بازگشت یعنی عدل، تعریفش، بازگشت کرد

به تناسب کرد به تناسب سیر به طرف او، اونوقت نمی توند معنی "کمال" و "رشد" بی جهت، بدون غایت، بدون تناسب رها و ول بشود.

اگر ول نشد، چه خاصیتی دارد برای "ما نحن فیه" برای بحث؟ تعریف از "رشد" جدای از تعریف "حرکت" نیست.

مگه "رشد"، معنایش تغییر وضع به وضع دیگر، به وضع بهتر نیست؟ به وضع نزدیک تر به نیست؟ به وضع کامل تر نیست؟ اگر تعریف "رشد" را با تعریف "قرب" یکی میدانید، آنوقت این دیگر کاملاً مطلب فرق پیدا می کند.

اونوقت "ارزش" و "دانش"، نمی شود جداس کرد در علوم انسانی. که "رشد" را، شما میگوئید: اصلاً سعادت و رشد بشر، برنامه اش را خدا باید بیاورد، خدا باید بفرستد.

تناسبات مختلفی ک در مراحل مختلف ما داریم، در عوالم دیگر، اصلاً قابل آوردن و آزمایش کردن نیست. احاطه کسی برش پیدا نمی کند. اگر چنین فرض بشود، چی نتیجه اش است؟ نتیجه اش این است که تغییر وضعیت، یعنی حکم کارشناسی.

برای مرتبه دوم مشخص میشود که مدلمان باید رابطه اش، فقط در معارف نسبت به انسان، تمام نباشد،

نسبت به "رشد" هم تمام نباشد. یعنی چه؟

یعنی وقتی که نمونه می‌سازیم، یک نمونه ای می‌سازیم که موضوعش "انسان" است، بعد یک الگو معین

می‌کنیم برای "رشد". یعنی نمونه مطلوب می‌سازیم.

بعد مطالعه می‌کنیم، نسبت و فاصله ای که بین وضعیت موجود است به "مطلوب"، آنوقت بر اساس عامل

مغیرمان، می‌گوئیم چه تغییراتی را باید داد.

پس "کارشناسی" حتماً "باید" دارد تو دنیا. کارشناس وقتی که می‌گوید: علت گرانی این است، این جوری

نیست که هیچ جهتی نداشته باشد، این گفته اش.

بعد هم که می‌گه نرخ ربا را بالا ببرید تا وضع بهتر بشود، باز هیچ جهتی نداشته باشد، این گفته اش. صرفاً

یک توصیف باشد، که اگر می‌خواهید، فلان مطلب علاج بشود، ربا را بالا ببرید.

اگر می‌خواهید کالا ارزان بشود، ربا را بالا ببرید. اگر نمی‌خواهید هم نبرید، دست خودتان است. اینجوری

نیست قضیه !

کارشناس می‌گوید، اگر نبرید آخرش به "سقوط" می‌کشید، مجبورید ببرید بالا، نرخ برود بالا. دقیقاً بر

انسان و رفتارشان حاکم میداند "قوانین مادی" را.

می‌گه: قانونش این است که اینها قدرت مقاومت در این قسمت ندارند، مجبورند شکسته می‌شوند، تغییر

میدهند. اینکه دلشون می‌خواد اینجوری عمل کنند، دستگاه ارزششان اینجوری هست که نه ربا نمی‌خواهیم

و ادامه هم میدهند و به رشد میرسند، او قبول نمی‌کند این حرف را.

می‌گوید به رشد نمی‌رسند، به سقوط می‌افتند. وقتی به سقوط افتادند، مجبورند. یعنی برای ادامه حرکت و

استمرار حرکت، حتی لازم میدوند که تبعیت کنید از این قانون مادی که او را ادعا می‌کند.

حالا، برنامه ریزی، رابطه مستقیم پیدا کرد، برنامه ریزی که مجموعه احکام کرشناسی است، رابطه مستقیم پیدا می‌کند به مدلس و الگوی مطلوبش، نمونه مطلوبش، و محکم هم، مطلب را بنظرش می‌آید که جریان حرکت، این حکم را می‌کند.

درست برخلافش هم، یک مسلم می‌گه: جریان حرکت حکم می‌کند که هر کسی ربا را بدست بگیرد، شکست می‌خورد. قدرت دنیایی اش هم، یک قدرت بسیار بی ثباتی است. شکننده است، "زبد" است، "اما الزید فیذهب جفاء"، "اجتست، من فوق الارض مالها من قرار. می‌گه پس فردا این تئوری ات می‌شکند.

بعد مجبور میشوی که یک تئوری دیگری، دوباره توی یک چاه دیگری بیفتی. تا وقتی تسلیم "حق" نشدی، تا وقتی تسلیم حقایقی که جاری در این عالم است نشدی، محال است قدرت رشدی داشته باشی و شجره ای باشی که "اصلها ثابت و فرعها فی السماء" محال است یک همچی چیزی.

در روانشناسی هم بهش می‌گی که، مرتباً تو میتوانی "اضطرابت" را افزایش بدهی با این تنوع طلبی، با پرستش ماده "آرامش" رنگش را هم تو نمی‌بینی.

"آرامش"، فقط با توجه به خداوند متعال، تمام میشود، حاصل میشود. از "زهر" که نمی‌شود، "شفا" خواست، که! از "هوی" که نمی‌شود "آرامش" خواست، که! از "ابلیس" که نمی‌شود مطلبی را خواست، که! مطلبی که دستش نیست که.

پس بنابراین، احکام ارزشی، خلاصه میکنم مطلب را، عرضم اینه که: احکام کارشناسی، جدای از احکام ارزشی نیست. چون الگوی مطلوب دارد کلمه "مطلوب"، کلمه "رشد"، اینها بار ارزشی دارد.

تمیز "بحران" و آسیب ارتباط دارد با تعریفش از "رشد"، و تعریفش از "مطلوب". روابطی را که ادعا می‌کند پیدا کردم، می‌گه قوانین ارزشی را عملاً پیدا کردم. یعنی نسبت هایی که حاکم است.

برای رسیدن از "نقصان" به "رشد". یک تعریف ساده ای از حرکت و تجرید شده از "رشد" نیست.

اگر چنین باشد، اونوقت باید تدریجاً ملاحظه کنید که: آیا میشود دیگه "ضرایب فنی" کارشناسی وسیله و اهرم قرار بگیرد برای دست یافتن به "جامعه مطلوب اسلام"؟ یا اون عواملش را باید اول عوض کرد که کلاً "ضرایب" هم ول میشود؟ یک‌ه ضرایب دیگری میشود، یعنی یک‌ه نسبت های دیگری بین عوامل میشود. بعد هم روی "ضرایب فنی" جدید، توجه به الگوی مطلوب جدید داشت، نمونه مطلوب جدید داشت، نمونه مطلوب جدید داشت. بعد نسبتی را پیدا کرد و یک‌ه رابطه بین هستی این و هستی او ملاحظه کرد، و اقدام کرد.

وقتی بحث ما تمام شد فعلاً، انشاء.. تعالی در جلسات آینده دنباله بحث را میگیریم. سؤال: اگر ما آمدیم معیار را در فلسفه احکام را مطلق هم قرار دادیم، اونجا هم در تشخیص مصادیق عینی این اختلاف پیدا میشود، دیگه یعنی بالاخره تشخیص مصادیق عین نمی‌شود بگید، اختلاف نمی‌شود. اگر ما آمدیم، گفتیم هر چیزی را که ما معیار قرار بدیم برای حسن و قبح، چه بسند عرف، چه به اصطلاح مشهورات عامه قرار بدیم. چه اینکه ملاک‌ه را قرب به ذات حق جلت عظمت‌ه قرار بدهیم، در تشخیص مصادیق عینی اش جای اختلاف هست.

استاد حسینی: اختلاف در جهت؟ چ

سؤال: اختلاف در تشخیص که این مقرب است یا آن مقرب است؟ استاد حسینی: عرض بنده را عنایت بفرمائید حضرتعالی، بیش از این انتظار از توجهتان هست. فرق است بین اختلاف در جهت یا نه؟ ما همین را اساس مطلب میدانیم که نمی‌توانند بگویند اعلامیه حقوق بشر بنویسند: "عقیده" احترام دارد.

اونی هم که می‌گه دروغه، اونم احترام دارد، حقش را رعایت کنید. اگر بنا شد اینجوری باشد که اصلاً احترام بی معنا میشود، یعنی پله اولش عقیده بی معنا میشود. احترام به عقیده باطل میشود. پله دومش خود احترام زیر سؤال میرود.

سؤال: یعنی، این فرمایش قابل قبول است، منتها عرض من یک چیز دیگر است. این مطلب به عینه در اینکه ما معنای حسن وقبح را ما مشهورات هم قرار بدیم هست. اونجا هم بالاخره جهتش محفوظ است دیگه، در تشخیص مصادیقش.

استاد حسینی: حالا، مشهورات در جامعه بشری واحد نیست.

سؤال: نه مشهورات کل عقلا. حالا ازش تعبیر می کنند به اون چیزی که "تباعی عقلا" برش هست. استاد حسینی: حالا من همین رو انشاء.. تعالی، "تباعی عقلا" رو تو جلسه آینده یک مقدار بیشتر خدمتتان عرض می کنم، در اینجا خلاصه اش را می گم. یک مقدار بیشتر خدمتتان عرض می کنم، در اینجا خلاصه اش را می گم.

اون کسانی که الان معتقد به فلسفه ما رکسیست اند و میگویند: "ارزش" و "دین" مولود مراحل مختلف محه اند و "نسبی" است، اونها رو یا با تعریفشان خارج می کنید، یا داخل می کنید؟

اون عده از روانشناسانی که قدرت عملکرد عینی را می گویند و می گویند که: جای اعتقادات را هم در مغز قدرت عملکرد عینی را می گویند و می گویند که: جای اعتقادات را هم در مغز پیدا کرده ایم، یا اونها رو هم خارج می کنید یا اونها رو داخل می کنید؟

خلاصه مطلب: عده ای مطلقاً هر دینی را، هر دینی را ها، این قدیم نبوده این مطلب، مردم ولو به بت پرستی، یک جامعه مشترکی بوده که به اون احترام می گذاشتن می گفتند که عقیده، مثلاً یا حسن یا قبح یا کذا.

اگر بنا شد "اخلاق" را یک عده پایه اش را زدند، حالا ولو شما بگوئید تو عمل زندگی شان اینها نمی توانند بزنند. می گوئیم: چرا؟ دچار پوچی میشوند؟ خود کشی می کنند.

حالا می شه اینها رو در تعریف کاری کرد که گفت دیوانه است، عیبی ندارد، ما مامور شما هستیم، حتماً اینها رو فاسد می دانیم، حتماً اینها رو عاقل نمیدانم. این مسئله "تباعی عقلا"، یادمان نرود یک ریشه اش اینجان، یک ریشه دیگرش اینکه وقتی شما با اسکناس معامله می کنید، عقلا این را قبول دارند. این ریشه دارد دیگر در مطلب. این را اگر قبول فرمودید، دیگ اون بحث "حواله" شما رو این صادق نیست.

دیگه اون بحث اینکه خلاف است، صادق نیست. حداقل ربا پایه همه چیز اقتصاد نیست، اون صادق نیست. سؤال: عرض ما خلاصه این نبود که: احکام دانشی "با" احکام ارزشی "با" همدیگر ربطی ندارند. قطعاً اینها یکد ربطی با هم دارند.

بنابراین در مدلی که می‌سازیم قطعاً آن چیزی که ما هدف قرار می‌دهیم. تأثیر دارد در مدل سازی مان و رفتار اقتصادی. اما عرض من این بود که در اونجا هم تعاریف ممکنه نسبت به مصادیق، مختلف بشود. استاد حسینی: ولی در یکد جهت باشد.

سؤال: ولی در یکد جهت باشد.

استاد: در یکد جهت باشد، وجود در یکد جهت خیلی تغییر می‌دهد مطلب را. یعنی اولین تغییر مهمی را که می‌دهد این است که دیگه اعتقاد به حضرت حق جلت عظمته و به خیر محض و هستی محض دیگه این نمی‌تونه ساخته ای باشد از ادراکات ما. مستقل از ما هست، معارفی هم که منسوب بهشان است مستقل از ما است.

وحی هم دیگه ساخته ما نیست که. ساخته جامعه هم نیست و ساخته اصلاً بانمره اینها تحت اون جریان حرکت میکنند. نه اینکه خدای نخواستہ این مولود باشد نسبت به آنها.

والسلام علیکم و رحمه ا...و برکاته

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۱۱

در باب اینکه کارشناس و اسلامی و غیر اسلامی دارد و بحث به اینجا رسید که: احکام کارشناسی نمی‌توانند جدای از احکام ارزشی باشند.

و این را در یک حد اشاره ای جلسه قبل روش صحبت شد که این جلسه یک مقدار بیشتر عرض می‌کنم خدمتان.

حالا ببینیم و توصیف کارشناس نسبت به «تغییر» اگر بهش بگیم نسبت به یک «جریان» یک حرکتی که وجود دارد و شما می‌توانید سمتش را تغییر بدهید و وضعیت جدید یک تغییر دیگری باشد یک مورد دیگری باشد.

فرض بفرمائید و یک رودخانه ای هست و کارشناس بتواند یک تغییراتی در این واقع کند که جهت و سمت گیری این آب را تغییر پیدا کند.

گاهی آدم بنظرش می‌آید که باید سدی از خارج بزنند. گاهی نه در درون آب هم اگر وضع سبک و سنگینی آب تغییری پیدا کند قسمت هائی اش، وضعیت جریان و کیفیت جریان ممکنه درش یک تغییراتی پیدا بشود و مسیر و بستر حرکت عوض بشود. سمت گیری عوض بشود.

حالا در این مطلب «انشاء الله الرحمن باید یک خرده بیشتر دقت بکنیم، این امر بسیار مهمی است در اینجا. گفتیم: «خوب» آن چیزی است که مناسب است به تبارک و تعالی.

«کمال» آن چیزی است که مناسب است با بطرف خدای متعال.

یک پایگاهی می‌خواهد «و پایگاهش هم باید مطلق باشد» و الا «کمال» و «عدم کمال» مساوی میشود.

بهر نسبتی که شما فرض بکنید که ما نسبی می‌گیریم «کمال» را می‌گیریم برای «این زمان» می‌میگم: تو همون نسبت و انتسابی دارد به خدای متعال «به کمال مطلق و یا نه؟ و این هم حرف تمامی نیست که ملحدین می‌گویند.

پایگاه «ارزش» روی نسبی بودن و در همون نسبتش هم مطلق نیست. نخیر و اونها هم در فلسفه شان مجبورند تکیه بکنند نهایتا به «اطلاق» در «انتزاع» و هم در «کمال».

نهایت و مطلق گرفتن «ماده» خطاست. مطلق گرفتن «آثار ماده» خطاست و سراز «پوچی» در میآورد. کما اینکه در آورده در آنها.

حالا در اینطرف و اول یک مقداری سعی بکنیم انشاء الله تعالی.

بکنیم و استفاده بکنیم از محضر برادران عزیز اگر شما «حرکت» را ملاحظه کنید و برای حرکت بخواهید آن را توصیف کنید و این حرکت به آن سمت است، این حرکت دیگر به آن سمت نیست.

در «سمت گیری» کلی و آثاری که پیدا می شود نسبت به «غایتی» که دارد حرکت را می توانید وصف کنید. خود «حرکت» را می شود مطالعه کرد و گفت «شدید» است، ضعیف است و چه است و نرخ شتابش چنین است و چنان است.

و لکن و حرکت که بدون جهت و بدون فشار و بدون تعلق که نمی شود باشد.

به اصطلاح کسانی که بخواهند به نزدیک به اصطلاحات متداول صحبت بکنند بدون فشار و بدون اختلاف سطح نمی شود.

یک خرده عمیق تر دقت کنید و «اختلاف سطح» درونی و ذاتی نمی تواند باشد برای ماده و و الا حرکت محال می شود. «تعلق» باید باشد.

شما یک سدی را ملاحظه بفرمائید جلوی یک آبی بسته اند. این آب می خواهد برود پایین و جاری می شود روی زمین و حالا شما جلوش سدبستی و آب سبکتر از هوا است و به اصطلاح.

و لکن شما جلوییش را بسته اید.

نمی گذارید جریان پیدا کند. پشت سد و آن زمین پستی که نسبت به این آب که حالا در بلندی قرار گرفته است و طبعش این است که آب جاری بشود.

آنجا در اینجا مثال ساده اش می‌گوئیم: اختلاف سطح دارد. این را فقط به آب نمی‌گوئید وقتی که در بلندی قرار دارد و نسبت به پستی.

شما اگر یک توپ را هم پر از هوا کنید و ببرید زیر آب و می‌خواهد بیاید کجا؟ می‌خواهد بیاید بالا و بالعکس آب که می‌خواست برود پائین. یعنی می‌گوئید این سبک است می‌خواهد بیاید رو.

آب را می‌گید سنگین تر از هوا است و می‌خواهد برود چکار؟ اونجا که پست هوا هست و جاری بشود برود آنجا.

و الا و اگر یک وقتی پشت سد را می‌آمدیم یه چیز دیگری میریختیم که وزنش سنگین تر از آن بود و فرض اینکه اونجا جیوه ریخته بشه و آب که دیگه نمی‌خواست برود روی جیوه ها، یا بره...

پس بنابراین و توجه بفرمائید که اختلاف سطح را که اینجا بکار می‌بریم. زود هم من می‌خواستم از اینجا بگذرم و چون فرمودید توضیح بیشتر می‌دهم، این فشاری که، «فشار» اگر نباشد «حرکت» نیست.

«فشار» اگر باز ذاتی ماده باشد و به ذاته و برای خودش و از خودش و این هم «حرکت» نمی‌آورد.

ولی «فشار» اگر سیرش این است که حرکت کند کجا برود؟ اختلاف سطح با کجا دارد؟ ولی اگر فشار درونی و تعلق به غیر باشد و حتماً حرکت می‌آورد.

به طرف آن «غیر» ی که این متعلق به اوست. این جاذبه می‌کشدش. اگر گفتید: وجودش صرف همین

تعلق است و طبیعی است «ذاتی» اش باشد و حرکت کردن به طرف «او» حالا و این مقدمه را ما بصورت

فرض تنها و اشاره کردیم. مطلب از این قرار است که بیائیم الان «کلمه» «ارزش» را نسبت به حرکت. این موضوع بحث است.

سؤال: پس این فعلاً فروض است «ثابت شده نیست».

استاد: این را فعلاً مفروض می‌گیریم. برای اینکه بتوانیم این موضوع خاص صحبت را پی‌گیری کنیم.

اگر مفروض این باشد که «حرکت» عین «هستی». و بعد هستی ممکنات است و مفروض این باشد که برای

غایتی است اشیاء و نمی‌توانند منهای آن غایت نه «لغوا» ایجاد شده باشند.

و حتما باید به طرف یک طرف یک غایتی باشند و حتما حرکت بعد هستی شان است تعلق بعد هستی شان هست و حالا و این حرکت چه جوری می‌شود؟ نگاه داریم می‌کنیم به یک چیزی که اون حرکت جدای از هیچ مرتبه از هستی اش نیست.

مفروضمان فعلاً این است. خب و وصف می‌کنیم حرکت کردن او را.

این وصف و چند نحو می‌شود؟ یک بار که ما می‌آئیم «اصل حرکت» را بدون کیفش مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

توصیف می‌کنیم حرکت را و کاری به کیفش نداریم. این وقت. به این قسمت هم الان بحث نداریم. یعنی و نه درباره اینکه و این وجودش عین تعلق است و حرکت بعدش است و می‌خواهیم صحبت کنیم و نه درباره بحث «هستی حرکت» می‌خواهیم صحبت کنیم.

بلکه می‌خواهیم درباره چی صحبت کنیم؟ درباره «کیفیت حرکت».

پس خاطر برادران عزیز متمرکز باشد و در «کیفیت» و «چگونگی کیفیت». حالا «چگونگی حرکت» و گاهی منهای «اختیار» است و گاهی به اضافه «اختیار» کلمه «سزاوار» و «ناسزاوار» و «شایست» و «ناشایست» و ببینیم ربعلی دارد به کیف حرکت؟

به چگونگی حرکت؟ شما می‌گوئید: فلان کار «بد» است. فلان کار «خوب» است. «کار» و آیا یک کیف از «شدن» نیست؟ که شما می‌گوئید و این کیف خوب است؟

اون کیف بد است؟ اگر و کارها «کیف» شدن باشد و می‌تواند نسبت نداشته باشد به مقاصد خیری و «خیر» تعبیر بشود ازش؟ می‌توانیم معنای «کمال» را شناخته باشیم و هیچ نحوه درکی از او ولو بالاجمال نداشته باشیم و وصف کنیم.

و یک نحوه از «شدن» را به «خوبی»؟ یا یک نحوه «از شدن» را به «بدی»؟ یا اینکه و یک نحوه ادراک یک قدر متیقن از درک و بگوئید درک «وجدانی» است و در اینجا بحثی ندارم که وجدانی است یا وجدانی نیست. بگوئید: درک فطری است و در این موضع بحثی ندارم که فطری است یا فطری نیست.

نفی مطلق ادراک از «خیر» از «مصلحت». از «کمال» باموضوع نمودن یک نحوه «شدن» و یک کیفیت از «شدن» و به خوبی یا بدی و ممکن نیست. باید یک نحوه درک را داشته باشید و چون «می پسندم» و «چون لذت می‌برم»، یک نحوه درک را باید داشته باشید. بگوئید، هیچ نحوه درکی و بالمره دخالت نمی‌کند و همین چیزی نمی‌شود.

اگر هیچ دلیل دیگری بنا نبود پشت سر مطلب، ولو به نحو احتمال و اشاره بشود و به خاطر آقایان بیاید و صرف این مطلب کافی بود در اینکه و توصیف کارشناس نسبت به رشد و توسعه جهت داره.

یعنی یا باید با ملائمت نفس و نفس اماره بسازی و یا با «تقوی»، و این هیچ نبود.

حالا ما این را و یک خرده، یک کمی بیشتر دقت می‌کنیم و ببینیم چی می‌شود؟ این جمله را تو پرانتز ذکر کردیم در باب اینکه از همین جا می‌شود رسید به اینکه کارشناسی باید اسلامی و غیر اسلامی داشته باشد. حالا و صحبت درباره این است که: وصف حرکت و وصف چگونگی شدن و اگر بگیم: این چگونگی یناسب به قرب. «نیتی» که با خود پرستی باشد و لایناسب به قرب.

پیدایش «حالت روحی» که دل آدم کنده می‌شود به اصطلاح نسبت به مطلبی. در یک مرتبه شاید و معنی «خضوع» و تو مراتب عالی‌ه اش «سجود» را به همراه داشته باشد و نهایت خوب به ظاهر آدم سجده نمی‌کند برای امور دنیوی و ظاهر حرکت اندام حاصل نمی‌شود.

یک چیزی را که آدم از امر دنیا می‌پسندد و حالا هر چه باشد و هر کدام از مشتیهات نفس باشد و بنظر نمی‌آید که آدم افتاد و دستش را گذاشت روی زمین و سر را گذاشت به زمین و سجده کرد و ولی «سجده» واقع شده. گاهی هم می‌شود که آدم به ظاهر هم سجده می‌رود و سجده واقع نمی‌شود.

حواسش پهلوانید که دیگران التفات به سجده اش دارند و یا الی آخر و حالا بماند این مطلب.

این نحوه حرکت باطنی و حرکت روحی و گاهی یناسب به قرب، گاهی لایناسب به قرب. وصف تغییر و شدن و از فعل قلب گرفته تا حرکت ذهنی گرفته تا حرکت عینی.

آدم می‌تواند «فعل» را وصف کند.

بگوید: «فعلی که برای خدا واقع شده باشد و «خوب» است.

فعلی که برای غیر خدا واقع شده باشد «بد» است. این در مرحله بسیار کلی اش در عین حال و همانجور که در فعل قلب نمی‌توانید بگید: سجده برای غیر خدا عبادت خداست و باید جهتش بطرف خدای متعال باشد، هر چند او در یک معنای دیگری که بعدها عرض خواهیم کرد و در معنای تعلق و اونها طوعاً و گرهای و به طرف خدای متعال حرکت می‌کند.

حالا اون بحثش نیست در اینجا و فعلاً در کیف حرکت هستیم در اینجا.

کیفیت‌ها و بعضی‌اش یناسب به یک نتایجی و بعضی‌اش لایناسب.

وصف کیف حرکت مساوی است با کلمه «خوب» و نسبت خوب، یا سزاوار، یا شایسته دادن به حرکت و اون کیفیت حرکت. وصف کیف حرکت در پاره‌ای دیگر مساوی است با «بد»، ناشایسته و بیهوده و بی‌خاصیت و الی آخر.

حالا و یک کم بیشتر دقت می‌کنیم در مطلب – می‌گوئیم و شما وقتی می‌گید: «سبز و سرخ و سخت و سست» و مگر اونها اوصاف حرکت نیست؟

اونا اوصاف حرکت هستی است. شما می‌گید و فرض کنید و تو پاروقی این را ذکر می‌کنیم و خارج از به اصطلاح و مأنوسات ذهنی آقایان و صحبت نکرده باشیم.

می‌گید: حرکت شیء تغییر می‌کند و پوسیده می‌شود. برای اینکه وقت گرفته نشود بخواهیم بگیم و بصورت خیلی اشاره: «زمان هر چیز برابر با تغییرات خود اوست» یعنی سرعتی که در پوسیده شدن دارد و برابر با تغییرات خودش است.

شما در اوصاف دیگه هم دارید و اوصاف حرکت می‌کنید که و ذکر می‌کنید.

مگر اینکه در مرحله انتزاع بخواهید کار کنید. نسبت به عینیت و نسبت به کلی که در عینیت در حال تغییر است و نسبت به مجموعه‌ای که در خارج و در حال تغییر است و نه انتزاعی که حضرتعالی می‌فرماید از یک وصفش. یک وقتی شما صحبت می‌کنید و که من سبز و مفهومی است که از عینیت انتزاع می‌کنم.

یک وقت می‌گید و سیب چگونه سبز است؟ چگونه زرد شد؟ آهن در دمای فلان چگونه قرمز شد؟ چگونگی حرکت را نسبت به عینیت که می‌خواهید بدهید، خوب وصف حرکت دارید می‌فرمائید. حالا کار به اینکه خوبی و بدی دارد یا ندارد در آهن و سبز و قرمز ما نداریم در اینجا. بحثمان در آن بخش نیست. بحثمان در کجا است؟ متمرکز بفرمائید.

بحث درباره کیف شدن را که اختیار و اضافه بهش شده مثل جماد نیست. یعنی صف و منسوب به فاعل فعل و در نسبیت اختیارش هست. حالا و برای فاعلی که به یک نسبیتی و به هر نسبیتی که فرض کنید و ما کاری نداریم فعلاً و به یک نسبیتی حاکم بر فعلش است و نمی‌شود مطلقاً فعل او را فعل گل و سنگ و چوب و آهن و غیر ذالک تلقی کرد. قدر متیقن از بحث که مفروض متیقن است و اینه که در معارف ما تمام شده که دنیا «دار تکلیف» است و اگر «دار تکلیف» هست و اختیار فی الجمله و پذیرفته شده.

اگر اختیار پذیرفته شده و کیف فعل فی الجمله منسوب به اختیار است. افعال و از افعال قلب، تا ذهن و تا عینیت و حرکاتی را که ما داریم و مطلقاً بگیم تحت قوانین جبری انجام می‌گیرد و به نحوی که هیچگونه دخالتی از ما و درش نیست، مثل فرض کنید که آهن و سنگ و چوب، این جوری نیست. اگر چنین باشد آنوقت «شدن» هایی که اختیار شان و هم سو و هماهنگ با سمت گیری به طرف حضرت حق هست و وصف حرکتش «خوبی» است.

خود معنای «خوبی» و «کمال» اگر دقت کنیم که کمال و با کمال مطلق و نمی‌تواند ارتباطش قطع باشد و یعنی کمال با هستی.

«نقص» را فی الجمله و تو معنای لغوی اش هم که نگاه کنیم و با «خیر» نمی‌سازد.

اونی که میگه: من «نفس» را هم دوست میدارم، زجر به خودم را دوست میدارم، اون دوست داشتن را «کمال» تفسیر می‌کند. مثل اینکه می‌گوید:

دوست دارم که ریاضت بکشم و جسماً

ضعیف بشوم.

خوب و این میفرمائید که: پس ضعیف شدن را «کمال» میدانید. مفهوم «کمال» و فی الجمله قطع نمی‌شود از هستی. می‌گوید: ضعیف شدن را دوست میدارم و در آن ضعفش کمالی و یک نحوه هستی ملاحظه می‌کند.

اگر چنین باشد و جدا نشود فی الجمله معنی کمال با هستی و کمال محض نمی‌تواند منسوب به هستی مطلق نباشد.

هر شدنی و هر کیفیت شدنی هر کیف حرکتی که تناسب داشته باشد به تناسب به کمال دارد. عدم تناسب داشته باشد و حالا ولو به دلیل وجود اختیار و اینکه اختیار باید به طور برسد.

برای یک مدت کوتاهی هم ظاهر بشود مطلب این منحل می‌شود در طرف مقابل نمی‌تواند دوام و بقا و ثبات داشته باشد. «رشد» نمی‌شود نسبت داد بهش.

در دو سه دقیقه آخر صحبت می‌خواهیم نتیجه گیری بکنیم خدمتان.

حالا و اوصاف کارشناس و نسبت به رفتار جامعه و رفتار و مردم و مجموعه حرکاتی که دارند و چگونه شدت می‌یابد؟

چگونه نسبت تأثیرش بالا می‌رود؟

چگونه قابل شدت نیست؟ شدتش اگر هم پیدا بشود. مرحله ای است. سقوط می‌کند. این وصف و حکمی را که کارشناس می‌کند که مصلحت در این است. شناختی «صلاح» که جدای از «رشد» نمی‌شود. می‌گوید: باید چنین کرد. حکم می‌دهد. می‌گویند اگر نکنیم چه می‌شود؟ می‌گوید: می‌توانید نکنید این کار را و ساقط می‌شوید نظامتان از هم می‌پاشد. پاشیده شدن را اگر بخواهید.

می‌گویم: خیلی خوب و همان پاشیده شدن را ما کمال می‌دانیم. می‌گوید: ولی نمی‌توانید مقاومت کنید. تا مرگ همه افراد جلو می‌رود تا وقتی برگردید.

بله و اگر پایگاه حرکت هم یعنی انگیزه و انگیزه هوی باشد و اختیار کرده باشد بشر و هوی راه اختیار حاکم است بر هوی و تقواها و اختیار حاکم است بر انگیزه تو پرانتز اینجا عرض کنم.

اگر اختیار کرده باشد هوی را و روی هوی بخواهد یک دنده باقی بماند. اگر مناسبات هوی را نپذیرد و خوب تو فشار می‌افتد و بعد مجبور می‌شود بپذیرد.

ولی اگر مبدأ او چیزی که «عواملی را که شما علت حرکت می‌گیرد» منحصر به هوی نشد «حب دنیا علت حرکت نشد» فرض دیگری هم لااقل داشته باشد. نه اینکه من اهلش هستم ها.

فرض اینکه حرکت ناشی از حب فی ۱۰۰۰ باشد.

اشتداد این حرکت من چه جوری پیدا می‌شود؟ از دید کارشناس یگی «میگه: حب فی ۱۰۰۰ و خوب عنایت کنید و علم در روشش و روش کلی علوم دارم عرض می‌کنم و از مشاهده آغاز می‌شود یعنی از اصالت حس و بعد مدل سازی و فرض و تشکیلات و اینها. مفروض در علوم و حتی علوم انسانی و کشف قوانین است و نه قوانین الهی و نه قوانین هستی غیر محسوس و نه قوانین روحی و غیر ذالک و عالم برزخ و الی آخر و نه. کشف «قوانین محسوس» و یعنی آثار اصالت حس و آثار اصل شمردن ماده و این را اونا طلب می‌کنند.

تو این قاعده باشد و براساس مدل کارشناسی ملحدین بخواهی نگاه بکنی و به کیف حرکتی که براساس انگیزه حب الهی آغاز شده و خود انگیزه حب الهی را می‌گه دچار خیال شده و وضعیت رواین اش متعادل نیست.

روانشناس ها، جامعه شناس ها و در بحث قبل هم اشاره شد و وضعیت جبهه را که می‌بینید اینها را «عدم تعادل» میدانند.

می‌گویند: این حتماً هم شکسته می‌شود. می‌گویند: این پندار و این تخیل و واقعیت می‌شکندش.

پس کارشناس با ابزاری که دارد ممکنه حالا کارشناس های ما، البته توپرانتز من اینرا عرض کنم. و فلسفه علومشان را مدل علومشان را پیش فرضهاشون یعنی تئوریسین اقتصاد نباشند و تئوریسین مدیریت نباشند و فلسفه اش را ندیده باشند.

کاربردی فقط خوانده باشند. تعادل ها را فقط مثل یک راننده ای که فقط پشت ماشین می‌نشیند و گاز می‌دهد و فرمان را می‌چرخاند کلاچ می‌گیرد دنده ها را عوض می‌کند و ابدأ نداند که این معنای اینکه این ماشین قدرت انتقال افراد را دارد و این حرکتی این پیدا می‌کند و این چی چیه؟ لذا و اگر بهش بگویند و به اون راننده بگویند:

اگر بخواهیم ماشین بهتر از این درست کنیم و فرضاً با سوخت دیگری کار کند شما چیزی بذهنت میرسد؟ اصلاً التفات ندارد به کارهایی که این ماشین در آنجا انجام می‌گیرد.

کارشناس هم می‌شود ابزار را یعنی «ضرایب فنی» را بکار بگیرد و سؤال بدهد براساس اونها راه معین بکند و باید بگه و باید این کار ها را بکنید و بالمره نداند که پشت سر این ضرایب فنی چی چی هست؟ چه انگیزه ای را می‌خواهند شدت ببخشند تا بحران جامعه حل بشود؟

چه نحوه حرکت هایی باید کم و چه نحوه حرکت هایی باید زیاد و چگونه کیفیت حرکت تغییر کند؟ ممکن است اصلاً اطلاع نداشته باشد.

و لذا آدم مقدسی باشد و متدین باشد و نمازخوان باشد و نماز شب خوان باشد و اهل روزه باشد و اهل دعا باشد و اهل گریه باشد.

این منافاتی ندارد با اینکه ابزار و «ضرایب فنی» ای رو که به کار می‌گیرد و نسبت هایی را که تو منحنی رسم می‌کند و این نسبت ها و بازگشتش به یک پیش فرض هایی باشد که الحادی باشد.

بهر حال و توصیف کارشناسی و درباره تغییر که احکام کارشناسی است. جدای از احکام ارزشی نیست. زیرا احکام ارزشی نیز توصیف کیف تغییر است.

اگر سئوالی باشد در خدمتتان هستیم. و السلام علیکم و رحمه...

سؤال: حسن و قبح و یک مفهوم اخلاقی دارد یک مفهوم غیر اخلاقی دارد. به مفهوم اخلاقی اش و فقط متصف به اون افعال اختیاری می‌شوند دیگه.

یعنی هیچوقت غیر فعل اختیاری چیز دیگری را نمی‌شود متصف کنی به حسن و قبح به معنای اخلاقی.

یعنی فرض کنید و ما بگیم: این کتاب خوب است و خوب اخلاقی و خوبی که می‌گیم: نگاه کردن به این شیء خوبه یا بده؟

شرب خمر خوبه یا بده؟ اتصاف شرب خمر به خوب و بد و یک بار به مفهوم اخلاقی اش است و یک بار به یک مفاهیم دیگری است. اگر ما می‌گیم: این کتاب خوبه و معنایش این نیست که این کتاب با صرفنظر از تعلق فعل من به کتاب و یا می‌گیم این منظره خوب است. اینجا همین مفهوم خوبی و همان مفهوم است که ما می‌گیم مثلاً نماز خواندن خوبه یا دو مفهوم است؟

استاد حسینی: اگر خوبی و بدی را بتوانید تفکیک بشکنید و در عینیت از غایت و اونوقت ممکنه یک مبدأ دیگری برایش ذکر کنید که پسندیده مثلاً منظره رو بگید این آدم از دیدن این منظره آشپز و باغ و وجه و آدم خوشحال می‌شود و مسرور می‌شود و یک بهجتی پیدا می‌کند.

همین مطلب رو ظاهراً به ذهنم می‌آید که روایتش حالا نمی‌دانم و خیلی وقت گذشته و مسلم شما مسلط هستید بر مطلب.

پرده ای ظاهراً جایی بود حضرت نبی اکرم (ص) ملاحظه‌اش کردند و امر فرمودند: که مثلاً کنار بزنند و فرمودند: «ذکر تنی الدنیا» من را متذکر به دنیا می‌کند.

اینکه هنر و زیبایی شناسی در عینیت و نه در مقام تجرید و آیا مناسباتی هست برای حرکت یا نیست؟ این حداقلش مطلبی نیست که سادگی بشود گفت: نه و نیست. می‌شود گفت: تکلیف تا تو این مراحل سخت است که بر عباد بیاید.

سؤال: عرضم اینه که خلاصه خود عینیات خارجی و توصیف به حسن و قبح اخلاقی پیدا می‌کنند؟ یا نمی‌کنند؟ با صرفنظر از تعلق فعل اختیاری به آنها؟

استاد: هستی در این عالم که عالم دنیاست با صرفنظر از دنیا بودن و محل آزمایش بودن و آنوقت هستی همان دنیاست و یا هستی در فضای موهومی ریاضی است به قول آقایان؟ یعنی یک هستی انتزاعی دارید در

این عالم؟ میشه این عالم را فرض کرد که عالم تکلیف نیست و در بابش صحبت کرد؟ میشه فرض کرد که به اضافه اینکه عالم تکلیف باشد و اون وقت من همه سؤالم این است که برای چه هستی دارد؟

اگر ارتباطی ندارد و یک جایی ارتباطش رو تمام می‌کنید تا هستی اش را تمام می‌کنید. یک نحوه ربطی دراد و آخه این لغواً که حتما نیست.

هستی غیر لغو را مورد بحث قرار بدهید. او نوقت یا زمینه «خیر» است یا زمینه «عصیان» است.

خود آن شیء و جدای از آن چیزی که زمینه طاعت باشد یا زمینه عصیان و فرض تجریدی اش فقط ممکن است. فرض تجریدی اش را میشه بحث کرد.

از قبیل همون هندسه اقلیدسی می‌شود که و البته راست است و در فضایی که امتداد و یعنی نسبت ربط بین دو چیز باشد و جاذبه نخواهد و یعنی ربط عینی اگر شما بخواهید باشد و بین این دست من و این میکروفون و لو مفروض هم بخواهید بگیرید ها و ربط بین این و این و نه اینکه یک نخ بکشید و ربط بین این و این بدون اینکه هیچ رابطه ای باشد و نمی‌شود.

یعنی فرض ربط عینی و پذیرفتن رابطه در عینیت است و رابطه در عینیت منهای جاذبه ممکن نیست.

یعنی نمی‌شود ارتباط نداشته باشد و بعد شما مفروض بکنید. البته تو انتزاع می‌شود این را کرد.

و اگر ربط داشته باشد و ربط اگر به معنی ارتباط و جاذبه باشد و حتما باید اون خصوصیات حرکت و انحنا را داشته باشد.

او نوقت ما می‌گیم: احکامی که در هندسه نظری محض بدهید و هر چند صادق است و نسبت به اون اصول موضوعه اش احکام درست در میاد و علیت حکم می‌کند و نسبت به حدود اولیه اش هم تعاریفشان درست در میاد.

ولی این تو پیاده کردن و بخواهید بگید که: مجموع زوایای مربع در خارج ۳۶۰ درجه و این جور در نمی‌آید.

شما هم اون خارج رو که می‌گید جدای از اختیار و منهای تعلق اختیار و خارجی که زمینه اختیار نباشد در دنیایی که دار تکلیف است. اون خارج خارجیتی ندارد و الا انتزاعاً.

حالا و البته این بحث اشاره است به بحث در علوم تجربی غیر انسانی که الان به گستردگی نمی‌خواهیم واردش بشویم و آخر این مباحث میرسیم.

فعلاً همان در باب علوم انسانی.

سؤال: حالا عرض این است و بالاخره در این جا هم اونی که اتصاف پیدا می‌کند و فعل مناسب با این است یا خود اوست؟ یعنی واقعا خمر بد است؟ خمر بد نیست و خمر یک موضوع خارجی است. فعل من که به او تعلق می‌گیرد بعد از حق می‌آورد و الا فعل من در قرب و بعد او موثر نیست.

استاد حسینی: فعلاً در باب چه قسمتی صحبت‌مان هست؟ در باب فعل حضر تعالی. یعنی چگونگی که قیدش اختیار باشد. این چگونگی حرکت مورد بحث است. توصیف کارشناس هم نسبت به رفتار جمع یا روانشناس نسبت به رفتار فرد در این قسمت است. این قسمت از صحبت را شما صحبتی نداشته باشید. اونها هم وقتش هست و میرسیم انشاء الله...

سؤال: در حسن و قبح هم ملاک حسن و قبح و کمال است یا قرب است؟

قرب از آن جهت که کمال می‌آورد و حسن است؟

استاد حسینی: از آنکه قرب و حتماً قرب به کمال و نمی‌تواند که چیزی که مناسب کمال.

سؤال: پس اون چیزی که ملاک حسن است و کمال است.

استاد حسینی: کمال که جدای از قرب نمی‌تواند باشد که. اگر گفتیم پایگاه کمال و حضرت حق جلب عظمت است و بعد ازش که تناسب با کمال نیست که.

تناسب اشتداد نسبت و اشتداد قرب است.

انشاء الله تعالی سجود در همه ابعاد هستی و خداوند نصیب بکند تفضلاً بر هر کدام از ماها و اینکه در همه بعد هستی ساجد باشیم و این قرب می‌آورد انشاء الله تعالی و کمال ابتهاج هم می‌آورد.

معنی «سرور» هم چیزی جر کمال اتکا داشتن نیست. اصلاً حال اونجا و حال ابتهاج و سرور است.

سؤال: بنابراین شما باید خود ذات حق را متصف کنید به حسن اخلاق استاد حسینی: حسن، پایگاهش اونجاست. حسن به خدا تعریف می‌شود.

خوب عنایت کنید این نکته را و نه خدا به حسن و حسن به خدا تعریف می‌شود.

کمال به خدا تعریف می‌شود تو باصطلاح تقریب ابتدائی نازل هست که اول ما بگیم خیر محض و کمال محض. تو تقریب نهایی و اصلاً خیر را نمی‌شود شناخت و نمی‌شود وجود داشته باشد جز به جلت عظمت.

سؤال: روایت هست که ممکنه گناه قرب بیاورد. ابزار چیز بدی است، فعل هم به چیز بدی تعلق گرفته و اما خود همین قرب می‌آورد.

استاد حسینی: مثل مقدمات را می‌فرمائید مثلاً چیزی بشود. مثلاً توبه ای حاصل شود و برگرد از آن گناه. و الا مثلاً شقی ترین همه ابلیس است و این رجیم نیست بنابراین بیان. بله و اگر امکان را می‌گوئید معنایش اینه که بعدش این تائب بشود و بعدش منفعل بشود و بعدش خودش را هیچ نداند.

ماها به حسب صغفی که داریم ممکنه خودمان را چیزی بحساب بیاوریم. او و نه و خودش را مثل یک آدم مفلوج می‌بیند. مفلوج چیزی ندارد که و به چی چی اش بنازد؟ یک مفلوجی که مسخ شده باشد در صورت حیوانیت و شاید صورت برزخی امثال ما هم همینطور باشد دیگر و نهایت خودمان حواسمان نیست و دلمان خوش است به جای دیگر. اگر صورت برزخی ما مسخ شده باشد بصورت حیوانات مفلوج هم باشد و قدرت هیچی نداشته باشد و این دیگه حالا آدم التفات پیدا کند به حال برزخی اش و دیگه حالا پزدادنی دارد؟ دیگر التفات به اینکه منی هستم و من چنین و چنان می‌کنم و یا اینکه نه و وقتی آدم گاهی غفلت دارد از فقرنهایی اش و اگر تعلق محض و توجه باشد بهش باید التفات به فقر و یعنی در هیچ مرتبه از هستی اش خودش را و خودی و کاره ای نداند و بفهمد که خلاصه. بله. والسلام علیکم و رحمه الله. ...

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۱۲

(اصل نوار)

سؤال: استدلال حضرت علای برای جهت دار بودن کار شناسی و سه ۴ تا مقدمه داشت. مقدمه اول این بود که ملاک حسن و قبح و قرب به ذات حق است.

استاد: هنوز البته نرسیدیم به استدلال و به اثبات ها مقدماتا همینجوری داریم صحبتی می کنیم.

سؤال: یک استدلالی بود و اون استدلال به لحاظ غایت بود. آن را می خواهم عرض کنم که ما نفهمیدیم به جایی اش رو.

استاد: بفرمائید و استفاده می کنیم.

سؤال: یکی اینکه ملاک حسن و قبح و تقرب به ذات حق است. یعنی هر چه که قرب ه ذات حق بیاورد خوب است.

دگه اینکه حرکی که در خارج واقعی می شود و بدون جهت نمی شود. یعنی جهت از مقدمات حرکت است و اینهم دو.

سوم اینکه: یک حرکت دو جهت هم نمی تواند داشته باشد و الا حرکت متعدد می شود.

با فرض این سه مقدمه و یک توصیفی که ما از عینیت می کنیم و تحت عنوان قانون و این در مرحله تحقق و یا جهت حرکتش در جهت قرب ذات حق است. یا نیست.

بنابراین و هر توصیفی که ما از عینیت می کنیم و یا بار ارزشی دارد به همین ملاک و یا خوب است. یا بد است. چون در مرحله تحقق یا در جهت قرب است و یا در جهت بد. اگر فرمایش حضرت عالی این باشد.

آنوقت یک سؤالی به ذهن ما میرسد که بفرمائید.

استاد: بفرمائید و استفاده می‌کنیم.

سؤال: این در مرحله جزئیت... است. یعنی هر توصیف عینی در تحقق مصداقی اش این مصداق خاص از این توصیف عینی و یا در جهت قرب است و یا در جهت بعد. اما چه مانعی دارد که یک توصیف کلی از عینیت و بعضی از مصادیقش در جهت قرب به ذات حق باشند و بعضی هاش در جهت بعد؟ فرضاً و اگر ما می‌گوئیم: اگر تشنه آب بخورد و رفع عطش می‌شود ازش. این یک توصیفی است از عینیت و بعضی مصادیقش در جهت قرب حقه و بعضی مصادیقش در جهت قرب حقه و بعضی مصادیقش در جهت بعد حق.

اگر این آب خوردن و مثلاً آب غصبی باشد و قطعاً در جهت بعد از حق است و نه اگر آب حلال باشد و حتی در شرایطی واجب باشد برش و در جهت قرب حق است.

یعنی و این کیفیت تمام است که حتماً باید حرکت جهت دار باشد و جهت هم یا در قرب است یا نه. اما اینکه توصیف عینی در همه مصادیقش و یک جهت دارد و یک توصیف کلی.

استاد: همینجوری که ملاحظه می‌کنید و اگر توصیف و قید خصوصیت شخصیه بخورد و که بر ۲ صادق نباشد و او نوقت دیگر یا جهت قرب دارد و یا جهت بعد دارد.

توصیف های کارشناسی و مدعی هستیم که از این قبیل هست یعنی برنامه ریزی کارشناس ها و برای یک جامعه و در یک سال خاص و که مثلاً عرض می‌کنم و بخواهم من مصداقی اش بکنم و به اصطلاح ملموسش بکنم و با یک مثال: سؤالاتی را که می‌کنند از در آمد سال ۶۵ و نظام مبارک جمهوری اسلامی و سؤال می‌کنند و او نوقت این در آمدی سال ۶۵ و نظام مبارک جمهوری اسلامی و سؤال می‌کنند و اونوقت و این در آمدی که می‌گویند: می‌گویند: در این سال این دوره مالی این شرایط و چقدر نفت مثلاً که یکی از معادن هست و قدرت استخراج برش را داریم.

فرضاً و می‌گویند شرایط جنگی است و فلان منطقه ها جنگل است.

این منطقه های جنگل و نسبتی را که ما و می‌توانیم بصورت تقریب ذکر کنیم که می‌شود مثلاً نفت در آورد و اینقدر است.

نسبتی را که می‌شود آن را صادر کرد و اینقدر است. نسبتی را که می‌شود پالایش کرد و اینقدر است.

هكذا و این مثال را شما ببرید در مس و در جنگل و در شیلات.

من باب مثال و روزانه به حسب آن چیزی که یکوقت من در گزارش و اطلاع پیدا کردم و تو قرار دادهای بین المللی میدانید که تا ۱۲ کیلومتر از مرزها و اختصاصی است که باید طبق قرار داد و اذن بگیرند و اگر بخواهند بیايند ماهی بگیرند.

بالتر از ۱۲ تا که بروید و یعنی ۱۲ تا از مرز او نور بیائید جلو ۱۲ تا از مرز اینطرف و اون وسط و دیگه می‌گویند جزء قرارهای بین المللی محسوب می‌شود.

تو اقیانوس ها و ماهی ها جمع نمی‌شوند و تو خلیج ها جمع می‌شوند.

به حسب اون چیزی که من شنیدم حالا و یادم نیست که مثلا و روزانه چیزی قریب به ۳۰/۰۰۰

تن ماهی امریکا از خلیج فارس می‌گیرد. ما خودمان قادر بر ۱۰۰۰ تن را بگیریم و نیستیم.

حالا و با ابزار فعلی که در دستان هست و مقدورات فعلی و داشتیم و خوب برایمان خیلی سخت نیست که خوب بریم بگیریم دیگه.

اونا ظاهرا بوسیله هایی هست که از بالا می‌بینند که اصلا فوج های عظیم و کجا هستند و بعد هم دستگاه ها می‌روندارنها رو می‌بلعند.

صید می‌کنند.

ما با مقدورات امسالمان درآمدمان را می‌توانیم ببینیم. و اون درآمدی را هم که ذکر می‌کنیم و با مخارج امسالمان می‌توانیم ببینیم. با خصوصیات شخصیه و که برسال گذشته صدق نمی‌کند و احیانا و یک نسبتی تغییر کرده و در سال آینده هم صدق نمی‌کند و یک نسبتی تغییر کرده.

برای افغانستان این بدرد نمی‌خورد و برای پاکستان به درد نمی‌خورد.

لذا و برنامه ای را که میدهند و فرضا ۵ ساله باشد یا ۲۰ ساله باشد و یا بودجه بندی ۱ ساله باشد و برای اینجا بد رد میشه. نمی‌شود کتاب نسخه کتاب بودجه اینجا را داد و گفت آقا از این ۱۰۰ نسخه چاپ کنید.

به ۱۰۰ کشور اسلامی بفرستید. بگید: آقا شما هم عمل کنید و طبق همین.

خوب، این را بفرستید به بنگلادش و این مطلب را ندارد که شما بگید و یه چیز دیگه ای دارد. حفظ خصوصیت شخصی در تغییر وضعیت و ضرورت دارد.

سؤال: عرض ما اینک که این اثبات می‌کند که برنامه ریزی و در تحقق مصداقی اش جهت دار است. اما ابزار کارشناس و اون قواعد کلی و در همه مصادیق تحقیقی اش باید یک مصادیقی باشد که در جهت بعد از ذات حق باشد و این ثابت نمی‌شود.

استاد: آنچه را که فعلاً دنبالش هستیم و توصیف عینیت است و قید دارد.

اگر عینیت متفاوت بشود و این توصیف و به قید توصیف عینیت و به فرمایش حضر تعالی متفاوت می‌شود. ابزار توصیف و هنوز وقتش نرسیده. توصیف عینیت را شما می‌پذیرید که توصیف مصداق و بما انه مصداق و چیز مهمی هم نیست.

فقط چیزی است که امور مسلمین را اداره می‌کند. این توصیف از یک اصول موضوعه خاصی برخاسته است. حالا و شما می‌گوئید: اصول موضوعه اش می‌تواند مشترک باشد؟ می‌گوییم: اگر مسلمین باشند و حتما هم جهت اند و مشترکند اصول موضوعه شان. ولی اگر ملحدین باشند و مسلمین که در دو جهت باشند و نه. اصول موضوعه شان مشترک نیستند.

سؤال: یعنی فعلاً تا این حد از برهان و جهت دار بودن قواعد کلی علوم ثابت نمی‌شود. همینقدر ثابت می‌شود که برنامه ریزی اش در مصادیق جزئی اش بی جهت نیست.

استاد: برنامه ریزی بی جهت نیست و این تمام؟ این یکی؟

سؤال: بله

استاد: ۲ – اینکه مغیرهای منتخب و یعنی عوامل منتخب که مغیرها هستند و اثبات مغیر اصلی و مغیر تبعی و اینهم می‌تواند دو جهت داشته باشد و تا اینجا هم قبول دارید؟

سؤال: بله

استاد: خیلی خوب و برای ما تا همین اندازه اش فعلا تا اینجا صحبت کافی است.

منطقش و غیر از ابزار این هست «ها. این ۲ چیز است ها. بحث منطقش رو آخر کار باید بکنیم. یک روشی است که بکار می‌گیرند که درش لحاظ شده در آن روش و اصول موضوعه. به اصطلاح و روشی که درش لحاظ شده اصول موضوعه و آیا در نظر حضرتعالی اسلامی و الحادی داره یا نداره ابتدائاً؟ به قید لحاظ اصول موضوعه و نمی‌توانید بفرمائید که و درش و اگر از خدای نخواست و حالا معارف که نمی‌شود نسبت به ملحدین گفت که و اگر از اون تخیلات و اوهام اونها باشد و فرقی ندارد و با اینکه اصل موضوعه اش از معارف حقه الهی باشد و این تا اینجا.

سؤال: بالاخره عرض ما شده حضر تعالی از دو جهت میفرمودید که این جهت و یکی به لحاظ غایت و یکی به لحاظ اون عواملی که و عامل مغیر انتخاب می‌کنند.

استاد: اگر اون قواعدی که عامل مغیر انتخاب می‌کنند. خود اون قواعد هم بازگشت کند به اصول موضوعه و شما در اونجا همراه هستید با ما.

یعنی اصول موضوعه و اونچه که تاکنون گفته شد اینه که تو مقدمات بحث ربط بین ارزش و دانش اول هستیم و این را عنایت بفرمائید و نه تو اواخرش و خاتمه اش. فعلا اینجا اصول موضوعه را میفرمائید و نه تو اواخرش و خاتمه اش. فعلا اینجا اصول موضوعه را میفرمائید و متعدد است و با ابزار شرقی و «ابزار» که می‌گیریم و یعنی «ضرائب فنی». «ضرائب فنی» یعنی نسبت بین عوامل. «عوامل» و اون چیزی که از پیش فرض ها گرفته شده است.

اون و پیش فرض ها را که می‌گوئید و الحادی است و طبیعتا اینها همه اش ملحق به اون مطلب می‌شود. خوب و حالا به اندازه ای که وقت باقی هست و بیائیم یک نکته مختصری را عرض بکنیم خدمت شما برادران و عرض کنیم که گفته شد: وصف کیف حرکت و وصف کیف حرکت رو هم عرض کردیم که گاهی کیف حرکت موصوف به خوبی است و گاهی بدی و خوبی نهایتا باید بازگردد به اون چیزی که خوب بودن به او شناخته می‌شود.

به اوصاف فعل برگردد و «بد بودن» هم به اینکه انحراف از اون داشته باشد.

حالا و این مطلب را خیلی زیاد و تو باز بخش فلسفی اش و یعنی فلسفی که ما اطلاعی ازش نداریم و شما مطلع تر از ما هستید و ولی بهر حال بهمین نحوه ای که با هاتون صحبت می‌کنیم.

مطالبی را که عرض می‌کنیم و تو اون قسمت هاش فعلا نمی‌رویم و فعلا اون خاص قسمتی رو که بنا داریم تو این جلسه روش صحبت کنیم و اون مطلب رو عرض می‌کنیم. عرض می‌کنیم حضور شما برادران عزیز که: گاهی و این غیر از غایت نهایی است که اتصاف وصف را داریم می‌گیم ها.

گاهی و آثار کیف حرکت ملاحظه می‌شود روی «وضع رشد» نسبت به شقاوت و سعادت. گاهی نه و آثارش رو انسان هست ولی در اون درجه ملاحظه نمی‌کنیم.

البته و هرگاه آثار ف عل رو نسبت به شقاوت و سعادت ببینیم و ربط پیدا می‌کند به غایت نهایی. ولی فعلا این آثارش می‌شود در مراتب نازل تر و غایات نزدیک تر غایاتی که در مقدمات هم هست ببینیم.

گاهی یک آثار کیف فعل و کیف حرکت رو و روی انسان می‌بینیم و خود انسان.

گاهی آثارش رو نسبت به غیر و دیگر انسان ها می‌بینیم. گاهی آثارش رو نسبت به عین خارجی می‌بینیم. هر

حرکتی می‌بینیم آیا می‌شود برایش تصور کرد که و آثار مختلف و لااقل درباره مصادیق مختلفش هست؟

آثاری رو که نسبت به خودش آدم پیدا می‌شود. آثاری که نسبت به غیر خودش از آدم های دیگه. آثاری که نسبت به جهان خارجی پیدا می‌شود. اون کیفیتی که پیدا می‌شود همیشه آیا متصف بشه به حسن یا قبح؟ نه کیف خود حرکت و مرتبه دوم ملاحظه می‌کنیم و کیف آثار حرکت.

این را هم میشه مثلاً ما بگیم: اتصاف پیدا می‌کند. نه اتصاف مستقیم و اتصاف بالواسطه پیدا می‌کند؟

من باب مثال بگیم: نسبت به خارج اگر نسبت پیدا کرد و «تضیق» یا «توسعه» میدهد.

متناسب است با رفتاری که برای تقرب باشد و یا اینکه مشکل می‌کند و تضییق می‌کند. یک مثال خیلی ساده ای اگر من بخواهم در این باب عرض کنم و تا بعد از اون مثال مثلاً بریم توی بحث های یه خرده کمی دقیق ترش.

فرض کنید که و این چشمه توالی و مستراح محله تخلیه و ۲۰ سانت عرضش باشد و ۶۰ سانت هم طولش باشد طول دهنه توالی باشد.

اگر این را دقیقاً رو به قبله و قبله نما بگذارند روبه قبله نصب کنند و بعد یک مسلم بخواهد بیاید از این توالی استفاده کند و این چنانچه بخواهد بر عکس بنشیند یعنی طول را به جای عرض ازش استفاده بکند و بر این ضیق است نشستن.

لااقل برای جمع اگر باشد و ضیق است نشستن. حداقلش اینکه نمی‌تواند راحت خودش را آزاد کند: و تخلیه کند: و بشوید و تطهیر کند اوقاتش تلخ میشه و نجس و باید بروم حمام و این چه بساطیه؟ کدام احمقی این را اینجور درست کرده؟ برای کسی که معاند باشد و علیه یک حکم بخواهد کار کند و برای اون اگر رو به قبله نبود و می‌خواست عینا همین حکم را مخالفت کند و بالعکس این مطلب اگر واقع میشد برایش مشکل بوده ممکنه یک آدم متدین اصلاً به جوری ناراحت بشود بگه که آخرش نجس می‌شویم و که بگوید آقا خارج از توالی من تطهیر می‌کنم و درست به قاعده و مثل روی زمین و ولو زمین سخته و بعد هم خودم را طاهر می‌کنم و می‌گه راحت ترم.

که بهش بگویند و تو بیا بون اگر بودی چه کار می‌کردی؟ می‌گوید: تو بیابان ۱۰۰۰ شرف دارد بر اینجا: بیابان که زمینش سخت و اینجور نیست که موقع تخلیه احتمال ترشح و اینها داشته باشد که این چیه؟ این به اصطلاح این عزامونده چیه درست کرده برای روح پدرش؟ فحش میده آدم بهش. در نوع اکثر غالب من میگم ها. نه اینکه یک آدم معین باشد ممکن است فحش ندهد بگوید که اینها و بیچاره ها در جهالت اند دروند از حقایق.

اگر همه توالی ها را آمدند رو به قبله نصب کردند و با این وصف برای اکثر رعایت این حکم با حفظ طهارت و نجاست راحت است یا مشکل؟ ممکنه بعضی از افراد دارای یک توطین نفس باشند و یک حالت اطمینانی بر روحشان حاکم باشد و در هر شرایطی بتوانند. ولی برای اکثر چه - جوری است؟

این مثال چون مبتلا به است و توجه بهش هم یه خرده ساده است

زود به ذهن ما می‌آید و ولكن اگر مثال یک خرده کمی دقیق تر شد که خوب «آثار فعل به روی هم اثر می‌گذارد و یک مجموعه ای به نام «تمدن» می‌سازد.

اونها به فرض و اینجا را مفروض دارم صحبت می‌کنم و برای نتایج بعدی. اون وحدت ترکیبی پیدا می‌شود و ون وحدت ترکیبی هم دارای یک رشد و جریان است. او نوقت فرض این مطلب قابل تصور می‌شود که: اگر یک همچی چیزی باشد و عینیت می‌تواند بستر ایجاد مانع برای جریان احکام باشد.

مثال ساده اش را عرض کنم: شما در عالم ذهن از اینجا به طرف مسجد مبارک جمکران راه های متعددی می‌توانید فرض کنید و غیر از - راه هائی که در عینیت بصورت خیابان ها و کوچه ها و جاده ها هست. همانگونه که می‌توانید و من باب مثال عرض می‌کنم و از اینجائی که نشسته اید به هر نقطه‌ای از شهر و راه هائی فرض بفرمائید و هیچکس مانعتان نیست.

از اینجا مثلاً به «بیت النور» به خط مستقیم و بدون هیچ انحراف و می‌توانید شما راه فرض کنید و هیچکس مانعتان نیست ولی اگر کسی خواست بگوید حتماً من می‌خواهم به خط مستقیم بروم برای اینکه زودتر برسم و بهش در عینیت می‌گوئید: نخواهی زودتر رسید.

چون خط مستقیم باید از این ابزار کوهنوردها رو دست بگیری و از پشت بام منازل و حیاط منازل و اینها و کوچه هائی که تو را است و از این - راه بروی بالا و بیایی پایین و تا برسی به بیت النور. مزاحم همه هم می‌شود.

همه هم ناراحت می‌شوند و اینکه تو منزلشان وارد می‌شوی و بخواهی رعایت هم بکنی و «یا الله» می‌خواهم وارد بشوم و کسی اجازه نمیدهد.

در خارج شما تو خیابان هایی که کشیده شده تو این جاده هایی که کشیده شده و کوچه هایی که هست و متوانید حرکت کنید.

اگر نقشه شهر و نقشه جامع و به فرض محال و نظیر اون چشمه توالث.

بشود و تنظیم کرد و که محل رفت و آمد به ب عضی از اماکن و در بعضی از بلاد و اماکن فاسد و تسهیلات
برایش باشد و رفتن به اماکن صحیح و تضییقات باشد و اگر جمعیت شهر را شما درست کردید که راه بیفتند
و بروند به طرف محل عبادت و یک به اصطلاح امروزه ترافیکی می شود و یک تجمعی می شود و یک نحوه ای
می شود که اصلاً نمی شود حرکت کنید.

اصلاً قدرت رسیدن به آنجا نمی شود. اینجوری نیست که بافت و ساختار یک نقشه جامع شهر و وقتی که
نیازها را تعیین می کنند و هماهنگ بر برنامه ریزی ها نباشد.

بروند بگویند آقا نمونه برداری بکنید ببینید مردم کجا میروند؟ می خواهید و مردم را کدام طرف می برند؟
وقتی تعیین می خواهند بکنند که پل روی رودخانه اینجا زده شود یا آنجا؟ محاسبه ای دارد برای خودش.
وقتی می خواهد تخصیص بدهد امکاناتی را و بگوید مخصوص این بخش اینقدر و سهم بخش دیگر اینقدر و
نسبتی را بین دو بخش می بیند.

نه اینکه همینجوری می نشیند و می گوید که حالا و مثل اینکه اهالی این محله بیشتر هستند و بگذارید اینجا
باشد.

تدابیر جزئی و البته حالش چنین است و لکن وقتی که میرود تو بخشهای دیگر اینجور نیست. اگر به این
وصف نگاه بکنیم و آثار برنامه در عینیت بصورت موانع عینی اجرای احکام ظاهر می شود. این مختص به این
بخش هم نیست. که بگوئیم بخش شهرسازی تنها چنین است.

من یک مثال میزنم و این یک مقدار کمی ممکنه بر عکس مثال اول از ذهن یه خرده کمی فاصله داشته
باشد.

اگر آقا یان همراه مثال بیایند. ولو اینها احتمالات و تمثیل است که ما عرض می کنیم خدمتتان و ولی این
تعشیل ها به غرضی است خلاصه.

مقرب به اون مطلب هست. بهر حال مفاهمه ای باید بشود و اینها.

اقتصاد دان و تئوريسين اقتصادى ميرسد به اينكه صرفه جويى در مقياس توليد. ظاهر مطلب اينكه صرفه جويى در مقياس توليد. حالا اينونميدونم چقدرى هم وقت بشه يا نشه و ولى خوب مقدماتش رو ميگيم هر چند خود بحث رو بنا بود امروز عرض كنيم و جلسه آينده انشاء الله عرض مي كنيم خدمتتان. ابتدائاً كار اينه كه آقا رشد كمى مورد نظر است.

رشد كمى كه ديگه كارى به مكتب ندارد.

مثالى رو كه ميزنم اولين قدم هست و بعد از مسئله تخصيص كه اشارتاً بصورت ساختن شهر و اينها عرض كنم.

براى اينكه بگيم آيا ربط بين كميات و كيفيات هست يا نه؟ اونوقت اگر ربط باشد و خوب يه خرده و كمى دقيق تر بايد نسبت به عينيت نگاه كرد.

بعد هم اونوقت نسبت به روابط جمع و بيائيم روى فرد انشاء الله تعالى.

صرفه جرويى در مقياس توليد به ساده ترين وجه من بخواهم بيانش كنم و معناش اينه كه و شما اگر و هزار نفر و هزار تا يك سير و نيم گوشت بگذارند توى يك ظرف كوچك و ديزى بخوانند درست بكنند و ۱۰۰۰ چراغ مي خواهده و ۱۰۰۰ تا ظرف مي خواهده و ۱۰۰۰ نفر هم و ۱۰۰۰ تا ۵/ ساعت براى پختش اسير خوانند شد و اين ۱۰۰۰ تا را اگر يك جا بپزند و طبخ كنند و خوب يك ديگه و ۲ تا ديگ بزرگ مي خواهده و دو سه نفر هم براى پختنش كافى است و آبگوشت درست كنند.

فرض كنيد ۳ تا ۸ ساعت كار كارگر ببرد و به ۲۴ ساعت. ولى اون ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۰ تا ۵/ ساعت بود به ۵۰۰ تا ۱ ساعت ۵۰۰۰ تا ۱ ساعت با ۹ تا ۸ ساعت خيلى فاصله دارد.

شما خيلى جمعيتش را ۶ نفر هم بگيريد براى درست كردن طبخش و ۶ تاش هم باز مي شود حدود و بفرمائيد ۴۸ حالا ۵۰ ساعت تا محاً بگيرند. باز با ۵۰۰ ساعت ۱۰ به يك وقت مي برد از نظر نيروى انساني ۱۰۰۰۰ تا چراغتان را هم شما و زير اين ديگ ها بياوريد و مقدار سوختش را متمرکز بكنيد و يك نسبتي پيدا مي كند در تقليل پيدا كردن.

صرفه جویی در مقیاس تولید و یعنی کمتر نفت مصرف می‌شود پرتش کمتر است. و ظروف‌تان را و خصوصیات رو که دقت بکنید و مجموعاً نتیجه اش این می‌شود که ارزانتر در می‌آید.

بنظر اول می‌آید. ارزانی و گرانی و صرفه و زیان و جز و امور کمی است. ربطی به کیفیات ندارد. بر اساس همین قاعده هست که متمرکز می‌کنند کارهای مختلف را و نتیجه می‌دهد کارخانه. کارخانه را فرض عقلی اش هست که بگیریم که و اگر این ساعتی که اینجا هست و ۱۰۰ تا قطعه دارد و هر قطعه ای اش هم ۱۰ تا عمل روش انجام می‌گیرد تا اون قطعه درست بشود و می‌شود فرض کرد که این ۱۰۰۰ تا عمل ۱۰۰۰ جای جداگانه انجام بگیرد و بدون مدیریت واحد و بدون متمرکز شدن یک جاه می‌شود همچی فرض را کرد؟

صرفه جویی در مقیاس تولید می‌گوید: اگر بخواهید ارزان در بیاید. همه اینها را باید چه کار کنید؟ باید بیاورید یک جا و متمرکزش کنید. تا چقدر این را بیاریم یک جا؟ اونهم یک نقطه مطلوبی قرار می‌دهد. می‌گوید: اگر بیاورید یک جا از این نقطه مطلوب رد شود و ضرر دارد. یعنی مثلاً اون دیگ را اگر بخواهید خیلی بزرگ کنید که ۱/۰۰۰/۰۰۰ نفر خوراک یا بیشتر درست کند و این به جایی میرسد که هم نگهداری حرارتش و هم نگهداری دیگش و هم نگهداری اش تا توزیع اش و همه اینها به مشکل برخورد می‌کند. می‌گویند: باید تو یک نقطه مطلوبی و یعنی تو یک سطحی که نه از اون جا بیشتر برود دوباره گران بشود و پایین تر هم میاد و دوباره گران می‌شود و باید توی آن نقطه نگهداری بشود.

این نظر را که بصورت کلی و کارشناس می‌دهد و میاد تبدیل می‌شود به اینکه ببینیم برای چه منطقه ای؟ مناطق مورد نظر مورد توجه قرار می‌گیرد. برای اینکه نقطه مطلوب باید معین بشود.

بعد و وقتی که برای مناطق ملاحظه می‌شود و هیچوقت نمی‌آیند کار - خانه ای که در روز مثلاً

۱۰/۰۰۰

تن سیمان تولید می‌کند و این را ببرند در جایی که جاده ندارد و جمعیت ندارد و معدن هم نیست. فاصله اش هم با جاده های بین المللی و به اصطلاح محل انتقال خیلی زاد است. مصرف هم آنجاها ندارند و آنجا بروند این کارخانه را بزنند.

می‌آیند در ظرفیت های مختلف درست می‌کنند. مثلاً عرض می‌کنم و می‌گویند: دیگ پخت ۲۰ تن در روز به درد منطقه ای می‌خورد که فرضاً ۲۰۰/۰۰۰

تا جمعیت دارد در آنجا. ولی دیگ مثلاً ۱۰۰/۰۰۰

تنی را و آن را ببرید تو فلان کشور که کشتی و کشتی می‌خواهند سیمان ببرند و این باید آنجا باشد.

بعد و از این حرف هایی که می‌زنم و همراه و تصورات ما بیاده بعد و همین که گفتند ما از ۱۰/۰۰۰

تنی تا ۲۰۰ تنی را می‌خواهیم و مهندسین طراحی می‌روند حساب می‌کنند که اگر بخواهیم دیگ ۲۰۰ تنی بسازیم و دهنه این دیگ باید چقدر باشد؟

طولش باید چقدر باشد؟ موتورش باید چه دوری داشته باشد؟ ۱۰/۰۰۰

تنی اش باید چقدر باشد؟

اونا جدول دارند که سختی و سستی مصالحی که توش کار می‌کنند و سختی و سستی فلزات مختلف و تو اون جدول معین است که چقدر این مقاومت دارد.

تو این جدول نگاه می‌کنند و می‌گویند که: ما نگاه کردیم برای دیگ ۱۰/۰۰۰

تنی و نمی‌توانیم. می‌گویند: چرا؟ می‌گوید: مقاومت مصالحمان اجازه نمی‌دهد. مهندسی طرح و طرحش را داد و یک همچی چیزی بسازید.

می‌گویند: خوب از متالوژی و مهندسی که مخصوصی آلیاژ درست کردن است و به رجوع کنید.

او هم باز یک جدولی دارد. او هم دستش باز بصورت مطلق باز نیست. می‌گوید: اون چیزهایی که تا حالا کشف شده اینها هست. ما آخرین آلیاژی که درست کنیم. اینقدر مقاومت دارد. این چیزی را که ایشان خواستند و نمی‌شود. می‌گویند: بفرستید به میز یک اتمی و بگوئید ما یک همچی چیزی را می‌خواهیم. حرکت های اتمی را چه جوری تغییر دهیم؟ چه کاری بکنیم؟ چه وضعی را بوجود بیاوریم که یک همچی جنسی در این مرحله سختی بدست بیاد؟

این را برای چی چی من این داستان را عرض کردم؟ برای اینکه عرض کنم که نیازهایی را که تعیین می‌کنند برای فیزیک اتمی و ارتباط دارد با آن حرفی که آن آقا در صوفیه جویی در مقیاس تولید زد...

حالا درباره اینکه این حرف و آیا ارتباطی هم به مسئله ارزش پیدا می‌کند؟ نمی‌کند؟ انشاء الله جلسه آینده درباره آن مطلب وارد بحث می‌شویم به یاری خدا.

بعد ببینیم آیا جریان عینیت واقعاً مسئله همان دستشویی و توالت را ایجاد می‌کند؟ و موانع اجرای احکام الان بالفعل هست؟ یعنی وقتی می‌گوئیم «رسوبات تمدن غرب» و وقتی می‌گوئیم و باقیمانده دستگاه طاغوت مشکلاتی را که برابر مسئولین هست.

یعنی اینکه گاهی آدم می‌گه که و یک عده ای بدون توجه به عینیت و نظر از اینطرف یا از او نظرف میدهند و این معنایش یعنی چه؟ این را یک خرده و کمی بیشتر تشریح می‌کنیم.

آثار کیف حرکت نسبت به عینیت و یک خرده در این مثال دوش. بعد بگردیم به انشاء الله تعالی آثارش نسبت جمع و نسبت به فرد و نهایتش پرورش و دوباره برگردیم ببینم حالا باید چه کرد؟

پس بنابراین و فعلاً این جلسه و یک مثال فقط در حقیقت گفته شده در این مثال توجه دادیم که یک ربطی هست بین به اصطلاح نیاز ها و اکتشاف ها اگر سئوالی باشد چند لحظه ای خدمتتان هستیم و بعد جلسه بعد. مثل اینکه وقت هم تمام شد...

والسلام

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۱۳

(اصل نوار)

بحث درباره این بود که آیا احکام ارزشی رابطه ای با توصیف کارشناسی دارند و بالعکس؟ احکام کارشناسی

نسبت به توصیف حرکت و یک حکم ارزشی است؟ ولو به لسان توصیف بیان بشود یا نه؟

یک بحثی درباره وصف حرکت بیان شد. بعد درباره اینکه آثار حرکت اگر بخواهد توصیف بشود و یعنی غایت

اگر بخواهد توصیف بشود و چگونه؟ او نوقت اون غایت هم اگر کمی باشد و یعنی بگوئیم برای ثروتمند تر

شدن و برای بالا بردن رشد تولید ناخالص ملی و برای اینکه کم قدرت خرید بالا برود و آیا توصیفی که

نسبت به یک همچی حرکتی هم باشد و که کمی محض باشد و اینهم باز وصف کارشناسی اش براساس

اصول موضوعه می‌آید؟ و نهایتش اینستکه اسلامی و غیر اسلامی داشته باشد و یک همچی کارشناسی؟

یک مقدمه ای برای توجه حرکت به لحاظ آثار مترتبه بر او و یا به لحاظ غایت کمی و کیفی و یک مقدمه ای

عرض کردیم خدمتتان و در باب اکتشافات و رابطه اش با یک اصل کلی که مثلاً و صرفه جوئی در مقیاس

تولید باشد. حالا دنباله اون رو یک مثال انشاء الله تعالی عرض می‌کنیم خدمتتان و اگر عنایت بفرمائید در

این مثال و یک چیز دیگری رو در اینجا می‌خواهیم عرض کنیم.

عرض می‌کنیم خدمتتان و در یک کارخانه ای که شما تشریف ببرید و از در کارخانه که وارد بشوید میبینید

خوب مطالب دیگه در وجه تعیین کلی نیست و یک خصوصیات شخصیه ای مربوط به آن کارخانه میبینید.

فرض کنید از درب ورودی کارخانه که وارد می‌شوید و اگر سؤال بکنید از دربان که این کارخانه درهای

دیگری هم دارد؟ می‌گویند: بله. در بی که برای ورود کارمندان و مراجعین هست و غیر از در پی است که

مخصوص وارد کردن مواد خام هست و با ماشینهای بزرگ وارد می‌شوند.

حالا و آدم می‌گه که فرض عقلی دارد که کارخانه دو تا درش یکی باشد؟ می‌گوئیم: در یک مراتب که میرسد که دیگه کارخانه وسعتش خیلی است و اختلال در کار کارخانه پیدا می‌شود.

وقتی مواد مرتباً بخواهد و وارد شود و زیان وارد شود و این فرق پیدا می‌کند و یک امکانات متناسبی هم می‌خواهد برای ورود این بارها. بلکه در کارخانه اگر وسعتش زیاد باشد و درب ورود مراجعین هم با درب ورود کارمندان یکی نیست. دفتری را که بنا هست مراجعین بیایند و یک نحوه دیگر است.

خوب حالا سؤال می‌کنیم که این حفاظت کنترل این حیاط این کارخانه، این فضای این کارخانه، کسانی برایش معین شده اند؟ می‌گویند: بله.

مثلاً یک نفر تکنسین برق هست و دو تا شاگرد است. می‌گوئیم: واسه جی به اینها پول میدن؟ می‌گویند: برای اینکه تأسیسات این کارخانه و ساختمان های این کارخانه و برق رسانی اش تحت کنترل باشد.

می‌گوئیم: برق دستگاههای خود کارخانه؟ پرسها و مثلاً؟ کمپرسورها و مثلاً؟ می‌گویند: خیر و اونها که متخصصی علیحده دارد. دستگاه برقی و اینها هم علیحده است. تاسیساتی که اینجا اداره این کارخانه را دارد و اتفاق مدیری هست و حسابرسی هست و درباری هست و حیاط و فضائی هست و اینها یک نفر.

می‌گوئیم: حالا مثلاً اگر نباشد و چطور می‌شود؟ می‌گوید: خوب و اگر نباشد و اختلال در امر همان که پرسورها و کارخانه ها می‌شود. می‌گوئیم: چه ربطی دارد؟ می‌گوید: که بله و اگر چراغ روشن نباشد و وقتی که دارند حسابرسی می‌کنند و مجبورند متوقف کنند عمل محاسبه شان را و دفتر موازنه ورود و خروج اجناس را. همانقدر که متوقف کنند و اختلال می‌شود توکار.

تو مدیریت اختلال پیدا می‌شود. می‌گویند: باید یک همچی دفتری حتماً باشد تو این کارخانه و اگر بنا هست باشد و باید این آقای مهندس هم باشد تا این دفتر بتواند کار کند.

می‌گوئیم: خوب و حالا که خیلی اهمیت دارد و اینجوری که نقش مدیریت را در این کارخانه گفتید و پس بنابراین جای یک مهندس برای اتاق مدیر و مثلاً ۵۰ تا مهندس بگذارید و برای برق اتاق مدیر. می‌گوید: نه،

اینهم نمی‌شود. این لازم نیست و اونا بیکار هستند؟ استهلاک برق فضا و چند تا اتاق تأسیساتی که دارد این کارخانه و متناسب با هاش باید نفر استخدام کرد.

چرا من از اینجا شروع کردم؟ برای اینکه اینجا ملموس هست برایمان که یک ظرفیتی داریم. مقابل اون ظرفیت یک نفری استخدام می‌کنیم. تو خود کارخانه هم که تشریف ببرید و همین‌طور. کارها مختلف است و با ظرفیتهای مختلف. عملیاتی که باید انجام بگیرد و روی این قطعات ضبط صوت و این هر کدامش مربوط به یک بخش است. هر قسمتش و هر جزئش مربوط به یک بخش است.

اگر یک چیز ساده تر را که. ... در ذهن آقایان باشد و مثلاً یک دانه خودکاری را مثال بزنیم و عرض می‌کنیم و این از قطعات مختلفی تشکیل شده که هر قطعه اش یک جایی درست می‌شود. یک چرخ متناسبی دارد و یک ظرفیت متناسبی دارد. پس بنابراین ظرفیتی که نفر هم بیاید پشت این چرخها و متناسب با آن ابزاری می‌شود که اونجا با کار باید بکنند.

ولی همه اینها بصورت یک مجموعه هماهنگ باید کار بکنند. مثل دستگاههای تولیدی منفردی که جدا جدا بخواهند کار بکنند و نیست.

یعنی اینجوری نیست که یک بخش نیایند افرادش و دیر بیایند و یا بیایند خیلی کار بکنند و این بنفع کارخانه باشد. اینها باید بیایند و هماهنگ هم کار کنند.

بنابراین اگر بیائیم بگوئیم: مدیریت سازمانی و سازمان و یعنی تقسیم کار و هماهنگ کردن فعالیتهای مختلف برای یک غرض. در کارخانه یک وضعی دارد عینیتش که باید تقسیم بشود کار و هماهنگ بشود آن کارها. اگر همان نوک فرضاً خودکار و یا این جوهر خودکار روان بخش که مامور است درست کند و درست نکند و اون بخشی که مامور است که جداره خود کار را درست کند و اون زیادتر کار کند و خوب و اینها میاد وضعشان مختل می‌شود.

یک بخشی اش می‌خواهد برود مونتاژ بشود و برود تو انبار ترکیب بشود و درست بشود و با همدیگر متصل بشود و برود توی انبار و نمی‌شود.

نمی شود خود کارهائی را که بدون جوهر باشد و اینها را بزنند کارتن و تو انباری که جنس را باید خارج کنند.

نمی شود هم بگید که: اینها را یک انبار کوچولویی هم اونجا درست کنید که هی زیاد بشود و زیاد بشود و اینها همینجا باشد.

به یک نسبت خاصی ممکنه پیش بینی کرد و لکن اگر اختلالات وسیع باشد و کارخانه نمی چرخد. پس مدیریت کارخانه نیاز دارد که اختیاراتی را سلب کند و متمرکز کند به دست مدیر عامل.

حالا و کارخانه منظم کار کرد و تولید کار کرد و در بخش توزیعش و آیا توزیع سازمانی را می خواد؟ اگر توزیع سازمانی نباشد و کارخانه احتمال توقف و رکودش هست؟ یا نیست؟ می گوئیم: بله و نمی شود کار دیگه ای کرد. باید نمایندگیها بزنند در جاهای مختلف و با یک مدیریتی اداره بشوند. می گوئیم: حالا و مثلاً اگر اینجوری نشد و گذاشتیم هر کسی هر مقداری آمد برد و برد و نبرد و نبرد؟ می گویند: این مثل چرخهای کارخانه که دارد کار می کند و وضعیت رشد بازار مصرف تحت کنترل قرار نمی گیرد.

یک جائی خودکار را گران می دهند و یک جائی ارزان میدهند. اونجائی که گران دادند و کالای جانشینی اش تو اون منطقه رواج پیدا می کند.

یعنی ماژیک مردم فرضاً میخرند و یا قلم دیگری میخرند. یک نوع قلم دیگری را استفاده می کنند. یک جا و نه و ارزانتر میفروشد. به جوری که کنترل قیمتی که باید دست کارخانه باشد و از دست کارخانه در می رود.

می گویند: وضع بازار بهم می خورد. می گویند: باید انحصار را بپذیرید در اینجا.

نمایندگیها و انحصارگر توزیع یک کالا هستند. بصورتیکه شما اگر بروید از یک نمایندگی و مال یک شهر دیگری بخرید و توی یک شهر دیگری بیاورید بفروشید و نماینده ای که در آن شهر دوم است و حق اعتراض به شرکت را دارد.

من مثال میزنم: یک ماشین ژاکت بافی یا خیاطی یا تکثیری شما خریدید.

از کدام نمایندگی؟ از نمایندگی قم. بردید و فروختید در اراک. نماینده اراک وقتی میبیرید برای قطعه یدکی بگیرید (نه اینکه حالا که کوپنی هست و ها. اونوقت هم همینطور بودها. این قانون نمایندگی هست) وقتی میبیرید قطعه یدکی بگیرید و می‌گوید: اون فرم خریدتان را لطف کنید تا ببینیم چه شماره ای است و رو دفتر نگاه کنم و قطعه بدهم بهتان. حالا فرم را نگاه می‌کند و میبیند این شماره ماشین از این نمایندگی به این منطقه فروخته نشده. بلافاصله اعتراض می‌کند به شرکت که تو منطقه کار ماشین شماره فلان اومده. ماشین شماره فلان را شما به کدام شرکت فروختید؟

اینجوری نیست که بسادگی سلوک بکنند. چون کنترل بازار و کنترل بازار مصرف را می‌خواهند. می‌گویند: اگر کنترل بازار مصرف دستان نباشد و نمی‌توانیم رشد کارخانه را و توسعه کارخانه را و کنترل شده بالا ببریم.

می‌گوید: حالا نتوانید بالا ببرید. می‌گوید: اگر نتوانم بالا ببریم و قرضهائی که گرفته ام نمی‌توانم بدهم. می‌گوئیم: حالا مگه شما قرض گرفته اید؟ می‌گوید: اصلاً سیستم اعتبارات کشور و یعنی نظامیکه پولها را از مردم میگیرد و پس اندازهایشان را و بعد قرض میدهد و قرض میدهد برای اعتبارات تولیدی. همینجوری که تصمیم نمی‌گیرند برای قرض دادن. این وامی را که شما دادید به این کارخانه و به این شرکت و برای وارد کردن مواد و قطعات از خارج و این وام به حسب یک برنامه ای بوده که رشد و توسعه این کارخانه را نشان میداده.

اگر اختلال در توزیعش باشد و اختلال در پرداخت وامش ایجاد می‌شود. کارخانه چرخهایش نمی‌چرخد. پس تولید متمرکز و الگوی توزیعش نیز متمرکز است. متمرکز به چی چی می‌گیم؟ به اونکه سلب اختیار می‌کند از عده ای و اختیار تصمیم گیری را می‌سپارد به عده خاص دیگری.

حالا و یک بانک قرض الحسنه داریم در اینجا. این بانک قرض الحسنه فرضاً ۵۰۰ میلیون تومان پول مردم برده اند و گذاشته اند اونجا.

نگاه می‌کند به اینکه ببیند مردمیکه احتیاج دارند برای مصرفشان ۱۰۰۰۰۰ تومان ۲۰۰۰۰ تومان ۰۰۰۰ ۵ تومان و گره‌گشائی از کارشان و پول بهشان می‌دهد.

کارشناسی متمرکز اعتراض می‌کند و چرا اعتراض می‌کند؟

می‌گوید: اخلال در نظام پولی. می‌گوید: این پولی را که ۵۰۰ میلیون است و باید من محاسبه بکنم و ببینم چه سهمی اش باید بشود اعتبارات تولیدی؟ چه سهمی اش بشود اعتبارات توزیعی؟ چه قدرش را بدهم قرض به نمایندگیها برای فروش هستند و بهش می‌گیریم توزیع. چه سهمی اش را بدهم به کارخانه‌هایی که ارز نیاز دارند که نخواستند؟ شما چرا نیازهای نیازهای فردی را نگاه کردید و نیازهای اجتماعی را نگاه نکردید؟ اگر کارخانه‌ها ما ارز نداشته باشیم بهشان بدهیم و مواد خانم واردشان نمی‌شود.

الگوی تولید کشور می‌خواهد. اختلالات درش پیدا می‌شود. همین افرادی را که شما بهشان قرض دادید و نظیرشان هزاران نفر دوباره احتیاج به قرض پیدا می‌کنند. باید بدهید به ما این پولها را تصمیم‌گیری اش را بدهید به ما. ما ببریم تو الگوی متمرکز نگاه بکنیم که چه جوری باید توزیع بشود اعتبارات.

پس وقتی قانون شرکت را در بخش قانون تجارت و مورد مطالعه قرار می‌دهید و می‌گوئید شرکتهای سهامی عام و خاص و تضامنی و با مسئولیت محدود و امثالش و دارید اذن می‌دهید برای اینکه شرکتهای بصورت سازمانی عمل کنند.

یعنی الگوی تولید کشور را سازمانی و متمرکز می‌فرمائید کارخانه‌های مختلفی درست می‌شوند.

الگوی کشور را که سازمانی فرمودید و الگوی توزیع کشور هم سازمانی بالطبع می‌شود. اگر نشه و چرخ کارخانه می‌خواهد و اختلال درش پیدا می‌شود. اگر الگوی توزیع کشور را هم سازمانی فرمودید و اونوقت با اون فرع مبارک تحریر الوسیله که کسانی که التفات بهش ندارند و می‌گویند که اقتصاد اسلام نمی‌دونم بدتر از اقتصاد سرمایه داری می‌شود و التفات ندارند به نظامش و التفات به آثارش ندارند و اون فرع مبارک که آنجا می‌فرماید که: «انحصار و حرام است» و قاعداً مسئله ۶۰۵ باشد و این در عمل غیر قابل اجرا می‌شود.

اونجائی که می‌گوید: قرض الحسنه و قرض و وام و برای گیرنده مکروه است و وام یک کار خوبی نیست که آدم مرتباً مبادرت بکند به وام گرفتن. نه و در اینجا یک عمل مکروه از طرف مدیر عامل انجام می‌گیرد. از او نظرف یک نیازمندی که واقعاً شرعاً باید بهش رسید و باید قرض بهش داد برای رفع نیازش و حل مشکلش و اون وام بهش نخواهد رسید.

یعنی گاهی قرض دادن واجب می‌شود و «حفظ.. محترمه» است.

خانواده اش و بچه اش زیر جراحی است و قرض می‌خواهد. حادثه ای برایش پیدا شده. او نوقت شما قرض را آوردید و متمرکزش کردید در یک سازمان اعتباراتی و اختیارات را از کسانی که می‌خواهند وام بدهند از طریق تشبیب اسباب اجتماعی به نسبت کم کردید.

بعد هم اون رو حل کردید توی یکدستگاه متمرکزی که اونهم تصمیم گیری اش توجه دارد به الگوهاییکه در تولید و توزیعش هست.

خوب و حالا رشد کمی ببینیم آیا وضعش چه جوری می‌شود؟ خوب و رشد کمی در دستگاه متمرکز یک جور حکم می‌کند. در دستگاهی که هماهنگی اش به قول خود آنچه که آنها در جوهره حرفشان هست و صحیح هم هست این حرفشان نسبت بخودشان و می‌گویند: «مدیریت در دست داشتن ابزار رفع نیاز مردم». اون مدیریتی که براساس ماده باشد و اینجوری است. یعنی مدیریت مادی اینجور طبیعتاً قرار می‌گیرد که بنام خدا و بنام حب خدا و بنام حب معصومین (ع) حرکتی را ایجاد نمی‌کند در مردم. در غرب اینجوری است. در شرق اینجوری است.

ولی مدیریت الهی چطور؟ اون که نه به دلیل رفع نیاز مادی اش و بلکه به دلیل رفع نیاز انسانی اش تبعیت می‌کند از امام خمینی و از حضرت نایت الامام و امام خمینی و تبعیت می‌کند برای رفع نیاز معنوی اش و تخلف از ایشان را و تخلف از نایب حضرت بقیه ۱۰۰۰ عج ۱۰۰۰ تعالی فرجه الشریف میداند و اینکه دیگه لازم نیست کنترل رفاه مادی اش رو دست بگیرند که اطاعت کند.

الان حضرت نایب الامام و امام خمینی بفرماید که «فلان امام جمعه در فلان جا عادل نیست و من عزلش کردم» و دیگه کسی پشت سر این امام جمعه و نماز ظهر و عصر هم نمی‌خواند. اینجور نیست که قضیه اداره مردم و جهت دادن به رفتار مردم منحصر باشد به رفع نیازهای مادی.

جز در دستگاه هائی که «اتَّخَذَ الْهَهُ هَوِيَهُ» خدای خودشان را ماده و آثار ماد و ارضای هوای نفسشان و این حرفها قرار داده باشند.

حالا و شما ملاحظه بفرمائید و اون بحث «صرفه جوئی در مقیاس تولید» و عملاً وقتیکه میرسد به اینکه کارخانه حجمش باید چقدر باشد؟ تا صرفه جوئی بشود در مقیاس تولید و مگه می‌تواند بجز در قالب متمرکز نظر بکند؟

حالا ببینید آیا «صرفه» عملاً و خود صرفه و معنای ارزشی پیدا کرد یا نه؟ (برگشت نوار) ترک احکام الهی باشد و صرفه در نظر یک مسلم نیست و خسران است. «هل نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالاً وَ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صَنِعاً».

شما اون رو یک تخیل میدانید که کسی صرفه را در باطل ببیند و در ربا ببیند. در شکل پولی اش و در سلب اختیار از غیر و محدودیت و انحصار ببیند در شکل توزیعش. اینرا صرفه نمی‌دانید و صرفه هم بمعنای اینکه اینها بستر بشوند برای رشد و قطعاً نیستند.

رابطه انسانها به یکدیگر و توزیع اموال و قوانین مالکیت که توزیع اموال را به عهده دارد و متناسب با قوانین رشد و سعادت است. یعنی همون چیزی را که میگوید باید بشه خودش نمی‌تونه بهش دست بیاید.

تناسبات رشد را سعادت را و پیدا بکند و مگر از ناحیه وحی و چرا؟ چون مسیر را منحصر باین عالم دنیا نمی‌دانید. اینرا یک قسمت از راه می‌دانید و تازه اضافه عرض کنم خدمتتان و «نسبت تأثیر بالا رفتن» و اگر غرضتان است و قطعاً در راه الهی اش هم هست.

یعنی اینجوری نیست که عالم بستر رشد «کفر» باشد و بستر رشد «تقوا» نباشد. اگر عالم بستر رشد «تقوا» نباشد و معنایش اینه که عالم و عالم امتحان و دار و دار تکلیف نیست.

عالم باید و همه بشه «سرکه» درست کرد و هم «خمر» درست کرد. هم نسبت تأثیر برای پرستیدن دنیا قابلیت رشد داشته باشد و هم «حب فی الله» و «بغض فی الله» زمینه رشد خارجی اش قابلیت تحقق داشته باشد.

خوب و حالا برمیگردیم یک نتیجه کوتاه می‌گیریم و دیگه بحث امروز تمام می‌شود و تا انشاء الله بحث جلسه آینده.

کیفیت رسیدن به یک «غایت الهی» با کیفیت رسیدن به یک «غایت مادی» به حسب «آثار» هم مختلف شد. یعنی رشد کمی و هم رشد کمی الهی داریم و هم رشد کمی مادی و هر کدامش و روابطی را که بخواهد آنرا درست بکند و باید مختلف باشد.

حالا و یک لحظه یک نتیجه گیری سریع می‌کنیم و انشاء الله تعالی توضیحش باز برای جلسه آینده. امکانات مادی که ضیق می‌کند بندگی خدا را و فقط و فقط سنگ توالتی نیست که اون رو به قبله نصب کردند. یک پله بیائیم در شکل الگوی تولید هم اون رو ملاحظه می‌کنیم.

کارخانه با مجاز بودن «عقد شرکت» نمی‌سازد بقائش. وقتی هم و شما می‌گید عیبی ندارد و شرط بکنند متعاقدين و شرط بکنند به اینکه عقد و عقد لازم باشد. شرط ضمن العقد و این راه دارد.

مقتضای عقد را بین و برابر با مقتضای عقد و ابزار بساز. نه اینکه مقتضای کارخانه را بین و برابر با مقتضای کارخانه ای که کفار برای اهداف مادی ساخته اند و بیا عقد را برایش و خصوصیت شخصیه درست کن و بعد بگو که من ترکیب جوری می‌کنم و از مسائل مختلف جوری می‌آورم و میگم که مثلاً «عقد شرکت» که خوب و به قرضای طبعش جایز است.

ولکن میگم بیائید این دستمال کاغذی را کنارش بفروشید و ضمن این شرط کنید و تا ترکیب بین اون با صلاح «عقد جایز» و این «عقد لازم» یک مقتضائی در روابط انسانها بهمیدگر بدهد که با این کارخانه بسازد.

اینکه اصل می‌شود «کارخانه» و کارخانه هم که جای رشد کمی هوی بود. پس در تنظیمتان اصل قرار گرفت «هوی» و مصلحت شد «هوی» و سعادت شد «لذت مادی».

پس موانع جریان احکام را شما در کارخانه تنها می‌توانید ببینید؟ نه و بعدها عرض می‌کنیم که توزیع ثروت هم و اشل های حقوقی هم که معین می‌کنیم و باز باید بر همین اساس باشد.

محصولات هم که پی‌اش می‌روند و ببینند چه جوری هست؟ تخصیص هائی هست که متناسب با این اشل حقوقی هست. بعد نهایتاً می‌بینید که تلاشهایی که برای حل مشکلات هست و تلاش برای حل مشکلات مادی در جهت شدت بخشیدن به «حرص مادی بشر» هست و معنای «توسعه شان» و «توسعه حرص» می‌شود. و السلام

سؤال - اینکه فرمودید که از لحاظ کمی هم در دو دستگاه الحاد و اسلام فرق می‌کند رشدش و اگر ما تعریف «کم» را عوض بکنیم و ممکنه همچنین چیزی بگیریم. ولی اگر تعریف «کم» را ما واحد بگیریم و چطوری می‌توانیم بگیریم در دو دستگاه در عین حالیکه تعریف کم یکی هست و کیفیت را هم حالا داریم دو تا می‌گیریم و باز هم تو «کم» تغییر بدهیم؟ یا ما کیفیت را تغییر می‌دهیم و می‌گوئیم «کم» واحد است و کیفیت مختلف است و دو دستگاه دارند تغییر می‌کنند و این یک بحث است. یک بحث حتی تو خود مقیاس کیف هم و کم را هم تغییر می‌دهیم.

استاد حسینی - من یک مثال مجبورم در این باب بزنم و بوسیله یک مثال مطلب را حل بکنم خدمتان. انقلاب اسلامی بحول و قوه خدای متعال و رحمتش بر نبی اکرم (ص) و حضرت بقیه الله عجل و حضرت نایب - الامام و ملتی که انشاء الله تعالی پذیرش پیدا کرده بودند و اینها پیروز شد.

وقتی پیروز شد و یک کشتیهائی از «ویسکی» بود از اعیانی را که شما نجس می‌دانید. ارزش اینها در نزد کفار و خوب پیدا است که زیاد بود.

در نزد مسلمین می‌توانند تبدیلیش کنند به چیز دیگری فرضاً بکنندش الکل طبی و برای مصرف هائی که تو بیمارستان هست.

وقتی تبدیلیش بکنند به الکل طبی و به نظر یک اقتصاد دان اسلامی و ارزش پیدا می کند و چیزیکه قبلاً ارزش مالی نداشت. یک صرفه جوئی است. از نظر اونها و از بین بردن مال است. اونها می گویند که: میارزید فرضاً ۵۰۰ میلیون و اینها کردنش ۱۰ میلیون و پس ضرر کرده. از نظر اسلامی می گویند: این هیچ نمی ارزید فوقش یک کالای واسطه ای بود برای الکل طبی. حالا شده قابل خرید و فروش و ارزش پیدا کرده. او ارزش را در شدت روانی مادی می بیند و واحدش هم تبعیت از همون می کند دیگه.

شما ارزش رو بالنسبه به تاثیرش در بندگی خدا می بینید و واحد رو هم این می بینید.

بعدها می گوئیم که: یک وقتی که کالاها رو با یک واحد می خواهید بسنجید و جایگاه اون واحد نسبت به

سایر واحدها در چه مجموعه ای معین می شود؟ تا من عرض کنم که چی هست؟

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۱۴

بحث درباره توصیف کارشناسی نسبت به حرکت است و درباره کیف حرکت صحبت شد مستقلاً ابتدائاً. بعد درباره اینکه این کیف نظر به غایت و آثار که داشته باشیم و وصف کیفی و کمی پیدا می‌کند. بنا شد در وصف کمی اش امروز صحبت کنیم.

یعنی می‌خواهیم بگیم که وقتی یک کارشناس می‌گه که: وضع کمیات متناسب نیست و یا کمیات رو به نقصان است و یا کمیات روبه رشد است و این توصیف مثلاً ثروت این ملت رو به زوال است و یا ثروت این ملت رو به رشد است و ثروت را هم با عدد و رقم هم نشان می‌دهد و می‌گوید: الان و اینقدر قدرت مالی و این ملت.. هستند.

اگر این مسیر را داشته باشند و مثلاً بعداً چقدر قدرت مالی بدست می‌آورند. اگر این مسیر را نداشته باشند و فلان مسیر را داشته باشند و چقدر. این چه جوری هست؟

آیا این هم می‌شود گفت که اصول موضوعه در بیان کمیات نیز موثر است؟ تا بگوئیم: کمیات هم اسلامی و الحادی دارد. یا اینکه بگوئیم و اصول موضوعه در کمیات مالی و در تمیز کم و دیگه موثر نیست.

ابتدائاً بذهن می‌آید که کمیات و خوب و من باب مثال و یک مقیاس هائی عینی داره که حالا وضع کرده اند و اعتبار کرده اند و هر چه و و از آنطرف هم و یک قیمت کمی هم دارد و اینها بالمره دیگه درش دخالت نمی‌کند که کارشناس مسلم باشد یا ملحد.

فرض می‌کنیم حجم «توناز» و من باب مثل و صادرات از یک کشور.

از این کشور فرض کنید یک میلیون تن و فرضاً مویز و یا یک میلیون تن گندم یا یک میلیون تن سایر محصولات.

خوب و این تن که یک حجم خاصی است و این اسلامی و غیر اسلامی ندارد. حالا چه به خروار ذکرش بکنیم و چه به تن ذکرش بکنیم و چه به هر چیز دیگر.

توناژ صادراتی یک کشور و اینجوری نیست که مثلاً مربوط باشد به اینکه طرف مسلم است یا ملحد و همینقدر که ثقه باشد در بیان مطلب و دروغ نگوید و اصل تمیزش و تمیزی نیست که اسلامی و غیر اسلامی داشته باشد و هکذا مترتب بر اینستکه می‌گه و قیمت مثلاً گندم هر تنی این مقدار است.

ارزشش در مثلاً بازارهای جهانی یا در بازار داخلی و این مقدار است. اگر به نرخ بازار خارجی بخواهید و مجموع حاصلی که شما داشتید در یک سال و برابر است با اینقدر: به نرخ بازار داخلی هم بخواهید و مجموع ثروتی که دارید اینقدر است. بنابراین و ابتدائاً بذهن می‌آید که کمیات درش فرق نداشته باشد الحادی و اسلامی اش.

خصوصاً اضافه بکنید به این تصور که آدم در معیشت خرد و یعنی در حجمهای کوچک و وقتی که مثلاً می‌خواد میزان ثروتش را بالا ببرد و می‌گویند: امروز بازار فلان جنس خوبه.

شما اگر چنین بکنید و می‌توانید چنین چیزی تولید بکنید. راه تولیدش هم فرضاً این هست. حجم در آمد سالیانه تان را اینجوری می‌توانید بالا ببرید.

حالا یا توزیع باشد یا تولید باشد. کاریش فعلاً الان نداریم به این که کدامش باشد. پس ابتدائاً بذهن می‌آید که راه حل عینی برای بالا بردن رشد کمیت یا اولاً تمیز کمیت و مقدارش و این کاری به اسلامی و غیر اسلامی و در این مثال مذکور ندارد. حالا و خود همین مثال را موضوع بحث قرار میدهیم و ببینیم آیا واقعاً همینطور است؟ یا این دید ابتدائی بود نسبت به مطلب؟ می‌شود یک ملاحظه دقیقتری هم کرد؟ اگر بخواهیم ملاحظه دقیقتری بکنیم و چگونه؟

بازهم اینجا هم بوسیله مثال شروع می‌کنیم بحث را برای تصور کردن و تقریب کردن و نزدیک کردن به ذهن از مثال وارد می‌شویم. تغییر قیمت و ارزش پول که یک واحد اعتباری هست و صرفاً به اعتبار جدید ممکن هست / و الا ثابت است؟ مثلاً اگر گفتند یک تومان برابر است با این در و مثلاً یک هزارم گرم طلا و یک فرضاً یک مقدار طلا را معین کردند و گفتند: این یک تومان برابر است با این.

اعتبار می‌کنیم و یک قانون می‌گذاریم درباره ریال و تومان و قانون دارد دیگر و اگر رجوع کنید به دایره المعارف ها و پیدا می‌کنید.

قانون مصوب مجلس دارد که مثلاً در قدیم تصویب شده و اعتبار شده و تومان برابر با چقدر طلاست. پر واضح است که اگر دوباره جلسه ای بگیرند و بگویند که این تومان را نام گذاریم برای دو برابر آن مقدار طلا و یا ۱/۲ آن مقدار طلا و طبیعتاً باید و نرخ اسکناس و یعنی قدرت اعتباری اسکناس تغییر پیدا کنند.

شما تا حالا می‌گفتید که چند تا سکه طلا اینجا هست. فرض کنید پنج تا سکه طلا اینجا هست. تا حالا می‌گفتید که برابر این پنج سکه طلا و ۱۰۰ برگ کاغذ باشد.

حالا الان حجمش را دو برابر کنید. بگید برابر این پنج سکه طلا ۲۰۰ برگ کاغذ باشد و پنج سکه یک مثقالی. یا بگید برابر این پنج سکه طلا و ۵۰ مثقال باشد. می‌شود اعتبار کرد و با یک همچنین اعتباری تغییر داد.

او نوقتی که همچنین اعتباری انجام نمی‌گیرد و پول ارزشش کم می‌شود و چطور می‌شود؟ یعنی وقتی می‌گویند: «قدرت خرید یک مملکت کم شد» و آیا اینها خودشان اعتبار کرده اند که قدرت خرید ما کم باشد؟ وقتی می‌گویند: «قدرت خرید یک کشور اضافه شد» و اینها آمده اند خودشان اعتبار کرده اند که قدرت خرید ما اضافه باشد؟ اگر به صرف قرار دادن و وضع نمودن و یک کشور می‌شد ثروتمند بشود و این دیگه آسان بود.

دیگه همچنین مشکلی نداشت. هیچیک از کشورهای دنیا نه گاهی وام می‌گرفتند و نه گاهی می‌گفتند: مثلاً اقتصادمان وضع موازنه ارزی اش بد است. کاری نداشت که و یک جلسه ای درست می‌کردند و می‌گفتند: ما از امروز قدرت اقتصادی خودمان را و مثلاً بالا می‌بریم.

اعتبار می‌کنیم که تومانمان قدرت خریدش ده برابر باشد. همچنین چیزی نیست. چرا نیست؟

سرش اینکه که آثار وضعیه این «کم» و ارتباط به یک چیز دیگه ای دارد. شما حجم تولیداتتان را اگر بصورت یک جریان ببینید و یعنی تغییری که در مقدار تولید حاصل می‌شود و اینرا یک تغییرات منفصل و بریده ملاحظه نکنید و اگر این تغییرات و حجمش افزایش بیابد و طبیعی است.

که قدرت خرید شما افزایش مییابد. یعنی اگر پنج سکه طلای شما بشود ده سکه و قدرت خرید اون اسکناسهایی که برابر این طلاها بود و افزایش پیدا می‌کند.

لازم نیست که بگید: ما اعتبار کردیم ۱۰۰ قطعه اسکناس کاغذی را که برابر با پنج مثقال و پنج سکه بود و بگید اعتبار کردیم که پنجاه ورق کاغذ برابر این پنج سکه باشد تا قدرت خرید اسکناستان دو برابر بشود.

بالعکسش هم اگر عمل بکنید و یعنی اگر حجم طلااتان را بکنید و بله و دو برابر و حجم اسکناستان را ثابت نگهدارید و طلا ده سکه باشد و ولی ۱۰۰ برگ کاغذ شما ۲۰۰ تا نشود و این بدون اینکه شما بخواهید اعتباری بکنید و اعتبار جدیدی بکنید و حجم دارائی شما که افزایش یافت و حجم این کاغذهایی که قدرت خرید بود و بیشتر می‌شود قدرت تأثیرش. قیمتش گرانتر می‌شود.

حالا و اگه یک همچنین رابطه ای باشد و بین «قدرت تولید» و قدرتی که مقیاس شما دارد. قدرتی که اسکناس در دست شما دارد. برای اسکناسها هم خوبه یک جریان فرض کنید و فقط اینطرف را دارای جریان ندانید.

بگیم اسکناسها گاهی چرخش زیاد است. گاهی چرخشش را کد است و بعد بگیم: اگر حجم اسکناسها و در یک سرعت شدیدی باد و آتارش عوض می‌شود. یعنی آتارش از قبیل انتشار مجدد است.

حالا و دو تا کانال در خاطر مبارکتان تصور کنید: یک کانال و کانال «حجم اسکناسها سرعتشان» و یعنی کیفیت جریان اعتبارات.

یک کانال هم و حالا ملاحظه بکنید کیفیت قدرت تولیدتان و یعنی جریان تولیداتتان را.

حالا اینها دو تا کانال را روبروی هم می‌گذاریم و می‌گوئیم هرگاه این جریان اعتبارات هماهنگ باشد با جریان تولیدات شما و قدرتش با قیست.

هرگاه شروع شد، جریان شدیدتر شد و جریان اعتبارات و بدون اینکه محتوایی اضافه بشود و قدرت اسکناسهای شما کم می‌شود.

هرگاه بالعکسش و جریان تولیداتتان بیشتر بود و او نوقت بگید که اسکناس گرانتر می‌شود.

گرانی و ارزانی و بالا رفتن و پائین آمدن قدرت خرید اسکناس و کافی است برای این مطلب که ما را به یک تصور نزدیک کند و اون تصور اینه که «کمیات» هم و اینگونه نیست که مطلقاً از «کیفیات» جدا باشند.

کمیات هم دارای یک جریانی هستند که مشخص شدن قیمت یک واحد مربوط به این است که در چه جریانی قرار دارد. در چه وضعیتی است وضع چرخش این اسکناسها.

جریانی که دارد اعتبارات و ساختاری که دارد و یعنی وضعیتی که دارد آن جریان با وضعیتی که دارد تولیدها و اینها به صورت مطلق و منفک از همدیگر و فقط در مسئله نرخ و قیمت نیستند که بگیم ما جز در مسئله قیمت و دیگه کاری نداریم به مواد کیفیات.

فقط فعلاً چیزی که برایمان تقریباً ظاهر هست بوسیله این مثال و اینه که نمی‌شود قدرت خرید یک کشور را بالا و پائین بکنیم به صرف اعتبار نمودن و هیچ چیز دیگه اش در کار نباشد و آیا فقط همین است؟

یعنی ارزش «کمی» و یک واحد اعتباری فقط وابسته است یا یک چیزهای دیگری هم هست؟ ساختار اعتبارات و با ساختار تولید و ببینم آیا رابطه ای دارد؟ ۲ تا ساختار.

قبلاً چی چی رو بحث می‌کردیم؟ اینکه گفتیم: جریانش شدید باشد. جریان این ها ۲ تا تو ۲ تا کانال بود. گفتیم.

ببینید و جریان شدتش چه جوریه؟ بعد گفتیم و اگر عدم تعادل و توازن باشد بین این ۲ تا جریان و وضعیت پول ناهماهنگ است و جور نیست.

حالا می‌خواهیم بیائیم ۲ تا سطح مقطع و ۲ تا برش بزنیم به این ۲ تا کانال. بگیم: این سطح مقطعی یا که از این کانال نگاه می‌کنیم و یک ساختاری دارد. یک شکل تنظیمی دارد. این ورهم و مسئله تولید هم و یک شکل تنظیم دارد.

ببینیم و آیا اینها هم به همدیگر ربطی دارند؟ یا اینکه این ساختارهایشان دیگر ربطی ندارند بهم؟ به یک نفر فرضاً همون مثالی رو که عرض کردم به یک نفر کارشناس که شما بگید مثلاً و بانک قرض الحسنه ۵۰۰ میلیون تومان را داده برای وام کسانی که ۲۵ هزار نفر و کسانی که احتیاج داشتند از ۱۰ تومان تا ۵۰ تومان می گوید: اختلال در نظام پولی ایجاد کرده.

می گویم: چرا؟ چرا اختلال ایجاد کرده؟ میگوید: برای اینکه باید از این پول ما یک نسبتی اش رو در اعتبارات تولیدی قرار بدهیم و تخصیص بدهیم. یک نسبتی اش رو هم برای اعتبارات توزیعی و یک نسبتی اش رو هم برای اعتبارات مصرفی. می گوئید: یعنی چه؟ میگوید که جواب می دهد کارشناس میگوید یعنی و اگر ما پول ندهیم به کارخانه ها برای وارد کردن مواد مورد نیازشان و پول ندهیم به کارخانه ها برای وارد کردن قطعات یدکی شان و او نوقت این کارخانه ها تعطیل می شوند.

یا در ظرفیت کمتری کار می کنند. در هر دو صورت و چه در ظرفیت کمتری کار کنند و چه تعطیل بشوند و نتیجه اش این می شود که سطح تولیدات به نسبت چطور می شود؟ کم می شود.

سطح تولیدات که به نسبت کم شد و میگوید قدرت خرید اسکناس به نسبت متأثر می شود و کم می شود. بنابراین و نتیجه ای که می خواهیم بگیریم چیه؟. نتیجه اش اینکه که: کارشناس میگوید و آقای که شما میگوید باید پول برای قرض الحسنه است و قرض الحسنه هم درش اولویت نیاز هست. نباید «نیاز مصرفی» افراد را توجه کنیم.

باید رد شکل کلی ببیند و جامعه ابتدائاً به چه چیز نیاز دارد؟ به چه چیز نیاز ندارد؟ شما جواب می دهید و میگوید: کسانی که صاحبان و مالک اصلی پولی هستند اینها را داده اند و گفته اند ما می خواهیم برای ضعفا و برای کسانی که احتیاج دارند و برای افراد و شخصیت های حقوقی و فلان شرکت و فلان شرکت و نظر ما نیست.

میگه: کارشناس و در دستگاه اصالت تمرکز و کارشناس میگه: نخیر این پول که این آقا به نظرش می‌آید که خودش مالکش هست و حالا ۱۰ تا بسته ۰۰۰ / ۱۰ تومانی اش را ایشان اگر داشته باشد و نرخ پول بیاید پایین و آیا می‌تواند یک کاری بکند که بگیردش و نگذارد این مالش قیمتش پایین بیاید؟

میگه این سلطه ای ندارد بر این مطلب. تسلطش و تسلط مالکانه اش اینجوری نیست که بدون قید باشد نسبت به جمع. این آقا و مالش و قدرت و سلطه بر مالش و تابع هست نسبت به وضعیت اموال دیگران. جدا نمی‌توانید ملاحظه ای کنید.

حق اینکه بگه: قرض الحسنه هم و فقط می‌خواهم بدهم به این دسته و ندارد.

اگر همچی حقی را بخواهید بهش بدهید. بدون باشید که ضرر هم به خود این زدید و هم به دیگران زدید.

پس بنا براین باید یک بانک درست کرد. یک مرکز تمرکزی درست کرد که کل اعتباراتی را که به مردم از یک دست میدهم.

حقوق کارمند باشد و کارگر باشد و ثروتمند باشد و کم در آمد باشد و پر در آمد باشد و همه اینها بیاد در یک جا.

اونجا هست که نسبت بهش تصمیم گیری می‌کند. متناسب با رشد تولید و اجازه توزیع اعتبارات را میدهد.

اجازه تخصیص اعتبارات می‌گوید هر چقدر و خاص چه قسمتی؟ میشه تخصیص. چقدر از این پول را میدهم برای اعتبارات تولیدی؟

در اعتبارات تولیدی و چه قدرش را بدهیم برای صنایع مادر؟

در اعتبارت توزیعی و چقدرش را بدهیم به نمایندگی‌ها؟ چقدرش رو بدهیم به غیر بازاری هایی هم که ناینده هم نیستند. کشورانی هم که نماینده نیستند؟ چه کار بکنیم؟ میگه پس بنابراین و قدرت خرید کمی پول بستگی دارد به قدرت تولید و ساختار تولید.

ساختار «تمرکزی» شده مقابلش اعتبارات هم بایستی «تمرکزی» بشود. معنای تعیین اولویتش هم تو همین دستگاه تمرکزی شناخته می‌شود.

بنابراین و کمی که ابتدائاً بنظر می‌آمد هیچگونه الحادی و اسلامی ندارد و حالا کم و در توصیف «کم» و چی هست؟ خوب و تو دستگاه «کینز» که نگاه بکنید و ضرورتاً می‌بینید که از معادله شناسایی پول خارج نیست.

کم. واحد پولی تان تابع آن معادله است. یک اعتبار صرف نیست. حالا و یک نکته بسیار ظریفی را و یک اشاره مختصری می‌کنیم و عبور می‌کنیم از مطب و تا بجای خودش انشاء الله تعالی برسد. شدت روانی و اگر در ساختاری که متناسب با آن شدت باشد و موجب شدت تحرک می‌شود. تو پاورقی این مطلب را عرض می‌کنم و شدت تحرک اگر در زمینه هماهنگشی قرار بگیرد و شدت تاثیر را می‌آورد.

و شدت تأثیر و معنی شدت تولید است در باب اقتصاد. حالا و اگر وضعیت روانی را تو همان پاورقی عرض می‌کنم ادامه می‌دهیم اگر وضعیت روانی رو موجب حرکت و شدت رو فقط هوی قرار بدهیم و والسلام و گفتیم: «انسان منطقی» و به اصطلاح خودشان و انسان اکونومیک» و انسانی که استغفرا الله و معاذالله من چون از قول اونهاست انسانی که «خل» نباشد و چه جوری شدت پیدا می‌کند حرکتش؟ دقیقاً ترسیم مادی دادیم.

برای معالجه پول و چگونه توصیف می‌کنیم؟ توصیفی متناسب با این مطلب می‌کنیم. هر چند تصمیم‌گیری ها رو تو روبنا که نگاه می‌کنیم و هیچ چیز ازش پیدا نباشد بالمره به اینکه این دارد الحادی نظر می‌دهد. یک تدابیر عقلایی دارد انجام می‌دهد.

نه اینکه و این قصد و غرضی ندارد که. هر چند برگردیم و یک نفر اگر آمد و گفت نه آقا منحصر نیست که حرکت مردم این رقمی شدت پیدا کند.

برمیگردند می‌گویند: نه آقا جون و حالا که مردم ملائکه که نیستند. همین هایی هستند که می‌بینید. شما که جامعه تان همه اش پر از انبیاء و معصومین نیست که شدت هایی که هست همین است.

مصرف هایی که هست همین جوری هست که می بینید و عرض این است که سمت گیری برای تغییر وضعیت و اون چه کار باید بکند؟ او باید شدیدتر بکند اگر خدای نخواستہ مردمی به یک نسبتی مبتلای به هوی هستند و باید زمینه گسترش هوی را ایجاد کند؟

باید توصیفات جوری باشد که بحران را نهایتاً برگرداند به همان یک نسبت کم ایمانی که مردم دارند؟ و تیشه بردارد و تیشه کار شناسی برای کندن آن قسمت؟ یا قضیه بالعکس است؟

چه جوری می شود توصیف کمی و کلمه تعادل بگویند و بخواهند دو چیز را برابری و نابرابراش را ببیند و نسبت بین اینها آسیب شناسی بشود و باز گشت نکند به اصول موضوعه کارشناس؟ یک وقتی است که فقط می گویند: آقا حجم تولیدات این دسته اینقدر تن است و السلام.

اینکه توصیف کار شناسی نیست که. اینکه اون باسکول چی هم می تواند این حرف را بزند. نسبتی که بین اینها برقرار می کند و می گوید: متعادل نیست. چرا؟ چرا این کالا باید از این بیشتر باشم و الا متعادل نیست؟ نسبتی را که در عدم تعادل ذکر می کند و دقیقاً مربوط می شود به اصول موضوعه ای که دارد.

عین همین عکس را تو بخش اعتبارات هم ازش می بینیم. میگه: اعتبارات، سازماندهی نشده. مردم هم که همه نمی آیند قرض الحسنه بدهند. اونهم قرض الحسنه ای که اختیارات مطلق باشد برای بانک تا اینکه هر نحوی می خواهد تصمیم بگیرد. پس چه کار بکنیم؟ مردم نفع مادی را می خواهند دارد گسترده «نفع مادی» طلبی و گستره «عادت به ریا» و این را دارد درست می کند.

بعد اول کار میگه: حالا در شکل هر جوری که اسمش را شما دلتان می خواهد و من با اسمش کاری ندارم و هر اسمی که شما. اینجور باید بوشد باید پولها جمع شود، اینجوری هم باید و با این معادله هم باید حساب بشود.

اینجوری هم باید توزیع بشود. ساختار برای کمیت درست می کند و تو ساختار کمیت است که واحد کمی شکل می گیرد.

ارزش واحد کمی فقط به «ت» و «ت» و «م» «الف» و «ن» و به اعتبار اینکه این برابر با چقدر طلا یا چقدر فلان فلز نیست.

حجم پول برابر با حجم تولید ناخالص ملی. آیا سنگین است؟ سبک است؟

وضعش چه جوری است؟ تو کدوم ساختار است؟ تو کدوم جریان است؟

این بخش کمیت در رابطه با کیفیت و انشاء الله تعالی در جلسه آینده هم و حالا ببینم آیا کمیات در غیر اموری که مربوط به روابط انسانی هم باشد و اونها هم می شود گفت که توصیف کارشناسی در بابشان جهت دارد؟ یا نه. جلسه آینده انشاء الله تعالی. و السلام علیکم و روحه الله و برکاته.

سؤال: اینکه فرمودید توصیف کارشناسی از قبل ارتباط دارد با ارزشها و مثالی که فرمودید درباره عدم تعادل و این مثال عدم تعادل خودش توصیف از کم نیست. توصیف از کیف است.

استاد حسینی: اولش و «قیمت» اسکناس و «اون روهم» «کم» میدانید یا نمیدانید؟ بله و همون اولش که قبول بکنید اونوقت رابطه پیدا می کند به این تعادلی که آقایان می گویند خوب رابطه اگر ندارد واقعاً که نباید رابطه پیدا کند.

رابطه که فرضی نیست که. یعنی می شود آیا مردمی بنشینند دور همدیگر اعتبار بکنند که قدرت خریدمان بالا بشود و ثروت ما چندین برابر بشود؟ یک صبح بنشینند در مجلس مبارک شورای اسلامی اعتبار بکنند که قدرت خرید ما امروز به بعد ۱۰ برابر است.

این اگر بود که خیلی آسان بود. برای همه مردم دنیا آسان بود. منحصر به ما هم نبود. یا اینکه باید یک ربطی داشته باشد؟ یک مطلبی باشد آنجا.

سؤال: یعنی این فرمایش شما و قبول می شود به نظر شما که این بواسطه کیفیات است که ارتباط پیدا می کند؟

استاد حسینی: یعنی اصلاً «کم» و صف «کیف» است. صفت چیز دیگری نیست. بله.

و السلام علیکم

موضوع شناسی ۱۵

(اصل نوار)

بحث درباره این بود که توصیف کارشناسی و توصیف از کیف حرکت است.

و بعد عرض کردیم و وقتی هم توصیف از آثار می‌خواد کنه و حتی آثار کمی و توصیف از کیف آثار کمی است. یعنی به لحاظ اثر هم که ملاحظه کنیم به اثر کمی و بنابر بحث جلسه گذشته و دارای یک جهتی بود. حالا این جلسه می‌خواهیم عرض کنیم که آیا خود کیفیاتی را که گفتیم که در آمار و ارقام و اینها وزنش می‌کنند و مثلاً قپانچی می‌گوید: مثلاً ۱۰۰ تن از این این بود و از این کالا بود و ۲۰۰ تن از آن کالا و آیا در ساختار کیفیتها (نه ساختار کیفیت و ها و کیفیت را بدون «ها» نمی‌خواهیم بیاوریم.

جمع می‌خواهیم ببریم. ساختار کیفیت ها و یعنی نسبتی که کیفیتها به یکدیگر دارند و در یک مجموعه (آیا اینهم می‌توانیم بگیریم: جهت دارد؟ یعنی مجموعه اموال یک کشور را که جمع بزنند و بگویند که فرضاً اینقدر تن گندم هست و اینقدر تن ذرت هست و اینقدر تن پنبه است و اینقدر تن آهن هست و اینقدر تن و بحضور منور حضرتعالی که عرض کنم و چوب هست و اینقدر تن... این آیا بافتی را که بوجود می‌آورد و آیا این بافت می‌توانیم بگیریم: هیچگونه درش جهتی و چیزی نیفتاده؟

حالا و چگونه یک بافت پیدا می‌شود؟ چگونه یک مجموعه پیدا می‌شود؟ اتفاقی پیدا می‌شود؟ یا مثلاً هر کشوری و به هر مقداری بخواد و از هر جنسی رو و از هر راهی می‌تواند بدست بیاورد؟ و نمی‌آورد؟ یا اینکه اگر بنا شد نیروئی که یک کشور دارد و آن نیرو را و یعنی آن قدرتی را که دارد و آن توانائی ای که دارد در تولیدات این اشیاء و در یکی بیشتر صرف کند و لامحاله از بقیه به نسبت باید یک تأثیری بپذیرد.

چطور شما میفرمائید که ما در کاریکه انجام می‌دهیم و اگر یکساعت وقتمان را بیشتر در یک کار صرف کردیم و خوب باید به یک نسبتی از کارهای دیگر (حالا و از اشتغالات دیگر و نگیم کار و ممکن است اطلاق نشه به همه اشتغالات) از بعضی از اشتغالات دیگرمان باید کم کنیم.

همیشه شما بگید که من تخصیص و یعنی مخصوص قرار دادن و مخصوص مثلاً طاعات را می‌خواهم یکساعت را اضافه کنم و بیشتر مثلاً در عبادات فردی و مناجاتی و ذکر و نمازی و دعائی و قرآن خواندنی و توسلی و یکساعت می‌خوام اضافه کنم و از سایر اشتغالات و بالمره کم نمی‌شود.

ممکنه بگید: نسبت اثری که میگذاره رو اونها و منشاء میشه که رشد اونها کم نشود و اون عیبی ندارد. مغیر اصلی را پیدا می‌کنم و بها به مغیر اصلی میدهم. شدت حاصله از مغیر اصلی موجب این میشه که مثلاً چند ساعتی رو هم که اشتغال به تحصیل داشتم و نسبت تأثیرش یعنی جریان رشدش بیشتر می‌شود. ولی کمیتش رو ما فعلاً داریم و کار داریم و نه در باب کیفش هستیم.

کیفیت مخصوص داشتن ها رو و در این جلسه بهش کار نداریم. کمش رو داریم نگاه می‌کنیم. نهایت نه کم انتزاعی در شکلی که می‌گفتیم که مثلاً کل قدرت مالی یک کشور در سال اینقدر مقدار تومان است. نه و حالا داریم می‌گیم که: مقداری را که مخصوص میدارید در تولیداتان برای یک کالا و اگر اون مقدار از نیرو و اون مقدار از ساعت و وقت رو صرف بکنید و باید این را بپذیرید که بهمان نسبت از بقیه کارها و اشتغالاتی که داشتید کم شده و نسبت تأثیری تو اونها پیدا کرده.

حالا اگر مجموع و کل آنچه را که یک ملت تولید می‌کنند و بخواهیم نسبت تولید اتشان را بهم بسنجیم و غیر از این می‌شود؟ یعنی این کیفیت تخصیص یک ساختاری ندارد؟ یک بافتی ندارد؟ یا لامحاله یک بافتی دارد دیگه. حالا این بافت را هر کسی بگونه ای صحبت کند درباره اش.

اینرا تو پاورقی این مطلب را عرض می‌کنم و چون بهش نمی‌خوام زیاد بپردازم.

یکی بگه: «مطلوبیت نهائی علت شده». یکی بگه: «چیز دیگری علت شده». یکی بگه: «مطلوبیت اجتماعی» و یکی بگه: .. هر کسی یک چیزی بگه. آنچه که محرز است و تمام شده است و اینه که این نسبت هاش به همدیگر و یک ساختاری را تحویل میدهد. نمی‌توانید بگوئید: ساختار ندارد.

یک کیفیتی را تحویل میدهد. اگر کیفیتی را تحویل میدهد و باید برای یک چیزهائی و متناسب توسعه ای و برای یک چیزهائی و تضییقی و در مجموع اینرا باید تمام بکند که یک حدودی را برای مصرف ها معین می‌کند.

تناسباتی را برای مصرفها معین می‌کنیم. یعنی نمی‌تواند کشوریکه مجموعه تولیدات خودش را ملاحظه کند و ببیند این مجموعه و این ساختار و بهش اجازه نمیدهد مصرف یکچیز را بالا ببرد.

اگر بخواهد از خارج هم تامین کند و بفروشد چیز دیگری را باز جای آن نقطه را یا میپذیرد خلاء اش را و یا آنرا هم میخواند بازبگه می‌خوام از خارج وارد کنم و یک چیز دیگری را جاش عوض کنم. بهر حال در کل و این مطلب هست.

پس نظر کردن به ساختار کیفیتها و ما را به این مطلب هدایت می‌کند که حجمی را که چنانچی هم می‌گفت و بدون کیفیت نیست و جدای از همدیگر نیست.

یک نحوه بوجود آمده و شدت میل هائی بوده در جامعه. «شدت میل ها» الهی و الحادی دارد یا ندارد؟ نحوه توزیع ثروتی بوده در جامعه و الهی و الحادی دارد یا ندارد؟

اگر شما می‌گوئید: «انحصار» حرام است و خوب «انحصار» و رشد این ساختار را و یعنی جریان این ساختار را و یعنی این ساختاری را که شما دیدید در نسبت بین کیفیتها بهم و در یک دوره ۱۰ ساله که ملاحظه کنید و یک چیزهائی شروع می‌کند به رشد کردن در استخراج. یک چیزهای دیگر نه و چندان رشدی هم نمی‌کند. اگر در قالب یک مثال من بخواهم مثالش رو عرض کنم: عرض می‌کنم که تولید کولر آبی و می‌بینیم هست در یک کشور. در عین حال تولید کولر گازی هم هست در کشور.

یا خرید کولر گازی هم هست. مصرف کولر گازی هم هست. آیا همه مردم که نیاز طبیعی به کولر دارند و یعنی رنج میبرند از حرارت گرما و از حرارت گرمای تابستان و آیا همه و کولر دار هستند و بعد کولر گازی پیدا می‌شود؟

یا می‌گوئید: نه و یک عده احتیاج دارند. از گرما احیاناً بچه هایش هم مریض می‌شوند و به مشکل می‌افتند و احساس احتیاج می‌کنند. ولی نمی‌توانند کولر آبی تهیه کنند. یک عده دیگر و از صرف اینکه هوای کولر آنجور که برایشان مطبوع هست و نیست و قدرت خریدش را دارند.

بعد سؤال می‌کنید و می‌گویند که: آقا و «انحصارات» و یعنی وجود همان شبکه متمرکزی را که در امر تولید گفتیم و در امر توزیع گفتیم و قدرت خرید این طبقه را بالا برده و به نحوه ای که محصولاتی که رفاه آنها را تامین می‌کند و اینها قدرت دارند بالایش را تافاضا بکنند.

از مرحله کولر آبی هم بگذرند. یک عده دیگری هم بدلیل همین «انحصارات» و کتشان بسته شده و تو توزیع ثروت و بهشان نمی‌رسد بمقداری که از یک حد عادی ضرورتی بگذرند.

گاهی در ضرورتش و اونها هم در مانده می‌شوند. باندازه کولر نمی‌رسد و بهمان نان بخور و نمیری و بقول معروف میرسد.

بعد می‌آئیم توی حجم توناژهای تولید شده کشور نگاه می‌کنیم.

می‌بینیم وضعیت ساختار تخصیصی‌ها و این جریانی دارد و جریان از ربط انسانی جدا نیست. آن روابط انسانی هم و از وضعیت نظام ارزشی آن جامعه جدا نیست. آن نظام ارزشی هم از وضعیت ایمان و یا شدت الحاد و جدا نیست.

یعنی آنها هم یک جریانهای رشدی دارد که زیر بنا و اصول این سیر را نشان می‌دهد.

پس بنابراین اصل ساختار تخصیص و یعنی رابطه ای که بین کیفیتهای تولید شده یک کشور هست و وقتی بخواهیم وصفش بکنیم و بگیم: این ساختار و این نحوه تخصیص خوب است یا بد؟ مدلی را که یک کارشناس و نمونه سازی ای را که یک کارشناس می‌کند و اگر اصل قرار داده باشد که حرکت جز براساس پرستش آثار

ماده و براساس چیز دیگری نیست و منشاش شدت روانی و شدت روحی و شدت حرکت عینی و چیز دیگری جز پرستش آثار ماده نیست و اگر همچی چیزی باشد تو مدل و نتیجه اش اینست که بگید که: می‌خواهید ساختار رشد کند و باید درش این تمرکزها و انحصارها را بوجود بیاورید و تا در یک قشر خاص و شدت های روانی مادی حاصل بشود و عده دیگری را بتوانند برانند به آنطرف.

خوب اینرا عنایت کنید ها. این اعم است از نظام شرقی و غربی.

می گویند: باید یک عده ای بتوانند غلظتی را پیدا کنند که بقیه را بتوانند برانند و آنطرف. می‌گوئیم: با چی چی برانند؟ مردم که آزاد هستند.

می گوید: نه و با بدست داشتن ابزار رفع نیاز مادی. این شلاق و از همه شلاقها براتر است. می‌گوئیم: چه جور؟ می‌گوید: مگر شلاق چکار می‌کند؟ مگر درد نمیآورد که طرف را تسلیم می‌کند؟ ما این درد را از درونش ایجاد می‌کنیم. درد «هوای نفس» و را هم راست می‌گویند و شدت میبخشند. درد تألمات روحی را شدت میبخشند.

خوب و حالا در این موضع که نگاه بکنیم و می‌بینیم که رشد و توسعه نمی‌تواند پیدا بشود و ساختاری که بین کیفیتها هست و تغییر نکند و یا قابل مطالعه نباشد. حالا و این یک پله دیگری هم و امروز هم باز این هم انشاء الله تعالی بشود عرض کنیم. اینهم و این مطلب تمام شد. مطلب بعدی را آغاز می‌کنیم.

کیفیت مس و آهن و گندم هم و خودشان و نه نسبت بینشان و نه وزنشان و نه حجمشان و کیفیت بین و کیفیت خود اینها هم فرق دارد؟

توصیفش باز و اسلامی و غیر اسلامی دارد؟ در دو دستگاه طرح می‌شود؟

عرض می‌کنیم: اونها را هم تو جریان رشد می‌بینید یا نمی‌بینید؟ می‌گوئید: یعنی چه؟ می‌گویم: قبلاً مس و استخراج مس و یک معنا داشت که در نظر مردم مس برای چه بوده؟ برای ظروفی که مصرفش و نسبت تاثیرش و برای غذا خوردن بکار میرفته.

حالا خیل یاین مصرفش و مصرف پائینی شده. یعنی کم می‌بینید که شما ظروف مسی را استفاده کنند برای غذا خوردن. حالا چه برای طبخ باشد و چه برای مصرف غذا باشد. نوعاً می‌فرماید که: بوسیله فلزات یا شبه فلزات و یا اشیاء دیگری و مواد دیگری که ظروف باهاش ساخته می‌شود و بوسیله آنها هست که مسئله غذا خوردن و وسیله استفاده قرار می‌گیرد. مس و در آنجا وسیله استفاده قرار نمی‌گیرد برای غذا خوردن.

پس و از این موضع و از این لحظه و در تبیینی که داریم و نام گندم و جو و مس و ذرت و برنج و فرش و اینها را نمی‌آوریم. می‌گوئیم: نسبت تاثیرشان چگونه باشد در حیات. جریان نسبت تاثیرها و کیفیتهای متناسب با جریان را نگاه می‌کنیم.

می‌بینیم و بله و مس وضعش فرق کرده. مس حالا و آنرا در هدایت الکتریسته بکار می‌برند و در هدایت برق بکار می‌برند و تو این هدایت هم بکار می‌برند و خب استفاده های مختلفی دارد. خوب عنایت بفرمائید بعرض حقیره فرض کنید که در بعضی از جاها اینرا تا پنج میکرون و سطح مقطع سیمی که پنج میکرون باشد. زیر دستگاه میکرومتر که میسنجیم (یعنی از نخ عادی محاسن من و شما خیلی باریکتره میکرومتر و تو پاورقی عرض می‌کنم.

چربی و آدم دست بکشد روی چربی «اونجا آن میله میکرومتر را ببندد و گاهی ۲ میکرون و ۳ میکرون نشان میدهد. نه اینکه چربی غلظت داشته باشد و ها. چربی عادی که فرضاً روپوست صورت پیدا می‌شود.

نه و مقداری قله به بشود آنجا «ها. ببندد. یعنی باندازه ای که چرب بشود یک فلز (خوب و حالا سطح مقطع پنج میکرونی که جدار هم دارد و یعنی پوشش هم دارد و تو شعله کبریت کاملاً ذوب می‌شود.

خیلی از دور باید بگیرند که بتوانند پوششش را بسوزانند و خودش نسوزد. کاربرد هم دارد.

حالا این من و خوب دقت کنید و از اینجا می‌خوام پیام تو پاورقی و یک نکته دیگر بگم و بگردم.

حالا و می‌گویند با سلیس کار می‌کنید. سلیس یعنی شیشه. ازش سیم ساختند برای هدایت. ازش دستگاه ساختند برای هدایت. هدایت چی چی؟ انرژی. ولی دیگه با او کاری که می‌کنند خیلی با سیم های سلیسی و

با دستگاه های سلیسی و خیلی سرعت و کارش قوی تر از کاری است که با الکتریسیته و بارهای الکتریکی می کند و در شکلی که با مس می کردند.

اون شکلی که با مس کار می کردند. و خیلی بطنی هست. مثل سوار در شکه شدن است. کار سلیس مثل سوار هواپیما شدن است.

حالا من سؤال می کنم: هرگاه که مس از رده مصرفی و صنعتی خارج بشود و حتماً دوباره می آید تو محصولات غذایی؟ یا لزوماً و نه؟ مگه در سابق که شمع و پیه سوز و چراغ های نفتی بود و حالا مثلاً اگر از این رده نفت خارج شد و رفت تو یک رده دیگر و لازمه اش اینه که حتماً نفت را بیارند. حتماً بسوزانند یا حتماً بشر اینها را برای نسبت تاثیرش می خواهد در جریان رشد.

یک درجه پایین ترش می آئیم. مطلب را از این. می آئیم تو متن مطلب عرض می کنیم: اگر جریان نسبت تاثیرها هست و هیچ دلیل ندارد که آهنی را که سابقاً شما تو نازش را می گرفتید و همان آهنی است که الان تواناژش را بگیرید.

نه مقاومتش و نه حجم مخصوصش و نه وزن مخصوصش و هیچ چی اش نمی خورد به آن. ممکنه کسی احياناً بگه در موارد اولیه و ما یک مشابهت های می بینیم.

ولی در محصولات مصرفی کاملاً تغییر می کند. لباس های نفتی و الان بسیار متعارف است. فرش های نفتی بسیار متعارف است.

یعنی نسبت تاثیر نفت در لباس و فرض و ظروف و غیر ذالک و بمراتب حجمش بیشتر است تا حجم نخ و پشم و کرک. حالا آیا ساختاری که مادر کل داریم و می توانیم بگوئیم آهنمان یا لباسمان یا به اصطلاح و اینا همان هست و با همان وزن مخصوص و حجم مخصوص؟

قدم های اولیه کارشان اینکه سعی کنند و فرض کنید اصلاح بکنند و وضعیت محصولاتی را که کشت می کنند و ترکیب و خصوصیات را بوجود بیاورند.

یعنی بذرها را چه کارشان بکنیم؟ که این بذرها وضعیتشان تغییر پیدا کند؟

میوه ها را چه کارشان بکنیم که این میوه ها در ترکیب بهتر بشوند؟ این قدم های اولیه است نه قدم های آخر. قدم های آخر پاسخ این سؤال را باید برادرها ملاحظه کنند که: آیا ما دیگه آهنی را که در نعل اسب به کار میبردند و با آهنی را که رده بندی می کنید فولادش را برای ابزار دقیق و یا می برید برای اتومبیل و این ها را یک سنخ من آهن بدانم؟

یک حجم مخصوص بهش بدهم؟ یعنی این را توی متالوژی می توانند یکی بپذیرند؟ یا وزن مخصوصش را مختلف میدانند؟ پس حجم مخصوصش هم مختلف است. پس حجم خودش هم مختلف است. بنابراین «ساختار خود کیفیت ها» در جریان نسبت تأثیر و باید فرق کند.

حالا اگر فرق کرد نیازها و جریان رشد نیازهای اسلامی و مثل کفار است؟ اگه مفروض و این هست که کیف حرکت ۲ تاست نمی تواند نیاز آن کیف حرکت و یکی واقع بشود. این یک «ساده اندیشی» است که در اینجا و یکی ملاحظه بشود.

پس بنابراین و توصیفی که از کیف حرکت می دهند در جمیع مراتب و جدای از «ارزش» و نیست. چه «کم منفصل» و باشد بصورت آمار و چه «کم متصل»، باشد به صورت اینکه حجم مخصوص را بخواهیم ذکر کنیم و وزن مخصوص را بخواهیم ذکر کنیم.

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۱۶

(اصل نوار)

بحث درباره این بود که توصیف کارشناسی، توصیف حرکت است و اگر وصف حرکت شد، نمیتواند نسبت به ارزش، منفک ملاحظه بشود با تقریری که نسبت به ارزش بصورت بسیار اجمالی اشاره شد. انشاءال... در بحث آینده مفصلتر درباره اش صحبت بشود.

بعد، آن توصیف کارشناسی، که در باب آثار هست، یعنی به لحاظ کیف حرکت نیست، به لحاظ آثار مترتبه بر کیف حرکت است. به لحاظ اهداف. آنوقت در توصیفی که به لحاظ کیف حرکت باشد، به لحاظ آثار کیف حرکت باشد، گاهی اثر، کمی است، در یک مرتبه، که برای آشنائی به مطلب، نوعاً برای تقریب به مطالبی که با ارتکاز فاصله داشته باشد، مجبور هستیم که برای آشنائی ابتدائی که تو این دوره از بحث تا آخر هست، یک مقدار با مثل مطلب را نزدیک کنیم، تا بعد از اینکه نزدیک شد ذهن آقایان، آنوقت ببینیم آیا مطلب بررسی اش چطور میشود؟

ولی در عین حال در همین سیر هم که بیشتر بیان مطالبش و مفاهمه اش تمثیلی است، به یک قدر متیقن هائی که آن قدر متیقن ها، قابل انکار نیست هم در عین حال برخورد میکنیم.

بعد از توصیف جریان کمیات، آمديم سراغ ساختار کیفیت ها، یعنی مجموعه کیفيتها یک ساختی را دارند، یک تخصیصی را دارند که این تخصیص متناسب است با رسیدن به یک اهداف خاصی.

یعنی همان کاری که قیانچی میکند، کسی که مامور ملاحظه کمیات هست، اگر دو تا کم در یک ساختار نسبتی را بهش بدهیم، نسبت به دو کیف بگوئیم، مثلاً ۱۰۰۰ تن امسال تولید گندم داشتیم، ۸۰۰،۰۰۰ تن تولید ذرت، اینرا پولی اش نکنیم.

همان کمیت هائی که تولید شده است، همانها را بگیریم. این متناسب با یک ساختار جریان تولیدات و تخصیصی که پیدا میکند و تغییر میتواند پیدا کند، در یک دستگاه روابط انسانی دیگری.

در این قسمت، هر چند مسئله تخصیص، خودش یک مسئله ای است که علت تخصیص، آیا فرضاً، مطلوبیت موثر اجتماعی هست، یا مطلوبیت طبیعی هست؟ انسان اختیارش در اینجا چه دخالتی دارد؟ اینها بحثهایی است که باید بعدها بیاید و صرفاً برای تقریب، فعلاً اشاره ای شد.

حالا می‌گیم که قسمت اخیر بحث را یک مقدار دقت بکنیم که آخر جلسه قبل بود و آن عبارت بود از اینکه: ببینیم خود حجم مخصوص اشیاء هم عوض میشود؟ یعنی ببینیم: آهنی که بعداً این لازم میشود، آن آهنها هم یک آهن دیگری، مس هم مس دیگری است؟ و از آن پله بالاتر، اینکه توصیف از آهنی که لازم است در یک دستگاه فقط عوش نشود، بلکه کیفیت ساختار خود یک کیفیت نه کیفیت ها نسبتشان بهم، نه حجمی که در یک مجموعه نگاه میکنیم، می‌گیم اینقدرش مواد غذائی است، اینقدر پوشاک، اینقدر چه) ببینیم خود آنها را هم میشود گفت که فرق پیدا میکند؟

برای این مطلب اگر چه جلسه قبل صحبت شده، ولی یک مقدار توضیح سعی میکنیم تو این جلسه بدهیم. ابتداء توضیح عرض میکنیم: مرکب در فرضی که یکی از اقسامش انحلالی باشد، یعنی منحل بشود، باصطلاح یک ماهیت جدیدی بوجود بیاید.

سرکه و شیر را وقتی با هم بجوشانند، یک چیز دیگری بشود، یک چیز جدیدی بشود. اکسیژن و هیدروژن را وقتی ترکیب میکنند، یک چیز دیگری بشود.

یک خاصیت دیگری بشود برایش نوشت. نه اینکه اکسیژن جدا، با هیدروژن جدا، آن خاصیت را نداشته باشد. سرکه جدا، و شیر جدا، آن خاصیت سرکه و شیر را نداشته باشد.

اینها یک تغییری در ذراتشان، در مولکولشان بوجود بیاید. اگر یک همچی چیزی باشد در مقدمه تصور مطلب، خوب، آنوقت وقتی که شما می‌گید یک ترکیبی درست شده، یک داروئی، یک معجون (یک مثال ساده ترش که شاید بشود مثلاً گفت عام تر التفات بهش هست) بگیم یک حلوائی هست، درست میکنند و عیارهایی دارد.

نسبت به کیلو حلوا، چقدر باید مثلاً آرد باشد، من باب مثل؟ چقدر باید شکر باشد؟ چقدر باید آب باشد؟ چقدر باید روغن باشد؟ بعد این باید در چه شرایطی طبخ بشود تا این حلوا حاصل بشود؟ یعنی یک فرمولی شما اگر درست کردید که عیارهای مختلفی را بیان کرد برای یک مرکب، شرایط خاصی را هم ذکر کرد برای پیدایش این مرکب، بعد من ازتان سؤال می‌کنم که حالا اگر کسی دستگاه داشته باشد، جای یک کیلو حلوا، ۱۰۰۰ کیلو درست کند، می‌گوئید: خوب فرقی ندارد، شرطش در پیدایش این کیفیت این بود که این فرمول برش حاکم باشد.

چه یک کیلو باشد، چه ۱۰ کیلو باشد، چه ۱۰۰ کیلو. ممکنه در آخرهای بحث معلوم بشود که یک تفاوتی دارد، ما الان التفات به این قسمت ثانی نمی‌خواهیم بکنیم. تو قسمت اول مطلب هستیم. تو قسمت اول مطلب، می‌گیم: اگر یک مرکب را ببینید، یک ساختار تخصیص را ببینید، وقتی رشد کمی تنها میکند، نسبت تاثیرها، تغییر چندانی نمی‌کند.

یعنی سهمی که بر ای این مرکب قرار میدید، برای شکر، یا سهمی را که قرار میدید برای روغن، یا سهم تاثیر را که قرار میدید برای آب یا آرد و غیر و ذلک، فرقی نمی‌کند.

پس یک ساختار نسبت تاثیری را ابتدائاً میتوانید تصور کنید. سهم در تاثیر، برای این مرکبی که دارید، درست است که منحل شده است ولیکن حجم کمی اش را می‌گید: مهم نیست. آن چیزی که مهم است، تعادل خاصی است.

عیار خاصی است که مثلاً ۰/۰۵ فرضاً شکر باشد یا ۰/۳۰؟ یا ۰/۳۵؟ ۰/۰۵ روغن باشد، یا فرضاً، فرض کنید که ۱۵ در صد روغن باشد؟ می‌گید: آن سهم را برابری یک نسبت تاثیری برایش قائلیم، در اینکه کیفیت مرکبمان چگونه باشد؟ هرگاه، سهم ها را تغییر ندهید، وقتی بیائیم سراغ حلوا، تغییری در ساخت نسبت تاثیرها پیدا نمیشود.

حالا، اگر محل کلام مطلب دیگری باشد، اگر بخواهیم بگیم: جریان رشد نسبت تاثیر لازم است، به فرض محال. (گفتند: کلاغ تو چاه نمی افتد، گفتیم: اگر افتاد؟) اگر گفتیم که رشد لازم نیست، رشد در ادراک باشد و ملکات انسانی، آن ربطی به عالم تکلیف و ابزارش ندارد.

ما میگوئیم: بسیار خوب، ما فعلاً که محل بحثمان این مطلب نیست که ما میگوئیم بفرض محال که رشدی در جریان نسبت تاثیر لازم باشد، این فرض را باید چه اش کرد؟ اگر ساختار سهم ها و نسبت تاثیرها، ثابت نگه داشته بشود، چیزهای جدیدی هم پیدا میشود؟ یا دیگر نسبت به عینیت قفل میشود مطلب؟ به عبارۀ آخری، وقتی میگوید: "رشد تکنولوژی" که عملاً رشد نیازهای عینی را دارید بیان میکنید، چه درش نزاع لفظی بکنید و بگید که غرضمان رشد تکنولوژی نیست از پیدایش چیزهای جدید، غرضمان اینه که بشر تو فلسفه و معقول جلو برود.

تو امور نظری محض جلو برود، چه نگوئید این حرف را، بهر حال، پیدایش جدید عینی، اگر مفروض باشد، باید جریان نسبت تاثیر، تغییر بکند. نباید اون ثابت باشد.

حالا در صورتیکه بخواهید تغییر بکند، یعنی چه؟ اینرا یک خرده دقت بکنید، یعنی مرکب ما عوض بشود. نه ضریب کمی اش، بمعنای اینکه اگر یک کیلو حلوا بوده، حالا بشود ۱۰۰ کیلو، وضع آن مرکب عوض بشود، یعنی بشود یک حلوا دیگري.

با این تقریب اگر یک مقدار عنایت بشود به مطلب، واضح هست که سهم در رشد، اگر مفروض شد که برای عینیت هم، ربطش قطع محض نیست، آنوقت باید ما رشد را تو عینیت هم ببینیم.

همینجا یک پاورقی مختصر یک کلمه ای، بر میگردیم دوباره توی متن. آنوقت آیا در چنین فرضی میشود گفت: اصولاً "کیفیات عینی"، از "ارزش" جداست؟ "اهداف عینی"، از "اهداف ارزشی" جداست؟

حالا میآئیم دوباره توی متن. عرض میکنیم که اگر اشیاء را، خودشان را اصل قرار بدهید و نسبت تاثیرشان را فرع، یک نحو برخورد است. اگر بگید: ما به خود اشیاء به لحاظ موضوعیت خودش که کاری نداریم که به لحاظ نسبت تاثیرش در زندگی مان، به آن لحاظ، کار بهش داریم.

بخاری ما از ش حرارت لازم، تاثیرى كه در شرايط زندگى ميخواهيم، آنرا كار بهش داريم. اينجور نيست كه حالا موضوعيت داشته باشد. اين موضوع را بگيم كه ما بالمره حاضر نيستيم دست از اين بخارى برداريم. وسيله ديگرى هم بيايد، خيلى هم مثلاً عرض ميكنم، بهتر باشد براى رسيدنمان به اهداف آنرا هيچكارى اش نخواهيم داشت.

من باب مثل عرض ميكنم، فر ش، ما آن غرضمان از آن تأثيرى كه دارد، هيچ كارى اش نداريم. ما خود فرش را كار داريم. اين يك وقته بر خورد. يه وقتى است كه خير، ميگيد نسبت تأثير در رشد، نسبت تأثير در زندگى، نسبت تأثير در حيات من، اگر جورى شد، آنوقت فرش، موضوعيت به قيد خصوصيات شخصيه پيدا نميكند.

بلكه به لحاظ تبعى، توجه بهش ميشود. چون اين تأثير را دارد. بلافاصله من سؤال ميكنم ازتان، ميگم: و اگر تأثير بهترى و نسبت تأثير بيشترى از چيز ديگرى پيدا شد، شما اين را حفظ ميكنيد؟ ميگوئيد: نه، خوب دومى را انتخاب ميكنم. ميگويم: آنوقت، معناى بهتر از كجا معلوم ميشود؟ از رفاه و راحتى؟ از سهولت؟ از چى؟

چه چيز معيارتان است در بهترى؟ عنايت بفرمائيد. "مفهوم ارزشى"، دارد ميآيد تو چى چى؟ تو عينيت، ها. طبيعى است كه كسيكه در فلسفه بگويد: ماده است و لا غير، معاذا... و كفر بورزد، اين طبيعتاً "شهوات" را اصل قرار ميدهد.

الاهش، هواش است. شدتش را هواش. نياز كه برايش مطرح ميشود، يعنى نياز بيشتر. شدن شدت شهوتش و تحرك مادى و شهوانى اش. لذت كه برايش مطرح ميشود. لذت استمرار گسترش لذت مادى را ميخواهد. مفهوم رشد و توسعه و گسترش دارد ميآيد تو خود عينيت تفسير ميشود، تبين ميشود، مشخص ميشود. اين آدم سير تجاربش بايد به كدام طرف باشد؟ اين آدم مناسبات زندگى را براى ارضائى نفسانى اش ميخواهد. جريان نسبت تأثير را كه ميخواهد، براى همين مطلب ميخواهد. اگر فزيك كيهانى ميخواند، دنبال اين نيست كه ببيند آثار بركات ليله القدر را. آثار بركات ايام معلومات را، علت جعل حكم را نميخواهيم، ها، "آثار".

تا تنظیم بکند وضع زندگی اش را جوری که حیات فردی و اجتماعی اش بطرف این باشد که آنها مد نظر باشد. ایام معلومات نمیخواد که. ارتباطی که جهان، اصلاً بذهن یک کافر میآید این مطلب که "فطره... الی فطر الناس علیها"؟ "ذلک الدین القیم"؟ همچی چیزی میآید در آنجا به ذهنش؟ بگوید: این مسیر رشد است؟ بگوید: احکامی را که در باب ایام معلومات و احکامی که در باره شب قدر و احکامی که درباره اوقات "صلوت خمس" و احکامی که برای اوقات هست، این باید حاکم باشد بر جریان رشد؟ همچی چیزی میآید در ذهن آنها؟ یا مثلاً احکامیکه برای مکانهای مختلف هست؟ اینکه به هر حال تغییراتی که در عالم هست، یک منطقه هائی رو تو زمین میگیرم منطقه معتدل قرار داده.

یعنی فرضاً گیاه آنجا بیشتر رشد میکند. فرضاً یک زمان هائی را زمان رشد گیاه قرار داده. اصلاً بالمره در تکنولوژی جدید همچی چیزی هست که یک مکانهایی هم هست که رشد انسان در آن مکانها، در آن ساعات بیشتر است؟ و بعد مناسبات انسانی باید بر اساس این امور ملاحظه بشود؟ و بعد بگوئیم: عینیت را بر اساس این امور برویم توش تجربه کنیم؟ اصلاً صحبت این حرفها نیست که.

نسبت تاثیر، (و نه شی دارای نسبت تاثیر) اگر نسبت تاثیرها، ساختار برآشون ملاحظه بشه، و جریان رشد ملاحظه بشه، کیفیات مرکبی که لازمه این جریان هست، طبیعتاً نیازهای آن جامعه میشه، اونوقت، فیزیک کیهانی و فیزیک اتمی باید برند دنبال اینکه این مسائل رو پیداش کنند.

سؤال، البته از این طرف ازتان سؤال میشه، ها. یه وقتی است که حاکمیت بر ماده است و آثارش و نسبت تاثیرهای نسبت به انسان، یه وقتی حاکمیت نیست. مغیر در جهت، شما مفروضتان هست که اختیار است و دار ابتلاء است، و بعد از اینکه مغیر در جهت بود، مغیر در کیفیت هم فرضاً ساختار می‌دونید و تا اینکه بعدش بشود، مثلاً جریان نسبت تاثیر رو مشخص کرد.

حالا، در جلسه قبل به سادگی عرض کردیم که: یک سری از اشیاء عینی، الان بلا استفاده هست، که در سابق استفاده های خاصی ازش می‌شده. یک سری استفاده هاش، تغییر پیدا کرده.

یعنی یک سری از موضوعات، "متروک" واقع شده. یک سری از موضوعات "عوض" شده استفاده اش. مثال اون چیزی که عوض شده بود، عرض کردیم که، مس را قدیم میکردند، استفاده ازش میکردند بصورت ظروف، حالا سیم را سطح مقطع ۵ میکرون می کنند و برای مثلاً درست کردن میدان های متناسبی که در دستگاه های الکتریکی هست.

بعد، گفتیم که حالا، اگر سلیس، اگر شیشه، کار آیی اش در هدایت به مراتب بیشتر از مس شد، (که تو صنایع جدید چنین است) آیا بشر اصرار می ورزد که خیره من مس را از سابق استخراج میکردم، حالا هم می خواهم استخراج کنم؟ یا اینکه نه، می گه: من نسبت تاثیرش رو می خواستم.

فرضاً ظروف ملامین و ظروف دیگه، که جدید هست، این نبوده. حالا بگه نه، من حتماً همان ظرفهای قبل را میخوام، یا اینکه، الان، البته میشه این حرف را زد، ولی تو جریان رشد را اگر مفروض باشد، به راحتی نمیشه این حرف را زد. اونوقت، تعریف شما از فرضاً، آهن، یا تعریف شما از شیشه، همان تعریف سابق میشه؟

دو تا کیفیت جدید رو در مفروض این مطلب که نسبت تاثیر، جریانش رشد دارد، ملاحظه میفرمائید که اخیراً پیدا شده باشد؟ چگونگی تبدیل این کیفیت "الف" به کیفیت "ب"، این ربط مگر توصیف عینی کارشناسی نیست؟ تو کدام مسیر، خوب من سؤال می کنم؟ اگر گفتید: این ۲ تا، این نسبت تاثیر رو تو این مجموعه جریان نسبت تاثیر الهی نیست اصلاً، موضوعاً نیست، شما باز می گید: علمش به کار می خورد آنجا؟ باز حساس می شید که نه، موارد خاصی درش استفاده پیدا می شه؟

حالا، کارخانه و ابزاری که این رو درست می کند، در مقیاس بزرگ وقتی بخواد درست بکند، دستگاه کنترل خاصی می خواد، که اگر اصلاً در مقیاس کوچک بخواد برای دارو درست بکند، برای آن مورد نادره ای که در نظر مبارک حضرتعالی هست.

اصلاً آن کارخانه را نمی خواد، آن کنترل نمی خواد. شما باز اصرار می ورزید، میفرمائید که، اون دستگاه کنترل این کارخانه هم، باز هم اینهم جزو علمی است که شاید یه وقتی

استفاده شد؟ این شاید نظری است یا شاید عملی است؟ این احتمال که میگوید که: "نه، احتمالش هست، عقلاً ممتنع نمی‌شود" چه نحو امتناعی است؟

بنابراین در اینجا می‌خواهیم عرض کنیم که توصیف عینیت نه در شکل کمی اش، معذرت می‌خواهم، نه در شکل کیفیت حرکت توصیف کیفیت حرکت، بلکه، نه فقط اونجا، نه اینکه نه، نه فقط اونجا، تمام هست که فرض اسلامی و الحادی برایش هست، در توصیف آثار هم، کمی اش، نه فقط کمی اعتبارش اش، که البته، ما در اونجا هم، سر جای خودش صحبت داریم که آیا اینها اعتبار هست؟ نیست؟ ما به ازاء دارد؟ ندارد؟ انتخاب است یا اعتبار است؟ انتخاب یک رابطه است یا اعتبار است؟

خوب، حالا، وارد این بحث‌ها اصولاً، تو این دوره از بحث بنا نیست که با شما بشیم. معلوم شد که نه، همیشه، بنا بگذارند که پول ایران، قدرت خریدش ۵ برابر بالا برود، به صرف این امر محقق بشه.

بلکه یک مناسباتی هست در شدت جریان این پول و شدت جریان به اصطلاح تولیدات. بعد، از آنجا هم آمدیم سراغ کیفیت‌هایی که در عینیت‌ها هستیم. یعنی، اونوقتی که میگوید: شدت جریان عینی، یک کیفیت‌هایی را دارند تولید می‌کنند، تبدیل می‌کنند.

ساختاری پیدا کرد، ساختارش هم تخصیص پیدا کرد. اون تخصیص هم، ابتدائاً گفتیم نسبت بینشان، یعنی چند تن مثلاً این محصول، چند تن اون محصول، تونازها متناسب هست با یک مسیری، بعدش آمدیم گفتیم: حجم مخصوصش متناسب هست. توصیف از حجم مخصوصش فرق پیدا می‌کند. بعد بالاتر از اینها آمدیم عرض کردیم.

سخن امروزه درباره این بود که صحبت از توصیف نیست. خود آن عینیت، در یک دستگاه جا دارد، در یک دستگاه جا ندارد، بالمره. این غیر از توصیف است. یعنی محصولات و آثار "انگیزه" یعنی نیاز، با "انگیخته" که محصول عملیات است، ارتباطش منفصل نیست و ارتباط دارد.

حالا، اینکه اگر ارتباط داشت و ۲ تا مسیر شد و ۲ تا موضوع، ۲ دسته از موضوعات درش مطرح میشه و به ۲ جهت حرکت می‌کند، آیا ابزار شناسایی ر شدش، یعنی منطقی، فقط و فقط اصول موضوعه اش فرق میکند؟

اصول موضوعه ای که با این ابزار منطقی می‌سنجند و خود ابزار منطقی اش فرقی ندارد. یعنی جدول ضربش فرقی ندارد، فقط اون چیزهایی که محاسبه میشه بوسیله این جدول ضرب، اون فرق پیدا میکند، تا نتیجه اش این بشه که: روش مدل سازی، روش نمونه سازی، بگیم اسلامی و غیر اسلامی ندارد. فقط خود مدل است که شما اخذ می‌کنید از معارف و توجه هم دارید به " غایات"، غایات خاص، این فقط فرق می‌کند.

این انشاء... تعالی تدریجاً در بحث های آینده دیگه بهش می‌پردازیم. حالا اگر سئوالی باشد، چند دقیقه ای امروز زود آمدیم و برادران، چند دقیقه ای، شاید ۵ دقیقه ای حداقل بشه خدمتشون باشیم. سؤال: بین این است که اینطرف مبناش اهواء است. اونطرف مبناش قرب الهی. این را از چند جهت میشه مورد سؤال قرار داد. اولاً، خیلی اهواء را در دایره واجبات و محرمات که بیائیم، شرع اصلاً مجاز دانسته، خوب، من اگه دلم بخواد زندگی ام به احسن وجه، در چارچوبه ای که به محرمات برخورد نکند. هوا هم یک زندگی به نحو احسنی داشته باشم. در خیلی جاها به ذهن میرسد که، اینها مشترک میشوند. لذا اگر یک کافر هم برنامه بریزد که زندگی اش را، در استدلال عرض می‌کنم، ها، بعضی ها، که بر مبنای اهواست، خوب من هم می‌خوام که زندگی ام بر مبنای هوای نفسم برم جلو، تا جایی اش که به محرم برخورد نکند، طبعاً مشترک کثیری پیدا خواهیم کرد.

این در مرحله ثبوت. در مرحله اثبات هم همین استدلال را اگه شما بخواهید صحیح باشه، بر میگردد به شرع. در معاملات شما نگاه کنید. حالا اینطور مشهور است، لا اقل در فقه من خیلی کار نکرده ام. میفرمائید که اکثراً معاملات، تأییداتی است که شارع چیز را انجام، عرف را عرف، عرف جاهلی بوده.

یعنی یک خیلی هاش رو قبول کرده، خیلی هاش رو قطع کرده، نفس استدلال، که اونها زندگیشون بر مبنای هوا بوده، ولو خودشون توجه به برنامه ریزی نداشتند ول خودشون اصلی و فرعی نکردند، ولی نفس همین استدلال، که بالاخره او زندگی اش رو، قدم رو اهواء برداشته و اینها، خوب اونوقت این چطور میشه که در یک

دستگاه اسلامی جا دارد؟ اگر استدلال هست که همیشه پس چرا شروع تائید کرده؟ اگر همیشه پس استدلال باید کرد.

استاد حسینی: خوب، حالا تدریجاً، این، ببینیم چه جوری میشه؟ خدمتون استفاده می‌کنیم. انشاء... تعالی. قسمت اول فرمایشتان، گاهی میگوید که شرع اجازه داده و رشد را هم سهل ازش می‌گذرید. گاهی رو کلمه رشد متوقف میشدید، میگوید: "مدل مطلوب" لازم است.

رشد را هر وقت بخواهند بیان کنند، باید بگیم رشد، که چطور بشه؟ چی چی بشه؟ چی جوری بشه؟ بعد شما یک جهتی رو میگوید، در جهت قرب الهی ما رشد را میدانیم، پشت سر این کلمه گفته میشه که خیلی خوب در جهت رشد الهی، فقط جهتش رو شما گفتیم. باید یک ساختار متناسب با رشد در بعنوان نمونه، برای ما معرفی کنید، ولو نمونه ذهنی. اونها که دستشون نمیرسه می‌گند: ولو نمونه فرضی و خیالی رسم بکنید، باید مدل مطلوب بدهید، نمونه مطلوب بدهید.

ما بحمدا... و المنه، نمونه مطلوب داریم. یعنی ما وقتی انسان مطلق را، رفتار مطلق را، تعریف می‌کنیم، نمونه ۱۰۰ در صد مطلوب را داریم. کسانی رو داریم که می‌گیم اینها الگو هستند که "لایشاوون الا ما یشاء ال..." "می‌گیم: نبی اکرم (ص) اسوه حسنه است. بهترین الگوست.

آیا در مدل مطلوبتان هم می‌تونید بگید بعضی از کارهایی بر اساس هوی است؟ جواز و ترخیص اینور رو فعلاً کاری اش نداریم. ها. اول برای رشد تجميع آن را تمام بکنیم. بعد برویم سراغ این که خیلی خوب، حالا سیر چه جوری باشد؟

سؤال: آخر رشد دایره واجبات و محرمات، با رشد مستحبات فرق می‌کند. من می‌خوام رشد را فقط، یعنی برنامه اسلامی قرار داده باشه دیگه. نمی‌خوام که جامعه امام زمان سلام... علیه. ایشان خودشان تشریف بیاورند هر جور که دلشان می‌خواد. ما می‌خواهیم یک مسلم را ببینیم چه کار می‌خواد بکند و بیش از اونش حرامه و کمتر از اونش واجبه، نمی‌تونه.

استاد حسینی: ما عرض می‌کنیم که در "رشد"، شرط این هست که تعریف بشه "رشد"، و اون تعریفان را بتونید منسوب به اسلام بکنید. آیا شما اگر حتی، من گفتم اگر در عینیت نداشتیم معاذا... مجبور بودیم فرضی یک ساختار، یک مجموعه ای رو درست کنیم و اون را منسوب به اسلام بکنید. حالا که داریم.

سؤال: اون حد اعلاست.

استاد حسینی: عرض بنده همین است که تعریفتون رو از رشد را معین کنید.

سؤال: رشد، فقط به حدی که یک انسانی، فرض همونطور که نبی اکرم (ص) در حد اعلا رشد هستند، یک رشد متوسطی فرض می‌کنیم که این واسه عامه لازم است. یعنی این یک قدری است که فقط واجب و محرم را.

استاد حسینی: این را بفهمائید "مرحل رشد"، لااقل. مراحل رشد، غیر از تعریف رشد هست. رشدی را که بتوانید نسبت به اسلام بدید، خود مفهوم رشد را، برابر با مرحله اش میدونید؟ یا برابر با آن ۱۰۰ درصدش میدانید؟

سؤال: فرقی نمی‌کنه، رشد که در تعریفش مراحلش نخواهید.

استاد حسینی: نه، ببینید، مراحل رشد، می‌گوئید این کیف الان تاب آن مطلب را ندارد، برای این همینقدر کافی است. "برای این"، قید می‌کنید. می‌گم: خوب، پس در این مرحله اول قرار دارد. یا در مرحله دوم قرار دارد. می‌گید: فاصله ما با نبی اکرم (ص) میلیارد، میلیاردها، حالا کلمه بینهایت صحیح نیست، فاصله هست. خیلی ایشان نزدیکند درباره ایشان هست. درباره دیگران که صحبت این حرف‌ها نیست، خیالش هم نمی‌کنند، محاله براشون. می‌گم: عیبی نداره. محال باشه.

ما بیائیم تعاریف منطقی مان را تمام بکنیم. بعد بگید تو مرحله اولی که برنامه ریزی، انتقال می‌ریزند، شما وقتی که داشته باشید مسئله رشد را، تعریف براش، قدرت ر یختن برنامه انتقال دارید. گاهی که می‌گید: نه اصلاً ما می‌توانیم رشد را اصلاً توجه بهش نداشته باشیم. برنامه انتقال. می‌گم: همیشه: رشد در ۲ جانب داریم.

می‌گم: جامع داره یا نداره؟ جامع دارد، جامعش را برای من بگید.

سؤال: همانی که فرمودید: نمیشه، را عوض می‌کنم. می‌خواهیم بگیم در یک مرتبه اش میشه و اون این است که اصلاً فرض می‌کنیم که هیچ مستحب و حرامی نیست و معاذاً... اصلاً نبی اکرمی نیست. اصلاً انسان رشد یافته‌عنداً... همان کسی است که واجبات را اعیان می‌کند محرمات را ترک می‌کند، همین. اگر این باشد.

استاد حسینی: این را اونوقت منسوب به اسلام می‌کنید؟

سؤال: بله، همین. اگر کسی این را انجام بدهد.

استاد حسینی: این را بعنوان ر شد، نه بعنوان اینکه این وظیفه اش را انجام داده، ۲۰ تا حرف است، بعنوان رشد، این را منسوب به اسلام می‌کنید؟

سؤال: عرض کردم در برنامه انتقالی ما چیزی بیش از این نمی‌خواهیم. یعنی به همین که رسید، بعنوان یک نفر مسلم می‌توانیم بگیم.

استاد حسینی: ما هنوز برنامه که راه خیلی داریم تا بریزیم.

سؤال: نه، الان فرمودید: ما، آن را باید در نظر بگیریم تا برنامه انتقالی بریزیم.

استاد حسینی: نه، ابتدائاً منطقش هستیم. می‌خواهیم تفسیر اگر داشته باشیم از "رشد" می‌توانیم بعد بیائیم بگیم، حالا این منطق بدرد می‌خورد؟ چه کارش بکنیم، منطق مناسب، هماهنگ هست؟ نیست؟ ما اگر نتوانیم برای رشد، تفسیر بدهیم، تو منطق "تغییر" گیر می‌افتیم. ما سؤالمان دقیقاً اینه که رشدی را که منسوب به اسلام می‌کنید، با حذف من و شما و این به اصطلاح جامعه و آن جامعه، این چه چیزی، چه مفهومی برای شما رشد هست؟ می‌گید: قرب است. میگم: مدلش را بگید. می‌گید: مدل، فرضاً، معاذاً... نداریم. میگم: ترسیم مفروض بفرمائید، خب، اینکار را می‌کنند آنها، ترسیم مفروض می‌کنند. می‌گند: نسبت‌ها باید، معادله اش مثلاً ۱ باشد، مقدار پس انداز با مقدار مثلاً تولید، پس انداز در تولید با پس انداز، بعد می‌گویند: خوب، حالا جامعه نیست اینجوری، بالمره نیست اینجوری. خوب، حالا چه کار کنیم که از این مرحله یک

ذره بریم بالاتر؟ شما مدل مطلوب، اگر بخواهید فرض درست بکنید، باید مفروضتان را در تعریف رشد نسبت به اسلام بدهید.

سؤال: می‌دهیم رشدی که واجبات و محرمات را رعایت کند، غایت هم همین را می‌گوید. همه برنامه‌ها را هم متوجه این می‌کند. هیچ چیز هم اضافه نمی‌کند.

استاد حسینی: این را نسبت به مفهوم رشد یا نسبت به رشد خاص، این را نسبت می‌دهید؟

سؤال: خوب، در اصطلاح که همیشه، اگر که بخواهیم رشدی که حضرت عالی می‌فرمائید، خیلی خوب.

استاد حسینی: نه، ببینید، گاهی با قید خصوصیت شخصیه می‌گوئید: منسوب به اسلام می‌کنم. می‌گوییم: راست می‌گوئید. عیبی ندارد. قید خصوصیت شخصیه، وقتی که قید داخل در موضوع شد، مفهوم رشد، مفهوم از اول مقید می‌شود. وقتی می‌فرمائید که نه، قید را می‌خواهیم داخل در اصل موضوع نکنند.

سؤال: آن مرتبه اخیره اش را هم دیگر داخل نمی‌کنند رشد یعنی رشد.

استاد حسینی: رشد یعنی چه؟

سؤال: حالا بفرمایید "قرب".

استاد حسینی: جهت را فقط بیان می‌کنید. یا مدل می‌دهید، اگر می‌خواهید مجموعه شناسی کنید. باید اینجا مجموعه تحویل‌مان بدهید. زیر کلمه رشد، فقط همیشه بگویند که کلمه ایست که از آن هیچ ادراکی جز جهت قرب ندارند و می‌خواهند تغییر به آنطرف بره، یعنی همیشه.

سؤال: مدل دو مراتب بدهیم چطور؟ یعنی هیچکدام هم قید نیستند خود ش بالای همه اینها هست. ولی یک قیدش، قید اخیرش است و یک قیدش قید ابتدائیش.

استاد حسینی: عرض من اینست که اگر شما بخواهید مجموعه را با رشد تفسیر بکنید و بگوئید که این معنی رشد است، این می‌تواند الگو باشد برای اصل منطق سازی ما. آنوقت آن تعبیر مشکله که بشود کرد که می‌فرمائید حضرت عالی، مگر اینکه افاضه بفرمائید تا استفاده بکنیم از خدمتتان.

اما بیان دوم اینکه، میفرمائید که شارع همان چیزهائیکه در عرف بوده همان ها را تأیید کرده، آنچه که ما یقین داریم که اوامر شارع لغواً صادر نشده. اگر معاملات و امثال معاملات (یعنی روابط انسانی) مقتضائی نداشته باشد، باقی میماند که این اصرار و این تاکید به یکی از دو مطلب بخورد. یا امر نفس طریقتش لازم باشد. مثل امری که به حضرت ابراهیم شد، در قضیه حضرت اسماعیل، طریقتش موضوع باشد.

یا اینکه میفرمائید آثاری هم دارد، یعنی یا باید در قضیه ربا که میفرمایند که: " فأذنون بحرب من ال..." این آثاری نداشته باشد، واقعاً حرب نباشد، ولو به این سفتی گفته باشند. غرضشان مصلحت سلوکی هست و اون هم فقط امر تعجیزی هست.

چون اگر طریق هم درش آثار ملاحظه بشه و مقتضی ملاحظه بشه. همیشه همچی حرفی را زد. مگر اینکه بگویند فقط تعجیزی، هیچی دیگه پشتش نیست. آنوقت من میگویم برای رسیدن به تعجیز چطور؟ باز هم هیچی پشتش نیست. این فصل از حرکات بشر یا منقطع هست از رشد، منقطع هست از آثار یا نه منقطع نیست؟

سؤال: عرض من این است که این بحث در مقام ثبوت است. می‌خواهم بگویم: آن اثبات دلیل می‌شود که این ثبوت یک جائی اش خلل دارد. حالا، خللش چیه؟ یا باید فکر کرد، یا همانی است که عرض کردم. استاد حسینی: یعنی روایتی، آیه ای.

سؤال: نه، در فقه، ما مکاسب سر تا سره اکثر مباحث می‌گفتش که این اصول عقلایی است. یعنی آیات و روایت دارد، ولی اکثراً به اصول عقلائیه تمسک می‌شد. عقلاً چنین می‌کنند، عقلاً چنان می‌کنند، عقلاً کدام عقلاً هستند؟ اعم از کافر و مسلم.

استاد حسینی: تواتر عقلاً، موجب صحت مطلوب است.

سؤال: که اگر اصول عقلایی را بردارند، کتاب معاملات می‌خواهد، علی اعتراف خود عقلاً.

استاد حسینی: نه، یعنی این را نفرمائید، زود نتیجه نگیرید. بیائیم اول اینطرف قضیه را ببینیم. ببینیم واقعاً اگر اینها را بر دارند، می‌خواهد مطلب؟ یعنی اگر اینها را بردارند که معنای " احل ال... البیع و حرم الربا" در

بخش این که بگید: " تبادر"، چی چی حکم می کند؟ ارتکاز چی چی هست؟ صحت سلب چه کاره هست؟
اونها که نمی خوابد که؟

سؤال: نه، تا می گیم: بیع چی است؟ می گوید: خوب، عقلا، ببین به چی بیع می گویند؟
استاد حسینی: من عرض اینه که اگر ما بیائیم با ابزاری که تو عبادات کار می کنیم، با آن ابزار تو معاملات
کار بکنیم، آیا واقعاً همیشه استفاده کرد؟

سؤال: نه، می خوام بفهم که اکثراً ندارد، یعنی آنقدر که آنجا روایت و آیه داریم، اینجا نیست. اینجا اکثراً از
قواعد عقلایی است. معنی هم از شارع نرسیده، ردع نشده، اثبات می کنیم.

استاد حسینی: بفرمائید، استنباط عقلی از تعداد معدودی از نصوص که داریم، اینجا یفرمائید.
سؤال: و کثیری از آن قواعد عقلایی.

استاد حسینی: این باز هم عقلی میشه دیگه.

سؤال: طبعاً، منتها، جعل حکم مماثل میشه دیگه، چون ردعی از شارع نرسیده.

استاد حسینی: عقلی میشه مطلب، نقلی که نشده، نه، عقل حکم میکند که از عقلا بگیریم، عقلی میشه
مطلب.

سؤال: اونوقت این را هم شرع حجت دانسته که اگر از سیره عقلایی که مردوع نباشد، بگیریم.

استاد حسینی: نه، تو خود این مطلب، درکی است عقلانی یا نه؟

سؤال: خوب، همه چیز، درکش عقلانی است.

استاد حسینی: بله، حضرتعالی برای عقل هم رشدی قائل هستید؟

- و السلام علیکم و رحمه ال... -

موضوع شناسی ۱۷

(اصل نوار)

بحث درباره این بود که آیا موضوعهای غیر مستنبطه که موضوعات عرفی باشند، آن بخشش که تخصصی است اسلامی و غیر اسلامی دارد یا نه؟ و در بررسی این مطلب برخورد کردیم که آیا کارشناسی، اسلامی و غیر اسلامی دارد یا نه؟ بنا شد بینیم بررسی کارشناس چگونه است؟ عرض کردیم که با روش ملاحظه نسبت بین موضوعات با هم یعنی کل نگری و مجموعه نگری است و در این باب شروع کردیم به بعضی از نمونه ها و مثالها برای اینکه یک مقدار تقریب بشود به ذهن.

و پس از آن وارد شدیم در باب اینکه آیا احکام توصیفی کارشناس ها و آیا در آنجا هم وصف از حرکت و کیف حرکت است یا نه؟

و سپس اینکه آیا خود کیف حرکت به لحاظ آثار چگونه می شود؟ البته برای اینکه اینها تقریب بشود به ذهن بیشتر بوسیله تمثیل بیان می شود تا حداقل آشنائی همه برادران عزیزی که ما در محضرشان هستیم به مطلب تقریباً نزدیک بشود به ذهن آقایان مطالبی که عرض می شود تا بعد بشود روش یک دقت دقیقتری و بررسی مجددی کرد.

بعد از آثار و مطلوبها و مطلوبیت های کمی و بعدش هم کیفی و بعدش هم کیفیت نسبت تأثیر بیان شد. حالا امروز یک مثال دیگری را خدمتان عرض می کنیم در معنی و نسبت تأثیر و که بینیم آیا ارزش و نسبت تأثیر ربطی دارند و همدیگر تا بعدش بشود یک جمع بندی کرد به یاری خدا تدریجاً، در باب توصیف های کارشناسی.

سپس بعدش هم روشش را یک ملاحظه اجمالی خیلی کوتاه می کنیم دوباره برمی گردیم روی تطبیق به مصادیق که بینیم آیا اینکه می گویند مثلاً اقتصاد خرد و اقتصاد کلان و مثلاً تعادلی را که کینز می گوید و

کانترویج می‌گوید اینها بالمره درش مطلبی است که فی الجمله بدرد بخورد و یا اینکه مطلقاً اینها چیز دیگر است و مطلب دیگر است.

در نظر برادران عزیز مسلماً هست که خیلی از موارد در بحث‌های حوزه مأنوس است بخاطر تون ارزش سوقيه یعنی قیمت بازار (توی بازار قیمت جنس چند است) در باب تلف شدن چیزی یا الی آخر. گاهی گفته می‌شود علی‌القیم و گاهی گفته می‌شود ارزش سوقيه.

یکی از مواردی که بآن توجه دارند قیمت بازار است مظنه نرخ بازار است. حالا اگر این صحبتی را که داریم می‌کنیم تمام بشود و رابطه داشته باشد هم کاملاً به نسبت تاثیر طبیعاً ارزش سوقيه یک مورد دقت جدیدی قرار می‌گیرد در خاطر مبارک برادران. صحیح است بیان ارزش سوقيه و لکن در کدام سوق؟ سوق مسلمین برش چه نظامی حاکم باشد؟

برای مقدمه این مطلب خیلی مختصر بحثی را که معروف است بنام «مطلوبیت نهائی» که چند بار هم اشاره شده (باز مختصراً) و مکانیزم عرضه و تقاضا را بعرض برادران می‌رسانیم در اینجا.

سعی هم می‌کنیم انشاء الله تعالی که با ساده ترین مثالها بشود عرض کنیم خدمتون. اینها یک بررسی‌های دقیقی دارد و اثبات اینکه الحادی است و جامعه را به طرف دیگر می‌برد آنها سر جای خودش انشاء الله تعالی ولی فعلاً یک مقدار تقریب بذهن بشود مطلب برای این مرتبه از بحث کافی است.

ملاحظه بفرمائید جنسی که توی بازار کم بشود و کنترلی هم روی نرخ قیمتش نباشد همه شرایط را درباره اش مقروض داشته باشیم که ثابت است خود کم یابی علت این می‌شود که مردمی که طالب هستند بیاوند با نرخ بیشتری بخرند یک کالا را، بخلاف وقتی که و فوری پیدا می‌شود.

مثال شاید ساده نزدیک بذهنش اول فصل میوه‌ها و اول کارگرانتر است دیگر. فرضاً خربزه و هندوانه اول فصلش نوبه گرانتر است.

ولی وقتی و فور زیاد داشته باشد کاسب هم ببیند که اگر نفروشد خوب می‌گندد باید بریزد دوره در آن وقت می‌گوئید چطور می‌شود قیمت؟ می‌گوئید مجبوره که نرخ را بیاورد پائین تر و حتی کاسبی که بنرخ گران

خریده باشد، بعد نتوانسته بفروشد یا فروش نرفته بهر دلیلی حالا خریزه قیمت ارزان وارد شده اگر این لجاجت کند و بگوید من می‌خواهم همان قیمت قبلی بفروشم مردم ازش نمی‌خرند وقتی نخریدند همان قیمت ارزان هم بدستش نمی‌آید ضایع می‌شود جنس.

خصوصاً جنس اگر جنسی باشد که نتواند آنرا تبدیل کند و نتواند آنرا ذخیره کند و نتواند آنرا نگهداری کند و این بذهن نوع ماها زود می‌رسد مطلب.

این جوری نیست که کاسبها یکی یک سردخانه داشته باشند یا نظیر این حرفها و خوب بهر حال همین کاسبهائی هستند، بابائی که چرخ دارد و چرخ دستی دارد و صبح که جنس می‌خرد باید تا غروب بفروشدش، این اگر یک مقدار از جنس باقی مانده باشد و جنس ارزان وارد بازار شد نمی‌آید بگوید حتماً به قیمت گران می‌فروشمش و لو اینها له می‌شود. هیچکس نخرد و گندیده بشود و بخواهم دوره بریزم.

حالا احياناً ممکن است افرادی هم پیدا بشوند که اینجوری سلوک کنند ولی حداقل آن فردش که کاسب باشد و اینجوری نیست و این به ذهن ما زود نزدیک می‌آید.

وقتی بالعکسش هم باشد تمایل مردم به یک جنسی زیاد باشد (حالا براساس هر عاملی) و آن جنس در اینجا و فور نیست ها و مقدار تولید فرضاً ثابت فرض می‌کنیم ولی مقدار تقاضا را شروع می‌کنیم بالا بردن و زمستان است و نفت نیست و بدلیل مسائل جنگ و الی آخر.

بحضورتون عرض کنم که پارچه کرکی وسایل دیگر گرم کن مشتری زیاد پیدا می‌کند یا کالای نه جانشین آن کالا می‌کردند مشتری زیاد پیدا می‌کند.

گازوئیل قیمتش فرضاً بالا می‌رود و خوب پس ما می‌بینیم که وقتی تقاضا را هم بالا ببریم پیش از یک مقداری که از یک کالا تولید می‌شود و قیمت آن جنس بالا می‌رود.

پس یک نسبتی یک رابطه ای ابتدائاً بین عرضه و تقاضا ولو در سطح بسیار نازل ملاحظه می‌فرمائید.

حالا نیاز بشر نسبت به هر کالای یک حد ارضاء و اشباع دارد یک حد ما قبل اشباع دارد.

من باب مثل شما حرارت را تا یک حدش را می‌توانید تحمل کنید، بیشتر از آنرا می‌گویند اصلاً نمی‌خواهم.

برودت را تا یک حدی ازش می‌توانید تحمل کنید در تابستان و بیشتر از آنرا می‌گویند نمی‌خواهم. نیازتون به آب و آدم مثلاً در یک مسافرتی ماشینش خراب شده و توی بیابان است و تشنه می‌شود خوب این مقدار تشنگی اش تعیین می‌کند که چقدر از آب را لازم دارد. حاضر است فرضاً در بعضی از موارد فرض کنید که شاید اگر دید یک بچه مشرف به موت است.

کسی هم هست و سخت می‌گیرد و می‌گوید من لیوانی ۱۰۰ تومان آب می‌دهم، شما که نمی‌گذارید که بچه شیر خور تلف بشود بخاطر اینکه ۱۰۰ تومان یک لیوان آب نخرید.

ولی حالا اگر همین آقا بگوید که شما لیوانی ۱۰۰ تومان می‌خرید شما بگوئید و بله.

یک ۱۰۰ تومات هم دادید و یک لیوان خریدید و بلافاصله بیاید شهر و یک تا ذکر بزرگ مثلاً ۵۰ هزار لیتری را پر از آب بکند و بیاورد پهلوی شما بگوید که ۵۰ هزار تا ۱۰۰ تومان به بنده بدهید و شما می‌گوئید که ماشین ما رفته اند شهر مثلاً فلان قطعه یدکی اش را بیاورند و می‌بیندیم راه می‌افتیم و می‌آئیم شهر خودمون و صحبت از این حرفها نیست.

احتیاج به ۵۰ هزار لیتر آب می‌خواهیم چکارش کنیم و حالا اگر گفته اند که نه ۱۰۰ تومان همان اول کار نگفت و گفت ۱۰ تومان و خوب شما ممکن است برای خودتون و دوستانتون که هم پاتون هستند و هم یکی یک لیوان آب بخرد و فقط نگوئید برای بچه می‌خریم. کمتر گفت، ممکن است یک خورده هم بگیری برای ذخیره تون و گفتند لیوانی ۵ ریال می‌گوئید خوب پس بنابراین حساب بکنید یک ظرف آب فرضاً ۲۰ لیتری می‌خریم باشد همراهمون، چیزی نیست.

مطلوبیت در برابر نیاز طبیعی (ابتدائاً می‌گوئیم نیاز طبیعی، بعدها ممکن است رویش صحبت بشود فعلاً می‌گوئیم نیاز طبیعی برای این مرتبه از بحث) مطلوبیت نسبت به نیاز طبیعی، نسبت به یک چیزی، یک شیء ای که آن ارضاء می‌کند آن نیاز را، از یک حدی که بگذرد کم می‌شود.

شما وقتی که تشنه‌تون هست میل به آب نوشیدن دارید، خوب جرعه اول را میلان بیشتر است جرعه بعد کمتر است سرسفره غذا هستید.

چرا مثلاً آدم سرسفره غذا که مثلاً دو سه نفر است، نمی‌آید ۵ تا پارچ آب یخ درست کند بگذارد آنجا؟ برای اینکه می‌بیند خوب یک لیوان اول را میل کرد و لیوان دوم دیگر چندان میلی نیست نسبت بهش. اگر لیوان سوم و چهارم باشد اصلاً حالش بد می‌شود نمی‌تواند بخورد، نمی‌خواهد.

جرعه اول رویش مطلوبیت است ولی مطلوبیت شدید است. جرعه آخر را هم که دیگر می‌گوئید میل ندارم آب و کمترین حد مطلوبیت رویش است. بعدش دیگر طلب نیست. این جرعه آخر مورد توجه مون است. مطلوبیتی که در نهایت وجود دارد نه مطلوبیتی که در جرعه اول وجود دارد.

خوب و حالت بحران یعنی حساسیت زائد نسبت به سایر کالاها. گاهی هم نسبت به همه کالاها می‌شود که آنهم باز بحثش جدا است. الان نباید بهش بیردازیم.

تجزیه می‌کنیم و جدا می‌کنیم تا .. رویش توجه کنیم. مطلوبیتی که در آخر کار در نهایت پیدا می‌شود و این مطلوبیت در بازار هم هست و مطلوبیت در حالت بحران هم در بازار است. بحران کدام دقت است؟ براساس یک عامل خارجی و آن نظامی که دارند مطلوبیت‌ها نسبت بهم و یک چیز طلبش بیشتر بشود مثلاً یک کالا نیست و نفت نیست و کم است.

بنابر این پارچه پشمی و گازوئیل و غیر ذلک طلب نسبت بهشون بیشتر می‌شود. علت اینکه می‌روند تولید می‌کنند برای چی است؟ برای ارضاء نیازها است و زیرا نیازها بهم برخورد دارند. آنوقت یک تعادل ابتدائی پیدا می‌کند. هر کسی مشغول تولید چیزی است. بخشهای مختلف جامعه است.

در صورتیکه روی هیچکدام از بخش‌ها حالت بحرانی نباشد و چندان صرف نمی‌کند که آدم شغلش را عوض بکند. اصناف شغلشان را عوض کنند. نه یک نفرها و یک نفر ممکن است یک وقتی بهتر باشد از یک صنفی برود توی صنف دیگر.

ولی کل یک صنف یک دسته را مورد توجه قرار بدهیم. اکثر قریب باتفاق یک دسته که یک شغلی دارند شغلشان را تعطیل کنند و بروند وارد شغل دیگر بشوند. نه شغل دیگر آنقدر ها نمی‌پذیرد نفر اضافی.

یعنی تولیدات اگر زیاده‌تر از ... طلب بشود. مردم نمی‌خرند همه آنها را به قیمت قبلی قیمت پائین می‌آید صرف نمی‌کند.

خوب و پس بنابراین برابر این تعادلی را که بین دستجات مختلف و اصناف مختلف ملاحظه می‌کنید در تولید. یک تخصیصی و عملاً داده می‌شود به استخراج منابع و معادن، اشیائی که اینها باید تبدیل بشوند تا رفع نیاز بکنند.

آهن باید استخراج بشود از سنگ آهن و یک جریانی بر آن بگذرد و مراحل را بگذراند تا تبدیل بشود به لوازمی که شما در زندگی تان به آن احتیاج دارید و هکذا چوب و هکذا الی آخر.

قسمت‌های مختلفی که در زندگی تان هست. اینها عین این تعادلی که این طرف روی قیمت می‌بینید. انعکاس این را روی تخصیصی که جامعه می‌دهد.

عواملی را فرض کنید تخصیص می‌دهد چند نفر برون برای استخراج آهن؟ و چه مقدار پول برود آنجا؟ قدرت خرید مایحتاج برای آنهایی که دارند استخراج می‌کنند؟ چه مقدار مدیریت برود؟ یا هر چی. چه مقدار ابزار برود؟

آن چیزهایی که وسیله از استخراج تا رساندن به مصرف است. اینها مخصوص می‌شوند به نسبت‌های مختلفی. نسبت به آن چیزهایی که مواد اولیه هستند. پس چه مقدار چوب ببریم؟

یا تولید کنیم؟ چه مقدار تخته تولید کنیم؟ که از آن به بهترین نحو استفاده بشود؟ ابتدائاً در فرض اولیه می‌گوئیم مطلوبیت نهائی و بوسیله برخورد طلبهائی که در جامعه هست و یک ساختار یک بافت درست می‌کند که آن بافت عکسش روی آن تخصیص می‌توانیم مطالعه کنیم.

پس مطلوبیت علت تخصیص است. علت بوجود آوردن یک ساختار است یک بافت است.

خوب و حالا یک سؤال است که حالا مطلوبیت نهائی طبیعی علت است؟ یا مطلوبیت اجتماعی؟ مطلوبیت موثر اجتماعی؟

می گوئید یعنی چه؟ می گوئیم مثلاً مردمی احتیاج دارند به وسیله گرم کننده به وسیله سرد کننده در تابستان.

ولی اینها قدرت خرید ندارند. بازار و (ساختار مکانیزم عرضه و تقاضا) تابع مطلوبیت است واقعاً؟ «مکانیزم یعنی ساختار» و بافت عرضه و تقاضا تابع مطلوبیت است. طبیعی است؟ تابع برخورد میل های طبیعی است؟ و انعکاسش در تخصیص ملاحظه می شود؟ یا اینکه خیر اینجوری نیست.

روابط اقتصادی یعنی نحوه معاملات، قوانینی که بر سمیت می شناسید و در ارتباط انسانها با هم. این قوانین حاکم است بر عرضه و تقاضا، چرا؟

فرض کنید کسی می خواهد کارخانه تولید کولر درست کند. می آید کولر آبی را تولید کند، می گویند مثلاً شش کارخانه با ظرفیت هر کدام فرض کنید، ۶۰ هزار کولر و مشغول تولید هستند و دیگر بازار ندارد. بشما موافقت اصولی نمی دهیم.

موافقت اصولی فرضاً مرکزی که پروانه می دهد برای اینکه شما چه کارخانه ای بزنید و می گوید اگر شما کارخانه بزنید هم به ضرر خودتون است هم به ضرر آنها.

بعدش بیکاری پیدا می شود و یک مشکلی پیدا می شود و یکی از کارخانه ها تعطیل می شود و ضرر می خورد به مملکت و حالا چه به شما ضرر بخورد چه به سایر کسانی که کارخانه دارند.

بعد مشاوره فنی همانجا به شما می گوید که شما کارخانه کولر آمونیاکی می توانید کارخانه اش را وارد کنید. تقاضایش هست توی بازار و از خارج هم داریم وارد می کنیم.

می گوئید چرا کولر آمونیاکی؟ گرانتز در می آید، من جنس ارزانتر را می خواهم بیاورم و برای تابستان هم بیاورم. شما می گوئید توی بازار ندارد.

می گوید کسانی که حاضرند کولر را به قیمت ولو قاچاق شده باشد و بخرند پیچندین برابر آنها کولر آبی نمی خرند.

آنهايي هم كه داراي قدرت خريد هستند براي خريد كولر آبي شما حتمي را كه دارند به اندازه همان تعدادي است كه تقريباً با يك نسبت تقريبي كه توليد مي‌شود.

شما مي‌گوئيد مردمان فرضاً لارستان و بوشهر و طرف جنوب فرض كنيد كه بندر عباس و آنجاها مناطق گرم زياد هست در مناطق گرم و همان كولر آبي هم كافيه. مي‌گويد ولي آنها قدرت خريد ندارند. پس قدرت خريد مي‌شود تقاضاي موثر، مطلوبيت موثر و مطلوبيت موثر است كه وضع بازار را مشخص مي‌كند. مطلوبيتي كه موثر نباشد، كه تاثيري روي وضع بازار نمي‌گذارد.

سؤال مي‌شود كه قوانين از كجا پيدا مي‌شود؟

باز طرفداران مطلوبيت نهايي مي‌گويند و همان حرف مطلوبيت را يك پله بياورش بالاتر. بگو چرا مردم مي‌روند دكتور طب مي‌شوند؟ تخصيص نيروهاي انساني به شغل هاي مختلف با حقوق هاي مختلف. مي‌گويد خود مطلوبيت اين كار را مي‌كند.

خوب و عنايت بكنيد، براي كسي كه قائل به اختيار نباشد. يعني رفتار انسان مثل اشياء مادي تحت قانون باشد.

طبيعياً مسئله مطلوبيت صادق است و يك يا بالاترش.

يعني بالاتر از مطلوبيت مي‌شود رشد ابزار. قوانيني طبيعي است كه محكوم مي‌كند كه نيازها چگونه رشد كند و چه ابزاري پيدا بشود و چه مطلوبيتي پيدا بشود و چه قانوني داشته باشيم. اين براي كسيكه قائل به اختيار نباشد.

تو پاورقي يك مطلبي اشاره کوتاه مي‌كنم به يك نکته كه بعدها توصيفش مي‌كنيم.

اگر اختيار نفی بشود و عنم و انگیزه نفی شده است. یعنی تابعیت از قانون برابر با اعلام اینکه علم وجود ندارد و «حتی باینکه علم وجود ندارد» و این ممتنع است. این پرانتر را میندم تو پاورقي می‌آیم تو خود متن بحث. فقط اشاره کردم كه اگر كسي آن مطالب را مطالعه كرده‌ب اشد به ذهنش نيابد كه ممكن است آن حرفها صحيح باشد. حالا مي‌آيم تو متن صحبت.

تو متن صحبت عرض می‌کنیم حضور مبارکتان. اگر انحصار را بدهید. به عده معدودی و چه در تولید و چه در توزیع و عملاً انحصار را در قدرت خرید و یعنی در الگوی مصرف به آنها دادید. وزنه آنها را سنگین کردید. مثال ساده اش را عرض کنم. هرگاه امتیازی را که به تاکسی می‌دهند و اینرا یک روز و یک مرتبه ده برابرش کنند و در قم. طبیعتاً قیمت امتیاز تاکسی شدیداً سقوط می‌کند.

پشت سرش عام شدن امتیازاتی را که به تاکسی می‌دهند و وقتی که تا ده برابر گسترش یافت. دیگر اینهایی که مسافر می‌آوردن این طرف و آن طرف و از آن امتیازها برخوردار نیستند و بلافاصله از آن امتیازها استفاده نمایند.

وقتی از آن امتیازها استفاده کردند. نتیجه اش این میشه که نرخ حمل و نقل مسافر تا مقدار زیادی پائین می‌آید.

حالا اگر بالعکسش عمل بکنید.

اگر بگویند که هر ماشینی سواری دیدیم که و ایستاد مسافر سوار کرد تفتیش می‌کنم و پیاده می‌کنیم و برای آن صاحب ماشین هم یک قبض پانصد تومانی جریه تقدیم می‌کنم خدمتتان.

خوب مسافر ها تعدادشان زیاد می‌شود لب خیابان و تاکسی ها کم. به تاکسی ها هم اجازه بدهند که نرخ خاصی را تا معین نمی‌کنیم و قیمت حمل و نقل بلافاصله شدیداً بالا میرود.

پس بنابراین انحصار را وقتی شما می‌دهید یک فرد یا یک قشر و بهمان نسبتی که روابط کیفی یعنی کیفیت رابطه انسان ها با هم انحصار را داده به آنها. به همان نسبت خرید و قوه خرید و تقاضای اینها را موثر ساخته بر جامعه. آنوقت به همان نسبت قدرت درآمد اینها را بالا برده در جامعه.

بنابراین اگر مطلوبیت موثر اجتماعی اصل است و مطلوبیت نهایی. ارزش تابعی از بازار نیست. تابعی از بازار است که آن بازار تابع روابط انسانی است. اگر بازار و بازار اسلامی باشد و باید قاعداً ارزش بشود اسلامی.

بازار اسلامی باشد نه اینکه مسلمین باشند و نظام توزیع اختیارات شان نظام توزیع اختیارات اسلامی نباشد. احکام و نظام توزیع اختیارات است. اینکه در چه شکلی می‌تواند فسخ کند و در چه شکلی نمی‌تواند

فسخ کند. مرتباً اختیارات را توزیع کرده است. در چه شکلی معامله (رابطه) صحیح است در چه شکلی باطل است.

نظام توزیع اختیارات حاکم است بر نظام عرضه و تقاضا. حاکم است بر مطلوبیت اجتماعی و اثر هم دارد. اگر چنین شد حالا یک نحوه اشاره دیگر و که وقت نیست و اشاره ای مطلب را عرض می‌کنیم تا حالا توصیف بعدش انشاء الله تعالی بحثش باشد برای جلسه آینده.

جریان رشد نسبت تأثیر اگر تحت روابطی باشد که آن رابطه‌ها اسلامی نیست و نظام توزیع اختیارات اسلامی نیست. طبیعتاً نسبت تأثیرها هم به همان طرف حرکت می‌کند و جریان رشد نسبت تأثیرها. تخصیص هم تبعیت از همان می‌کند.

تکنولوژی و اکتشافات هم همان جهت را پیدا می‌کند. چرا؟ شما وقتی که پول می‌دهید برای خرید یک کالا ضمناً دارید سرمایه گذاری می‌کنید در تولید. وقتی طلب یک جامعه حساس شد روی خریدن فرضاً کولر آمونیاکی و یعنی قدرت تقاضای موثر آمد روی آن. تکنولوژی می‌رود دنبال اینکه یک چیزی آنجوری پیدا کند.

یعنی یک مرکز تحقیق فرضاً داریم وابسته است به یک شرکت بزرگی که آن شرکت دنبال بالا بردن سودش است.

اگر دید آنهایی که پول دارند تقاضای موثر دارند.

آنها کولر آبی نمی‌خواهند. اگر یک چیزی بهتری بالاتری کشف بشود و آن را حاضرند به ده برابر قیمت بخرند.

می‌صرفد تحقیقات برود سراغ اینکه و فرضاً می‌بیند آنها ناراحتند از اینکه این کولرها هواش دم دارد فرضاً پا درد می‌آورد چه و الی آخر. هیچ وقت نگاه نمی‌کند مرکز تحقیقات که آن جماعتی که تقاضاهایشان موثر نیست.

برای آنها شروع می‌کنند سرمایه ریزی و تحقیق کردن و دنبال تقاضای موثر هست.

چون نظام توزیع اختیارات اینکار را می‌کند. نظام توزیع اختیارات اولویت را می‌دهد باین دسته. ارضای نیاز این در اولویت قرار می‌گیرند.

آنوقت دنبال اینکه کالای ارزان تهیه کنیم برای آن افراد، در همین سطح تکنیک بوجود یا پائین تر، همچی چیزی دنبال نیست اصلاً. تمرکز خصلتش چنین هست.

اگر نظام توزیع اختیارات متمرکز باشد و ماشین نیز میسازیم (قدرت ماشین مطلقاً در خاطر مبارکتان هست که قابل قیاسی با این موتور برق کوچک نیست، موتور برقی که یک اسب قدرت دارد این کجا «موتور بنز کجا» این موتور را و موتور برق را ملاحظه می‌کنیم که صدایش ناراحت می‌کند گوش راه کسی هم دنبال اینکه یک کم صدا ندهد، نیست.

دلیل هم می‌آورند که اگر یک وسیله ای بگذاریم، مثلاً فرض کنید که آن لوله خاصی را بیشترش کنیم این گرم می‌کند و چه می‌شوند فلان می‌شود.

چون مرکز تحقیقات. .. برای اینکه صدای اینرا کم بکند.

این ماشین یک اسب و نیم است و یک اسب است. آن ماشین بنز فرضاً قدرتش ده برابر این بیشتر هست. آن هیچی صدا نمی‌دهد.

مرکز تحقیقات رویش کار می‌کند.

چون توجه دارد باینکه نیاز کسیکه باصطلاح نظام توزیع اختیارات بهش اولویت داده شده آنرا بر آورد.

اگر ماشین بنز می‌خواست صدا بده به نسبتی که این ماشین صدا می‌دهد، صدایش بره بالا و آنوقت مثل ماشین های فرضاً تریلی هم بدتر صدا میداد.

برق این عده متمرکز تولید می‌شود دیگر و تو نظام تمرکزی.

صدائی اصلاً از آن برق نمی‌آید به محل کار این. وسیله حمل و نقلش هم بدون صدا می‌شود. این ماشین برق برای فرضاً فلان روستا یا فلان مردمیکه برق متمرکز بهشون نمی‌رسد، آن یک چیز دیگر است. این یک چیز دیگر است.

جریان رشد تکنولوژی طبیعی است که تابع نظام توزیع اختیارات است. آن^{^^^^^^^^^^^^} وقت نمی تواند
جریانی نسبت تاثیر و درست کردن مرکب ها و کشف شان و سیری که دارد اکتشافاتشان و تابع این اصل
نباشد و نمی تواند ارزش، کمأ و کیفأ جدا فرض بشود از نظام توزیع اختیارات. حالا دیگر بعدش انشاء الله
تعالی توصیف کارشناسی را در این باب عرض می کنیم.

و السلام علیکم و رحمه... و برکاته.

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۱۸

(اصل نوار)

بحث در باب رابطه قیمت و نسبت تاثیر بود. حالا یک مقداری این قسمت را بیشتر بررسی کنیم.

اگر بازار یک کالای صنعتی مصرفش زیاد بشود و ابتدائاً با مثالی که عرض می‌کنم (هر چند مثال مفروض هست و با فرض ذهنی هست و ولی یک مقدار نزدیک می‌کند به ذهن مطلب را) فرض بفرض بفرمائید کارخانه ای که فرام عینک را درست می‌کند و این بازار مصرف زیادی پیدا کند.

مثلاً در روز ده هزار تا تولید می‌کرده و حالا بخواد بشه صد هزار تا. اگر چنین باشه و اون ابزاری که برای ساختن فرام هست و قطعات یدکی اش می‌بینید مصرفش بالا میرود.

اون چرخه که اینرا تولید می‌کند و یعنی چرخه که قطعه درست می‌کند برای ماشینهایی که اون ماشینها فرام عینک درست می‌کنند و اون چرخهها باید زیادتیر کار کنند.

تا حالا یک دستگاه تحقیقاتی فرضاً اگر می‌خواست اهمیت بدهد به اون پرسه که می‌خواد مراد پلاستیکی را یا ماده دیگری را بشکل فرام در بیاره و این دستگاه تحقیقاتی می‌خواد این پرس را و این ابزار را رشد بدهد و عملاً امکانات بیشتری در اختیارش قرار میگیره در زمان کمتری و وقتی که بازار مصرف فرام ده برابر نسبت به کالاهای دیگر رشدش افزایش داشته باشد. یک تناسبی داشت. اگر نسبت رشدش ها یادمان نره ها که خود حجمش. نمیگیم مثلاً حجم فرام مثلاً برابره حجم گندم مصرفی یا گوشت مصرفی.

میگیم یک نسبت رشدی داره و باید مثلاً در عرض پنج سال فرام به این رشد برسد تا متناسب با اون مصرف مواد غذایی، پوشاک و خانه و غیره و ذالک و در این پنج سال به یک همچی رشد متعادل و متناسب با این رسیده باشد.

فرضاً این یک کالا بصورت بحرانی رشد شدیدتری پیدا کند.

بهمون دلایل و اموری که امر تخصیص مورد توجه شما قرار گرفت، سرمایه هائی را که برای خرید و برای مصرف فرام و جامعه تخصیص داده و این سرمایه ها منتقل میشه تدریجاً به اون کارخانه ای که تولید فرام می‌کند و از اونجا منتقل میشه به اون کارگاهی که و کارخانه ای که ابزار تولید فرام را دارن تولید می‌کنند و از اونجا هم منتقل میشه به بخش تحقیقاتی که دارن پاسخگوی نیازها هستند.

خوب اینجا دقت بفرمائید. پس پولی را ه مصرف کننده خرج می‌کند در مصرف و در یک قدم ابتدائی که نگاه کنید و داره سرمایه گذاری می‌کند در تولید.

تولید خود کالا. در قدم دوم که نگاه کنیم و داره سرمایه گذاری میکنه برای رشد ابزار تولید کالا. در قدم سوم که ملاحظه کنیم داره تکنولوژی هم محصول که خود فرام ساختن باشه و هم ابزار تولید محصول را داره جهت میده به تحقیقات یعنی وزن میده و تو اولویت نسبتی قرار میده. نسبت به وقتی که بها کم میداد به مصرف فرام. داره یک تخصیص میده در تحقیقات. پس سنگینی یک پرداخت مصرفی تا تولید تکنولوژی اثر میذاره.

حالا جریان رشد نسبت تاثیر (که در چند جلسه قبل درباره اش صحبت شد) رابطه پیدا کرد یا کمیت نرخ و کمیت قیمت.

بالعکسش روهم شما می‌تونید ملاحظه کنید. می‌تونید بفرمائید که «جریان رشد نیازها» متاثر است از «جریان رشد نسبت تاثیر». یعنی چه؟ این را ابتدائاً تو پاورقی یک مثال ساده عرض کنم.

ما بفرض اینکه آخر کار ثابت بشود که کالا اسلامی و غیر اسلامی داره و ولی بالمره شناسیمش و میل ما و میل اجمالی است یا میل مبین هست؟ اجمالی است.

نمیدونیم چی چی رویریم بخریم.

اگر هم تمام شد که همه این کالاهائی که رشد کرده و اینها همه اش در جهت کفر بوده و در مفروض و تو پاورقی داریم عرض می‌کنیم، اونوقت ملاحظه می‌کنیم که ما و خوب پس خیلی از احساس نیازهای که می‌کنیم و متناسب با سیر در جهت دیگرست.

یعنی بستر و گستره ای که برای رشد نیازها در عینیت هست و که آدم تو محل زندگی فردی اش یه احساس نیازهایی داره و تو زندگی خانواده گی اش یه احساس نیازهایی داره و تو زندگی اجتماعی اش یه احساس نیازهایی داره و همه اینها گسترده بودن و مطرح شدن اشیاء متفاوت که نظام نسبت تاثیر را می سازد و در برابر حرکت شما هست.

یعنی در برابر نسبت تاثیر انسان است.

اگر «جریان رشد نسبت تاثیر اشیاء» مفروض شد که جهت داره و «جریان رشد نسبت تاثیر انسان» هم جهت پیدا می کند. متناسب با یک بستری امکان تحرک پیدا می کند و متناسب با بستری که وجود ندارد و بسیار ضیق هست نسبت تاثیر.

حالا میائیم تو متن مطلب. حالا عرض می کنیم که چنانچه یک کالاهائی فرضاً در دستگاه کفر بصورت مختلف رشد بکند و همراه با اون هم نیازها جهت پیدا کند و شما آیا نمی تونید نسبت تاثیر و «جریان رشد نسبت تاثیر مادی در دستگاه الحادی» را بصورت یک نظام «یک ساختار ببینید و مقابلهش هم «جریان رشد نیازها و تمایلات» را ببینید؟ اینها دو تا با همدیگر متناسبند؟

مثال ساده: آیا صد سال قبل هم کسی هوس فن کوئل و ساعت الکترونیکی و میکرد؟ می گید: نه حالا چطور؟ پنجاه سال پیش کی هوس کولر می کرد؟ هوای خنک چرا. رفتن بیلاق چرا. ولی چیزهایی را که بستره عینی اش و بعد از عمل تحقیقاتی انجام میگیره و پیدا همیشه و محقق میشه و اگر کسی هم مینشست و می گفت: که من میل تو بازار چیزهایی اینجوری باشه برم بخرم و می گفتن: بیچاره دچار جنون شده. یک چیزهایی را می گه که در عالم خارج وجود نداره. می گه میل دارم برم اونها را بخرم و چیزیکه نیست میخوای بری بخری؟

این عرضی را که دارم میکنم این عرض را توجه بفرمائید و ضمیمه بفرمائید بهش صحبتی را که درباره روابط اجتماعی و تاثیر اونها در توزیع قدرت خرید عرض شد. گفته شد که: «انحصار» اگر بدهند بدست یک طبقه ای و اختیارات را به نسبتی از طبقه ای بگیرند و بنفع طبقه دیگری امضاء کنند، این معنایش این می شود که نیازهای اون دسته در اولویت و در عمل تحقیقاتی قرار بگیره.

چون قدرت خرید را بهش سپردید و معنایش این شد که «تولید متاثر از قدرت خرید میشه.» اگر تولید متاثر شد و معنایش این است که نیازهای او در اولویت قرار گرفته تو جامعه و جریان رشد نیازهای او.

حالا در خاطر شریفستان باشه و بحث ضمیمه بفرمائید به این بحث و بحثی را که قبلاً درباره کارخانه و صرفه جوئی در مقیاس تولید عرض شد، که «تمرکز در تولید» ایجاب می‌کرد «تمرکز در توزیع» را و «تمرکز در توزیع» نمی‌توانید جدای از «انحصار» واقع بشود.

حالا شما بگوئید: انحصار حرام است. مسئله مبارک ۶۰۵ تحریر الوسیله می‌فرماید: «انحصار درست نیست و حرام است.»

چون دست می‌برند دیگه تو نظام توزیع اختیاراتی که اسلام معین کرده دیگه.

«احکام» یک نظامیست «حاکم بر جریان رشد». یعنی رشد بر خلاف جهت احکام ممتنع است برای بشر حاصل بشود.

حالا کارخانه را سفت گرفتیم. کارخانه هم به حکم یک قانون اقتصادی که حرکت انسان رو مادی محض فرض کند و علت حرکت را هوی و متمرکز کردن را و سلب اختیار سپردن اختیارها را به مرکزیت بنفع رشد مرکزیت و این را لازمه شد تکنولوژی می‌دانیم.

حتماً بازارش هم باید بازار «انحصاری» بشه. نماینده های فروش کالاها باید شبکه ای عمل کنند. اگر کسی بصورت جزئی و تجزیه ای برخورد کند به این، بگه: آقا فلان فرد هست از آدمهای متدین و متحجد و نماز شب خوان و متوسل و ایشان نماینده فرضاً ساعت بفرمائید که سیکو را دارند و شغلش حرام است؟ نه.

چیزیکه میخوره میازه و ساعت هست که از مایحتاج ما هست برای تنظیم کارهایمان.

ساعت بد چیزیه؟ آدم ساعت نداشته باشد، خب وقت از دستش در میره. نظم کارها لازم هست. نظم هر چه ابزار دقتش بهتر باشه و امکان عینی موفق شدنش بیشتره.

ساعت آدم نداشته باشه و دوستش هم ساعت نداشته باشه و با حرف شروع میشه یه بحثی و خب ده دقیقه دیر میشه و زود میشه، نمیشه سر ساعت بیایم.

حالا ساعت هم آدم را منظم نمی‌کند «ها. عینک سواد نهیاره.

ولی خب و این مطلب هست حالا که اگر کسی خواست منظم بشه و منظم بود و ابزار کنترل وقتش هم باشد.

ساعت پس بنابراین چیزی هوی نیست. منفعت محله مقصوده داره. نمایندگی هم و ایشان که نمیره بگه به دیگرون حق ندارید بفروشید که خواسته ساعت با صطلاح بفروشد و وارد کند و گفتن ما ساعت فقط به نمایندگی در ایران می‌دهیم.

شما می‌تونید از اون بگیرید. اون هم با یک خصوصیتی و ساعت را بما سپرده و با یک نرخ خاصی حق فروش داشته باشیم و از اینها و شرط در معامله است.

شرط در معامله که مبطل معامله نیست. شرط فاسدی که نکرده. گفته: من بتو میفروشم و مشروط بر اینکه به این قیمت بفروشی. این جزئی، جزئی اش را نگاه نکنیم و هیچ ضرری نداره و به هیچ جا برخورد نمی‌کند. گفتیم: حالا اگر اینکار را نکردم؟ گفته: آنوقت نماینده ما نیستید، ما به شما نمیفروشیم. قطعات هم به شما نمیدهیم بعدش. شرط ضمن عقد هم بوده و صحیح است.

حالا البته یک مزایائی داشته باشه که بانک هم به کسی که نماینده هست و یه اعتبار خاصی بده دیگه و برای وام دادن. اون مزایایش هم اگر ضرورتی پیدا کرده راه داره استفاده ازش شما قرض بگیرید و قصد دادن ربا نداشته باشید. اون ربا را بستونه و گناهی که بر شما نیست که.

اگر بخوایم با یک ملاحظه ابتدائی نگاه بهش کنیم. هیچکدام از اینها اشکال نداره. قیمتش هم «الا ان تکنون تجاره ان تراض». خب شما راضی بودید و رفتید به این قیمت خریدید. عینی داره؟ هیچکدام از اینها مبداء اینکه معامله را از نظر تکلیفی مورد اشکال قرار بده «نیست و کیف به اینکه از نظر وضعی و معامله صحیح انجام بدید.

حالا البته را اگر کسی به یک صورت دیگه ای پهلو فقیه مطرح کند. بگه: در صورتی که مسلم شد که این ساعت طریق هجوم کفار به مسلمین است و میگه: قطعاً باطله.

اگر کسی توانست این را هم تمام بکند که عینیت تکنولوژی و تکنولوژی هست که بست ید برای کفار میدهند و دیگه منفعت محله مقصود را ندارد.

دیگه حکم تکلیفی اش کنار نه یره. حکم وضعی اش هم کنار نمیره. دیگه معامله باطله.

حالا اگر بحث قیمت و نظام قیمتها و ساختار قیمتها در جریان رشد نیازها و رشد نسبت تاثیر مادی در جهت کفر باشد و میشه آیا گفت که این قیمت و قیمت «تجاره ان تراض» هست؟ میشه گفت که بحث کمی که دیگه اسلامی و غیر اسلامی نداره رسم منحنی که دیگه اسلامی و غیر اسلامی نداره. یه وقتی بود که اینرا نقضی خدمت برادرها مثالش را عرض می کردیم و می گفتیم که چطوره که پول تو جیب شما هست و قدرت خریدش را ممکنه کم بشه و زیاد بشه؟

یه وقتی یه خورده و یه کمی از این دقیقتر نگاه می کنم به مطلب. می بینیم اصلاً معنای قیمت چیه؟ معنای قدرت خرید چیه؟ کجا شکل گرفته؟ در چه جهتی جریان داره؟ این خیلی فرق پیدا می کند مطلب. این دیگه روشن میشه که چون مانوس به ذهن ما از اول کار بوده و که خب و جامعه اسلامی هست و ما میرفتیم تو حسینیه و مسجد و حرم اینا و بعد هم می آمدیم و خب و بهر حال زندگیمون رو انجام می دادیم.

زندگی اجتماعیمون رو هم داشتیم و اینا و ذکر نشده بود که مثلاً اینا ممکنه یک آثاری داشته باشه تا اونوقت که غفلت داشتیم مثلاً اینا انس برامون پیدا شده و حین غفلت با ما شون و حالا که الان نظام اسلامی هم و بحمدالله و المنة بوسیله زحمت خدای متعال بر نبی اکرم (ص) و ائمه معصومین و وجود مبارک حضرت نایب الامام و اخلاص شهداء موجب گردید نظام اسلامی پیدا شده و حالا هم مثلاً وقتی بما بگن «نظام تعاونیها» و چون مانوس نبوده به ذهن فوری اشکالش که ای این شرقی هست و اگر کسی برامون روشن کله و که این شرقی هست و میاد توی این غیر اسلامی است.

الگوی تولید غربی هم غیر اسلامی است. الگوی توزیعشون هم غیر اسلامی است. جهت سیر تکنولوژیون هم غیر اسلامی.

است. قیمتها هم هکذا و ساختارش و ساختار غیر اسلامی است. پولش هم و واحد اعتباراتش هم همینطور.

اونوقت دیگه هیچوقت نمی‌گیم: قیمت کمیتی است اعتباری که بالمره درش جهت اسلامی و غیر اسلامی دخیل نیست.

بلکه صحیح است یک عبارت دیگه بگیم.

بگیم: قیمت و خوب عنایت بفرمائید این جمله را و «قیمت» برابر است با نسبت تاثیر در شکل کمی. یعنی سنگینی قیمت یک جنس بالا هست و یعنی این نسبت تاثیر دارد بیشتر از کالای دیگر در جهت فساد. «ساختار قیمتها» میشه ساختار کمی نسبت تاثیرها در جهت فساد «آنوقت از غایت جدا شدنی بالمره نیست. از جهت جدا شدنی بالمره نیست و ذاتاً.

اونوقت نمیشه گفت که تناسبات رشد و احکام حاکم بر جریان رشد و اسلام نداره؟ اگر بگید نداره پس چی داره؟ احکام تکلیفی و احکام حاکم بر جریان رشد هست.

نظام حاکم بر جریان رشد است. ترکیباتی که براساس مبتلا به شما ملاحظه می‌کنید. نظام رشدیست که متناسب است با اون نظامیکه حاکم بر جریان رشد است و مربوط به یک مبتلا به و دو مبتلا به و حالا و سال دیگه و دهسال دیگه نیست.

عام است. قید احکام اسلام و زمان و مکان خاصی نیست. قید مجموعه ای که تحت این نظام شکل پیدا می‌کند و مبتلا به هست.

حالا دیگه معنی «مصلحت» و «مفسده» و «ضرورت» و آیا میتونه جدا واقع بشه از «احکام حاکم بر جریان». «؟ یا جدا واقع بشه از «نظام قیمتها»؟ با این بیان دیگه میشه بوسیله اقتصاد خرد و اقتصاد کلان و خواندن کارشناسها بیایم مفسده و مضرت مسلمین را حل کنیم؟ یا اینکه البته حین الضطرار باید توجه داشت که وقتی که تکنولوژی اسلامی و وقتی علوم و فنون اسلامی هنوز کشف نشده باشه و من باب اضطرار میشه دست به این ابزارها برد و به قدری که ضرورت هست و با اهتمام بر معالجه اش.

یه دقت وجود مبارک امام یه بیانی می‌فرمودند توی بحث اخلاقی و من اینها تو پاورقی مطلب بد نه یدانم عرض کنم خدمتتان و یادآوری کنم فرمایش مبارک ایشان را. فرمودند: امراض نفس مشککش اینه که انسان

از درد لذت میبره. آدم مغرور از غرور لذت میبره. معجب از عجب لذت میبره. اگر مثل دندان درد بود و مثل سردرد بود و که آدم رنج میبرد و بفکر معالجه اش میافتاد.

جریان رشد نیازها و نسبت تاثیر مقابلش و نظام نسبت تاثیری که پاسخگوی نیاز است. از همین قبیل است. شما ها لذت میبرید از هوای گرم که در زمستون بخاری یا شوفاژ یا فن کوئل ایجاد می کند. لذت میبرید از هوای خنک کولر و پنکه و فن کوئل و غیره و ذلک.

ساختار نیازهای آدم شکل پیدا می کند توی این جهت که حرکت می کنه. چگونه ساختار مصرفش شکل نگیره؟ چگونه الگوی مصرفش شکل نگیره؟ احتمال مشکل بودن هم نسبت بهش داده نه یشه. احتمال خطرناک بودن هم نسبت بهش داده نه یشه. احتمال رفع خطر میاد همیشه بذهن آدم. این تکنولوژی را وسیله می کنیم مثل اهرم و بر علیه کفار می تازیم.

اگر معین شد که این تکنولوژی در چه دستگاهی بوجود می آید.

و اینگونه سیر می کند و شما اگر تسلیه ش شدید که در حوزه اونا هستید کجا هجوم می تونید بهش ببرید؟ مگه میشه از داخل هوای نفس و هجوم به هوای نفس برد؟ هوای نفس عمومی هم همینطوره.

اهواء عمومی هم همینطوره از داخلش که نمیشه بهش حمله کرد. از داخل که مغلوب هستید در همون وقتی که قبول می کنید. تکنولوژی غرب یا همان مصرف شما و ما و امثال ما قدرت رشد پیدا می کند و قدرت قیمت گذاری و الی آخر.

بله و حالا انشاء الله تعالی دیگه برای جلسه آینده خدمت شما برار~~~~درها هستیم و امیدواریم که فرصت بشه که بتونیم بیاری خدای متعال ملاحظه کنیم که آیا این توصیف کارشناس با احکام ارزشی امکان جدائی اش هست یا ممتنع و یک تخیل است. انگیزه و انگیزه و جریان رشد انگیزه ها و انگیزه ها از هم منفصل نیست.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۱۹

(اصل نوار)

بحث در این باره بود که توصیف کارشناس و توصیف از کیف حرکت است و نمی‌تواند با اصول موضوعه اش جدا باشد و همچنین نمی‌تواند از روشش جدا باشد. و بعد هم عرض شد که نظرش نسبت به آثار و باز توصیفی است که دارای همین خصلت و همین خاصیت و جهت است.

حالا باز یک مرتبه دیگر دقت می‌کنیم و ببینیم آیا مثلاً اگر می‌گویند: «حجم اسکناس در گردش ضربدر سرعت چرخش او و معین می‌کند قیمتش رو» و با بحثی که در جلسه قبل عرض شد که قیمت و برابر است با بیان کمی نسبت تاثیر و این چه ربطی دارد؟ این مباحث فعلاً بصورت تمثیلی به عرض آقایان می‌رسد و در عین حال اشاره ای هم به موضعی که دقت لازم دارد و می‌شود.

در نهایت معلوم می‌شود که دقت بیش از این حدود می‌خواهد و و مطلب نمی‌شود به این سادگی تصدیق کرد که جهت ندارد توصیف کارشناسی.

حالا بنا به بحث جلسه گذشته و قیمت ارتباط پیدا کرده با نسبت تأثیر. اگر اینجوری باشد و حتماً نسبت تاثیر اسلامی و الهی فرق دارد. در حالیکه تو معادله محاسبه حجم پول و محاسبه قدرت خرید پول و همچنین چیزی به ذهن ابتدائاً نمی‌رسد.

ابتدائاً به نظر می‌آید که مثل گفتن اینکه طول ضربدر ارتفاع و مساحت فرضاً مستطیل بدست می‌آید و یا فرضاً مساحی دایره و مجذور شعاع ضربدر این به نظر می‌آید یک همچنین چیزی است که جهتی ندارد.

حالا یکخورده و کمی دقت می‌کنیم و هر چند تمثیلی. می‌بینیم که آیا واقعاً سرعت چرخش در ساختارهای مختلف پولی می‌شود اصلاً فرض بشود که یکجور هست؟ می‌شود گفت که آنچه که معلوم شد این شد که روابط انسانی و روابط تولید و حتماً موثر است بر وضعیت نظام پولی.

این در جلسات قبل بصورت تمثیلی گفته شد. حالا در اینجا هم بصورت تمثیلی یک خرده برخورد کنیم و ببینیم آیا معادله پول صادق هست؟ اگر معلوم شد که هر نسبت تأثیری متناسب با یک نحوه چرخشی است وی ک نحوه مجموعه ای است و یک نحوه جهتی است و گاهی معادله صادق نیست و صدقش به معنای بیان توصیف از واقعیت در ممالکی که حرکتشان براساس شهوات هست و نباید قابل مقایسه باشد با صدقش در غیر آن جوامع.

به عبارت دیگر مفروض در ذات فرمول و چیز دیگری شده که تو آن جوامع آن فرض صحیح است و تو جوامع مادی و که ساخت نظام پولیشان براساس همان روابط مادی هست و تمرکز صادق است این حرف. حالا اگر اینجور باشد و ببینیم آیا ما یک جریان عادی داریم و جریان مایعات و که آن جریان را حتماً اگر از میدانهای جاذبه ای در بیاوریم و توی یک میدانهای جاذبه دیگری قرار بدهیم رفتارشان فرق دارد.

شما می‌گوئید: حجم فرضاً جیوه در حال میعان در کف دست و با حجمش سر کوه فرق دارد. حجم آب می‌گوئید: دما رویش اثر دارد و بعد من سؤال می‌کنم: حالا اگر دمایش را ما فرض کنید و مشابه فرض کردیم اگر چه این فرض درش یکخورده تردید هست و ها.

چون میزان الحرارة ای که می‌خواهید شما دمایش را کنترل کنید و اون هم متاثر می‌شود وقتی بیارید تو شرایط دیگر) و آنوقت آیا به فرض حفظ دما و وقتی ببرید سرکوه و جیوه حجمش فرضاً کمتر یا بیشتر اگر می‌شود و حجم آب یکی است؟

یا می‌گوئید: نه و حجم آب هم فرق پیدا می‌کند. می‌گوید: نمی‌شود وضعیت جریان مایعات را از آن حذف کرد مسئله حجمش را و سرعت گردشش را و در یک سیستمی که آب دارد حرکت می‌کند درش.

در یک مجموعه ای که آب دارد توزیع می شود و میچرخد و برمی گردد نمی شود این جا فرض کرد که وضعیت گرد شش (چه حجمش بیشتر بشود و چه کمتر بشود) وضعش ثابت است. این مثال اول و برای تقریب. این مثال را نقطه می گذاریم می آئیم سرخط.

عرض می کنیم خدمتتان که و اتومبیلی از قم می خواهد برود تهران. هرگاه سرعتش روی هر ساعت ده کیلومتر فرض شود و در سرعت مقیاس زمان ضربدر طول می گوئید: یک ساعت و ده کیلومتر.

کیلومتر مقیاس طولتان هست و ساعت هم مقیاس زمانتان هست و تا اینکه بگید: خب و سرعتش را اندازه بگیرید. حالا اگر ما چند تا سرعت را بخواهیم اختلافش را ملاحظه بکنیم و در زمانهایی که آنها را ابتدائاً مساوی فرص کرده باشیم و بگوییم در ده دقیقه اول و سرعت اتومبیل هر ساعت ده کیلومتر و در ده دقیقه دوم هر ساعت ۲۰ کیلومتر و در ده دقیقه سوم هر ساعت ۴۰ کیلومتر.

پس بنابراین زمانها را ثابت فرض کرده ایم ولی مقیاسهای طولی را که می خواهد ببینیم در زمانهای مشابه و غیر مشابه هست. سرعتش دارای تغییر است. می گوئیم: شتاب از تغییرات سرعت بدست می آید. در اینجا می فرمائید شتاب این اتومبیل فرضاً در هر ده دقیقه دو برابر قبل هست. خیلی خوب و ولی در اینکه یک معادله حاکم هست و معادله اینکه در هر دقیقه دو برابر شدن.

حالا اگر شتاب را هم دارای تغییر کردید و بنابراین عنایت بفرمائید. ده دقیقه اول ۱۰ کیلومتر و ده دقیقه دوم ۲۰ کیلومتر و ده دقیقه سوم بجای ۴۰ کیلومتر می گوئید: ۶۰ کیلومتر. ده دقیقه سوم بجای اینکه بفرمائید مثلاً ۱۲۰ کیلومتر می گوئید: ۱۵۰ کیلومتر. می گوئید: یک معادله ثابت بر شتابش حاکم نیست. شتاب او را باید با یک منحنی رسم کنیم.

حالا و خوب عنایت بفرمائید و اگر بنا شد ماشینهای متعددی با منحنی های متعددی مختلفی باشد و حالا آیا چه نسبتی را می توانیم حاکم کنیم بر این اختلاف منحنی ها؟ بر می گردید می گوئید که دیگر بحثش از منحنی ها خارج می شود و نسبت منحنی ها به هم نرخ شتاب هر یک را معین می کند.

پس کلمه «نرخ شتاب» مال آن وقتی است که تغییرات خود شتاب را بخواهیم ببینیم.

حالا دوباره می‌آئیم سر سطر. نقطه می‌گذاریم. می‌آئیم سر سطر. امیدواریم که برادرها حواسشان متفرق نشود تا تمثیل بتواند نتیجه خودش را بدهد من می‌گویم: زمان پوسیدنش حتماً فرق دارد با زمان آهن؟ می‌گوئید: بله. با زمان روی؟ می‌گوئید: بله. می‌گویم: خوب و وقتی عنوان در نظر شما صادق نیست بر آن و یعنی می‌گوئید مس تبدیل به اکسید و نهایتاً تبدیل به خاک شد و دیگر به اکسید مس نمی‌توانیم بگوئیم: مس و این همان موقع تغییر کرده نرخ شتابش و یعنی حتماً حالا یک اکسید مسی اینجا داریم و باز تغییر می‌کند تا تبدیل بشود به خاک و یک مس دیگری هم الان آوردیم بیرون از توی بوته و آن هم تدریجاً می‌پوسد تا بشود اکسید مس.

ولی نمی‌توانید بگوئید نرخ شتاب این دو تا برابر است که. باز اختلاف دارد. آیا از وقتی که عنوانی را که ما می‌گوئیم مقوم ذات هست تا وقتی که هدایت الکتریسته دارد و تا وقتی که چکش خوار است و تا وقتی که چنین است و ما به آن صحیح می‌دانیم عنوان مس را تلقی کنیم و آیا واقعاً حرکت و تغییرش هم به همان عنوانی که ما می‌گوئیم مقومات ذاتش و بستگی دارد؟

و وقتی دیگر این عنوان بر آن صادق نبود و دفعه‌تاً زمانش فرق پیدا می‌کند و نرخ شتابش فرق پیدا می‌کند؟ یا توی مراحل پوسیده شدن نیز هر مرحله و هر به اصطلاح و هله زمانی و هر لحظه زمانی اش یک فلز دیگری است؟ ولو مقدمات ذات در نظر ما محفوظ باشد.

چون با ابزار محاسبه دقیق محاسبه اش نمی‌کنیم دیگر. ما به دلیل اینکه میزان دقتمان کم هست و خوب اول کار که مس را از بوته آوردیم بیرون با قبل از اکسید شدنش برایمان یک چیز است. حالا آیا واقعاً خود آن چطور؟ یا صحیح می‌دانید که بگوئید نرخ شتاب این مس در هر لحظه دارد عوض می‌شود و هر چند من نتوانم برابر با تغییراتش و ادراکم را از آن عوض کنم.

حالا نسبتی که حاکم هست بر پوسیده شدن مس و تغییراتش از قبیل نسبتی می‌شود که بین منحنی‌های متعدد سرعت شتاب داشتیم.

شتابهای مختلفی داشتیم درباره اتومبیل‌های مختلف که منحنی‌های مختلف برایش رسم کردیم. و جامع اینها صحیح است بگوئیم که هر چیز زمان تغییراتش برابر با تغییرات خودش هست.

ابتدائاً به ذهن می‌آید که این خاصیتی اصلاً ندارد. چیزی را به ما نمی‌گوید. یک جمله معلوم شد که «نرخ شتاب هر چیز در تغییراتش برابر با خودش هست.» ولی این اگر در مجموعه بیاوریم و چطور؟

باز برای قسمت چهارم می‌آئیم سر سطر. عرض می‌کنیم «جریان نسبت تاثیر و رشد نسبت تاثیر در رسیدن به هدف که نمی‌تواند جدای از تغییرات شیء باشد.» بنابراین چه جوری می‌شود قیمت را تجزیه کرد و جدا کرد از نسبت تاثیر قیمت برای هدفی که دارد و گفت که فرمول بدست آوردن پول این است.

جز اینکه قانون ماده را حاکم بر رفتار انسان به گونه ای فرض کنیم که اراده و انتخاب انسان همیشه بوسیله دواعی در حال اضطرار هست.

یعنی عمل آدم منطقاً مثل عمل اشیاء باشد. اگر چنین باشد و آنوقت وضعیت قیمت را برای آدمی که اختیارش را حل در پرستش ماده کرده و رفتارش آنگونه هست که قوانین ماده حاکم برش است.

در این فرض است که می‌شود معادله پول را معادله پول دانست. پس اخذ شده در معادله پول اینکه اختیار در نهایت منحل است در قوانین ماده. پس باز یک اصل فلسفی مفروض هست در مسئله قیمت.

حالا اگر شما اختیار را آوردید و گفتید: «اختیار منحل نیست و بشر دارای قدرت اختیار است» و خب و حتماً معادله پولشان قید می‌خورد. می‌گوئید در چه ساختاری با چه نسبت تاثیری؟

سؤال: می‌بخشید بحث این با آن نرخ شتاب برایمان روشن نشد.

استاد حسنی: اگر بنا شد که پول هم تغییراتش دارای یک نرخ شتابی باشد و اگر بنا شد نسبت تاثیر اشیاء مادی به طرف هدف جریان رشدی داشته باشند.

پس حتماً یک نرخ شتابی دارند. پول به عنوان تابعی از آن جریان نسبت تاثیر ضرورتاً نرخ شتابی پیدا می‌کند. این نرخ شتاب هرگاه عامل اختیار بالمره توش نباشد و معنایش این است که در فرض فلسفی محاسبه پول و این مطلب اخذ شده که انسان مادی است و لا غیر.

آنوقت پس بنابراین اون معادله پول و محاسبه پول شما و اسلامی بالمره نمی‌تواند باشد از اول کار. وقتی که یک معادله را برای توصیف عینیت ملاحظه می‌کنید و این معادله آیا صرفاً توصیف ساده ای است که بالمره درش دخالت ندارد امور فلسفی؟ اصول موضوعه برش قرار نگرفته این چیزها؟ یعنی فرقی ندارد که مسلم باشد یا کافر؟ نه اینکه (باز اینجا تو پاورقی عرض می‌کنم خدمتتان) و همینکه آدم مسلمان باشد و معادله را از بر کند فرق پیدا می‌کند و ها. یکوقت خیال نشود اگر آدم خیلی خوبی باشد و متحد باشد و این معادله را وقتی که بکار می‌گیرد و آثارش مثلاً فرق می‌کند با اینکه اگر یک کافری باشد. نه و نفس خود محاسبه و نفس خود روش و در نفس خود این روش اخذ شده این مطلب.

حالا باز می‌گردیم یک نتیجه دومی می‌گیریم. اگر گفته شد که در محاسبه کلان و یعنی محاسبه های بسیار بزرگ باید بازار پول و بازار کالای مصرفی و بازار ابزار تولید و بازار نیروی انسانی و این چهار چیز را بیابند و وضعیت تعادل و عدم تعادلش را مشاهده کنند و اسم ملاحظه نسبت بین اینها را گذاشتند اقتصاد کلان و آیا دیگر مفروض می‌شود کرد که اقتصاد کلان اسلامی و غیر اسلامی ندارد و امری است تجربی؟ البته خدای نخواسته اگر ذهن آدم به مفاهیم آنها پیدا کند و قبل از اینکه ریشه کار آنها بدستش باشد و این مبتلا می‌شود دیگر. به نظرش می‌آید که هر چه هست همین هست دیگر.

آنوقت دیگر تو اجزای خردش هم باز همینجوری فرق می‌شود. ولی اگر یک مقدار با تامل بیشتری نزدیک شود و آنوقت می‌بیند که اصل قضیه باطل است که بعدش تکیه پیدا می‌کند تو روابط اجتماعی به آثار بهره یعنی آثار ربا.

من اینجا از آن مثالها برای اینکه خسته نشید یکخورده و بیائیم مثالهایی که مانوس باشد به ذهن، عرض می‌کنم خدمتتان: در محاسبات فعلی سعی می‌شود براینکه در جوامعی که نسبت به ربا حساسیت مثبت ندارند و یا حساسیت منفی دارند و آنها را بیاورند به جایی که حساسیت مثبت داشته باشند. یعنی ربا را اصل در الگوی تولید و الگوی توزیع و الگوی مصرف می‌دانند. تقریب می‌کنیم این حرف را. تقریبش این است که

کلیه قرار دادهای دیگر اعم از بیع و اجاره و مضارعه و مضاربه و دیگر و باید با معیار و واحد ربا سنجیده شوند تا بتواند کار کند.

کلهی جریانهای که در باب اقتصاد و معیشت مردم هست و رابطه هایی که مردم با هم دارند. اگر بر پایه ربا نباشد و بنابر مبنای کفار این ساقط می شود و قابل استمرار نیست و دوام ندارد.

چگونه؟ می گویند: کارخانه ای که فرضاً این ضبط صوت را می سازد و بنا بگذارد که فروش کالایش را بالاتر از نرخ ربا قرار بدهد.

می گویند: این قابل استمرار نیست. سودش از این کارخانه را بالا ببرد و نه اینکه بالا ببرد و بعد پائین بیاورد ها. خیلی بالا ببرد و بخواهد استمرار بدهد در اینکه همیشه یک برابر و نیم قیمت ربا باشد.

می گویند: کارخانه های دیگر که رقیب ایشان هست و می توانند بیایند بازار ایشان چکار کنند؟ بگیرند. چون پول در مراکزی که محل تجمع پول است وجود دارد و دیگران می روند کارخانه می خرند و ضبط صوت تولید می کنند و می توانند به نرخ ربا با یک کمی اضافه و بیارن وارد بازار بکنند و بازار این ضبط صوت فروش بشکند.

می گوئیم: خب حالا لزومی ندارد که بالای نرخ ربا باشد و ما پول مال خودمان هست و الحمدالله رب العالمین و فرض می کنیم اینجوری است دیگر و ما پائین نرخ ربا همیشه می فروشیم می گویند: شما قدرت بدست آوردن تکنولوژی بالاتر را در ضبط صوت از دست می دهید. دیگران ضبط صوت اول درست نمی کنند و می روند چیزهای دیگر درست می کنند با نرخ ربا.

بنابر بحثهایی که در دو جلسه قبل گذشت و پولهایی را که خریدارها می دهند و به یک مرحله که می رسد سرمایه گذاری در تولید تکنولوژی می شود.

می گویند: تکنیک بالاتر از ترانزیستور را کشف می کنیم. حالا بسیار خوب و وارد می کنیم آن تکنیک را در ضبط صوت و می آوریم به میدان بازار. شما قدرت مقاومت ندارید که و نمی توانید دیگر کارخانه تان را دیگه نگه دارید.

می گویند: ساعت فیزی یا ساعت فرضاً خودکاری که و ساعتهای مکانیکی کلاً و اینها فرضاً یکوقتی سوئیس خیلی ساعت درست می کرده و لکن حالا ساعتهای کامپیوتری و بازار آن ساعتهای را جمع و جور کرده فرستاده آنور.

می گویند: باید یکجور بفروشید که جدا از مجموعه ای که تولید می کند و نشوید. جدا نشدن از آن مجموعه یک نرخ برای رشد مجموعه می خواهد. نرخ رشد مجموعه می شود بهره ای که متناسب با زمان می توانید داشته باشید. پس زمانی کردن نسبت تاثیر مادی در دستگاهی که اصل بر حرکت مادی بشر بر هواء استوار است می شود نرخ بهره.

یعنی این حرف راست است. ما اگر بخواهیم توی ساختار نسبت تاثیر و جریان کفار حرکت کنیم و حتماً منحل هستیم در آن راه. اگر بخواهند مسلمین دست از تقوی بردارند و براساس هواء حرکت کنند و دور کفار تندتر هست تو هواء یا دور با مسلمین؟ خوب مسلماً آن کسی که کافر است و رفتار او متناسب با هواء خیلی شدیدتر رشد پیدا می کند.

چون شما به هر نسبتی دست بردارید و باز به نسبت دیگری تقوا شما را کنترل می کند. یعنی شما عبد ماده نیستید و آثار ماده را نمی پرستید.

آن ذوق خاصی و آن حالت خاصی که در برابر آثار ماده پیدا می شود و برای رفع نیاز مادی کفار و آن برای شما پیدا نمی شود.

مگر اینکه معاذ الله ساختار نیازهای شما و یعنی نیازها را اگر بشماریم و یک مجموعه و یک نسبت با هم داشته باشند و یک بافت درست کند و ساختارهای نیاز شما اگر براساس پرستش ماده قرار گرفت و آنوقت دیگر آدم از مسلم بودن خارج می شود.

شما به هر حال یک نحوه برخورد به ماده را «حرص» می دانید و «بد» می دانید و جز و اخلاق رذیله می دانید. جنس ممکن است ارزان بشود و شما مصرفتان را بالا نبرید. رفتار شما تابع ارزانی و تنوع و الی آخر نیست.

جنس ممکن است ارزان بشود و متنوع هم بشود و شما هم احیاناً تو دستگاه کفار جایگاهتان جایگاهی باشد که قدرت خریدی به شما داده باشند که هر روز بتوانید یک دست لباس را دور بیاندازید و یکدست لباس دیگری بخرید و شما همچنین کاری را نمی‌کنید. هر روز می‌توانید سفره مفصلی درست کنید و بعد کمی از هر کدامش بخورید و بعد همه را بریزید به سطل زباله. نمی‌کنید همچنین کاری را شما.

شما لباس رو می‌گوئید: اگر بخواهم نیوشم به فرض حتماً می‌روم به مستحق می‌دهم. یعنی نسبت حرکت آن مستحق را کم می‌کنید. این عمل خلاق هست در دستگاه اصالت ماده. اون می‌گوید: اگر شما مصرف کردید و بقیه اش را هم دور ریختید (نه اینکه دادید برای مصرف یک طبقه دیگر و از بین بردید) و آنوقت آن کسی که تخصص ندارد و تکنیک ندارد و کارگر ساده است و سعی می‌کند بچه اش درس بخواند و بیاید توی الگوی نظام پرورشی ما و بشود متخصص. از کارگر ساده بشود کارگر فنی و از کارگر فنی بشود کارگر متخصص و از کارگر متخصص برود بالاتر توی مرتبه عالی تکنولوژی کار کند.

می‌گوید: اگر این شدت در جامعه باشد و تکنولوژی به آن شدتی که می‌خواهیم رشد می‌کند. به هر نسبتی که این وسط بخواهید اخلاص بکنید در این طبقات خاصی را که لازمه این حرکت هست و نسبت سرعتشان کم شده است.

یکوقت من یکی از این آقایان که مثلاً می‌گفت پی‌اچ‌دی و نمی‌دانم و فوق‌دکتر که داشت و روی همین تنوع صحبت کردم و اصلاً وحشت گرفته بودش و می‌گفت: مگه (دکتر هم آمار بود و هم اقتصاد داشت) ناراحت بود که مگر می‌شود بدون تنوع اصلاً جامعه را اداره کرد.

بعد مثل می‌زد برای من و می‌گفت: ماست را خارجیها بلد نبودند و از ایران یاد گرفتند و من در سفر دوم که رفتم به امریکا و دیدم ۲۵۰ نوع ماست در فروشگاه هست. و بعد یکخورده تنقید می‌کرد ایران را و ایرانیها را که اینها همان نوع که از اول که ما بچه بودیم و میرفتیم از بقالی ماست می‌خریدیم و حالا همان نوع است. حالا یک مقدار کمی فرق کرده که ماست کم چربی و پرچرب را. گفتم: ۲۵۰ نوع ماست چه بود؟ می‌گفت:

به رنگهای مختلف ماست را درست کرده بودند. اسانسهای مختلف بهش زده بودند و مزه های مختلف درست کرده بودند. برای چی چی خوب اینکار را بکنند؟ برای اینکه یک رقم آنرا نخرند و ببرند سرسفره.

پنج رقم و ده رقم را ببرند ضیافت و از هر کدامش یک قاشق خورده شود و بقیه اش دور ریخته شود. منشائی حرکت «حرص» می شود. مومن وقتی نگاه می کند به نعم الهی و نعمت را از ولی نعمت می داند. سبک اصلاً نمی شمارد نعمت را. مثل سایر امانات الهی است. زیاد آمد و نگهدارد خودش مصرف می کند به دیگری می دهد مصرف کند.

اینکه بریزد دور و اهانت کند و این را ناشکری می داند و بد می داند. این می شود که اگر اخلاقشان این باشد و آن شدت حرکت بوجود نمی آید. راست می گوید و برای کسی که ماده پرست باشد و اینجوری هست. برای یک کسی که انسان هست و مشرف شده و به یاری خداوند تعالی و به انسانیت ولو در بادی امر باشد و غیر از این می شود رفتارش.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۲۰

(اصل نوار)

بحث درباره این بود که آیا شناسائی موضوعات تخصصی که در عینیت هستند و مصادیق آن موضوعات کلی و این اسلامی و غیر اسلامی دارد یا ندارد؟ و بحث به اینجا رسید که توصیف کارشناسی و توصیف کیف حرکت است و نمی‌تواند از غایتش جدا بشود و از جهتش جدا بشود. بعد عرض شد که این توصیف به لحاظ آثار و به لحاظ آثار کمی هم نیز نمی‌تواند بدون جهت باشد.

بعد ملاحظه کردیم که «آثار کمی» و چه ارتباطی دارد به «ساختار کیفیت ها»؟ و بعد به ساختار یک کیفیت و که نهایتاً تا ساختار نسبت تاثیر بیان شد و بعد نتیجه گرفته شد که نسبت تاثیر و بدون جهت ممتنع است و بنابراین «قیمت» که واحد کمی نسبت تاثیر هست و بعد ملاحظه شد که «معادلات محاسبه پول» و نمی‌تواند جدای از «ساختار جریان پول» باشد. بر این مطلب متفرع شد که «ساختار جریان پول» و نمی‌شود اسلامی و الحادی نداشته باشد.

دنبال این مطلب عرض شد و بنابراین محاسبات خرد و کلان حتماً دارای جهت هستند و اسلامی و غیر اسلامی دارند.

حالا و امروز می‌خواهیم عرض کنیم که بنابراین اطلاع بر محاسبات خرد و کلانی که در دستگاه الحادی هست و این چه نحوه ربطی می‌تواند داشته باشد با اطلاعی که در محاسبات اسلامی باید باشد؟

می‌بینیم خواندنش و علم به چیزی نمی‌دهد. بلکه علم به رفتن بطرف فساد و طغیان علی الله را می‌دهد که این را با تعریفی که از علم و علم فاسد و از علم صالح بشود و روشن می‌شود که روابط جهل و جهل جنودی دارد و «حرص» و «بخل» و اینها وصف کیف حرکت اند و کیف حرکت ساختار دارد و روابطی دارد و اینها این روابط هستند.

روابط انکار هستند نسبت به حقیقت هستی و مثلشان و مثل کتب ضلال است. کتب ضلال معنایش این نیست که حرفی نداشته باشد برای خواندن.

سیاهی بر سفیدی نباشد. مفهومی نداشته باشد و به غلط نیندازد. نسبت به حقایق به غلط میاندازد. نه اینکه وجود ندارد. صرف خواندنش آسیب میرساند و صرف انس بهش. صرف انس بهش و یک مرتبه از پذیرش است. ولذا کتب ضلال و نه اینکه من باب علت خودش می‌خواهیم بگیم و ها. من باب «آثار». آثار و با علت دوتاست. نهی ای که شده و الا برای ردش. نظام پولی کینز هم الا برای رد.

حالا و خود «رد» را یک کمی امروز درباره اش صحبت می‌کنیم. «رد» براساس مبانی خود اصالت حس؟ ردی که بیائیم مثلاً یک اقتصاد دان دیگر ملحد را برابر یک اقتصاددان ملحد دیگری بگذاریم؟ یا تو آثار حسی براساس اصالت حس و حالا خودمان بنشینیم جای یک نفر ملحد حرف بزنیم؟ یا نه و براساس مبنای اسلامی نشان بدهیم فساد های آنرا و و نشان بدهیم که آن منتج نیست.

منتج نیست و یعنی چه؟ یعنی بگیم که منحل می‌شود و قدرت استمرار و بقاء ندارد. روش قیم و هماهنگ با فطرت و سرشت حرکت جهان نیست.

تخلف اختیار است و طغیان اختیار است و به نسبت خاصی که این اختیار را میدان بهش داده اند. غرور است به اختیار. این هست مطلب. منتج نیست یعنی این.

اگر چنین فرض بشود. اگر چنین فرض بشود به علوم جدید «علم» گفته نمی‌شود اصلاً و «جهل» معنی «عدمی» پیدا نمی‌کند.

نبود اطلاع نیست. نبود عینیت نیست. روابط ناسازگار با قوام و فطرت هستی ممکنات است. آنوقت آیا این فقط در باب همین مثالی را که ما در امر اقتصاد زدیم و جاری است؟ یا اینکه نسبت تأثیر عینی و تو فیزیک اتمی و تو فیزیک کیهانی و که ریشه های فرضاً مکانیک و سایر امور هستند و واقع می‌شود؟ چه میدانی متناسب با چه سرعتی از حرص است؟ این تفسیر و تبیین جدید و شناسائی جدید و در رابطه با محور قرار

دادن یک چیز دیگر است تا قدرت «رد» را داشته باشد. این تغییر تو اصول موضوعه و تغییر در اصول موضوعه «مدل» هست که این نتیجه را میدهد.

حالا و آیا روش مدل سازی یعنی چه؟ اینجا را یک خرده ای عنایت بفرمائید از این جلسه انشاء الله تعالی ولو تمثیلی باشد و وارد این بحث می خواهیم بشیم. «روش» ساختار روابط علیت است. نمی تواند روش مستقل از نسبتی که بین کیفیتها هست و ملاحظه بشود. برای تقریب ابتدائی بذهن عرض می کنیم این معنا را و بعدش تفصیل بیشتر می دهیم.

فرض بکنید که چند تا عدد را و ما می خواهیم با هم جمع بکنیم و ۲ و ۱۷ و ۵ و ۷. حالا می خواهیم اینها را جمع بکنیم. جای آحاد و عشرات و مکان و دهگان را عوض بکنید و ۲ را بنویسید بالای سر یک ۱۷ و ستونی و زیر هم جمع کنید و ۵ را بنویسید زیر هفت ۱۷ و ۷ را دوباره جایش را بیارید اینطرف و بگذارید زیر یک ۱۷ و حالا جمع کنید.

چهار تا عدد دارید و ۲ دارید و ۱۷ دارید و ۵ دارید و ۷ و پنجمان بنا شد زیر ۷ باشد. بترتیب ستونی جمع می کنیم و می گیم ۷ و ۵ = ۱۲ و ۲ مینویسیم پائینش و ده بر یک و یک را می آریم بالا تو ستون دهگان و ۱ و ۲ میشه ۳. بنا بود ۲ بالا سر ۱ باشد.

میشه ۳ و ۳ و ۱ و ۱ بالای ۱۷ میشه ۴ و ۴ و ۷ هم پائین داشتیم و میشه ۱۱.

۱۱ را می گذاریم کنار آن ۲ و میشه ۱۱۲.

شما می گید این جمع غلط است. توی جمع چی چی فرق کرده؟ فقط یک نکته که نسبت بین مواد و نتیجه بوده رعایت نشده و در یک قسمت از عملیاتمان.

در وقت عمل جمع کردن و ستونی جمع کردیم. ده بر یک را بالا بردیم و گذاشتیم رو ستون دهگان و جمع کردیم. یک نکته و تو یک مرحله از جمع و رعایت نشد و شد ۱۱۷.

اگر رعایت می شد و چی چی میشد؟ ۲ حتماً جزو آحاد است و نه جزو عشرات. جز و یکان هاست و نه دهگانها و ۲ گذاشته می شد بالای سر ۷ و هفت ۱۷ و ۵ و ۷ هم جزو یکان ها هستند.

اونها هم گذاشته می‌شدند زیر هفت ۱۷. در اینصورت که جمع می‌کردیم و می‌گفتیم که ۲ و هفت ۱۷ میشه چقدر؟ نه. ۹ و ۵ میشه ۱۴ و ۱۴ و ۷ = ۲۱ و ۱ را می‌نوشتیم و ۲ را بالا می‌بردیم و ۲ و یک ۱۷ میشد ۳ و میشد ۳۱.

پس بنابراین صورت مراحل عمل کردن و تناسبی باید داشته باشد به مواد. اگر مواد شما ۲ هست و ۱۷ و ۲ کوچکتر از ۱۷ است و نه اینکه بزرگتر از ۱۷. اگر عدد مفروضمان مثلاً ۱۸ بود و ۲ و یک نهم ۱۸ محسوب میشد. شما جاش رو که عوض کردید و تغییر می‌بینید.

چگونه میشد در تعدل مجموعه نسبت بین اجزاء ملاحظه نشود؟ و هماهنگ نباشد روش مجموعه سازی با نسبتی که بین اجزاء مجموعه وجود دارد؟

چطور میشه ما بگیم روش مجموعه سازی دیگه اسلامی و غیر اسلامی ندارد؟ روش مدل سازی و اسلامی و غیر اسلامی ندارد؟ و حال آنکه معیاران در صحت و قدرت عملکرد به جهت خاصی هست. به طرف غایت خاصی هست.

اعتدالی را که در نتایج می‌بینید و با اعتدالی را که در مواد می‌بینید و مگر می‌شود این دو اعتدال را تفکیک کرد از اعتدالی که بین نسبت‌های هست؟ «منطق» و امری نیست که جدا باشد از «عینیت». از نسبت‌های عینی حقیقی ای که بین نسبت‌ها و کیفیت‌ها وجود دارد. اگر جدا باشد و نتیجه‌ها و نتیجه‌ای که سازگار با نتایج عینی نخواهد شد.

بنابراین باز می‌گردیم در اصل موضوعه روش سازی. یعنی ما یک مدل سازی داریم که با آن مدل چکار می‌کردیم؟ با آن نمونه سازی از عینیت می‌آمدیم اندازه گیری می‌کردیم امور را.

یک روشی داریم برای اینکه «چگونه مدل بسازیم» و که اون اصول موضوعه اش خیلی عام تر هست از موادی رو که در مدل از عینیت می‌گیریم و فاصله اش خیلی زیاده.

عام تر است یعنی چه؟ یعنی انتزاعی است؟ نه و یعنی اصولی تره. اصولی تره و یعنی چه؟ یعنی قدرت شمول بر کیفیت ها و تغییر مراحل رو دارد. یعنی جزو قوانین شامل بر مراحل تغییر است. جزو روابط موجود بر مراحل تغییر است و در مراحل تغییر است.

حالا و علی فرض که همچی چیزی گفته بشه و طبیعتاً اینها از قسمت - هائی است که خالی از دقت نیست و یک مقداری از تمثیل بالاتره. اگر همچی چیزی فرض بشه و معیار صحت فقط در این منطق هست که باید یک همچه شرطی رو داشته باشد؟

یا اینکه در هر روش سازی باید و در هر جا که ملاحظه میشه و یک همچه قیدی رو داشته باشد.

این قید از کجاست؟

رابطه و خوب عنایت کنید که این نکته و رابطه بین معیار صحت و عمل کردن به منطق و معیار صحت مثل پلی است بین منطق و مواد. نمی‌توانید در منطقتان و چرا؟ چون تعریف از صحت خود منطق رو میسازه. هم منطق رو میسازه تعریف از صحت و هم صحیح و فاسد توی نتایج رو می‌سازه. یعنی «معیار صحت» و اساسی ترین قسمتی است که باید مورد توجه قرار بگیره. اگر اینجوری بشه و هماهنگی شناسائی ها و در خودش چه چیز معیار صحت قرار میگیره؟ یعنی چه بخشی اش و مغیر اصلی است؟

اینجا را تو پاورقی عرض می‌کنیم برای اینکه اگر لازم باشد و برادرها دقت بکنند در این حد از مطلب. جریان رشد ارتکازات و درش رشد ارتکازات نسبت به استنباط از وحی اصل میشه و مبنای صحت شناسائی و تبعیتش از قوانین حاکم بر جریان رشد هست که تمام می‌کند مطلب را و این امر مهمی است که «منقول» و اصل باشد در «معقول».

این غیر از حجیت هست و که حجیت بازگشت به «عقل» می‌کند و معرف بازگشت به «نقل».

تو متن بحث و یک مثال میزنم خدمتتان. با منطق دیالکتیک مدل عملی و عینی سازگار با تبعیت از احکام و درست نمی‌شود.

همیشه منطق رو دیالکتیک قرار داد و علت حرکت رو خواص متضاد در ماده دانست و اونوقت بیائید حکم را و حکم الهی را بوسیله این بخواهید اجرا کنید و یا بخواهید موضوع را به این وسیله بشناسید.

منطق دیالکتیک نتیجه اش این می‌شود که شناخت هم رشدش دیالکتیکی دیگه میشه. معیار صحتتان هم متناسب با جریان رشد ابزار میشه دیگه.

ارزش و که استغفرالله و البته نسبت به اونها که استغفار ندارد و ارزش و مرزشی که اونها ندارند بالمره. اصلاً انکار ارزش هست. در قول و در اولین قدم قول به تضاد و انکار ارزش است و نه در آخرش. تاثیر متقابل است و جهتی را پیدا می‌کند و ارزش یعنی چه؟ حرکتی واقع می‌شود. «خوب است» هم حالت نفسانی خاصی است که متناسب با این مرحله پیدا می‌شود. «بد است» هم همینطور. یک حالت نفسانی هم خوب تغییر می‌کند و متناسب با رشد ابزار.

تحلیل از خود وضعیت ایمان هم میشه «گرایش طبقاتی» و «گرایش به ابزار». معنای ایمانی را که ما می‌گیریم بالمره نمی‌دهد. اوصاف حمیده و اوصاف رذیله هم معنایش عوض میشه.

چرا ما می‌توانیم بگیریم که نمی‌شود احکام را بصورت دیالکتیکی شناخت؟ چرا؟ چرا نمیشه «حکم» را شناخت؟ به حکم منطق دیالکتیک و تاثیر عین در ذهن و یعنی تاثیر جهان بر انسان و انسان بر جهان است که حکم «باید و نباید» را می‌سازد دیگه.

بایدی آمده باشد و وحی ای باشد و این حرفهائی که در کار نیست که. اعتقاد به اینکه خدا هست و وحی فرستاده و این حرفها که نیست در آنجا که.

طبیعی است که اجتهادش اول پیشداوری بکند. یعنی اول چیزی را تمیز بدهد بصورت باصطلاح خودش «علمی» و بعد بیاد بخواد به یک نحوه آنرا توجیه قرار بده برای آن مطلب.

آیه و روایت را توجیه قرار بدهد. ظاهر الفساد بودن بکارگیری منطق دیالکتیک را در استنباط از احکام ملاحظه می‌کنید و «ادین من الامس» و روشنتر از «الشمس فی رابعه النهار» و هر چه مثال بزنیم دیگه در اینجا واضح است ظاهراً برای برادرها این مطلب.

خوب و حالا آیا با منطق دیالکتیک میشه عینیت را شناخت؟ می‌گیم ما و نه و تا حکم را کاری نداریم. تا حکم همیشه رفت نزدیکش. ولی برای علم مبارزه و برای تغییر رفتارهای جمعی و برای توزیع ثروت و بیائیم علم دیالکتیک را بکار گیریم. خوب اونهم نمیشه. ابزار جریان احکام و ابزار جریان عدالت الهی و نخواهد شد. هکذا و شما بیائید اصالت حس را در شکل دیگری بیارید و اونهم همینه دیگه. فرقی در جوهر قضیه که اصالت حس است و ندارد. فرقی در معیار صحتش ندارد.

«معیار صحت» در منطق دیالکتیک چی چی است؟ «قدرت عمل – کرد بشرط لا» و لا بشرط. غیر حسی را عملکرد به حساب نمی‌آورند در محدوده علم و یعنی بشرط لا. این انحصار به دیالکتیک ندارد که. با اون چیزیکه شما به شرط شی، میدانید و محور مغیر را هم تنزیه می‌فرمائید و نه فقط از حس و از ادراک. می‌گوئید مشیت الله تبارک و تعالی. جلست عظمت حاکم است بر عالم. تعلق به است علت حرکت همه ممکنات. کیفیت حرکت و تناسب کیف است به سیر به طرف او. از چنگ او چیزی در نمی‌رود.

علت خلقت «رحمت» و استمرار رحمت است و «ربوبیت حق» است.

این اصلاً بینش قیاس واع نمیشه. بین این دو تا مطلب قیاس واقع نمیشه که بگید این بهتره یا اون بهتره و از دو صنف اند اصلاً. نمیشه بگید اینا دوتاش و دو تا علم داریم. یک علم اسلامی داریم و یک علم الحادی داریم. از علمیت میافتد الحادی اش.

نه اینکه یک جامعه شناسی مسلمین بیایند درست کنند کنار جامعه – شناسی های دیگر که تو دنیا درست شده. یک علم اقتصادی درست کنند در کنار اون علم اقتصادها. یک علم پرورش و روانشناسی درست کنند در کنار آن علم ها. هم اون هست و هم این هست.

نه بابا و این نقض می‌کند همه اونها را. اگر این در جوهره اش نفی علمیت آنهاست و همانگونه که آنها نفی علمیت اینطرف را لازمه بکنند.

چه چوری میشه یک مسلم بگه علم است این و حرف مال کفار. مگر التزام به لوازم نداشته باشد یا التفات نداشته باشد که درباره چی دارد حرف میزند. نقل چی چی ها را محکم میدهد.

یک تصور خاص از «علم» نوعاً در ذهن ماها هست و خوب بهمان نسبت به آن تصویری که داریم حکم هم می‌کنیم و عیبی هم ندارد. آن تصور باطلی است و حکم هم نسبت بهش.

اون چیز خیالی که در ذهن مبارک بعضی از افراد نسبت به علم هست و اون وقوع خارجی ندارد. همچی علمی نیست در دنیا.

اون روابط کیفیت هم وجودی ندارد جز در ذهن خودشان. تخیلی است و توهمی است و نسبت به آنچه که در خارج است. اون تو هم به تصدیق و تکذیبش هم جائی را خراب نمی‌کند. نسبت تأثیر فرد را در جهت بطرف قرب اون را از بین میبرد.

حداقلی را که در اینجا بعنوان توصیه عرض می‌کنم و مرخص می‌شم از خدمتتان و کلام را تمام می‌کنم تا جلسه آینده و این نکته است که رشد در ادراک را که دیگر همه قبول دارند و اینکه مورد اتفاق است. آدم انس به ارتکازاتش پیدا می‌کند به حدی که (چون ارتکازات شخصیت دوم فرد است دیگه و کیف شخصیت است و کیف تعلق است) که نمی‌تواند این انس را بیاد بیرون بیند چی چیه قضیه. مأنوسات و مشتهیات علت به خطا رفتن و مشته شدن امور است.

و الا اخذ به نظام قدر متیقن و هماهنگی نظام قدر متیقن و با یک نسبت تقریبی امکان سیر هماهنگ و پذیرش رشد را در ادراک می‌دهد و و ثبات را در امر دیگری می‌بینید که انشاء الله تعالی بعدها باید عرض کنیم حضور مبارکتان و علت ثبات را خلاصه خودش تو پاورقی نمی‌داند. ادراک خودش نمی‌داند.

این بحث و حالا انشاء الله تعالی در آینده یه خرده بیشتر تشریحش کنیم و خود این بحث رو برادرها اگر فرصتی بکنند و دقتی بکنند و کمک بکنند و ما استفاده کنیم از فرمایشاتشان و انشاء الله تعالی درش نکاتی عرض شد.

و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۲۱

(اصل نوار)

بحث درباره این بود که آیا موضوع شناسی، اسلامی و الحادی داره یا نداره، در قسمت تخصصی اش. بنابراین گذشته، اساسا خود موضوع بنفسه اسلمی و الحادی پیدا کرد، کیف به موضوع شناسی. یعنی وقتی گفتیم نسبت تأثیر، جریانش در خارج بدون جهت نیست سعنی اشیاء حرکتش را که دارند، یا این حرکت زمینه ای است برای ((زندگی)) و با زمینه ای است برای ((عصیان)). یعنی سعه و ضیق شاه، مساوی نیست. خصوصا اگر مجموعه نسبت تأثیرها را ملاحظه کنیم، که ملاحظه یک نسبت تأثیر هم جدای از مجموعه، تصور ابتدائی از نسبت تأثیر است، و جریان رشد نسبت تأثیر یعنی جریان رشد مجموعه عینیت. اونوقت کیفیات خارجی درای سعه و ضیق مسشوند برای ((بندگی)) و ((عصیان)).

با این بیان عالم ابتدائی عالم دنیا خلقند خب زمینه میشه برای مخلوق مختار. تغییراتی هم که درش پیدا میشه بر همین مطلب هست. مستقل از موجود مختار، عالم دنیایی نداریم، بعد اضافه بهش بکنیم موجود مختار را. بعبارت دیگر دنیا بدون علت لغوا و یا ظلما خلق نشده و ((برای)) اش، یه چیز مجزای از حرکت خودش و کیفیتش و تناسباتش نیست. اونوقت، با یان عنایت و توجه، باید اعمال اختیار را در جریان کیفیت تأثیرها و جریان خواص ما مشاهده بتوانیم بکنیم، حالا هر چند با یک نسبت تقریب.

آخر، نمیشه گفت که ما هستی را میخواهیم شناسائی کنیم جدای از کیفش. عنایت بفرمایید به مطلب. هستی متعلق است به او، ولی کیفیت متعلق نیست به او، مطلقا، هستی که جدای از کیف نیست، کیف هم که جدای از هستی نیست. کیفیت را هم خصوصا ((زمانی)) که ملاحظه اش کنید، کیفیت جریان جدا نیست از هستی. پس بنابراین ما وقتی میگیریم □ (تمدن اسلامی، تمدن الحادی)، دو تا ساختار که همه چیزش با هم فرق دارد.

یک پاورقی اینجا خارج از موضوع اشاره میکنیم. ((خیر و ((شر)) در مرحله رابطه شان با اسنان که میاد، با موجود مختار که میاد، یک معنائی پیدا میکنه و یک تعریف بالواسطه ای پیدا میکنه که نباید قاطی بشه با ((خیر))ی که بدون واسطه قرار میگیره. هستی و کیفیات هستی، کلا در مرتبه تعلق، که منهای، یعنی منهای اختلاف پتانسیل، منهای جاذبه، منهای حرکت، منهای ((برای))، جود نداره اصلا. تو این مرحله که مرحله تعلق به است، هستی و کیف هستی باز میگردد به مشیت الهی و طبیعتا ((خیر)) است. زیرا شما نمیتوانید ((صفت فعل)) را هم غیر از عدل ذکر کنید. یعنی ((کلا نمد هوالاء و هوالاء)) این متناسب با ((عدل)) است، چیزی از جهت اصلی کم و کاست نمیشه. نهایت اینه که گاهی که لازمه قرب را ملاحظه میکند و میگید ((ختیار)) است. این کار را ساده میکند در اینکه بگید که، با یک فرد دیگه، که بگید ((دا چون کامل است و کمال مطلق است حلت عظمت، موجود کامل خواسته خلق کند.)) چرا خواسته خواسته هم، دیگه نمیگید، تناسب به قرب دارد، تناسب به فعلیه دارد. به وقتی یکی حرف را، میگید: موجود میخواد خلق کنه، و ((اقدار العاجز علی القدره من کمال القدره))، قادر ساختن عاجز، از کمال مطلق است. ولی چرا اینکار را میکند؟ انرا دیگه برنمیگیرد انید به ((قرب)) و ((رحمت)). گاهی که نه، خود همین را هم سؤال میکند، میکید: چرا اینرا خلق کند؟ و برمیگردانید به قرب و رحمت. اگر برگردانید به قرب و رحمت، اونوقت ((اختیار)) از لوازمی است که نمیشه، ناقص است اگر ((اختیار)) اعطاء نشه اصلا، بعد تناسب به فعلیه ندارد، و اونوقت، لازمه بعدی اختیار را ملاحظه میکنید که نمیتوانید در اینجا دیگه خیر و شر بالواسطه، طرح نشه. خیر در مرتبه ثانی حتما واسطه میخورد، با اختیار هماهنگی با جهت قرب است با در مرتبه بالواسطه هماهنگ نیست. در مرتبه بالواسطه هماهنگ نبودن، غیر از اینه که منحل در هماهنگی نشه، این دوتا است. ((اختیار تکوینی))، را شخص نسبت به حیات و ممات خودش نداره، ظالم باشه یا عادل باشه، آمد و رفتن خودش، دست خودش نیست. فاسد باشه یا مومن باشه، منحل است این جریان ثانی در جریان اول. ولی حتما خارج از نسبت هم نیست. این جوری نیست که منتجه هیچ به نتایج نداشته بادشه و بالعکس. هر چند

در د و مرتبه ملاحظه میشود و و دوئیت زمانی اش هم قابل انکار نیست. دوئیت کیف حرکتش هم قابل انکار نیست.

حالا می‌آئیم توی متن صحبت به مقدای ,پاورقی را میگذاریم برای بعدها. عرض میکنیم حضور مبارکتان: اگر بنا شد که عینیت در مرتبه ثانی که تحت اختیار است , قابلیت اینکه تحت اختیار قرار بگیره داشته باشه ,نمیتونه بی تفاوت باشه. قابلیت تحت اختیار قرار گرفتن , یعنی قابلیت تحت تسخیر قرار گرفتن جریان آثار. اشیاء نباید هویت مستقل از جریان آثار داشته باشد , جریان نسبت تأثیر داشته باشد. بنابراین نفس موضوعات و مبتلا به , اسلامی پیدا میکنه , به مبتلا بهی پیدا میشه و ما حالا چکار بکنیم با او. شما چه ابتلائی برای وهله ثانی خودتان تدارک میبینید؟

لوازم فعل , فقط در عالم نفس باقی نمیماند. لوازم فعل دارای آثاری است که مستقل از دیگه مرحله ثانی , مستقله دیگه بعدش , از اینکه شما بگید که من اختیار میکنم انگور را بکنم خمر و طبق آن قوانین هم عمل میکنم , ولیکن بعدش اختیار دیگری هم میکنم که خمر نشود. آخه اون دست شما نیست.

البته در مرتبه بالاتر که نگاه بکنیم , دست خدای متعال بسته نیست به این قوانین. او بخواهد تصرف بکنه ((کیف یشاء به ما تشاء)),همانجوری که در امر مغفرت دستش باز است , در عینیت هم دستش باز است , در هیچ مرتبه ای از کیف هستی نیست که دست او بسته باشد.ولی تو محدوده ای که اختیار شما هست , شما که قدرت ندارید که روابط علیت را بگید که من میخوام بهم بزنم ,خالق باشم , کیف یشاء.

حالا که , خلاصه یه همچی آثار واقع میشه , من مطلب را بیارمش تو مثال , شاید یک مقدار از اجمالش و ابهامش کم بشه. آثار تنوع طلبی و ماده پرستی کفار نتیجه صده بصورت اضطراب برای وضع نفسانی شان , و تحرک های فاسد رو برای وضعیت عینی شان. بعد شما بگید که نه , من میخوام وضع زندگیم ,زندگی کفار باشه , آرامش , آرامش صلحا باشد , آرمش جامعه اسلامی , رشد جامعه اسلامی چیدا بشه. نمیشه همچی چیزی دیگه. چه جوری میشه همچین مطلبی؟

من میخوام چشمم چیزهائی رو ببیند که تنوع را ، تحریکات دمامد نسبت به عالم دنیا باشد ، پشت سر هم ، توهمه لذات ، و رو به رشد باشد احساس نیازهای من در مسئله دیدن. بعد بگید: ذائقه ام هم میخوام چنین باشد.

من باب مثال من عرض میکنم حضورمبارکتان: در مجالس غربی ،اگر گفتند که ۲۵۰ نوع ماست رنگ به رنگ درست کرده اند ، خوب این معنایش اینه که ۲۰ نوعش را تهیه بکنند ، فرش کنید برای یک مهمانی ۲۰ نفری ، ۲۰ تا نیم کیلو فرضا ماست ،این میشه ۱۰ کیلو. این ۱۰ کیلو ماست که فقط ۱۰ کیلو ماست سر سفره نیست. غذاهای دیگر هم هست. ماست پا سفره ای اش است دیگه. فرضا ، ۲۰ تا نوع دیگه ام غذا هست ، جمعا ۲۰۰ کیلو غذا سر یک سفره هست. خوب این ۲۰ نفری که هستند که ۲۰ تا یک کیلوش را که بیشتر نمیخورند. این یه چشیدن مرتب خودشان را سیر میکنند، معده را چر میکنند. یعنی تحریک پشت سر هم، نه فقط برای تغذیه و تأمین نیاز بدن. این تحریک پشت سر هم موجب میشه (بقیه غذا را هم که دور میریزند) موجب میشه که شخص ، ۲۰ نفر هستند ، گنجایش را که ، حجمش را که می توانند فرضا جذب کنند که خیلی کم است. جذب بدن ، اون مقداری که تبدیل به انرژی میشه بو بدنشون که خیلی کمه. مقداری هم که میتواند اصلا سرد مصرف کنند ، اونهم این مقداری استس که خریده اند. ولی گانه ، خوب عنایت کنید ، گانه ، گنجایش معده اینها به دلیل پیدایش این حالت حرص با اندازه ۲۰۰ کیلو شده ، برای تأمین ۲۰۰ کیلو باید بدونند دیگه. خوب حمالی میکنند برای دنیا ، حمالی ای که هم که طمع میاره ، کمتر از خوف مادی نیست.

در دستگاه شرق با خوف کار میکنند ، بر اساس غضب کار میکند نظامشان. ولی در غرب ، بر اساس شهوت هست. تضاد در آنجا نتیجه میده ((بد بینی و غضب)) و در اینجا نتیجه میده ((حرص)). در اینجا وضعشون حرصه. این حرصی که پیدا میکنند ، آرامش که نمیتونه بیاره که این حرص. این در کل چی هاشون هم هست ها، شما نه فقط خیال کنید که نا آرمی در مسئله اکل و شرب شان هست. وقتی میگویند ۸۰ کانال تا چوشش تلویزیون داره ، این موجب ناآرمی میشه. اول آدم خیال میکنه که هر چه را که میل داشته باشه ،

همان را میتواند انتخاب کند. ولی بعد تمایل های مختلف در وجودش پیدا میشه و نمیتونه با یکی اش راضی بشه و در یک آن هم نمیتونه همه اش را اخذ کنه. منشاء اضطرابش میشه.

اونوقت نظام مدیریتشان هم , درست برخلاف باصطلاح اون حدیث مبارک شریف که میفرماید: ((اعرض قنec. ...))اون عزت ازشان گرفته میشه. آدمیکه با طمع , با ذلت حاضره بدود , ذلت حرص, این آرامش نمیتونه پیدا بشه درش. محبت به غیر که ممتنع , این آدمی که در اضطرابه که دست یک دیگر را نمیتونه بگیره که. وضع جور دیگه میشه در اونجا.

حالا شما بگید که من میخواه این تحریکات باشه در الک , شرب , امور جنسی , امور حسیات اجتماعی , باشه و ثمره اخلاقی اسلامی را بده. خوب نمیشه به همچی چیزی. بگید: میخوام رشد تکنولوژی در فرم غربی اش باشه و این تحریکات نباشه. خوب اینهم ممتعه. چه جوری رشد تکنولوژی باشه؟ علت حرکت اینها چی باشه؟ خب فی ا...باشه؟ حب ا...از تو این در میا؟ با اینکه اینگونه حرص محاله به بغض نسبت به حقایق نیانجامد. سرش اینه که اول زیر پای خودش را قطع کرده. متفرق شده وضع قلبی اش. پرسش آثار مختلف دنیا رد کرده. ظاهرش را ممکنه آرام بگیره , ولی ظاهرش دقیقا همان آرامشی را داره که یک منافق داره. در قلب محتله آرامش واقع بشه. سران سیاسی اونها تو صحبت کردن , حرف زدن , حرکاتشان گاهی , گاهی از اوقات تو یک آرامشی , آدم بذهن کسیکه با سادگی بخواد نگاه بهشون بکنه , هست. ولی انیجوری , نسیت. شدید در اضطرابند. و این نظام اجتماعی شان تنها نیست. آنچه را که انتخاب کرده اند در رابطه شان با جهان , و تغییر نسبت تأثیر ها , یعنی دست زدن به قواعدی که جریان نسبت تأثیرها را تو اون قواعد ببرند جلو لازمه اش اینه.

حالا مسلمین هم تا اندازه ای که با اونها , مبتلا بشوند به برمانه اونها , همین خاصیت برایشان پیدا میشود. یعنی بهمان اندازه ای که بروند اونطرف , خلاصه التقاط تو عملشان , ولو تو اعتقادات بگند ما کاری نداریم , ولی جا چیدا میکند مطلب , اثر میگذارد رویشان. ابتدائا میکند که خوب استفاده از میکروفن و ضبط صوت و اینها که بد نیست , خوبه. از برق و شولفاژ و کاشی و اینهام که جزء چیزهائی نیست که ابتدائا حرام

باشد. اینها خوبه , اینها , شک هم آدم درباره اش نمیکند. ولی تدریجا اثر میگذارد تو پذیرفته شده های ذهنی. بعد دیگه دلبستگی قلبی از آثارش هست. یا واقعا اگر کسی به فرض محال , ما که همچی چیری نمیگیم , ما این را اول خدمتتان عرض کنم , به فرض محال اگر کسی بگه که مثلا خوبه آدمی گاهی هم مثلا با چهار پا یا مسافرت بکند, همه ازش ممکنه بخندند دیگه قطعاً.

ما انس داریم با آنچه را که باهانش هستیم. این انس میدانید چی سو آدم میاره؟ آدم در ذهنش خلبان چیدا میشه , بدون اینکه خودش متوجه باشه. میگه: دوران نبی اکرم (ص) و اینها بد بود , ها. خدا کنه دوران حضرت ولی عصر نگند که یه وقتی ماشین ها تعطیل , یکوقتی کار دنیا , اگه بگند که خیلی سخته. میگی: آقا شما آمده بودید برای اصلاح دنیا , آمده بودید برای اصلاح آدمها. حالا میگی دست بردار از مسائل؟ از اونطرف ضدش را هم بگم. ممکنه ایشون تشریف بیارند , اموری را در اختیار بشر قرار بدهند که , کما اینکه انجور بذهن میرسه که شما در اختیارتان قرار بدهند انشاء .. تعالیو

جاذبه ای که دارید با زمین , یعنی حالا طی الارض باشه یا چیری دیرگ , تعبیر نزدیک به اذهان خودمان ما مجبور هستیم , و وقتی هم می‌خواهیم صحبت بکنیم از مطالب عالی , به اذهان خودمان داریم صحبت میکنیم. اگر آدم حاکی بر جازه خودش بشه با زمین , با به جاهای دیگه , خوب میتونه حرکت بکنه , بدون اینکه وسیله ای لازم داشته باشه, این یک طرف. ولی خوب , ائمه که حتما داشته اند این طط الارض را , پیاده میرفتند , مثلا از مدینه به مکه. فکر هم نبودند که از کارها مون میمانیم و به کارها مون نمیرسیم و این چه رقم ادب کردنی هیت برای رفتن به مکه و حالا که چهار پا هم آوردیم و مثلا به اندازه ای که افراد فقیری که توراه میبینند , سوار بکنند که علیحده میبردند , مخصوص خودشان هم میبردند , باز هم پیاده حرکت میکردند. اگر به فرض محال یک مرارتی , در یک صاعتی خوب باشه برای آدم , همه جا , در این نباشه که آدم اگر مثلا با یک طرفه العین برسه مثلا زیارت بکنه و برگردد , همه جا اینجوری خوب باشه , یک جایی هم ممکنه اینجوری اش خوب باشه.

من نه اینطرفش را عرض می‌کنم نه اونطرف. سراغ فقط یک جا هستن. که تو ارتکازات ، چه چیزهایی انس پیدا میکند به ذهن؟ بعد کم کم با قلبم دلبستگی پیدا میشه براش. بعد کم کم اگر یه منطقی پیدا بشه که بگه اینها با اسلام نمی‌خونه ، باید رفت سراغ یک چیزهای دیگه ، ولو یقین داشه باشیم که چیزهای دیگری را هم میشه کشف کرد پس فردا ، ولی آدم دلش نمیاد قبول بکنه. میگه: حالا نقد را ما ول کنیم ، دوباره بریم زحمت بکشیم که یک وقت به دست بیاد؟ آیا بشه ، آیا درست نشه اصلا این حرف ها. برگردید بگید که آقا دنیا دار امتحانه ، نمیشه برای یک عده نسبت تاثیر ، برای یک جهت گیری از اختیار ، رشد داشته باشد ، برای جهت گیری دیگه نداشته باشد رشد. این معنایش محکومیت در عینیت است.

پس بنابراین استفاده ای که حالا می‌کنید ، استفاده زمان انتقال باشد ، بازم سخته به ذهن میاد ، چون دل نمی‌پسندد دیگه. بگیم: آیا ناهماهنگ با میاد تو دستگاه پرورشی اش ! محاله شما ((قناعت)) را ، که جزو اخلاق حیمده میدانید و حرکت را بر اساس حب الهی صحیح میدانید ، با دستگاه تکنولوژی غرب تلفیق بفرمائید. نظام مدیریتش را ، بگید با اخلاق اسلامی من اداره می‌کنم. سلب اختیارات به این شکل غربی یا شرقی اش ، در دستگاه پرورشی اسلام جور در بیاد. او در نفس حذف اختیار ، ایجاد حب و به رسمیت شناختن ماده را ایجاد می‌کند. همینکه می‌گید: این اختیار را ، این پست ندارد ، اینجوری کنترل می‌شود ، با نفس همین حب نیست به آثار این روابط حاصل میشه.

نظام پرورشی ، فقط مباحث اخلاقی نیست. روابط اجتماعی هم هست. یعنی یک اداره ، ماشین اخلاق است. شرایط عینی ، ماشین پرورش اخلاق است ، دلبستگی هاست. والا کار نمی‌کند خوب. دلبستگی اگر نیاد تو روابط خاصی که اعمال عینی نمی‌تونه بشه که ، حب که نمی‌توند الهی باشد ، روابط ، روابط مادی حرص باشد. خوب ، روابط مادی اش هم باید تناسب داشته باشد با اون حب الهی.

شما تو روانشناسی نگاه بکنید. میشه البته آدم بیاد ، بشریه همچی قدرتی را دارده در عالم اختیار ، بیاد ((و اتخذوا ایمانهم جُنَه)). بیاد اسمان به خدا و قیامت را روکش کارش قرار بده. برگرده با یک کشف الایات ، آیاتی را که برای چیز شخصیت هست ، میگفتند ، اعتماد به نفس هست ، جمع بکند ، روایاتش را هم جمع

بکند با اینکه اینها گفته اند که ((ذلت)) سزاوار مومن نیست. ولی جمع بندی نکند با اینکه چه عزتی هست , در برابر کی هست؟ چه جوری است؟ آیا ((عُجْب)) را هم میپذیرند یا نه؟ عُجْب معنایش چی چی است؟ پذیرش عمل یا پذیرش نفس , عُجْب است دیگه. آیا آنکه عملش را خوب میداند , حمد را مال کارش می‌داند؟ یا حمد را مال خودش میداند؟ این را شما با الحمد. ...رب العالمین , سارگار میدانید؟ حمد مخصوص پرورش الهی است.

شما می‌گید: من درخت را پرورش دادم. من این میکروفن خوب را ساختم. احساس اعتماد می‌کنید به قدرت فعل خودتان. تعریفی میدانید فعل خودتان را , پرورش خودتان را. نه اینکه تعریفی میدانید , فعله تبارک و تعالی را. خودتان را صاحب قدرت میدانید , صاحب حمد میدانید. کجاش اصلا جور در میاد با اخلاق ها عینیات اسلامی؟ خودتان ر ایزگوار میدانید در یک مرتبه و بزرگواری تان هم با تعریف ((فی عزته , یا من هو فی عزته مجید , و یا من هو فی مجده حمید)). برای خودتان هم عزت قائلید تو اعتماد بنفس , هم مجد قائلید , هم حمید میدانید کار خودتان را.

((کمال افتقار)) , را بد میدانید روانشناسی جدید. روانشناسی مادی دنبال این هست که بگد قدرت دنیا علی ((نمی‌خواد که نسبت بده بهب یکی دیگه , خودش را می‌خواد نسبت بده به این اوصاف. شما این اوصاف , اسماء الهی را ببینید توی دعای مبارک جوشن و تطبیق بکنید به روانشناسی ببینید یک دانه اش را می‌توانید شما در آنجا به کار ببرید؟ اونها ((عفت)) را , من برگردم از این مرحله پائین ت , ((عفت)) را این می‌دانند که عمل جنسی مضر به رشد نسبت تأثیر اجتماعی نشه. نه اینکه خیال کنید که عفت رو به اون معنایی که شما می‌گید قبول دارند. ((ریا)) را شما باطل می‌دانید , کار برای ملاحظه غیر کردن. اگر لذت بردید از اینکه غیر ملاحظه می‌کند , همین که متوجه شدید استغفار می‌کنید. ((و قل رب اغفر و ارحم و انت خیر الراحمین)). لغزشی بود از بنده عاجز. ولی آنها که اینجوری نیستند که.

چه جور میتونند اونها چنین باشند در حالی که معیار علمی بودن , معیار صحت , یادتان نرود این عرضی را که می‌کنم , ممعیار صحت کم چیزی نیست. معیار صحت ربط بین نتیجه و منطق هست. معیار صحت

قدرت عملکرد عینی به شرط لا , نه لا بشرط , در همین حدش که درعینیت رو متعلق است , مگر میتوانید مفروض باشد درش که امر غیر مادی را دخیل بداند در رشد ملکات؟ اونها هر چی معنویت می‌گویند و صیانت نفس می‌گویند و کذا , همه اش مادیت محض است , نهایت در یک مرتبه دیگر , در یک غلظت شدیدتر. ((لذت ریاست)) را مطرح می‌کنند. لذت ((ریا)) , برای تاریخ را مطرح می‌کنند , فرعونیت را از یک زمان , گاهی آدم قائل میشه که من فرعون معاذا... یک زمان باشم , گاهی میگه فرعون می‌خوام تو تاریخ باشم. ستایش تاریخ را می‌خوام جلب کنم. این داره مبپرسته دیگه [از این بدتر دیگه. این شدیدترین خیانت را میکند به عالم بشریت.

یک وقتی اون زمانه هایی که الحمد ا... حالا دیگه این زمان اسلامیه و این حرفها بر طرف شده , یک وقتی اون موقع خیلی درباره ((گاندی)) و ((چه گوارا)) , و اینها خیلی حرف میزدند , که یکی اش تو دموکراسی و یکی اش هم تو سوسیالیزم , چنین و چه کار و فلام , خدمت کرده به بشریت و گذشت کرده و فشار تحمل کرده و اینها.

برای ما سؤال شد. ما گفتیم واقعش که ما در نظرمون ((اشرف پهلوی)) بهتر از اون دو تا سات. گفتند: چرا؟ , این حرف چطور؟ گفتیم: برای اینکه این که قدرت ندار , که کسی را شیفته خودش بکند , جز در مرحله یک زن فاسد روسپی. ولی اون ملعون ها برای اذهان ضعیف , شیفته کردند نسبت به راه خودشان. یعنی اونها محور کردند , دیوانه کردند , عقل را ضایع کردند. مانع نشر کار انبیاء شدند , این که قدرتی نداره که همچی غلطی را بکند جاذبه اس نداره , اون مرارت هایی که میکشد , مرارت های قیامی برابر ادیان الهی است. مرارات ابلیسی است. ولی اینکه چیزی که , ازش کاری ساخته نیست که. به حساب نمی‌تونه بیاد در رکن , رکن فساد هست. ولی رکن بودن این کجا , رکن بودن یک مردکی که جوان های مسلم به فکر بیفتند , تو ذهنشان یک همچی خیال باطلی پیدا بشه که میشه را اونها اسوه باشه , اسوه حسنه راه نبی اکر م هسن , (صلوات اوووعلیه و آله و سلم).

معیار صحت با لجمله در روانشناسی همان کاری را می‌کند که در اقتصاد، که در جامعه‌شناسی. وقتی مادی شد، همه را مادی می‌کند، و انحصار هم ندارد که شما بگید: ما در علوم انسانی اشت قبول می‌کنیم. در غیر انسانی اش چی میشه؟ مگه شما فقط انسان را می‌گید علت خلقتش چنین است و بقیه چیزها را علت برای خلقتش قائل نمیشید؟ یا جزیانی، یا حرکتی، یا کیف حرکتی و اینها براش قائل نمیشوید؟ یا اونها هم بستر رشد همین انسان هستند دیگه. از هم تفکیک شدنی نیستند.

السلام علیکم و رحمه ا... و برکاته.

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۲۲

(اصل نوار)

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث درباره این بود که تخصص، یعنی موضوعاتی که بوسیله تخصص های متداول شناسایی میشه، اون شناختش اول ضرورتی دارد که با تخصص باشه یا نه؟ ثانيا حالا اگر تخصص هم لازم است، ایا اون تخصص ها اسلامی و الحادی داره؟ یا اسلامی و الحادی نداره؟

دنبال این مطلب عرض شد که "مجموعه نگری" لازم هست برای شناختن "کل عینی در حال تغییر". بعد گفته شد که حالا، مجموعه نگری چه کار می کنند؟ گفتیم یک نمونه ای می سازند از عینیت و نسبت تغییرات را با هم مشاهده می کنند. بعد از این قسمت صحبت شد که ایا فقط اصول موضوعه در نزد متخصص برای ساختن نمونه ای از عینیت، ایا همین است که مورد تردید است یا نه؟

اگر برادر ها، اینطرف بفرمایند اینجا بنشینید برای امروز حال من من معذرت می خواهم زحمت دادم به شما برادر های عزیز ببخشید.

صحبت درباره این بود که ایا کارشناس، کارش ربط "به ارزش هم" داره یا نداره؟ گفتیم کارشناس، احکامی که داره، غیر است اینکه خیال کنیم، تعاریفش فقط بر می گرده به اصول موضوعه اش. احکامش هم، یا حکم است نسبت به کیف حرکت یعنی حکم توصیفی اش منحل است، در حکم ارزشی کارشناس. یا حکم میکنه نسبت به کیف حرکت، یا اثار کیف حرکت را بیان می کند.

حالا بعد از اینکه اثار را هم گفتیم "اثر کمی را در مثال هایی عرض کردیم. بعد اثار کیفیت هارا در مثال های عرض کردیم. نسبت بین کیفیت ها. بعد. اثار اینکه ساختار فقط در نسبت بین کیفیت ها نیست. خود کیفیت ها هم نسبت تاثیر دارند. و بعد از اینکه نسبت تاثیر ها را گفتیم، نسبت نسبت تا ثیرها را با ارقام ذکر کردیم، در مثالی را که درباره پول عرض کردیم.

بعدش امیدیم در باب اینکه حالا، اگر چنین باشد، اصلاً می‌شود گفت: منطقی که بهش مدل می‌سازیم، اونهم جهت داره؟ یا فقط مدل ساخته شده، جهت دارد؟

عرض کردیم: واسطه بین موا و منطق " معیار صحت " است. ابتدائاً این را عرض می‌کنیم در باب علوم متداول "تخصص های متداول " تا حالا بعد ها ببینم آیا این واقعا این قاعده یک قاعده کلی است؟ که " معیار صحت با مبنای منطق هماهنگه " یعنی با مواد اولیه ای که بهش منطق ساخته شده؟

به عبارت دیگر بگوئیم: با حدود اولیه منطق سرو کار داره؟ همچین چیزی را بگیم؟ میشه گفت یه همچین چیزی یا نه؟ این باشه برای بعدا. فعلاً در باب اینکه آیا " معیار صحت " اگر در روش مدل سازی شد " ماهیت به شرط لا " غیر محسوس را نپذیرفت. طبیعتاً دیگه نمی‌تونه خود منطق مدل سازی، بدست مسلم، بهش مدل اسلامی بسازد.

پس خوب محل بحث را مورد عنایت قرار بدهند برادر های ارشد و عزیز ما.

ببینیم چه جوری میشه؟ یه وقتی می‌گیم: حکم کارشناسی باطل یک بحث یه وقتی می‌گیم: نه فقط حکم که می‌گه ربا را چنین و چنان بکن باطل، بلکه با این معادله پولی نمی‌شه حساب پول مسلمین را کرد. کیفیت جریان پول را کرد. که بخواهیم بعدش راه اسلامی پیشنهاد بکنیم.

ممکنه کسی ابتدائاً در مرحله اول بگه که: اقا، امر تورم را باید سپرد به کارشناس او حل بده حلی را که او داده اگر مبانی با احکام داشت، ما می‌گوئیم: مادام مضطر نشیم، تن در نمی‌دهیم. وقتی هم مضطر شدیم خوب تن در می‌دهیم. در خود اینجا خرج دیگه ام هست ها. که " اضطرار شرط نیست، حفظ مصلحت شرط است " صرف اینکه نظر داد کارشناس، نظام را که نباید می‌برد به طرف اضطرار و هی می‌گفت که: وقتی مریض دم جون رسید اونوقت بهش دوا بدهید.

این در باب احکام فرعی: نظام مسلمین باید " حفظ مصلحت " در ش اصل قرار بگیره. لزومی ندارد به اضطرار برسه مثل فرد. کارشناس نظر میده و شما هم تصویب کنید. این یک نظر راحت می‌کند دیگه از اول کار هیچی از این دردسرها هم نداره.

نظر دوم که خوب می‌گه: اگر به اضطرار رسید یک کمی درد سری ایجاد میشه یه چهار روزی مردم ناراحتی ظاهری تحمل می‌کنند .

نظر دیگه اینه که نه ما کاری به راه کارشناس، راه حل کارشناس نداریم. او توصیف بکند عینیت، خیلی خوب ؛ شما بگردید یک راه های دیگری پیدا کنید برای معالجه مطلب. شما بیایید به مسلمین اعلام بکنید پشت تریبون و بگوئید: مردم وظیفه مستحبتان است، واجب‌تان است که بیایید پول بریزید تو بانک. مسلمین می‌ارند می‌ریزند دیگه هم چی حاجتی نیست به ربا. اینه که این نظریه دیگه خیلی " به اصطلاح " طرفدار ممکنه داشته باشد.

بنا بر بحث های گذشته، اصلاً وضعیت جریان پول را، تابع ساختار و نظام پولی هست و اون ساختار و نظام پولی هم، متناسب با ساختار جریان نسبت تاثیر. پس کار شناس با مدل موجودی که در دست دارد. با معادلات موجودی که در دست دارد نمی‌تونه این را بشناسه. این اشکال بر خود معادله پوله. نه اینکه اشکال است بر نحوه معالجه ای را که می‌گه توصیف اصلاً نمی‌تونه بکنه.

۱: اینجا یک پله با لاتر بحث امروز هست که: گفته شد که منطق و روش فرمول سازی انها هم (روش معذرت می‌خوام فرمول گفتم) روش نمونه سازی که بعد منجر میشه به کشف فرمول . اون روش هم، نمی‌شه دست بهش برد.

این منوط بر متوقف بر اینه که این مطلب اثبات بشه که " معیار صحت " در منطق مدل سازی در روش مدل سازی (خود اصل روش مدل سازی نه مدل ها نه فرمول ها) معیار صحت در انجا ماهیت بشرط لا باشه غیر محسوس را نپذیرد لا، جزء مقدمات معیار صحتش باشه. ذاتاً، ضدیت داشته باشه منع داشته باشه نسبت به غیر محسوس "

اگر این مطلب، ثابت بشه سر جای خودش پیدااست که دیگه کارشناسی مطلقاً، روش ضربدر (×) باطل می‌خوره.

عرض میشه حضور مبارکتان برای روشن شدن باز مجبور هستیم تو این دوره از مباحث نوعا با مثال مطالب را عرض کنیم. ولی در مثال ها هم اینجور نیست که چیزی نباشد. عنایت اگر بهش بفرمائید سعی میشه بر اینکه اصطلاحی یا یه خورده کمی نحوه استدلال نرود تو یه شکل دیگه با همان مثال یه خورده نزدیک بشه مطالب به اذهان مبارک آقایون.

یک وقتی که که ما میگیم: فلسفه و مذهب و علم در تعریف ما مسلمین چه نسبتی به هم دارند؟ و می گیم: علم در دستگاه مسلمین ماهیتش لا بشرطه. نه درش شرط اینه که برای مسلم قرار بگیره هست، نه درش، شرط برای کافر قرار بگیره هست.

اموری که منهی از طرف شرعه، خوب مسلمین نزدیکش نشوند. اموری که منهی است جایز نیست مسلم می تونه نزدیک بشه کافر هم می تونه نزدیک بشه. "منفعت محله مقصوده" حالا قید حلالش را اونا ندارند ولی قید مقصودش را که دارند که قید نفعش را که دارند که بیعشان "سفهی" که نیست که.

کاری نداریم به اصل خود این قسمت فقط کار داریم به تفاوت بین تعاریفی که و جود داره و ببینیم این چه خاصیتی ازش در میاد در این مقایسه یک وقتی می ریم در مبنای علوم اونها می نشینیم. یعنی علوم تخصصی متداول روز. ببینم ایا اونها هم علم را همینگونه توصیف می کنند؟ یا نه. حالا توصیف نکنند. حقیقت علم که عوض نمی شه همانجوریه که ما می گیم.

عرض می کنم ببینم ایا این توصیفی که می کنند دخالتی هم داره در معیار صحتشان؟ دخالتی هم داره و در منطق روش مدل سازیشان؟ اونوقت اگه دخالت داشته باشه دیگه شما نمی توانید بگید که "من کاری ندارم به این مطلب. اونها تعاریفی را که می دهند علم، توصیفی که قدرت عملکرد عینی را داراست تا اینجاش چه ضرری داره به حرف ما؟ چه برخوردی داره با حرف متالیهین؟

می گیم: حالا اگه اونها این قدرت عملکرد عینی را مطلقش بکنند شما چه کار می کنید؟ یعنی اگه بگوئید: باید کلیه واقعیت ها را توصیفی نمود که قدرت عملکرد حسی و عینی را داشته باشد. یعنی اگ گفتند: دین را همینجوری توصیف کنید. اگر گفتند: نفس فلسفه و اعتقادات شما هم همینطور. این هم جزو واقعیات

عینی هست که فلان قوم فلان فلسفه را معتقد است. اگر گفتند: ایمان هم همینطور فکر هم همینطور شناخت شناسی هم قرار دادند. روانشناسی هم قرار دادند. جامعه شناسی را هم قرار دادند. سنن و نهادهای اجتماعی را هم خواستند بشناسند. و گفتند: توصیف از اینها هم براساس اصالت حسن باشد.

یعنی قلمرو واقعیت را از تعاریفی که ما می‌کردیم به عنوان " کیفیت های خارج از ذهن " اگه اونها گسترده کردند گفتند: نخیر کیفیت های ذهنی شما، رفتارهای قلبی شما حالات روانی شما ؛ اینها واقعیت هایی هستند که باید تو قدرت عملکرد حسی براشون تعریف داد توصیف داد. اونوقت هم باز می‌تونید بفرمائید که بله ما مثلا اونها را ابزار قرار می‌دهیم و اونها در معیار صحتشان دخالت ندادند اصالت حس به شرط لا را؟ به عبارت اخری.

من سعی می‌کنم مثال را ببرم تو همان دستگاه نظری اقایون " یه خورده نزدیک کنم تقریب کنم تا درست این مطلب باز بشود"

اگر نفی جمیع اضداد بشه بازگشت به طرفین نقیض پیدا نمی‌کند ؟/ اگر علم را، نه به ان تعریف بیان کنند که جدای از فلسفه و دین باشد. اطلاع از واقعیت باشد، همانجوری که شما می‌گید اطلاع از حقیقتشه. معنای واقعیت را گسترده بکنند. اونوقت دیگه میشه گفت که محدودش می‌کنیم همه کیفیت ها را به محسوسات و اثار حسی و حس است که تعریف می‌دهد؟

اینجا یک پاورقی کوچکی در ذیل عرض می‌کنم گاهی شما هماهنگی حس و نظر و قلب را بیان می‌کنید و هماهنگی نظام هستی را اصل قرار می‌دهید. نظام قدر میتقن را اصل قرار می‌دهید در ارتباط با عالم با نظام عالم . اونجا خیلی فرق داره تعریف از عینیت و حس با انجایی که مطلق می‌کنید حس را مع قید الوحده به تنهایی اونوقت دیگه هر گونه بیان و استدلال و معرفت فلسفی را بیارید، او میخواد از اثار محسوسات بداند این تعریف شما را به عنوان خواص ماده. ..

همین جوری که نسبت به یک ملحد و کافر و بت پرست می‌گویند؟ نهایت در جریان رشد ان ادراک بت پرست را منسوب به یک مرحله از جریان می‌داند و ادراک شما را منسوب به یک مرتبه دیگر و مرتبه کاملش را ادراک علمی می‌داند.

خوب اگر اینجوری بشه اصالت حس نفی می‌کند به رسمیت شناختن قدرتی را که حس احاطه برش را نمی‌تونه پیدا بکنه. پس تسبیح شما نسبت به حضرت حق جات عظمت حضرت رب العالمین این در ان دستگاه معنا ندارد که شما بگوئید از آنچه که من درک می‌کنم منزه است.

حالا یک پاورقی دیگری من اینجا عرض می‌کنم گاهی که اشتباهی میشه می‌گویند که روانشناس هم گفته: اعتقاد به خدا برای زندگی مثل آب و برق و چی چی لازم است.

او یک خدایی را می‌گه ساختگی ذهن بشر. میگه: مصنوع ذهن را بپرست. می‌گه: اون مطلق را بساز و تلقین بکن. او همه اش مادی است او همان چیزی است که شما می‌گید "من عبد الاسم بلا معنا" این باطل است. من عبد. ..

مثلا اون چیزی که در ذهن است، اونهم باطله. مصنوع ذهن توست. خدا را بپرست و منزهش بدان از آنچه که شما "قلبت" "نظرت" "حست" برش فائق بیاید. درک نمی‌تونه بکنه اوهام؛ عقول؛ کنه معرفت الهی در تحت احاطه شما نمی‌آید. شما اینجوری می‌گید "الله اکبر ان یوصف" بزرگتر از اینه که من بتونم انرا وصف کنم نه من هرچه هم بالا بره هر کس هم باشه "ممکن" است. احاطه نمی‌تونه پیدا کند این با اون خدای که تو روانشناسی می‌گویند خیلی فرق دارد. اصلا یعنی چه که کسی بگوید: این کیه.

اونوقت اگر شما معیار صحت را در منطق اصالت حس ملاحظه کنید و جمیع اضدادش را ببینید می‌بینید این میگه: هیچ علمی را قبول ندارم جز آنکه حسی باشد. عالم برزخ می‌آید عالم قیامت می‌آید برای وقت "نزع" ملک مقدس الهی جناب عزرائیل (س) ایشان تشریف می‌آورند، قبض می‌فرمایند به اذن الهی است. شب لیلہ القدر مقدر می‌شود امور.

حالا تو حاشیه هم یکی دوتا کلام هم بگئیم نسبت به این مطالبی که پیدا میشه این اخیرا و اینها و لو وقت گرفته میشه. این اضطراب از این صدام و اینها و این اضطراب از ضعف ایمان ما ظاهر میشه والا صدام سگ کیه؟ قادر به قبض روح باشه؟ قبض روح را خدا بدست ملک مقربی سپرده تقدیر افراد الکی نیست که. امور تکوینی بدست خدای متعاله غیر از امور تشریعی است که در محدوده اختیارات من و شما باشد اذت و المی که باید به ادم برسه یه ادمی خواهد رسید اینجوری نیست که حالا ما می‌تونیم طریق رسیدن به این لذت را عوض کنیم. طریق ملحدین باشه یا طریق مسلمین و الا چیزی اضافه "تو" از اصل قضیه کم و زیاد نمی‌شه.

حالا مثلا واقعا یک بابای نجسی، جنبی، می‌تونه کار ملک مقرب الهی را در قبض روح بکنه؟ همچی نیست محاله اون لحظه ای را که مقدر فرموده باشه.

خدا انشا الله تعالی ایمانمان را ثابت قرار بده بحق محمد وال محمد تزلزل و تردید را در عین خود محض بلا از قلب ما بزدايد و دور کند و شر ابلیس را از ما دور کند ما را تحت لوای محمد و ال محمد قرار بدهد در تحت لوای وجود مبارکشان باشیم و همان وقت هم حس بکنیم که "لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم" همان وقت هم حس بکنیم که "الغیرک من الظهور ما لیس لک حتی تکنون هو المطهر لک" همانوقت هم حس بکنیم که "متی غبت حتی تحتاج الی السؤال"

اینجوری نباشه که وقتی که چای می‌خوریم و سیگار می‌کشیم و همچی بدن هم آرام است خبری هم نیست حرف های گنده گنده خوب بزیم وقتی هم که فشار بیاد، حواسمان پرت بشه، بخوایم "یا الله" و "یا رب" و "یا علی" بگیم. می‌بینیم هیچی هم مثل اینکه یادمان نمانده همه اش مفاهیمی بود که رفت.

ملکات راسخمان ما نوساتمان است این سیگار و کبریت و چراغ و ضبط و بله فرش و چای و اینها ملکات راسخ است. ملکه می‌آورد دیگه چه کنیم؟ خدا خودش به عزت محمد وال محمد جوری قرار بده که همه اینهارا وسیله لطف و احسان و ربوبیت و عنایت خدای متعال بدانیم و ببینم و بیابیم و این را راسخ قرار بده تا

وقتی که " و ارزقنی ایمانا، لاجل له دون لقائک، واجعل فی لقائک الراحة و الفرج و الکرامه " انشاء الله تعالى. بر می‌گردیم به بحث.

اگر بنا شد که اصالت حس در خود تعریف علم جا پیدا بکند " روش علمی " نمی‌تونه از این مطلب جدا باشه " روش مدل سازی " نمی‌تونه از این مطلب جدا باشه نمی‌تونه " معیار صحت " با حد اولیه ای که اخذ شده برای یک منطق سازگار نباشد بر اون مبنا نباشه.

شما در منطق صوری حد اولیه را بر می‌گردانید به هستی و بعد می‌فرمائید که: سلب و ایجاب نسبت به هستی " وجود و عدم و ملاحظه می‌کنید به تحلیل عقلی و بعد نسبت بین وجود و عدم را و بعد هم دیگه کلیه قضایایی که دنبالش می‌آید. از همین حدتان نشات گرفته ناشی شده.

اگر حالا اولش گرفتید " حس "، " وجود محسوس "، تو خود حد تعریف شده تان حس را دخالت داده اید چگونه می‌تونید " معیار صحتی " برایش درست کنید که این پایه نباشه؟ اونوقت بر خوردتان با فلسفه و مذهب چگونه می‌تونه غیر از اونجوری باشه که مادی ها بر خورد کردند.

پس بنابراین تعریف علم را اگر کفار جوری کردند که این تعریف دخالت در روششان کرد و روششان دخالت در مدل سازیشون، اصلا از ان روش شما نمی‌تونید استفاده بکنید شما تصرفی که می‌فرمائید در تعریف علمه یعنی تصرفی می‌کنید در حد اولیه روش علمی است اگر این تصرف را بفرمائید دیگه معیار از اول به شرط شیء است نه به شرط لا، حالا لا به شرط هم ایا میشه؟

یا لا به شرط نمیشه؟ که ما علومی که مسلمین به دست می‌آورند هم به درد کفار بخورد هم بدرد مسلمین. تا حالا، صحبت این بود که علوم آنها به درد ما نمی‌خوره حالا علومی هم که ما درست می‌کنیم به درد اونها می‌خوره؟ یا به درد اونها نمی‌خوره؟ انشاء الله تعالى در جلسه دیگه صحبتی را به همین صورت مثال و اینها عرض میکنیم. حالا شاید یک ۵، ۶ دقیقه ای مانده باشد به ظهر اگر فرمایشی باشه در خدمت برادرها هستیم.

سوال: در رابطه با این مسئله جنگ و اینها می‌خواهیم سوال کنیم.

استاد حسینی: تو حاشیه، حاشیه عیبی هم نداره.

سوال: بله خدمتتان عرض کنم که قسمتی که فرمودید که: امور تکوینی تقدیر انسان در جهان این تقدیرات عوض نمی‌شود بوسیله نوع عملی که ما می‌کنیم؟ مثلاً الهی که بخواهد به ما برسد حتماً می‌رسد؟ ولو...
 استاد حسینی: قاجاقی، که تو دستگاه خدا، چی وارد نمی‌شود قاجاق اونجا ممنوعه درسته " کل یوم هو فی شان " ولی این به معنای قلچاق نیست . ید خدا مبسوط است هیچ چیز او را مغلول نمی‌کند هر ان می‌تونه ببخشه در وعده اش حتماً وفا می‌کنه در وعیدش انشاءالله تعالی به رحمتش می‌بخشه و تفضل می‌کنه.
 و لکن اینجور نیست که خیال بکنیم که مثلاً حضرت حق جلت عظمته برایش اینده و گذشته فرقی دارد این مطلب.

سوال (نفر دوم): ولی اسباب و مسببات را خودش گذاشته مانعی ندارد، که کسی تفنگ بیندازد، تفنگ بکشد.
 استاد حسینی: مانعی نداره که؟
 سوال: که تفنگ ادم را بکشد چون اسباب از او مخفی نیست. قاجاقی هم نیست. ولی خودش گذاشته خارق العادتش در واقع کمه، معمولش همینه.

استاد حسینی: معمولش اینه که خدا اطلاع هم داره که ادم می‌ایستد جلوی تفنگ؟
 سوال: نه می‌خوام بگم یه وظایفی هم در مقابل اینها داره یعنی عرض من و فرمایش شما منافاتی با اینورش نداره. قاجاقی نیست ولی یک اسباب و مسبباتی هم هست مه خود خداوند جعل کرده " تکوینا".
 استاد حسینی: بله این اسبابی را که خدای متعال جلت عظمته قرار داده خود اسباب را که نمی‌شود پرستید.
 سوال: صحبت پرستش را عرض نمی‌کنم.

استاد حسینی: نه اول من برای نفس ضعیف خودم دارم سوال می‌کنم شما جوابی را که می‌دهید، برای نفس ضعیف من جواب بدهید. ایا اسباب را میشه پرستید؟

سوال: نه توکل که باید باشه امکان داره هیچ کدام از این اسباب عمل نکند اینها یک طرف. ولی اینکه این اسباب یک مسبباتی هم دارند و....

استاد حسینی: نه حالا اون جواب را من عرض دوتا قدم همراه ما بیائید ما هم همراه شما می‌ایم. من وقتی که "من ضعیف" نفس خودم را می‌گم وقتی می‌رم طرف اسباب دلم کنده میشه واسه اسباب اب می‌بینم اب را منشاء رفع عطش می‌دانم. نان را می‌بینم نان را منشاء سیر شدن می‌دانم.

دلم واسه اینها کنده میشه! واسه مسبب الاسباب کنده میشه! حرف مسبب الاسباب را خوب می‌زنم زبانه دیگه زبان یکی بود از اقوام می‌گفت: زبان قپان خداست. دست کم ۱۰۰/۰۰۰ من میتونه بلند کند کاری نداره. حال، تو مقام توصیف ادم سبب الاسباب، را کاره ای می‌داند و سبب و اسباب را هیچکاره می‌داند. ای باب چه کاره هستند؟ اسباب، قرصی شان، بر می‌گردد به مسبب الاسباب، تاثیری که دارند، بر می‌گردد به قدرت او. این تو وقت توصیفه. ولی ظاهر که میرم خانه تشنه ام که هست، چشمم به شیر لوله اب که می‌افتد و لیوان، دنبال این هستیم که این اب سیر می‌کند، اب تشنگی را بر طرف می‌کند. نان، گرسنگی را بر طرف می‌کند.

اگر دلمان نرفته باشد دنبال اسباب. نپرستیم، یک جور حرکت به عنوان وظیفه، میریم سراغ اسباب. به ما گفته که: تفنگ را دست بگیر. مثل چوب که بلند می‌کنم، تفنگ را بلند می‌کنم. ولی حالا هم همین طورم؟ اگر مثل چوب بلند می‌کنید تفنگ را عیبی نداره بلند کنید. وظیفه را عمل کنید. او گفته انجام بده. چشم عمل می‌کنم من بابی که او گفته، دست می‌گیرم به اسباب. نه من باب اینکه دلم دنبالش کنده میشه. من می‌گم خوب به هر حال، اینها هستند دیگه. او چه رقمی گفته؟ تمسک به اسباب، چه جوری گفته؟ اگر تمسک به اسباب در این شکل باشه که مضربه پرستش خدای متعال نشه، در حدی که دستور داده، حتما، شکی نداره.

والا، خود نماز، خود کلمات، که بزرگتر از همه چیز، تو عالم هستند، اونها را هم نمیشه پرستید دیگه. کلمات را کجا می‌شه پرستید؟ اونها را هم نمیشه پرستید. خوب، حالا این مطلب، به ذهن می‌اد که تا وارد قلبم بشه، یه خورده، کمی طول داشته باشه. زود نشه.

بنابراین، هم عرض بحث از اینورش که می‌کنید، بحث از تکلیف، زود ادم موافق با نفسه، خیلی زود ادم میگه که: تکلیف اون جاست که، انجام بدهیم. حالا، اگه یه جایی هم در امد، که تکلیفی است که نخیر، وایسه ادم زیر گلوله. این جورم نیست که همیشه تکلیف، از اینوری اش باشه. گاهی تکلیف در این اینه که ادم شهید بشه

حالا تو جبهه. گاهی یک تکلیفه که اگر حفظ اسلام باشه، استقبال بکند از شهادت در شهر. شهر را خالی نکنند، خواست دشمن واقع نشه.

اگر ترس از مرگ را از نظام اسلامی بر دارید، خوب در تکنولوژی واسباب ظاهری که امریکا جلو است. باید نشست، به حسب عالم اسباب، اول موشک قاره پیما درست کرد، بعد به حریفی که موشک قاره پیما دارد، جنگید. اول باید، چیزه، اسمش را یادم رفت، اون بزرگترش چیه؟ مال جنگ ستارگانه، درست کرد، بعد بریم دنبال این.

اول کار، در باب مخالفت با طاغوت هم این حرف گفته می‌شد که اقا "قدرت شرط تکلیفه" اگر قدرت نباشه، تکلیف منجر نمیشه. با چی می‌خواهید با شاه بجنگید؟ با کدام عده؟ با کدام اسلحه؟ شما دیدید که این ایستادن مقابل ان مردک ملعون، چه جوری او را در کرد از کشورش؟!

حالا، اگه اسباب از این وری شروع شد. نفس هزارو یک دلیل می‌تراشه که، این اسباب، اسباب عادی نیست. این سببیت عادی نداره برای جنگ. این چه رقم جنگیه، که بگید: من با کشته شون، حریفم را می‌شکنم؟ اوهم تعدادش در اینقدر هم بالا می‌برم تا روحیه او بشکند. یا روحیه مردم جهان تحریک بشه. اومدیم و حالا نشد. سبب اون که (خصوصا سبب عقلی اگه بگویند) سبب اون که جدای سبب عقلی اش نشه. خوب این که جدا میشه!

حالا، اگر تو مجموعه نگری باشه و یک بحث های دیگری باشه و یک جور های دیگره ممکنه این ها هم واقعا سببیتش تمام بشه و اینها ویک بحث دیگر. به هر حال فامیدوارم که ان شاءالله خداوند خودش با عنایتش، با رحمتش، توفیق به همه ما ها، در راه انجام بندگی اش، عنایت بکند.

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

بسمه تعالی

موضوع شناسی ۲۳

(اصل نوار)

بله، بحث در باب موضوع شناسی به اینجا رسید که موضوعات تخصصی، هم خود آن موضوعات و هم آثارشان جهت دارند و این طبیعتاً غیر از شناسای ما از موضوع بود. واقعیت خود آنها، یا بستر هستند برای طاعت، یا بستر هستند برای عصیان. بعد، وسیله شناسائی چیزهائی که بسترند برای عصیان هم، مدلهای یا نمونه سازی متناسب با این مطلب بود، بنابر بحثهای گذشته. و در بحث اخیر گذشته هم عرض شد که: روش نمونه سازی هم، اسلامی و غیر اسلامی دارد. یعنی نفس منطقی که با آن منطق نمونه میسازیم و پس از آنکه نمونه را ساختیم، آزمایش میکنیم و قاعده و قانونی که رابطه بین دو کیفیت هست، میشناسیم. هم منطقش جهت دار شد؛ الحادی و اسلامی داشت. و هم مدلس و نمونه ساخته شده بوسیله آن منطق، و هم رابطهای را که بین دو کیفیت ملاحظه کردیم.

بعد، صحبت درباره این بود که حالا، میشود گفت که: ما منطقمان جهت نداشته باشد؟ منطق کفار چنین است که براساس اصالت حس است. بشرط "لا" است، بسیار خوب.

حالا، ما یک منطق داشته باشیم برای علوم که آن منطق جهتی نداشته باشد، هم مسلمین بتوانند بوسیله اش، حوائجشان را کشف کنند، هم کفار بتوانند حوائجشان را کشف کنند. نفس خود آن منطق، ذاتاً درش جهتی اخذ نشده باشد. اگر این مطب، ممتنع شد، نفی شد، اونوقت مطلب یک درجه دقیقتر میشه. حالا، اینکه میگیریم: جهت نداشته باشه، یعنی چه؟ بعد از این بحثهائی کردیم. بعد از اینکه برای برادرها، اگر عنایت کرده باشند به مطالب قبل، ولو بصورت تمثیلی، تصویر این مطلب حاصل شده باشه که "عینیت"، نفس خود رابطه کیفیتها، با همدیگر جهت دارند، یا جهت الحادی و یا جهت السلامی.

آیا منطق میتواند (منطق عینیت، منطق شناسائی کیفیت تغییر) میتواند با آن روابط عینیت، هیچگونه مناسبتی نداشته باشد؟ که بگوئیم: کار ذهن است و اونهم علیحده است، نسبتی ندارند با همدیگه، یا لزوماً

نسبت باید داشته باشد حتماً؟ اگر بنا شد نسبت داشته باشد، چگونه نسبتی دارد؟ یعنی معیار صحت، اگر ساخت و کیفیت ارتباطاتی که در یک منطق وجود دارد؟، در موضوع شناسی، یا روش نمونه سازی برای موضوع شناسی، با ساخت روابطی که در عینیت هست، اگر بنا شد تناسبی داشته باشد، آنوقت بگیم: اسلامی پیدا میکند؟ و یک منطق علیحده هم لازم هست برای غیر اسلامی اش؟ یا اسلامی از موضوع بالاتری است؟ و روابط تغییر را، آنگونه که هست، با یک نسبت تقریبی ملاحظه میکنه. غلط و صحیح را، معیار صحتش نشان میدهد، و نشان میده چه کیفیاتی تناسب ندارد؟

این، یک نکته لطیفی هست در اینجا، که قاطی نشه. یکوقت میگوید: منطق اسلام، منطقی است "شامل". هم غلط را نشان میده و هم صحیح را، و غلط را معرفی میکند که غلط است. مثال بخواهند بزنند، میگوید: تو منطق نظر، "مغالطه" را نشان میده، همانگونه که "برهان" را.

گاهی میگوید: منطقی هست، "لا بشرط". نه درش شرط صحت است، نه شرط غلط. منطقی است بی تفاوت، نه درش اسلام شرطه، و نه درش الحاد. این دو تا هست، ها. یعنی یکوقت میفرمائید که: ما میتونیم دست بیابیم به یک منطق که نسبت به اسلام و الحاد هیچ نظری نداشته باشد. معیار صحت داشته باشد، نه اینکه نداشته باشد. هم بتواند ابزار بشود برای مدل سازی اینها، هم بشه ابزار، برای مدل سازی آنها. شاید در نظر ابتدائی سطحی، "ریاضیات" از این قسم بنظر برسد. یکوقت میفرمائید: خیره منطق، منطق اسلامی، بشرط شیء است. نه "لا بشرط" و نه "بشرط لا". ولکن غلط را نشان میده که این غلط است، رفتار الحادی است، سقوط میاره و صحیح را هم نشان میده، میگه: صحیح، این است.

این الان، از موضع کلام ما خارج است. به این قسمت نمی‌خواهیم فعلاً بپردازیم. بحث امروز در قسمت اینه که: آیا میتوان منطقی را برای عینیت بدست آورد که "لا بشرط" باشد؟ هم کفار بتوانند ازش استفاده کنند برای حوائج الحادی شان. هم مسلمین بتوانند ازش استفاده کنند برای حوائج السلامی شان.

بحثی را که روز گذشته شد بر اساس اصالت حس، خوب معلوم شد که منطق آنها بدرد ما نمی‌خوره. منطق آنها به درد ما نخوره، کار شناس آنها بدرد ما نمی‌خوره. غیر از اینه که بگید: منطق دیگه ای هم فرض نداره

که برای طرفین قابل استفاده باشد. این یکء حرف دیگه است. اگر بخواهیم اینرا دقت کنیم، اونوقت اولین سؤال اینه که: مقدماتی را که قبلاً گفتیم، بخاطر مبارکء آقایان بیاید. یکی گفتیم: نسبت تأثیر، یعنی کیفیات عینی، اسلامی و غیر اسلامی دارد. اگر کیفیات عینی اسلامی و غیر اسلامی داشته باشند و تناسبی هم باشد بین کیفیات، پس دیگه بحث مستقل بودن انگیزه از انگیخته، مطلقاً جاش نیست، وقتی گفتید: نسبت تأثیر جهت دارد، انگیزه هم جهت دارد، خواستی را که شما دارید، مناسبت دارد با یکء نسبت تأثیر خاصی، مخصوصی، و آن نسبت تأثیر خاص، متعین میشه در یکء کیفیت مجموعه خاصی. اون کیفیت مجموعه هم، ابتدائاً بنظرمان میامد که ساختاره یعنی نسبت بینشان، شاید جهت دارد، ولی نهایتاً اگر در خاطر مبارکتان باشد در مباحث گذشته، گفته شد که: "در جریان رشد نسبت تأثیر، هویت آن اشیاء و کیفیات، منحل هستند در آن جهت". لحاظ بالا استقلال ندارند اشیاء، لحاظ به آثاردارند و لحاظ بالآثار اگر باشه، آنوقت منحلند در آن جهت. جریان رشد نسبت تأثیر میدهد کیفیت خاصی را که برای آن دستگاه خوب باشد.

حالا، برای اطلاع نسبت به دو مرحله از رشد نسبت تأثیر، کیفیت اول، وضعیت اول و وضعیت اول و وضعیت ثانی، منطق متناسبش را میخواهد. والا نمیشه، تو نمیتوانی ملاحظه بکنی اینرا. منطقی که معیار صحتش، انحراف از نسبت تأثیر را نشان بدهد، بگه: غلط رفتی.

پس معیار صحت، نمیتونه منفکء بشه از جهت جریان نسبت تأثیر. جهت جریان رشد نسبت تأثیر، دوباره این قید را یادمان نره. اگر چنین باشه، معیار صحت نقش یکء واسطه را پیدا میکند. از جریان رشد. نسبت تأثیر در عینیت، به مبنای منطق، به حد اولیه منطق. یعنی اول میاد به اصل موضوعه، بعد از اصل موضوعه میره به حد اولیه، اگر چنین شد، ملاحظه بشه این مطلب، مسئله منطقی که لا بشرط باشد برای شناسائی عینیت کنار میرود. مگر اینکه انتزاع محض باشد که اون دیگه، منطق عینیت بهش گفته نمیشه.

حالا، آیا انتزاع محض هم ربطی به فلسفه دارد؟ یا نداره؟ یعنی تعاریفی را که ما در فلسفه میدهیم، ربطی دارد به حد اولیه منطق یا نداره؟ آن، بحثی نیست که بخواهیم الان بهش پردازیم. فعلاً اینجا که هستیم،

نسبت تأثیر، جریان رشد دارد و جریان رشدش هم جهت دار بودنش تمام شده در مباحث گذشته. به شکل تمثیلی البته، برای صرف آشنائی برادرها. ولی ملاحظه این مطلب، آیا این تصور را بوجود نمیاره که ممتنع است که معیار صحتمان بگه که: جریان نسبت تأثیر رشد "حرص"، نسبت به دنیا، محصولات متناسبی را میخواهد در عینیت. منطقی هم، انتزاعی که کاری به عینیت نداشته باشه، نیست. میخواد رابطه عینی اینرا ببیند. کیف حرکت را در رشد تأثیرها، مورد نظرش هست، نه خود شیء.

خود زیر سیگار را نمیخواد نگاه کند. رشد اینرا میخواد ملاحظه کند. اگر رشد اینرا بخواد ملاحظه کند، نسبت به این نقطه دوم، و غلط و صحیح باید داشته باشد، و غلطش را نشان بده، بگه که دور شدی با یک نسبت تقریبی، برگرد تو این راه حرکت کن. صحت و فساد را، دوری و نزدیکی را میخواد نشان بده، نمیتونه جهت جریان رشد نسبت تأثیر ربطی نداشته باشه به معیار صحت.

اگر مطلب، مطلب انتزاعی محض بود در ملاحظه رابطه ها، می گفتیم که نسبت تقریب را، بصورت مطلق ملاحظه میکند، نه کیف خاص حرکت. نه قید خصوصیت در جهت. اگر بنا شد که، نه، ساختار آن روش تناسب علی داشته باشد با این جریان، اونوقت نمیتونه صادق باشه، نسبت تقریب را، بگه که چه چیز را بمن میدید تو ایندستگاه؟ تا بگم: چه نسبت تقریبی به کجا دارد؟ بلکه نمیتونه هر چیزی را محاسبه کند.

چه جوری میگفتیم تو اصالت حس، در تعریف علم دخالت میشه، اینجا در تعریف صحت میخوایم بگیم، دخالت میشه. در تعریف نسبت تقریب داره دخالت میشه. اگر حد اولیه را جوری قرار دادند که جز ماده و آثارش اصل نیست، خوب، یک چیز ازش بر میخیزه. اگر حد اولیه اش را قرار دادند که، نه، جهان ماده مخلوق خدای متعال است، جهت صحیح حرکت هم، جهتی است که بطرف او باشد، "انا لله و انا الیه راجعون". اینهم تو پرانتز، ما یک نکته را، حالا، به مناسبت همین قضایائی که واقع میشه تو، آدم میهینه در خارج، عرض کنم. کلمه "انا لله و انا الیه راجعون"، این کلمه مبارکه، برای نفوس ضعیفی مثل ما، مثل من خودم را عرض میکنم، فوری تداعی میشه که "ای وای، نقل رفتن است و بد شد". نه، از ماندن خوشمون میاد. علاقه ای نیست دیگه به رفتن دیگه. آدم سه تا احتمال (من یکبار دیگه ام گفتم خدمتتان، حالا بازم تکرار

میکنم تذکراً، یاد آوری) سه تا احتمال در باب این کلمه شریف، ابتدائاً بذهن میاد. حالا البته، اون چیزی را که رسیده باشده از معصومین که ورای این صحبتهاست، به احتمالاتی که تو ذهن ضعیفی مثل ذهن من میاد، یکی اینکه آدم بگه که: مجبر هستیم. تو آمدن و رفتن اختیاری نداریم.

در کف شیر نر خونخواره ای غیر تسلیم و رضا کو چاره ای؟

مجبوریم تسلیم بشیم. یکی دیگه اینکه، نه، از مجبور بودن یکء خرده ای آدم بیاد دقیقتر دقت کند. بگه: خوب بهرحال، چه چیزی بهتره برای یکء مملوکء که مملوکء خدا باشه؟ مملوکء دنیا بودن که خیلی بده. حالا پهلوی آقاش هم بخواد بره، پهلوی سید و مولاش هم بخواد بره، بطرف او، به رحمت او، به قرب او نزدیک بشه، خوب اینهم مرحله دوم است که قابل قیاس نیست با مرحله اول.

بذهن میاد در اینجا، دیگه از "انا لله و انا الیه راجعون"، اگر آدم وارد در قلبش بشه این معنای دوم، نه اینکه حرفش را بزنه مثل من، اونوقت نباید ناراحت بشه. باید خیلی خوشحال باشه. دلخوش باشه که من خدا دارم، مالکم خدامه، بطرف رحمت او حرکت میکنم. از مبشمرات برزگء قرآن باید برای آدم باشه. چه بشارتی از این بهتر؟ «هو رب العالمین»، او پرورش دهنده عالمین است.

آدم وقتی که در این مطلب، یکء خرده کمی تأمل میکنه، در همان عالم ذهن و احتمالات، ها، نه اینکه در عالم واقع قلب که فاصله مان زیاده با این حرف ها. ولی خوب، گاهی هم آدم مثلاً من باب مثال، من اینجا تو پرانتز، پیام تو پاورقی، میبینید شرح چیزهای لذیذی مرده، باز خودش یکء مرحله ای از لذت را میاره دیگه. لذت هم که ما میگیریم، همه اش دنیا در نظرمان میاد، ها. مگر اینکه تدریجاً با لطف خدا طوری بشه. اگر ربوبیت مال خداست و آنهم با کمال رحمت و احسان و تفضل، خوب هر چی که پیش بیاد، چه تو این عالمش، چه توی عالم آینده اش، ذره ای که ظلم نیست که. ذره ای عدم تناسب با لطف و مهر و فضل، نیست که، خیلی خوبه.

مرحله دیگه ای که بذهن میرسه ابتدائاً که از این، بنظر میرسه با این خیلی فاصله داره، اینه که اصلاً "انا لله"، خوب ما ارزشی، دیگه خودی نیست که بگیریم که این، افتخارش هست که خدایی داشته باشه، مولائی داشته

باشه، که مثلاً مملوکء او باشه. پیدایش و از بین رفتنش. مرتبه تعلق به او هست. هر چی که هست و هر ارزشی که دارد. همان ارزشی است که منسوب به اوست. از این باب ارزش دارد. از باب مملوکء بودنش ارزش دارد. و از باب مملوکء بودنش، "بود" ی دارد و از باب مملوکاً بودنش، اونوقت "الیه" اش هم که خیلی خوب میشه دیگه در اینجا دیگه. همه اش اعطا، همه اش تفضل، همه اش رحمت میشه. بهر حال برگردیم. آنوقت اگر اینجوری خدا در قلبمان وارد کنه و معارف بالاتری را که معصومین صلوات ... علیهم اجمعین آورده اند، اونوقت دیگه، وقتیکه مثلاً آدم خبری از مرگ و اینه پیش میاد، اونهم احتمال، ها، مرگ، چیزی پیش نمیاد، خبری نیست. همچی ام مفت نیست که حالا مثلاً مفت مفتی آدم شهید بشه. اینجورم نیست. از این خبرام نیست. من از این میترسم که تا آخر کار، عمر تمام بشه و یکء کلوخ هم بسر ما نخوره برای اسلام. همچی، همچی ام نیست که حالا برای هر کس هم از راه برسه، هر نعمتی را بده.

نهایت اینه که ما شد تمان نسبت به این عالم، در حدیست که هیچکدام از این صحبتیهائی را که میکنیم وارد نشده در قلب، وارد در روح نشده، اونوقت یکء ترقه ای که صدا میکند یکء جا، در میخوره بهم و میجهیم، خیال میکنیم که ای وای، مثل اینکه خراب شد چیزی. خراب شد رابطه ما با عالم دنیا، چه میشه کرد؟

در نوع مصائب، به حسب اون چیزهائی که گاهی آقایانی که بلد هستند تعبیر خواب و اینها، ذکر میکنند، ما که قطعیم، میگویند که مثلاً اگر کسی بصورت آرایش کرده باشه، این مصیبت برش وارد میشه. معنانش اینه که مصیبت آرایش. مصیبت، ظاهرش، اون تندی و تلخی و کذا هست، باطنش آرایش. ولی ما که میگی، خدایا از این آرایشها به ما نده. تو که دستگاهت وسیع است که میشه که حالا بدون سختی هم آرایش بدی، چه ضرورتیه که حالا سختی بدی؟ همین را هم، اگه من باب چسبیدن به دنیا نباشه، خدایا میتونه این آرایش را بده و میده. ولی چون چسبیدیم، خوب علاجش را چکار کنیم؟ وقتیکه کنده نمیشیم، با کلبتین، میگذریم دیگه، چکار کنیم؟ چسبیدن از ماست که سفت چسبیدیم، والا دستگاه خدا وسیع است. میشه بدون اون هم حاصل بشه. نه اینکه نشه هیچی. ولکن، سفت چسبیدیم. خوب اونوقت چسبیدیم، خوب راهش اینه

که گنده بشیم، گنده شدن درد میاره. درد تعلق به این دنیاست که ظاهر میشه در ما. وقت مصائب و اینها، درد تعلق به این دنیا ظاهر میشه.

برگرم تو متن بحث. از حضورتون معذرت میخوام از اینکه حاشیه رفتیم. اگر بنا شد نسبت تأثیر ربط داشته باشد، شناسائی اش در منطق عینیت، در شناسائی عینیت، اینکه این کیف جریان، یا اون کیف جریان، به حدود اولیه اش ربط داشته باشه. تمیز اینکه من میخوام چه مطلبی حاصل بشود و صحیح است یا نه، ربط داشته باشد به جریان نسبت تأثیره رشد نسبت تأثیره خوب، این اصلاً ماهیت لا بشرط نمیخواد داشته باشه، بحث انتزاع نیست. بحثی که شامل برد و جریان بشه و دو مط لب بشه نیست. الا اینکه یکی اش را غلط اعلام بکند و آسیب پذیری های مهمش را نشان بده، که اینه ارکان در غلط بودن این مطلب هستند.

ادراکء تدریجی الحصول ما که مبتنی بر حد اولیه است، کسی اینرا، و اختیارات ما که جهت میده به کیف نسبت تأثیره کسی اینرا، با علم الهی، جلت عظمته قیاس نکنه. هکذا بفعله. اگر این، بگیم به اینجا که رسید صحیح و غلط نداره، چون فعل ا... است، نه بابا جون این هنوز خیلی راه مانده. غلط و صحیح در عینیت، در تناسبی که سازگار هست برای همکاری کردن و برای برسیم به یکء رشدی، یا اینکه مقابل همدیگه ایستادن. این در اختیارات ما فرض دارد. در اختیارالهی که همکاری کردن فرض نداره در اونجا که. اینکه بگید: همکاری نکرد و مانه هم شد، ظلم کرد، این عباد نسبت بهم فرض داره. والا کسیکه نمیتونه ظلم بخدا بکنه که. آدم میتونه ظلم به نفس خودش بکنه یا تعدی بکنه از اینکه مانع دیگری بشود. باز مانع رشد او هم نمیتونه بشه. این اصلاً بحث منطقی اش نمیاد، نسبت به اختیاره تبارکء و تعالی. به مشیتہ تبارکء و تعالی، به فعلہ تبارکء و تعالی.

خوب، اگر اینجوری هست، در یکء محدوده بسیار نازلی، جریان رشد نسبت تأثیر را داریم صحبتش را میکنیم و این جریان رشد نسبت تأثیره ربط دارد با ابزاری که میخواد بگه که این رابطه هست یا نیست اینجا. هستی یا نیستی نسبت تقریب است، نه هستی و نیستی محض انتزاعی.

هستی و نیستی با قیده، با قید کیفیت خاصه. معنی درستی و غلطی در اینجا با هستی و نیستی کیفیت خاص از حرکت ربط پیدا میکند. نه با هستی، بصورت مجرد و منتزع شده از کیفیت های مختلف.

بنابراین نتیجه میگیریم تو این چند دقیقه آخر بحث:

نه فقط تعریف علم بر اساس اصالت حس لازم میاره که حد اولیه را متناسب با منطق الحادی اخذ بشه، بلکه معیار صحت جدا شدنی نیست از کیفیت حرکت در منطق الحادی اخذ بشه، بلکه معیار صحت جدا شدنی نباشه مدل سازی و نمونه سازی ای که میکنه، نمیتونه بگه که من حدی را که ضد حد منطقی ام هست میخوام داخل بکنم در موضوع، یعنی چه؟ یعنی حد اولیه روش مدل سازی تان باید تناسب داشته باشه با موضوعاتی را که انتخاب میکنید برای مدل. اون موضوعات جزو معارف شماست؟ انسان را مختار میدانید؟ حرکتش را ناشی از ماده نمیدانید؟ منطقتان باید این مطلب را بپذیرد تا بتواند بگوید: اولین نمونه را ساختم، ولو نمونه فرضی. اگه منطقتان این مطلب را نپذیرد که نمیتونید بگید: من این سه موضوع را انتخاب کردم، این چهار موضوع را انتخاب کردم، این ده موضوع را انتخاب کردم. همانگونه که مثال واضحش، با منطق اصالت حس نمی شود روشی را درست کرد که بیاد بگه که من مدلی را میسازم که درش یک نیروی غیر مادی حاکم باشد. عین همین مطلب در نفس خود اون منطق، در معیار صحتش هست.

صحت لا بشرط وقتی فرض داره بشه ک منطق انتزاعی محض باشه، نسبت به کیفیت و خصوصیت کیفیت، نظری نداشته باشد. اگر کیفیت حرکت را شما میخواهید کنترل کنید، منطقی را که معیار صحتش نسبت به کیفیت موثر باشد، باید بردارید، بدست داشته باشید، وسیله تان باشه برای شناسائی. لازمه این مطلب اینه که نسبت تأثیر، معیار صحت، حد اولیه منطق رابطه داشته باشند با همدیگه، در باب شناسائی کیفیت حرکت.

بنابراین بحث، علم بدون جهت نه فقط ممتنع شد در باب کیفیات عینی، روش شناسائی یا مدل سازی عینیت هم، اینهم نمیتونه "لا بشرط" باشه. حالا دیگه بحث بشرط شیئ چه خصوصیتی را باید داشته باشد؟ انشاء... تعالی برای جلسه بعد در خدمتتان هستم.

مثلاً عده ای نیستند شون تو شهر و اینها، خیلی بده. خیلی خیلی بده. آثار سوء هم من گمان میکنم، اینجوری تصور میکنم که کسی اگر از عن الطقاتِ باشه که خیلی ضرر بهش میخوره. کسی عن الطقاتِ متوجه باشه که چندین سال قبل، اون ملعون یهودی نجس و خبیث وارد مسجد الاقصی شد و جسارت کرد به نبی اکرم(ص) و گفت که: "محمد مات و لا یبقی منه الا البنات". اون نجس ملعون گفت و خودشون گفتند که ما به تلافی قضیه خیبر اینکار را کردیم. حالا الحمد... رب العالمین برکت از آسمان میباره که اسرائیل ملعون نجس بگه داره پیروزی، پیروزی ایدئولوژیکه است. این یک امر مهمی است، کم نیست. یعنی پیروزی نبی اکرمه، پیروزی اسلامه. اینرا دشمنان شما دارند اعتراف میکنند.

حالا توی انی پیروزی، اونوقت آدم اگر مثلاً خدای نخواسته، نعمت نبی اکرم نعمتیه که خدا برای هیچی منت نگذاشته سر بشر. گفته: بشمارید نعمتهایم را، ها. وظیفه ما هم شکر هست در حد توان. ولکن عظیم ترین نعمتی را که شکرانش یا کفرانش خیلی خیلی مهمه، نعمت نبی اکرم و اهل بیت طاهرین سلام... علیهم اجمعین است.

اونوقت آدم برابر یک همچی ظهوری، یک همچی به اصطلاح لطفی، یک همچی احسانی که خداوند تبارک و تعالی فرموده و نبی اکرم راد و باره بین ماها باز گرانده و انشاء... تعالی از پرتو نور فرزند عزیزش بهره مند بشیم، خوب این اگر کسانی این موقع ول کنند، اصلاً برند از قم، قم خلوت بشه، بعد که خلوت شد، نتیجه اش این بشه که دیگه نشه نفر فرستاد جبهه، این دقیقاً بذهن میاد از قبیل جنگ احد میشه که مسلمین پیروز شدند. حین پیروزی توجه به دنیا پیدا کردند و یک نکبتی اینجوری گرفتشان که مثلاً تو جنگ چقدر بدن مبارک و شریف نبی اکرم(ص) صدمه وارد شد. به علی ابن ابیطالب علیه الصلوه و السلام صدمه مهمی به اسلام خورد اونوقت.

اینکه اگه کسی خدای نخواسته بره و تو حین پیروزی که تمام کفار دست و پاشون را گم کردند. امریکا و روس الان حاضرند اسلام را بعنوان ابر قدرت بشناسند، منوط به اینکه اون اسلام برای آنها ارزشی قائل بشه و بحول... و قوته اسلام ارزش قائل نخواهد شد. این یک همچی پیروزی عظیمی خدا عنایت کرده که همه

اینها به دست و پا افتاده اند، اینها بو ببرند که شهرها دیگه پشت کار نیستند، دیگه چه لزومی داره که سعی بکنند تو جبهه بجنگند؟ پشت جبهه. از قضای فلک اون عده ای هم که سر کوه احد بودند، اونها هم پشت جبهه ای بودند، مثل حالا که ما تو شهر هستیم، اونا که تو جنگ نبودند که، اون بالا نشسته بودند و اونا طمع نسبت به دنیا براشون پیدا شد و این یک خطر.

البته امیدواریم که بحول ا...و قوته در اینبار که بنا شده انشاء... خدا تفضل فرموده، آثار رحمتش ظاهر هست، دیگه ظهور رحمتی باشه که فراگیر باشه و دیگه همچی چیزی پیدا نشه و مهلت رحمتی باشه که فراگیر باشه و دیگه همچی چیزی پیدا نشه و مهلت ابلیس قطع بشه. ولی عوض اینکه تظاهرات شدید در شهر را بیفته، قضیه بمباران تهران بعد از اینکه تظاهرات قدس در آن ماه رمضان شد، ول شد دیگه کلاً. اینجا اگر هر کسی رفته بود به دهی، یک نفرش رفته بود، ۱۰ تا را برداشته بود آورده بود، گفته بود: کجا نشسته اید؟ قم را هم بزنند؟ و جماعت راه افتاده بود اینجا، تظاهرات شده بود مثلاً، مثل همان تظاهراتائی، روزهائی، که برای مثلاً تشریف فرمائی امام بود، نظیر اون تظاهرات های سنگینی که قم داشت، شده بود، من یقین دارم که ماهواره ها اطلاع میدادند، میگفتند که خشم مردم سنگین تر میشه و خطر داره، نروید. و قم معلم میشد نسبت به سایر شهرهائی که بهشان حمله شده.

حالا مثلاً خوب بمبی هم میاندازند، مثلاً ۵۰۰ نفر را کشته میدهد. مگه توی جبهه یک مرتبه توی یک حمله وقتی میروند جلو ۵۰۰ تا کشته نمیشوند؟ خوب ۵۰۰ تا، میگویند: آقا اونجا جوان رشید کشته میشه، اینجا بچه کوچک کشته میشه. خوب بچه کوچک را میخواهی بزرگ کنی که بعداً بره بجنگه؟ خوب الان بجنگه. مگه نمیخواهی بزرگ بشه، ۲۰ سال بشه، بره بجنگه؟ خوب همین حالا بجنگه. زحمت ۱۵،۱۶ سال برای بزرگ شدنش هم پیشکشتان. مریضی و رفتن و آمدن و همه اینها هم پیشکشتان. خدا هم ثواب آن را عنایت کند، دستگاه خدا که اینجوری نیست که.

اونوقت گاهی کشته شدن یک بچه از کشته شدن یک مرد جنگی اثرش بیشتره. وجود مبارک علی اصغر سلام ا...علیه، شهادت ایشان اثرش کمتر نبود از شهادت آقازاده های رشیدی که اونجا شهید شدند.

مظلومیت، یعنی اگه شما جنگی که با دنیا دارید از همه ابعاد با همدیگه هست، این در این جبهه هم شما با مظلومیتِ تان می‌جنگید با دنیا و نشان میدید به دنیا که این اخلاق را اگر رهبری، سرپرستی.. (برگشت نوار) بهر حال امیدواریم که هر کس تا حدیکه میتونه صحبت بکنه با مردم از طعنه و طنز و اینها هم که بزنند رنجیده نشید و محکم صحبتتان را داشته باشید. انشاء... تعالی خداون اثر می‌دهد.

والسلام